﴿إِنۡ أُرِيدُ إِلَّا ٱلۡإِصۡلَٰحَ﴾ [هود: 88].

**آلفوس**

**ALFOS**

**پاسخ عقلی به دروغ‌های تاریخی در فرهنگ شیعه**

**(جلد دوم)**

|  |  |
| --- | --- |
| **عنوان کتاب:** | آلفوس جلد دوم |
| **عنوان اصلی:** | ALFOS |
| **تألیف:**  | علیرضا حسینی |
| **موضوع:** | بررسی عقاید مذهبی شیعه (زیارت قبور، شفاعت، علم غیب، امامت و مهدویت، خمس) |
| **نوبت انتشار:**  | اول (دیجیتال)  |
| **تاریخ انتشار:**  | دی (جدی) 1394شمسی، ربيع الأول 1437 هجری |
| **منبع:**  |  |
| **این کتاب از سایت کتابخانۀ عقیده دانلود شده است.****www.aqeedeh.com** |  |
| **ایمیل:** | **book@aqeedeh.com** |
| **سایت‌های مجموعۀ موحدین** |
| www.mowahedin.comwww.videofarsi.comwww.zekr.tvwww.mowahed.com |  | www.aqeedeh.comwww.islamtxt.com[www.shabnam.cc](http://www.shabnam.cc)www.sadaislam.com |
|  |
| contact@mowahedin.com |

بسم الله الرحمن الرحیم

**فهرست مطالب**

[بخش اول 5](file:///G%3A%5CDrive%3DE%5CAqeedeh%5C%D9%83%D8%AA%D8%A7%D8%A8%D9%87%D8%A7%20%D8%A8%D8%B1%D8%A7%D9%8A%20%D8%B5%D9%81%D8%AD%D9%87%20%D8%A2%D8%B1%D8%A7%D9%8A%D9%8A%5C%D8%B9%D8%A8%D9%8A%D8%AF%20%D8%A7%D9%84%D9%84%D9%87%20%D8%B3%D8%AC%D9%88%D8%AF%D9%8A%5C26%20%D9%83%D8%AA%D8%A7%D8%A8%20%D8%B5%D9%81%D8%AD%D9%87%20%D8%A3%D8%B1%D8%A7%D9%8A%D9%8A%20%D8%B4%D8%AF%D9%87%5Calfos-2-Word.doc#_Toc369530810)

[نظر ديگران در خصوص خلفاء 8](#_Toc369530811)

[پيامبر اكرم 10](#_Toc369530812)

[زيد (نا برادري) امام محمد باقر 13](#_Toc369530813)

[امام صادق 14](#_Toc369530814)

[امام سجاد 15](#_Toc369530815)

[سعدي 16](#_Toc369530816)

[فردوسي 17](#_Toc369530817)

[شهيد دکتر علي شريعتي 17](#_Toc369530818)

[استاد علامه دهخدا 18](#_Toc369530819)

[شافعي 18](#_Toc369530820)

[دفاع اهل بيت از خلفاي راشدين 18](#_Toc369530821)

[مولوي 20](#_Toc369530822)

[1- علي بهترين ميزان 21](#_Toc369530823)

[عملكردها 38](#_Toc369530824)

[نظر حضرت علي دربارة خلافت 41](#_Toc369530825)

[2- نظر خلفاء در خصوص حضرت علي 46](#_Toc369530826)

[بخش دوم سلسله مقالات 70](file:///G%3A%5CDrive%3DE%5CAqeedeh%5C%D9%83%D8%AA%D8%A7%D8%A8%D9%87%D8%A7%20%D8%A8%D8%B1%D8%A7%D9%8A%20%D8%B5%D9%81%D8%AD%D9%87%20%D8%A2%D8%B1%D8%A7%D9%8A%D9%8A%5C%D8%B9%D8%A8%D9%8A%D8%AF%20%D8%A7%D9%84%D9%84%D9%87%20%D8%B3%D8%AC%D9%88%D8%AF%D9%8A%5C26%20%D9%83%D8%AA%D8%A7%D8%A8%20%D8%B5%D9%81%D8%AD%D9%87%20%D8%A3%D8%B1%D8%A7%D9%8A%D9%8A%20%D8%B4%D8%AF%D9%87%5Calfos-2-Word.doc#_Toc369530827)

[شرک يا توحيد 72](#_Toc369530828)

[پيشواي من 73](#_Toc369530829)

[خداي شيعه 74](#_Toc369530830)

[شعور سياسي 82](#_Toc369530831)

[خواص 85](#_Toc369530832)

[مولي 88](#_Toc369530833)

[داشتن نگاه ساده تنها راه حل مشكلات 95](#_Toc369530834)

[تقيه 97](#_Toc369530835)

[اگر پيرو علي هستي... 99](#_Toc369530836)

[شرک يا توحيد، مساله اين است 100](#_Toc369530837)

[بينش يا انبار اطلاعات 108](#_Toc369530838)

[انگيزه مخالفت با نص الهي! 110](#_Toc369530839)

[محب واقعي اهل بيت کيست؟ 112](#_Toc369530840)

[ايده آليسم يا رئاليسم 115](#_Toc369530841)

[تناقضات 124](#_Toc369530842)

[مخالفت کامل با اصل خاتميت. 132](#_Toc369530843)

[اهميت از ديدگاه ما يا از ديدگاه الهي 137](#_Toc369530844)

[يك نمونه از شبهات 140](#_Toc369530845)

[پتروشيمي نقش جهان 141](#_Toc369530846)

[تغيير ماهيت کلمات در پالايشگاه تشيع صفوي 141](#_Toc369530847)

[ريشه‌هاي غلو و انديشه‌هاي غاليان در تفكرات شيعي 143](#_Toc369530848)

[علم تاريخ و عقايد تشيع صفوي 146](#_Toc369530849)

[امامت يا نبوت؟ 148](#_Toc369530850)

[عصمت 149](#_Toc369530851)

[حب، ماسكي بر چهرة شرك 150](#_Toc369530852)

[چرا پيامبر اكرم جانشين تعيين نكردند؟ 151](#_Toc369530853)

[تناقض از ايده تا واقعيت 152](#_Toc369530854)

[بخش سوم 154](file:///G%3A%5CDrive%3DE%5CAqeedeh%5C%D9%83%D8%AA%D8%A7%D8%A8%D9%87%D8%A7%20%D8%A8%D8%B1%D8%A7%D9%8A%20%D8%B5%D9%81%D8%AD%D9%87%20%D8%A2%D8%B1%D8%A7%D9%8A%D9%8A%5C%D8%B9%D8%A8%D9%8A%D8%AF%20%D8%A7%D9%84%D9%84%D9%87%20%D8%B3%D8%AC%D9%88%D8%AF%D9%8A%5C26%20%D9%83%D8%AA%D8%A7%D8%A8%20%D8%B5%D9%81%D8%AD%D9%87%20%D8%A3%D8%B1%D8%A7%D9%8A%D9%8A%20%D8%B4%D8%AF%D9%87%5Calfos-2-Word.doc#_Toc369530855)

[شعر 155](#_Toc369530856)

[زنگ تفريح 172](#_Toc369530857)

[آياتي از قرآن كريم و احاديثي از كتب شيعه 263](#_Toc369530858)

[قرآن كريم 263](#_Toc369530859)

[احاديث 269](#_Toc369530860)

[سئوال 280](#_Toc369530861)

[سئوالات و شبهات شيعه 281](#_Toc369530862)

[كارمندان مذهب و روشنفكران احمق 317](#_Toc369530863)

[نتيجه‌گيري 328](#_Toc369530864)

[سخني با برادران اهل سنت 334](#_Toc369530865)

[سخني با هموطنان شيعه 335](#_Toc369530866)

به نام خدا

با سلام و درود بر حضرت محمد ص و خاندان پاكش و اصحاب وفادارش.

هدف از نگارش اين مختصر، بيان يك سري از افكار و اعمال ضد اسلامي عده‌اي از خرافيون شيعه در مناسك حج است، افكار و اعمالي كه باعث تفرقه ميان مسلمانان مي‌شود، و براي وحدت امت اسلامي خطرناك مي‌باشد.

بخش اول

نظر برخي از بزرگان

روابط حضرت علي و خلفاء

پيامبر اكرم

زيد (نا برادري) امام محمد باقر

امام صادق

امام سجاد

دفاع اهل بيت از خلفاي راشدين

عملكردها

بسم الله الرحمن الرحیم

اين كتاب، شوک است. هر چند شوک، گاهي اوقات، مرده را زنده می‌کند ولي متاسفانه به قول خداوند: برخي دل‌ها از سنگ هم محکمتر است زيرا از خلال سنگ‌ها آب جاري می‌شود. برخي انسان‌ها از حيوانات کم‌ترند. و خداوند بر برخي دل‌ها و گوش و چشم‌ها مهر نهاده تا درک حقيقت نکنند... آري وقتي ابوجهل، کلام دلنشين و زيباي خدا را از زبان مرد والايي چون محمد، قبول نمی‌کند به نوشته‌هاي من چه اميدي است؟ ولي به قول حافظ:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| حافظ وظيفه تو دعا گفتن است و بس |  | در قید آن مباش كه شد شد نشد نشد |

کسي که در برابر سخن حق، تسليم نمی‌شود مسلمان نيست زيرا حضرت علي می‌فرمايد: الإسلام هو التسليم: اسلام يعني تسليم.

به درستکاران و دادگران بنگريد تا بدانيد که سخت‌ترين دشمنان خود را چه کساني می‌دانند. درهم شکننده الواحي که نقش سنت‌هاي خود را بر آن حک کرده‌اند. همان ويرانگر گناهکار، ولي او که نو آفرين است!.

به مومنان و به همه باورهاي آنان بنگريد تا بدانيد سخت‌ترين دشمنان خود را چه کساني مي‌دانند‌؟ درهم شکننده الواحي که نقش هنجارهاي خود را بر آن حک کرده‌اند. همان ويرانگر گنهکار، ولي او که نو آفرين است!. [نيچه].

با ندانستن ما حقيقت از بين نمی‌رود.

تكرار يك سخن يا عقيده در ذهن آدمي به صورت يك باور درمي آيد و ذهن را از استدلال منطقي دور مي‌كند. اين نقشه‌ای است كه صاحبان زر و زور و تزوير براي تو در نظر گرفته‌اند.

﴿وَمَنۡ أَحۡيَاهَا فَكَأَنَّمَآ أَحۡيَا ٱلنَّاسَ جَمِيعٗا﴾ [المائدة: 32].

«... هر كس، انساني را از مرگ، رهايي بخشد چنان است كه گويي همه مردم را زنده كرده است».

خدايا كتاب مرا چنين كتابي قرار ده.

زمانيكه در امتم، بدعت‌ها هويدا گشت بر عالم است كه علم خويش آشكار كند هر كه نكند خدا لعنت كند او را. [رسول اكرم: اصول كافي]

«بالاترين بدبختي، جهل است». [حضرت علي]

وقتي اصول دين به اين مهمي (توحيد و نبوت و معاد) بدون تحقيق از انسان، پذيرفته نمی‌شود من بر چه مبنايي بايد عميق‌ترين عقايد و احساسات خودم را روي چند افسانه بی‌اصل و اساس تاريخي پايه‌ريزي كرده و از مداحان و وعاظ كم‌سواد، تقليد كنم؟ آن هم زماني كه اصالت قرآن ثابت شده و دروغ بودن قصه‌هاي تاريخي نيز مسلم شده است.

هر كاوشي نيازمند جسارتي فوق العاده است. به خصوص كاوشهاي عقيدتي و تاريخي. خدايا! اين جسارت را به من ارزاني كن.

نظر ديگران در خصوص خلفاء

يكي از اصول مورد اتفاق شيعه و سني اجماع است. و اين يك اصل ثابت شده در نزد تمام ملل دنياست. عقل دو نفر عاقل بهتر از يك نفرعاقل و عقل سه نفر عاقل بهتر از عقل دو نفر عاقل است. اكنون شيعه معتقد است كه يك ميليارد سني اشتباه می‌كنند (منظورم مسائل فقهي نيست بلكه منظورم موضوع خلافت و حضرت عمر و ابوبكر است) اكنون در اين قسمت خواهيم ديد حتي در ميان شيعيان نيز در اين زمينه اجماعي وجود ندارد و اكثر آزادمردان شيعي نيز اعتقادي به خرافات و افسانه‌هاي پوچ تاريخي ندارند.

خداوند می‌فرماید:

﴿وَإِذۡ أَسَرَّ ٱلنَّبِيُّ إِلَىٰ بَعۡضِ أَزۡوَٰجِهِۦ حَدِيثٗا﴾ [التحریم: 3].

برخي مفسران قديمي معتقدند: پيامبر اكرم سخني درباره خلافت بعدي حضرت ابوبكر و حضرت عمر به ميان آورده بوده ابوالفتح می‌نويسد: سعيد جبير گفت: از عبدالله عباس كه ‌سر و راز آن بود كه: رسول يك روز عايشه را گفت من با تو سري دارم خواهم گفت نگر تا با كس نگويي و اين امانت است مرا به نزديك تو. و عايشه گفت: آن چيست؟ فرمود: پدر تو و پدر حفصه از پس من امامت خواهند كردن. و پس ايشان عثمان. در حال كه رسول از خانه بيرون رفت او ديوار حفصه بكوفت و او را خبر داد و او ديگري را خبر داد تا اين منتشر شد و گفتند عايشه با پدر گفت بر سبيل بشارت. [تفسير ابوالفتح].

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ مَن يَرۡتَدَّ مِنكُمۡ عَن دِينِهِۦ فَسَوۡفَ يَأۡتِي ٱللَّهُ بِقَوۡمٖ يُحِبُّهُمۡ وَيُحِبُّونَهُۥٓ﴾ [المائدة: 54].

«اي كساني كه ايمان آورده‌ايد هر كس از شما كه مرتد شود خداوند در آينده قومي را می‌آورد كه آنها خدا را دوست دارند و خدا هم آنها را دوست دارد و...».

 اكثر مفسرين قديمي معتقدند اين آيه درباره ابوبكر و اصحاب نازل شده زيرا خطاب خداوند با افراد حي و زنده است و پس از اسلام شورش رده‌ای به اين مهمي و گسترده‌گي رخ نداد.

﴿وَصَدَّقَ بِٱلۡحُسۡنَىٰ ٦ فَسَنُيَسِّرُهُۥ لِلۡيُسۡرَىٰ ٧﴾ [اللیل: 6-7].

«اما آن كس كه در راه خدا انفاق و پرهيزگاري كرد.و جزاي نيك الهي را تصديق كرد. ما او را در مسير آساني قرار می‌دهيم». برخي از مفسرين، معتقدند اين آيات در حق ابوبكر صديق است.

مورخين بی‌طرف از سني و شيعه و مسيحي معترفند كه بسيار می‌شد حضرت عمر نظري داشت و ديگران نيز نظري و پس از مدتي آياتي در تاييد نظر حضرت عمر نازل می‌شد. مهم‌ترين و متواترترين آنها: 1- اعتقاد حضرت عمر به بی‌گناهي و پاكي عايشه در جريان افك 2- حجاب زنان 3- نماز نخواندن بر ميت منافقان 4- عدم آزادي اسراي جنگ بدر.

و از همه مهم‌تر سوره توبه آيه 40 كه تمامي مفسرين و محققين از شيعه و سني قبول دارند كه در خصوص پيامبر و ابوبكر است:

﴿إِلَّا تَنصُرُوهُ فَقَدۡ نَصَرَهُ ٱللَّهُ إِذۡ أَخۡرَجَهُ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ ثَانِيَ ٱثۡنَيۡنِ إِذۡ هُمَا فِي ٱلۡغَارِ إِذۡ يَقُولُ لِصَٰحِبِهِۦ لَا تَحۡزَنۡ إِنَّ ٱللَّهَ مَعَنَاۖ فَأَنزَلَ ٱللَّهُ سَكِينَتَهُۥ عَلَيۡهِ وَأَيَّدَهُۥ بِجُنُودٖ لَّمۡ تَرَوۡهَا وَجَعَلَ كَلِمَةَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ ٱلسُّفۡلَىٰۗ وَكَلِمَةُ ٱللَّهِ هِيَ ٱلۡعُلۡيَاۗ وَٱللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ٤٠﴾ [التوبة: 40].

«اگر او را ياري نكنيد خداوند آن هنگام كه كافران او را بيرون كردند در حاليكه دومين نفر (ابوبكر) در آن زمان در غار بود به همسفر خود (ابوبكر) گفت: غم مخور خدا با ماست. در اين زمان خداوند سكينه و آرامش خود را بر او فرستاد و با لشكرهايي كه مشاهده نمي‌كرديد او را تقويت نمود و گفتار كافران را پايين قرار داد و سخن خدا بالا و پيروز است و خداوند عزيز و حكيم است».

در خصوص اين آيه شيعيان براي كمرنگ كردن آن و برادران سنت براي پر رنگ كردن آن مناقشات زيادي در طول تاريخ، انجام داده‌اند ولي من به عنوان يك ايراني متعادل يك سئوال دارم. شيعه و سني متفق‌القولند كه بهترين تفسير قرآن تفسير با ساير آيات است. در اينجا خداوند از زبان رسول اكرم خطاب به ابوبكر می‌فرمايد: ﴿إِنَّ ٱللَّهَ مَعَنَا﴾ همانا خداوند با ما دو نفر است. اكنون به آيات ديگر قرآن مراجعه مي‌كنيم تا ببينيم خدا با چه كساني است (مَعَ): ﴿إِنَّ ٱللَّهَ مَعَ ٱلصَّٰبِرِينَ ١٥٣﴾ [البقرة: 153]. ﴿أَنَّ ٱللَّهَ مَعَ ٱلۡمُتَّقِينَ ١٩٤﴾ [البقرة: 194]. ﴿وَأَنَّ ٱللَّهَ مَعَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ ١٩﴾ [الأنفال: 19]. ﴿وَإِنَّ ٱللَّهَ لَمَعَ ٱلۡمُحۡسِنِينَ ٦٩﴾ [العنکبوت: 69]. خدا با صابران است. خدا با پرهيزگاران است. خدا با مومنين است و خدا با نيكوكاران است. و اين يعني اينكه حضرت ابوبكر هم صابر بوده و هم پرهيزگار بوده و هم مومن. (كه تاريخ نيز اين را به خوبي ثابت كرده) من مانند علماي شيعه، آسمان ريسمان نمي‌كنم و يا توجيه و سفسطه يا استناد به روايات جعلي تاريخي! بلكه اين صريح آيات قرآن است. در آيه‌ای ديگر نيز آمده: ﴿مُّحَمَّدٞ رَّسُولُ ٱللَّهِۚ وَٱلَّذِينَ مَعَهُۥٓ أَشِدَّآءُ عَلَى ٱلۡكُفَّارِ رُحَمَآءُ بَيۡنَهُمۡ﴾ [الفتح: ٢٩]. «محمد فرستاده خداست كساني كه با اويند با كفار شديد و با يكديگر مهربانند».

پيامبر اكرم

* وقتي عمر ابن خطاب در خانه زيد ابن ارقم، شهادتين را بر زبان جاري كرد و اسلام آورد پيامبر اكرم پيراهن او را از سينه‌اش گرفت و به طرف خود كشيد و سه بار به سينه‌اش زد وگفت: خدايا! هرگونه اشتباه و غل و غش را از سينة عمر به در آور و ايمانش را پايدار بدار[[1]](#footnote-1). براستي آيا می‌شود خداوند دعاي نبي اكرم را مستجاب نكرده باشد؟
* پيامبر به اسلام هيچكس چنان خرم نشد كه به اسلام صديق (ابوبكر) اول كسي كه از مردان مسلمان شد ابوبكر بود و از زنان خديجه و از كودكان علي و از بندگان زيد ابن حارثه[[2]](#footnote-2).
* ابوبكر در هفده نماز در حال حيات (اواخر عمر نبي اكرم) رسول الله مسلمانان را امامت كرد. (شيعه بر مبناي احاديثي واهي سعي در خدشه دار كردن اين حديث دارد ولي دكتر شريعتي اين موضوع را اثبات كرده است).
* پس از من به اين دو نفر (ابوبكر و عمر) اقتدا كنيد.
* پيامبر ابوبكر را عبدالله نام كرد و عتيق لقب فرمود يعني از آتش دوزخ آزاد شده و صديق لقب كرد جهت تصديق معراج**[[3]](#footnote-3)**.
* پيامبر عمر را فاروق لقب داد جهت آنكه حق را از باطل فرق كرد و دين اسلام را پذيرفت و اسلام بدو قوت گرفت**[[4]](#footnote-4)**.
* قال جابر ابن عبدالله انصاري: روزي ما در كنار خانه نبي اكرم ايستاده بوديم و در خصوص فضايل بين خودمان صحبت می‌كرديم در اين هنگام رسول اكرم آمدند و فرمودند: آيا ابوبكر در ميان شماست؟ گفتيم: نه فرمود: احدي از شما بر ابوبكر در دنيا و آخرت برتري ندارد[[5]](#footnote-5).
* و خبر ابي درداء كه مشهور است: پيامبر مرا ديد كه جلوتر از ابوبكر راه می‌رفتم به من فرمود: اي ابي درداء آيا جلوتر از كسي راه می‌روي كه بهتر از توست؟ خورشيد طلوع و غروب نكرده بر احدي بعد از پيامبران بهتر از ابوبكر.
* اولين كسي كه از صراط عبور می‌كند عمر است.
* اي كوه تكان مخور كه بر تو پيامبري و صديقي (حضرت ابوبكر) و دو شهيد است (حضرت عمر و حضرت عثمان).
* در جنگ حنين، پيامبر و ابوبكر و عمر و علي و فضل و عباس و نوفل و ربيعه و اسامه بايستادند و مرديها كردند وقتي كه همه فرار كرده بودند**[[6]](#footnote-6)**.
* اولين كسي كه امير حج (از سوي پيامبر) انتخاب شد حضرت ابوبكر بوده. اولين كسي كه در نبرد (بدر) كشته شد غلام عمر ابن خطاب بوده است و اولين باري كه مسلمين به صورت علني در كنار كعبه نماز خواندند پس از اسلام آوردن عمر بوده. اولين كسي كه ديوان دستمزد ترتيب داد و براي تاريخ اسلام مبداء گذاشت حضرت عمر بوده. آخرين كسي كه پيامبر را خنداند حضرت عمر بوده. اولين شهيد محراب حضرت عمر بوده. اولين كسي كه به اصرار او قرآن كريم جمع آوري شد حضرت عمر ابن خطاب بوده و طبق حديث نبي اكرم و به كوري چشم منافقان: اولين كسي كه از صراط عبور كرده و وارد بهشت مي‌شود: حضرت عمر ابن خطاب است.
* پيامبر به مناسبتي به ابوبكر می‌گويد: اي ابوبكر، مثال تو چون ابراهيم است كه گفت: هر كه تابع من شود از من است و هر كه نافرماني من كند تو آمرزگار و مهرباني و مثال تو چون عيسي است كه گفت: اگر عذابشان كني بندگان تواند و اگر ببخشي تو نيرومند و دانايي و مثال تو اي عمر مانند نوح است كه گفت: خدايا! هيچكس از كافران را بر زمين باقي مگذار و مثال تو چون موسي است كه گفت خدايا اموالشان را نابود كن و دل‌هاشان را سخت كن كه ايمان نيارند تا عذاب دردناك را ببينند**[[7]](#footnote-7)**.
* (در آخرين روزي كه پيامبر به روي منبر رفت عمر ابن خطاب به مناسبتي به يكي از منافقان گفت:) اي مرد، خودت را رسوا كردي. پيامبر گفت: اي عمر رسوايي دنيا آسان‌تر از رسوايي آخرت است. آنگاه گفت: خدايا راستي و ايمان به او عطا كن و او را به سوي نيكي بگردان. عمر، سخني گفت كه پيامبر بخنديد و گفت: عمر با من است و من با عمرم و پس از من، هر جا باشد حق با اوست**[[8]](#footnote-8)**.

در زمان نبي اكرم اصحاب ايشان، ابوبكر و عمر را پس از پيامبر بر همه برتري مي‌دادند و نبي‌اكرم هم در اين خصوص سخني نمی‌گفت. در تاييد اين نكته وقايع زيادي در تاريخ وجود دارد. براي مثال پس از شكست احد، ابوسفيان می‌آيد و پاي كوه فرياد می‌زند: آيا محمد زنده است (كسي پاسخ نمی‌دهد) می‌گويد آيا ابوبكر زنده است (كسي پاسخ نمی‌دهد) مي‌گويد آيا عمر زنده است (حضرت عمر با خشم پاسخ می‌دهد به كوري چشم تو همه زنده‌اند!!!) يا وقتي ابوسفيان براي تجديد صلح حديبيه به مدينه مي‌آيد اول به سراغ نبي اكرم می‌رود و سپس به سراغ حضرت ابوبكر و سپس به سراغ حضرت عمر و در آخر به نزد حضرت علي مي‌رود. يا حديثي كه از حضرت علي و عايشه نقل شده كه: بسيار می‌شد پيامبر به خانه مي‌آمد و می‌گفت: من و ابوبكر و عمر رفتيم. من و ابوبكر و عمر گفتيم. من و ابوبكر و عمر...

زيد (نا برادري) امام محمد باقر

ما وارد اين بحث نمی‌شويم كه قيام او بر حق بوده و يا نه و اينكه نظر امامان محمد باقر و جعفر صادق در باره او چه بوده است زيرا در اين رابطه گزارشات ضد و نقيضي در تاريخ ثبت شده است. ولي نكته‌ای كه مسلم است اين است كه او برادر ناتني امام محمد باقر بوده و مادرش با 2 واسطه حضرت فاطمه بوده‌اند. اكنون اين سئوال عجيب مطرح می‌شود كه چگونه زيد، عمر و ابوبكر را تاييد می‌كرده و قبول داشته؟ (حتي هم اينك زيديه نيز همين عقيده را دارند) عمري كه قاتل مادرش بوده و غاصب خلافت و مسبب اصلي واقعه كربلا! و بدعت گزار در دين جدش! زيرا اينها از عمده موارد اتهامات وارده توسط شيعه به حضرت عمر و حضرت ابوبكر است. اكنون چگونه زيد كه متعلق به همان مكان و همان زمان و همان خاندان (اهل بيت) بوده از اين موارد بي‌خبر بوده ولي ما ايراني‌ها 14 قرن بعد مسائل را بهتر از او درك مي‌كنيم؟ ممكن است كسي بگويد او قصد بهره‌برداري سياسي از اين قضيه را داشته ولي ما در جريان قيام او می‌بينيم برخي از شيعيان تندرو به خاطر تاييدي كه او از عمر و ابوبكر بعمل آورده از سپاه او جدا شدند و اصطلاح رافضي براي اولين بار توسط زيد به اين گروه اطلاق شد[[9]](#footnote-9). در اينجا نمی‌توان تقيه و توريه و مصلحت را پيش كشيد زيرا زيد، امام قائم به سيف است يعني با شمشير برخاست تا نسل بني اميه را بر اندازد پس نيازي به تقيه نداشته. و تا حدود زيادي خشونت را چاشني کارش کرده و براي همين نمی‌توان او را به تولرانس و مماشات متهم کرد.

امام صادق

* شخصي از امام صادق سئوال می‌كند آيا نيام شمشير را می‌توان نقره اندود كرد. امام صادق می‌فرمايند: بله ابوبكر صديق نيز چنين می‌كرد. آن شخص می‌گويد: شما هم مي‌گوييد: صديق. امام صادق می‌فرمايد: بله صديق، بله صديق. هر كس نگويد، خداوند او را در دنيا و آخرت، صديق قرار ندهد.
* زني از امام صادق سئوال می‌كند: آيا آن دو نفر را دوست داشته باشم. امام صادق مي‌فرمايند: بله. [اصول كافي]
* امام صادق: نسب من از دو سو به ابوبكر می‌رسد[[10]](#footnote-10). [ولدني أبوبكر مرتان].
* آيت الله هاشم بحراني در كتاب البرهان في تفسير القرآن ذيل آيه 159 سوره انعام از امام صادق آورده: زراره به ايشان می‌گويد: خداوند كارت را نيكو گرداند راي تو درباره كسي كه (شما را به امامت) نمی‌شناسد اما با شما دشمني نمی‌ورزد و روزه می‌دارد و نماز می‌گذارد و از محرمات اجتناب ورزيده و به خوبي تقوي پيشه می‌كند چيست؟ فرمود: همانا خداوند آن گروه را به رحمت خويش به بهشت درآورد. (ولي برخي علماي شيعه می‌گويند: فقط شيعه به بهشت می‌رود!).

امام سجاد

علي اردبيلي در كتابش «كشف الغمة» نقل كرده كه از امام سجاد روايت است كه فرمود: عده‌ای از مردم عراق خدمت حضرت آمدند و از ابوبكر و عثمان در محضر ايشان نكوهش كردند وقتي صحبتشان تمام شد فرمود: ممكن است به من بگوييد كه آيا شما از مهاجرين اوليه هستيد كه خداوند درباره آنها فرموده:

﴿ٱلَّذِينَ أُخۡرِجُواْ مِن دِيَٰرِهِمۡ وَأَمۡوَٰلِهِمۡ يَبۡتَغُونَ فَضۡلٗا مِّنَ ٱللَّهِ وَرِضۡوَٰنٗا وَيَنصُرُونَ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥٓۚ أُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلصَّٰدِقُونَ﴾ «كساني كه از خانه‌هايشان و اموالشان رانده شده‌اند و از خداوند فضل و خشنودي مي‌جويند و خدا و رسولش را ياري می‌دهند هميناند كه راستگويانند». [الحشر: 8].

گفتند: خير.

فرمود: پس شما از آنهايي هستيد كه خداوند درباره آنها فرمود: ﴿وَٱلَّذِينَ تَبَوَّءُو ٱلدَّارَ وَٱلۡإِيمَٰنَ مِن قَبۡلِهِمۡ يُحِبُّونَ مَنۡ هَاجَرَ إِلَيۡهِمۡ وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمۡ حَاجَةٗ مِّمَّآ أُوتُواْ وَيُؤۡثِرُونَ عَلَىٰٓ أَنفُسِهِمۡ وَلَوۡ كَانَ بِهِمۡ خَصَاصَةٞۚ وَمَن يُوقَ شُحَّ نَفۡسِهِۦ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡمُفۡلِحُونَ﴾ كساني كه پيش از آنان در دار اسلام جاي گرفتند و ايمان در دلشان جاي گرفت. كساني كه به سوي آنان هجرت كنند دوست می‌دارند و در دلهاي خود از آنچه (به مهاجران) داده‌اند احساس نياز نمی‌كنند و (ديگران) را بر خودشان ولو نيازمند باشند ترجيه می‌دهند كساني كه از آز نفس خويش مصون باشند، اينانند كه رستگارند. [الحشر: 9].

گفتند: خير.

فرمود: پس وقتي اعتراف كرديد كه از دو گروه اولي نيستيد من گواهي می‌دهم كه شما از كساني هم نيستيد كه خداوند درباره آنها فرمود:

﴿وَٱلَّذِينَ جَآءُو مِنۢ بَعۡدِهِمۡ يَقُولُونَ رَبَّنَا ٱغۡفِرۡ لَنَا وَلِإِخۡوَٰنِنَا ٱلَّذِينَ سَبَقُونَا بِٱلۡإِيمَٰنِ وَلَا تَجۡعَلۡ فِي قُلُوبِنَا غِلّٗا لِّلَّذِينَ ءَامَنُواْ رَبَّنَآ إِنَّكَ رَءُوفٞ رَّحِيمٌ ١٠﴾.

«آنان كه پس از اينان آمدند می‌گويند: پروردگارا ما را و آن برادرانمان را كه در ايمان آوردن از ما پيشي گرفتند بيامرز و در دل‌هاي ما هيچ كينه‌ای در حق كساني كه ايمان آوردند قرار مده. پروردگارا تويي كه بخشنده و مهرباني». [الحشر: 10].

بلند شويد و از پيش من بيرون رويد خداوند شما را به سزايتان برساند.

سعدي

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| چه نعت پسنديده گويم ترا |  | عليك السلام اي نبي الورا |
| درود ملك بر روان تو باد |  | بر اصحاب و بر پيروان تو باد |
| نخستين ابوبكر پير مريد |  | عمر، پنجه بر پيچ ديو مريدج |
| خردمند عثمان شب زنده دارج |  | چهارم علي شاه دلدل سوار |
| خدايا به حق بني فاطمهج |  | كه بر قولم ايمان كنم خاتمه |
| اگر دعوتم رد كني ور قبول |  | من و دست و دامان اهل رسول |

[بوستان سعدي ديباچه در ستايش پيغمبر]

داشتن تقواي الهي در اين عصر پر آشوب شايد مشكل باشد ولي با تحقيق و مطالعه افكار كساني كه در تقوا و عرفان آنها ذره‌ای شك و ترديد نيست می‌توان به حقيقت پي برد و من نمی‌دانم چرا هر چه به خودم فشار مي‌آورم نمی‌توانم قبول کنم که آخوندها و مداحان صفوي بيشتر از مولوي و سعدي و عطار و فردوسي و حتي دکتر شريعتي حاليشان می‌شود!!! کساني که در اين 30 سال ثابت کردند حتي مسائل زمان حال کشور خودشان را هم نمی‌فهمند چه برسد به مسائل 1400 سال پيش يک کشور و فرهنگ ديگر!!! ﴿وَسَيَعۡلَمُ ٱلَّذِينَ ظَلَمُوٓاْ أَيَّ مُنقَلَبٖ يَنقَلِبُونَ ٢٢٧﴾ [الشعراء: 227].

- نقل است که (شبلي) گفت: از جمله فرق عالم که خلاف کرده‌اند هيچکس دني‌تر از رافضي و خارجي نيامد زيرا که ديگران که خلاف کردند در حق کردند و سخن از او گفتند و اين دو گروه، روز در خلق به باد دادند!!![[11]](#footnote-11).

فردوسي

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| که خورشيد بعـد از رسولان مـه |  | نتابيــد بـر کــس زبــوبکر بــه |
| عمـر کـرد اســـلام را آشکـــار |  | بياراســـت گيتي چــو بـاغ بهار |
| چنان بـــــد كجا سرفراز عرب |  | که از تيغ او روز گشتي چو شب |
| عمر آن كه بد مومنـــان را امير |  | ستوده و را خالـق بی‌نظيـــــر |

شهيد دکتر علي شريعتي

در اينکه شريعتي اسلام شناس و جامعه شناس متفکري بود که هنوز هم پس از گذشت چند دهه افکارش تازه و ناب جلوه می‌کند شکي نيست. در اينکه او شيعه تا حدودي تندرو بوده نيز شکي نيست کساني که کتب او را خوانده‌اند علاقه بی‌حد او نسبت به علي، سلمان، ابوذر، حجر و... را به خوبي می‌دانند نگاه کنيد که وقتي در شخصيت يک نفر روحيه علمي خالي از تعصب بنشيند در باره روساي مذاهب مقابل چه مي‌گويد:

اگر در مقابل حکومت استثنايي و شخصيت استثنايي علي نمی‌بود، حکومت ابوبکر و عمر در قياس با رژيمهاي حاکم تاريخ، از همه برتر بوده[[12]](#footnote-12).

دكتر شريعتي خطبه لله بلاد فلان را كه حضرت علي در مدح حضرت عمر گفته است را مانند بقيه محققين منصف در حق حضرت عمر می‌داند.

استاد علامه دهخدا

در لغتنامه در مقابل نام عمر پس از معرفي او توضيح داده که عمر در دادگري و عدالت چنان سختگير و دقيق بوده که عدل عمري را بنيان نهاده. (البته در نسخ تحريف نشده قبل از انقلاب!).

شافعي

من نمازي که صلوات بر محمد و خاندانش در آن نباشد را باطل مي‌دانم.

اگر حب علي رفض است گواهي دهيد همانا شافعي رافضي است!.

حالا چگونه است که اين عالم آگاه که شاگرد امام صادق نيز بوده خلافت بلافصل حضرت علي را قبول نداشته است؟

دفاع اهل بيت از خلفاي راشدين

يحيي بن سعيد می‌گويد: گروهي از مردم عراق نزد علي بن حسن آمدند و در مورد حضرت ابوبكر و عمر و عثمان حرف‌هايي گفتند هنگامي كه سخنانشان به پايان رسيد علي بن حسن فرمود: گواهي می‌دهم كه شما مصداق اين آيه نيستيد: ﴿وَٱلَّذِينَ جَآءُو مِنۢ بَعۡدِهِمۡ يَقُولُونَ رَبَّنَا ٱغۡفِرۡ لَنَا وَلِإِخۡوَٰنِنَا ٱلَّذِينَ سَبَقُونَا بِٱلۡإِيمَٰنِ وَلَا تَجۡعَلۡ فِي قُلُوبِنَا غِلّٗا لِّلَّذِينَ ءَامَنُواْ رَبَّنَآ إِنَّكَ رَءُوفٞ رَّحِيمٌ ١٠﴾ [الحشر: 10]. «كساني كه پس از مهاجرين و انصار بدنيا می‌آيند، می‌گويند: پروردگارا! ما را و برادران ما را كه در ايمان اوردن بر ما پيشي گرفته‌اند بيامرز. و كينه‌ای نسبت به مومنان در دلهايمان جاي مده، پروردگارا! تو داراي رافت و رحمت فراواني هستي».

مولاي جابر جعفي می‌گويد: ابو جعفر محمد بن علي موقع خداحافظي به من گفت: اين پيام مرا به اهل كوفه برسان كه من از كسي كه از ابوبكر و عمرب بيزاري بجويد، بيزارم.

محمد بن اسحاق از ابو جعفر محمد بن علي نقل می‌كند كه ايشان فرمود: كسي كه فضل و مرتبه ابوبكر و عمرب را نداند نسبت به سنت پيامبر جاهل است.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اي که هســتي محب آل عـــلي |  | مـــؤمن کــــامليّ و بی‌بدلي |
| ره سنّي[[13]](#footnote-13) گزين که مذهب ماست |  | ورنـه گم گشته‌ای و در خللي |
| رافضي کيست؟ دشمن بوبکـــر |  | خارجي کيست؟ دشمــن علي |
| هر که او، هر چهار دارد دوست |  | أمّت پـاک مذهب است و ولي |
| دوست دار صـــحابه‌ام به تمامج |  | يار ســـــنّي و خصـم معتزلي |
| مذهب جـــامع از خـــدا دارم |  | اين هدايت بـــــود مـرا أزلي |
| نعمت اللّهم و زآل رســــــول |  | چـاکر خواجه‌ام خفيّ و جـلي |

**(کليات أشعار شاه نعمت الله ولي ـ به سعي دکتر جواد نور بخش ـ انتشارات خانقاه نعمت اللهي سال ۶۷ ـ چاپ سوم ـ شماره غزل ۱۴۹۹صفحه ۶۸۸، ۶۸۹ است)**.

دكتر شريعتي رژيم سياسي و اجتماعي ابوبكر و عمر را از بهترين رژيم‌هايي كه در طول تاريخ به وجود آمده معرّفي كرده است. وي در مورد شخصيت ابوبكر مي‌نويسد: «او نخستين گرونده به پيغمبر از خارج خانه پيغمبر است. پدر همسر او، يار غار او و از نزديكترين ياران اوست. او هنگامي اسلام خود را آشكار كرد كه جز شكنجه و مرگ و تبعيد و تنهايي و شكست انتظاري نداشت. هنگامي به پيامبر گرويد كه حتّي در خانوادهاش هنوز جز شخص علي كه كودكي ده ساله بود، كسي به او دست بيعت نداده بود. او در مكّه سرمايه‌داري مرفّه بود و به خاطر ايمان به دعوت پيامبر، دست از زندگي و ثروتش شست و در مدينه همچون كارگري فقير براي يهوديان كار ميكرد. پيغمبر تنها او را براي هجرت خطرناكش از مكّه انتخاب كرد. در دوران خلافتش هم كم‌ترين تغييري نكرد و حتّي با همه سنگيني بار مسئوليت خلافت، عملگي ميكرد تا نان بخورد و معتقد بود كه خلافت، انجام وظيفه امر به معروف و نهي از منكر است و حق ندارد از بيت المال مردم حقوقي بردارد. و چون قانعش كردند كه مدّتي را كه براي زندگيت كار شخصي ميكني، به كار مردم بپرداز و در ازاي آن مزدي را كه از كارفرمايت مي‌گرفتي، از بيت المال برگير، با اين همه هنگام مرگ وصيت كرد مجموعه حقوقي را كه برداشته، حساب كنند و با فروش زره و مركبش آنرا به بيت المال پس دهند».

در دايرة المعارف تشيّع آمده است: «سوابق ابوبكر در صحبت رسول الله و خدمات او به اسلام قابل انكار نيست. او يار غار و تنها ملازم و همسفر پيامبر در هجرت از مكّه به مدينه بود. نامش در صدر فهرست مهاجران ثبت است و هجرت به مدينه كه سرفصل تاريخ سياسي اسلام است، از خانه او آغاز گرديد. بعد از اعضاي خانواده رسول الله، او نخستين كسي بود كه اسلام آورد و منشي و خزانه دار و كارگزار و رفيق و مشاور پيغمبر بود و امام صادق كه مادرش امّ فروه نواده محمّد و عبدالرّحمن پسران ابوبكر بود، ميفرمود: «من از دو سو نواده ابوبكرم». از اين روست كه علاّمه اميني در الغدير گفته است: نشناختن حقّ ابوبكر از جنايات فاحش به شمار م‌رود».

علاّمه اميني با همه اجحافي كه در مواضع بسيار در حقّ ابوبكر روا داشته، در يك مورد اعتراف مي‌كند: «جنايتي بزرگ است كه بخواهيم حقّ يار غار پيامبر و تنها كسي را كه از نخستين دسته مهاجران با او همراه بود، ناديده بگيريم. ما بايد او را بزرگ بداريم و هنگام داوري درباره وي از عدالت به يك سو نشويم و از روي عاطفه قضاوت نكنيم».

و بالاخره سيّد شرف الدّين موسوي عالم بزرگ شيعي لبنان مي‌گويد: «ابوبكر و عمر فضايلي داشتند كه هيچكس انكار نميتواند كرد، مگر يك معاند و حق كش. و خدا را سپاس كه ما معاند و حق كش نيستيم».

مولوي

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آنكه او تن را بدين سان پي كند |  | حــرص ميري و خلافـت كي كند؟ |
| زان به ظاهر كوشد‌اندر جـاه و |  | حكم تا اميران را نمـايد راه و حكم |
| تا اميري را دهــد جــاني دگــر |  | تـــا دهـد نخــل خلافـت را ثمـر |
| كي توان با شيعـــه گفتن از عمر |  | كي توان بربــط زدن در گـوش كر |

[منظور مولوي حضرت علي بوده]

اكنون به سخنان زير توجه كنيد. تمامي اين سخنان پس از رحلت نبي اكرم گفته شده قسمت اول، گوشه‌ای از سخنان و نظرات حضرت علي در خصوص خلفاء و قسمت دوم، نظرات خلفاء پيرامون حضرت علي است. براستي آيا در اين سخنان، اثري از كينه و دشمني و حسادت وجود دارد؟ و آيا در اين احاديث (هر دو قسمت 1 و 2 روح تولي بين حضرت علي و ساير خلفاء موج نمی‌زند) پس واي بر مداحان و روحانيون از آتش.

1- علي بهترين ميزان

بدانيد كه اين امت همچون امتهاي گذشته فرقه فرقه خواهد گرديد. از شري كه می‌خواهد پديد آيد به خدا پناه می‌برم. (اين جمله را دوبار گفت) آنچه پديد آمدني است خواهد آمد. و اين امت به هفتاد و سه فرقه در مي‌آيد. بدترين آنان فرقه‌ای است كه خود را به من ببندد و چون من رفتار نكند[[14]](#footnote-14).

**حضرت علي قبل از جنگ جمل**

... نقل است که (شبلي) گفت: از جمله فرق عالم که خلاف کرده‌اند هيچکس دني‌تر از رافضي و خارجي نيامد زيرا که ديگران که خلاف کردند در حق کردند و سخن از او گفتند و اين دو گروه روز در خلق به باد دادند![[15]](#footnote-15).

رفيق‌ترين و دوست‌ترين و خوبترين آدمها نيز گاهي با هم قهر و دعوا می‌کنند پس بايد کل روابط في‌مابين آنها را بررسي کنيم و نه يکي دو گله گزاري جزئي و موردي و حتي شايد: دروغ را.

حضرت علي: از شخصيت كسي پرسش مكن از همنشينان او سئوال كن. (آيا همنشينان پيامبر اكرم و حضرت علي كسي غير از صحابه و خلفاء بوده‌اند؟).

علي از فقر می‌ترسد؟ علي به فقر شكوه و افتخار بخشيده است... علي از دشمني و دشنام مي‌ترسد؟ زوزة سگان چگونه مهتاب را پريشان می‌تواند كرد؟ علي از چه مي‌ترسد؟ علي چرا می‌نالد؟ اين دو پرسشي است كه همواره در تاريخ مطرح است و دريغا كه شيعيان علي نيز هيچكدام آنرا ندانسته‌اند! هيچكدام، توجيه و تفسير برخي از علماي بزرگ شيعه نيز چنان زشت است و سطحي كه من از يادآوريش نفرت دارم. غالباً شيعيان می‌گويند علي از اينكه حقش را در خلافت غصب كردند و محرومش كردند ناله می‌كند!! واي كه اين سخن از زبان شيعيان، شنيدنش براي علي چه دردآور است... شيعه خاص علي،‌ صاحب سر علي، كسي است كه اين دو را بداند‌[[16]](#footnote-16). (دكتر علي شريعتي).

* حضرت علي می‌فرمايند حق و باطل را ميزاني است که با آن سنجيده می‌شود و افراد ملاک سنجش حق و باطل نيستند. چه بسا ايشان اگر زنده بودند (البته ايشان زنده‌اند و اين ماييم که با اين افکار سبک و پوچمان در حقيقت مرده‌ايم)در رابطه با جنجالي که شيعه پيرامون حضرت عمر و حضرت ابوبکر راه انداخته مي‌گفتند: حق و باطل را مراتبي است و ميزاني خداوند: حق کامل است و شيطان باطل کامل است و آنچه بين آن است نزاعي و نبردي است ما بين خير و شر و خير و شر مطلق در جهان هستي وجود ندارد. اگر هم باشد متعلق به فيلم‌ها است كه يك نفر مظهر خير می‌شود و ديگري مظهر شر.

مطمئناً بهترين و عادلانه‌ترين قضاوت، بررسي نظرات حضرت علي پيرامون اين قضاياست هرچند متاسفانه بنا به دلايل مختلف، مطالبي كه از ايشان در اين زمينه نقل شده بسيار اندك است ولي با همين مقدار اندك و همچنين بررسي مناسبات ايشان با ساير خلفاء می‌توان به گوشه‌ای از حقايق دست پيدا كرد.

از لابه لاي سخنان آن حضرت در نهج البلاغه ابتدا نظر ايشان را پيرامون حضرت عمر و حضرت ابوبكر و سپس نظر ايشان را در رابطه با خلافت بررسي می‌كنيم.

حضرت عمر در زمان خلافت خود، دو بار هر بار به مدت حدود يكماه از مدينه خارج می‌شود و حضرت علي را جانشين خود در مدينه می‌گذارد.

عمار ياسر از سوي حضرت عمر والي كوفه بوده است.

سلمان فارسي از سوي حضرت عمر والي مدائن بوده است.

حضرت علي می‌فرمايند: «تبعيت و همراهي با ما -و پيام و امر ما- دشوار و پيچيده است. بر دوش كشيدن اين بار سنگين را كسي نتواند مگر آن بنده‌ای كه خداوند قلب او را براي ايمان آزموده باشد. چه اينكه جز سينه‌هاي امانتدار و انديشه‌هاي استوار، ژرفاي گفتار و حديث ما را در نيابند»[[17]](#footnote-17). متاسفانه شيعه با استناد به خطبه شقشقيه عمر و ابوبكر را غاصب خلافت قلمداد كرده‌اند ولي:

حضرت علي در اين خطبه به بدي به طلحه و زبير اشاره می‌كنند ولي ثابت شده كه پس از نبرد جمل ايشان بر جنازه اين دو نفر گريسته و نماز خوانده و حتي قاتلين آنها را نفرين كرده‌اند.

اين خطبه، خبر واحد بوده و فقط از يك نفر نقل شده ولي در مقابل آن از 80 طريق نقل شده كه حضرت علي روي منبر براي خلفاء طلب آمرش كرده و باز از 80 طريق نقل شده كه به تمام فرمانداران خود ابلاغ كرده‌اند: هر كس مرا بر عمر و ابوبكر برتري دهد بر او حد مفتري مي‌زنم. آنگاه پس از چنين فرماني بيايند و خودشان روي منبر چنين سخناني را ايراد كنند! و خود را برتر از همه معرفي كرده و حتي به آنها توهين هم بكنند! كسي كه سپاهيانش را در جنگ صفين از دشنام دادن به سپاه شام، برحذر داشته است اكنون خودش به ابوبكر و عمر، توهين كند!.

اين خطبه خبري واحد است كه فقط از طريق عكرمه مولي ابن عباس نقل شده. جالب است كه بدانيد عكرمه از گروه خوارج بوده است و می‌توان حدس زد علت جعل چنين خطبه‌ای توسط او چه بوده است. علت همان است كه دكانداران مذهب، امروز نيز از بيان اين خطبه دنبال می‌كنند: اختلاف و تفرقه.

علامه اميني در كتاب فاطمه زهراء روايات مربوط به عكرمه را رد كرده پس چگونه است كه اينجا بايد روايت عكرمه را قبول كنيم؟

در اين خطبه حضرت علي در چند جا از خودشان تعريف و به خلفاء قبلي توهين کرده‌اند. کساني که متون تاريخي را مطالعه کرده‌اند مي‌دانند اين روش کاملا مخالف سيره و روش آن بزرگوار است. زيرا ايشان هميشه در کوفه و بر روي منبر براي خلفاء طلب آمرزش کرده‌اند تا حديکه اين نکته به تواتر رسيده و کسي را ياراي رد کردن آن نيست.

محققان معتقدند يكي از دلايلي كه باعث می‌شد معاويه در نامه‌هاي خود به حضرت علي مرتباً به عمر و ابوبكر و وقايع پس از رحلت نبي اكرم اشاره كند اين بوده است كه حضرت علي سخنان او را تاييد كرده و خشمگين شده و نكته‌اي بگويد تا مخالفان بگويد: هان نگاه كنيد حق با ماست علي با خلفاي قبلي نيز مشكل داشته است. ولي حضرت علي با زيركي تمام و بر خلاف ميل روحانيون شيعه در تمام نامه‌هايي كه پاسخ معاويه را داده‌اند به غير از نيكي و خوبي از حضرت عمر و حضرت ابوبكر ياد نمی‌كنند. اكنون ايشان در زمان خلافت خود دشمنان متعددي دارند: خوارج -معاويه و مردم شام- افرادي ناراضي مانند طلحه و زبير و خانواده و طرفداران حضرت عثمان. آنوقت ايشان بيايند و روي منبر كوفه براي خودشان، دشمني طرفدران عمر و ابوبكر را هم درست كنند! يعني همان چيزي كه دشمنان در پي آن بوده! براستي چرا عكس العمل چنين خطبه مهيجي در هيچ كجاي تاريخ ثبت نشده و چرا فقط عكرمه آنرا نقل كرده است؟

در حديث از ائمه آمده که: «اذکروا أمواتکم بالخير». و اين سخنان متضاد با اين حديث است.

مي‌گويند: حضرت علي در زمان خلافتشان اين خطبه را ايراد کرده‌اند و ما می‌دانيم مشکل بزرگ و اساسي که حضرت علي از همان روز اول با آن مواجه شدند موضوع قتل حضرت عثمان بوده. از سوي ديگر می‌دانيم که در آن زمان تقريبا تمام مسلمانها علاقه و اعتقاد شديدي به حضرت عمر و ابوبکر داشته‌اند (حتي مردم کوفه) آيا معقول است در چنان شرايطي حضرت علي، چنين سخناني را گفته باشند. توجه داشته باشيد که ايراد چنين سخنان تازه و تندي عليه خلفاء بايد در آن زمان، انعکاس شديد و وسيعي در جامعه کوفه داشته باشد ولي خبري از اين عكس العمل و يا حتي اشاره‌ای به آن را در ساير منابع و متون تاريخي مشاهده نمی‌كنيم. جالب است كه اين خطبه و خطبه فدكيه با اينكه شيعه معتقد است در مسجد و در حضور عده زيادي از مسلمان‌ها خوانده شده و موضوع آن حتي هم اينك پس از 14 قرن، جالب بوده و بايد حتماً انعكاس وسيعي در بين مردم آن زمان داشته باشد ولي با كمال تعجب، هيچ اشاره‌ای به اين خطبه در ساير متون و از زبان مردم همان روزگار به چشم نمی‌خورد و همين امر ظن، انسان را در جعلي بودن اين دو خطبه قوي می‌كند.

حضرت علي در جايي فرموده‌اند: كسي كه ادعا كند هر آينه به نهايت علم رسيده، نهايت جهل خود را ظاهر كرده است. در ابتداي اين خطبه حضرت علي بر خلاف اين فرمايش، خود را منت‌هاي علم و دانايي معرفي كرده‌اند آيا اين خلاف سخنان و سيره آن بزرگمرد نيست؟

حضرت علي در خطبه 219 نهج‌البلاغه پس از رحلت حضرت عمر مي‌فرمايند:

لله بلاد فلان.... خدا شهرهاي فلان (‌عمر بن خطاب) را بركت دهد و نگاه دارد كه كجي را راست نمود و بيماري را معالجه كرد و سنت را بر پا داشت و تباهكاري را پشت سر انداخت. پاك جامه و كم عيب از دنيا رفت. نيكويي خلافت را دريافت و از شر آن پيشي گرفت. طاعت خدا را بجا آورده از نافرماني او پرهيز كرده حقش را ادا نمود. از دنيا رفت در حاليكه مردم را در راههاي گوناگون انداخت. گمراه در آنها راه نمی‌يابد و راه يافته بر يقين و باور نمی‌ماند[[18]](#footnote-18).

**- ترجمه و توضيح دكتر علي شريعتي دربارة اين خطبه:** آفرين بر فلان (عمر) كجي را راست كرد و درد را درمان نمود و سنت رسول را بر پا داشت و فتنه را پشت سر گذاشت پاكدامن رفت اندك عيب، خير خلافت را به چنگ آورد و از شرش، پيشي جست. طاعت خداوند را ادا كرد و بر حقش تقوي ورزيد رحلت كرد و خلق را در راه‌هاي شعبه شعبه رها كرد آنچنانكه گمراه در آن راه نمی‌يابد و انسان در راه استوار نمی‌ماند[[19]](#footnote-19). شريعتي قبل از ترجمه خطبه می‌نويسد: بزرگواري، ادب انساني اعتراف ارزشهاي رقيب، ستايش از فضيلت‌هاي كسي كه نقيصت‌هايي نيز دارد عيب و هنر ديگري را گفتن، در آغاز همه خدمات و صفات مثبت كسي را گفتن و در پايان از او -با تعبيري عميق و در عين حال مودبانه- انتقاد كردن... درسي است كه علي به انسانيت می‌آموزد و به ويژه به ناقدان و قضاوت كنندگان درباره شخصيت‌ها و حتي درباره مخالف![[20]](#footnote-20).

- برخي بر اين عقيده‌اند كه حضرت علي اين سخنان را پس از شنيدن خبر رحلت عمر و در حاليكه دست و صورت خود را شسته و از خانه خارج شده بودند ايراد فرمودند.

- مطهري در كتاب سيري در نهج البلاغه (بدون هيچگونه دليل و مدركي) مي‌نويسد: «سيد رضي اين حديث را اشتباهي در نهج البلاغه آورده»[[21]](#footnote-21)!!! من نمی‌دانم چرا هر چيزي كه مخالف ذائقة ما ايراني‌هاست اشتباهي مي‌شود! البته اين سوال پيش مي‌آيد كه طبق نوشته شهيد مطهري در همين كتاب[[22]](#footnote-22) شراح نهج البلاغه غالباً گفته‌اند مقصود عمرابن خطاب بوده است. ابن ابي الحديد می‌نويسد: «به قرينة نوع ستايشها كه مي‌رساند از يك مقام متصدي حكومت (و آنهم مقام بلند مرتبه) ستايش شده زيرا سخن از مردي است كه كجي‌ها را راست و علت‌ها را رفع نموده و چنين توصيفي بر گذشته گان صحابه قابل انطباق نيست. قطعاً جز عمر كسي مقصود نبوده است».

من بيشتر تفسيرهاي عربي و فارسي كه در طول تاريخ در رابطه با نهج البلاغه نوشته شده است را بررسي كردم اکثريت شارحين و مفسران، اعم از عرب يا ايراني معتقدند مقصود، عمر ابن خطاب بوده است. عده كمي نيز، به صورت گذرا از روي معاني خطبه رد شده‌ و اشاره‌ای به نام هيچ شخصي نكرده‌اند[[23]](#footnote-23). يك نفر نوشته مراد مالك اشتر است سوال اينجاست اولا مالك اشتر، حاكم يا متصرف چه شهرهايي بود[[24]](#footnote-24) (لله بلاد فلان... خدا شهرهاي فلان را بركت دهد) و ثانياً: مالك اشتر كجا پس از خود مردم را در راه‌هاي گوناگون انداخت‌؟ و ديگر اينكه: مالك اشتر كه خليفه نبوده است!.

برخي در مقام توجيه می‌گويند: حضرت علي در ظاهر عمر را ستوده (توريه) ولي در باطن، سرزنش و توبيخ كرده!!! پس اين سئوال پيش مي‌آيد كه: جملات آخر اين حديث كه در ظاهر هم سرزنش كرده‌اند چه می‌شود؟! (يعني وقتي آخر جملات، سرزنش است چه نيازي است كه در اول آن توريه كرد و در ظاهر، ستايش نمود و اين ديگر چه توريه‌ای است كه اولش ظاهرسازي و توريه است و آخرش صراحت لهجه و بيان حقيقت!) و اصولاً پس از مرگ عمر چه نيازي به سرزنش يا نكوهش عمر بوده است؟[[25]](#footnote-25) زيرا حضرت علي هميشه در مورد افراد به صورت صريح و رك سخن گفته‌ و هيچگاه در پرده سخن نگفته‌اند كه اين بار دوم ايشان بوده باشد[[26]](#footnote-26). (كار پاكان را قياس از خود مگير) و نعوذبالله آيا حضرت علي از عمر مي‌ترسيده‌اند كه به محض مرگ او بخواهند او را سرزنش كنند تازه آن هم به اين صورت! آيا نمی‌دانيد با اينگونه توجيهات بچه‌گانه مقام آن حضرت را خدشه‌دار می‌كنيد؟

در ضمن: عزالدين عبدالحميد بن هبه الله بن ابي الحديد معتزلي مدائني مي‌گويد: من در نسخه‌ای كه به خط سيد رضي بود ديدم كه زير فلان نوشته بود: عمر. طبري نيز تصريح كرده مراد عمر بن خطاب بوده است و در نسخه خطي سيد رضي نام عمر را ديده است. دو نفر ديگر از مفسرين نيز مي‌گويند مراد برخي از اصحاب رسول خدا بوده است[[27]](#footnote-27) و چنانچه حضرت عمر را جزو اصحاب ندانيم باز اين سوال پيش می‌آيد كه كدام يك از اصحاب پيامبر، شهرهايي داشته (يا متصرف شده) انتظام به امور دين داده (در مقام حكومتي) و مردم را در طرق مختلف انداخته‌اند. و قبل از حضرت علي خليفه بوده‌اند؟ برخي می‌گويند منظور حضرت علي شخص پيامبر بوده ولي پيامبر بدون عيب از جهان رفت و نه کم عيب. تازه کجا مردم در راه‌هاي گوناگون بودند؟ به طور كلي اكثر شارحين نهج البلاغه معتقدند مقصود حضرت علي حضرت عمر بوده است[[28]](#footnote-28). در پاسخ کساني که معتقدند اين سخنان متعلق به حضرت علي نيست بايد بگوييم به اعتراف تمامي ادباي عرب پس از آيات قرآن کريم و سخنان پيامبر اکرم()، فصيح‌ترين سخنان متعلق به حضرت علي بوده است چگونه ممکن است به جز علي، کسي چنين سخنان فصيح و بليغي را در سوگ دامادش و دوستش و موثرترين عنصر اسلام، گفته باشد.

**برخي معتقدند حضرت براي مماشات با دوستداران عمر اين سخنان را گفته‌اند. ولي:**

1- حضرت علي در طول عمر خود براي مماشات از چه كسي تعريف بيهوده كرده‌اند كه اين بار دومشان بوده باشد؟ 2- ايشان در طول عمر گهربار خود در كدام موقع توريه و مماشات و تقيه و... كرده‌اند كه اين بار دوم ايشان باشد. 3- حضرت عمر پس از 10 سال خلافت، چه طرفداراني داشته؟ (با آن خشونت ذاتي كه حتي اقوام و نزديكانش از او به ستوه آمده بودند‌) 4- سه جنگي كه در زمان حضرت علي اتفاق افتاد ريشه در قتل حضرت عثمان داشته و اگر حضرت علي از عثمان، تعريف و تمجيد بي‌موردي مي‌كردند يقيناً موثر بود ولي می‌بينيم ايشان، خصوصيات عثمان را بدون تعارف بيان می‌كنند. آيا اينجا نيازي به مماشات نبوده؟ و آيا مماشات با طرفداران حضرت عثمان كه به تازگي -‌توسط افرادي داخل در سپاه علي - كشته شده اولويت دارد يا مماشات با عمري كه به دست يك نفر غير عرب كشته شده است؟ 5 - حضرت علي كه پس از مرگ عمر، خليفه نشدند كه نياز به مماشات با كسي و جمع آوري طرفدار و نيرو و... داشته باشند. 6- و چرا اكنون كه 1 ميليارد مسلمانان جهان، سني مذهب و طرفدار عمرند. شيعيان «‌به تبعيت از حضرت علي» سعي در مماشات با آنها ندارد و بر عكس هرچه مي‌گويند در برافروختن آتش اختلاف است؟

برخي نيز معتقدند حضرت علي در مقام مقايسه با عثمان، از عمر تعريف كرده‌اند ولي: 1- چگونه است كه در آن شرايط بحراني و حساس پس از قتل عثمان، نيازي به مماشات نبوده ولي پس از مرگ عمر، نياز به مماشات بوده است؟ كه ايشان بخواهند عثمان را مذمت كند 2- حضرت علي‌ اين سخنان را بلافاصله پس از قتل عمر ايراد كرده‌اند در حاليكه عثمان بعداً خليفه شد و هنوز كاري نكرده بود كه مقايسه، مورد داشته يا نيازي به مقايسه باشد. 3- اين چه مقايسه ايست كه فرموده‌اند: «... پاك جامه و كم عيب از دنيا رفت. نيكويي خلافت را دريافت و از شر آن پيشي گرفت. طاعت خدا را بجا آورده از نافرماني او پرهيز كرده حقش را ادا نمود..». در صورتي كه در مقام مقايسه بايد به گونه‌ای ديگر سخن گفت مانند اينكه: حضرت عمر بهتر از عثمان عمل كرد و يا شيوه و روش او بهتر بود و... آنگاه سئوال ديگر اينكه پس: انتقاد آخر خطبه چه می‌شود؟ زيرا مقايسه‌اي كه در مقام تعريف يك طرف (حضرت عمر) و توبيخ طرف ديگر(حضرت عثمان) است نبايد در آخر سر با توبيخ همراه باشد -قسمت آخر خطبه- تا تمام رشته‌ها پنبه شود‌[[29]](#footnote-29).

به هر حال، اگر جملات آخر خطبه نبود براحتي می‌شد هر فردي را جايگزين كرد يا گفت ايشان توريه كرده‌اند يا مماشات كرده‌اند و يا... ولي خوشبختانه وجود همين جملات، راه را براي هر گونه توجيه و تفسير و تاويل و تحريفي، بسته است. البته مترجماني مانند آقاي دشتي (معاصر) گفته‌اند منظور: سلمان فارسي بوده (در حاليكه هيچيك از مفسرين قبلي چنين نظري نداشته‌اند و ايشان با يك استناد بسيار خنده‌دار در پاورقي چنين مطلبي را بيان كرده‌اند[[30]](#footnote-30)) و با ترجمه‌ای بسيار مکارانه كه من در هيچيك از ترجمه‌ها و تفاسير قبلي نهج البلاغه در تاريخ 1000 ساله چنين تحريفي نديده‌ام خواسته‌اند مشكل جملات آخر خطبه را نيز حل كنند. دقت كنيد:... خود رفت و مردم را پراكنده برجاي گذاشت. كه نه گمراه، راه خويش را شناخت و نه هدايت شده به يقين رسيد.!!! [[31]](#footnote-31).

ولي باز اين سئوال پيش می‌آيد كه سلمان فارسي خليفه نبوده؟ و شهرهايي را متصرف نکرده نبوده‌؟ مگر اينكه «د» بلاد را همزه كنيم و بگوييم: بلاء و جملات انتهاي خطبه را هم آنگونه ترجمه كنيم و با همين دوز و كلكها، كل قضيه را منتفي كنيم[[32]](#footnote-32).

راهي نيست جز اينكه به قول دكتر شريعتي بگوييم: اوج بزرگواري و حق طلبي را ببينيد كه حضرت علي در مقام قضاوتي عادلانه، ابتدا محاسن عمر را برشمرده و سپس عيب او را می‌گويد. ضمن اينكه برخي می‌گويند اين خطبه با خطبه شقشقيه منافات دارد در حاليكه انتقاد آخر خطبه به نوعي ديگر در خطبه شقشقيه هم آمده است در انتها بايد سئوال كنيم كه شخصيت بزرگوار و قدرشناسي مانند علي نبايد از داماد خودش وپدر زن نبي اكرم، پس از مرگ او[[33]](#footnote-33) تمجيد و ستايش كند؟ مگر در حديث نيامده: «اذكروا موتاكم بالخير». «مردگان خود را به نيكي ياد كنيد». براستي چنين جملات عربي فصيح و مسجع و زيبايي را به جز علي چه کسي می‌تواند گفته باشد؟

حضرت علي در حكمت 459 «درباره عمر بن خطاب» فرموده‌اند: «فرمانروا شد و بر مردم فرمانروايي كرد پس بر پا داشت و ايستادگي نمود تا اينك دين قرار گرفت»[[34]](#footnote-34). البته در بيشتر ترجمه‌هاي پس از انقلاب، نام عمر از داخل پرانتز حذف شده است!.

قرينه مهمي که می‌توانيم بيان کنيم در تاييد اينکه حضرت علي اين سخنا ن را پس از مرگ عمر بيان کرده‌اند اين داستان است که: وقتي حضرت عمر در بستر شهادت از خوف الهي می‌گريسته ابن عباس بر روي پوست او دست می‌كشد و می‌گويد چه بدني كه آتش را درك نخواهد كرد. حضرت عمر با شادي به او نگاه می‌كند و مي‌گويد: آيا حاضري در اين خصوص شهادت دهي؟ ابن عباس اندكي ترديد می‌كند حضرت علي از پشت سر بر روي شانه او می‌زند و می‌گويد: گواهي بده من نيز با تو گواهي می‌دهم. (پس واي بر روحانيون و مداحان از آتش).

متاسفانه برخي از نويسندگان و يا مداحان بدون هيچگونه تحقيق و يا تبحري از لابه لاي متون تاريخي مطالبي را بر ضد خلفاء بيرون كشيده و تحويل مردم می‌دهند و مردم عامي نيز براحتي بر مبناي آن قضاوت می‌كنند در حاليكه حضرت علي می‌فرمايند: «چون خبري را شنيديد -همانند ژرف انديشان و نه چون ظاهر بينان- ژرف در آن بينديشيد و تنها به شنيده خود بسنده نكنيد زيرا كه روايت گران دانش، بسيارند و رعايت كنندگانش اندك»[[35]](#footnote-35). ضمن اينكه هنگام تجزيه و تحليل يك شخصيت يا يك واقعه نبايد به صورت گزينشي عمل كرد و در بين متون تاريخي جستجو كرد و فقط نقاط منفي را[[36]](#footnote-36) مطابق سليقه خود بيرون كشيد و بقيه موارد را ناديده گرفت بلكه راه درست و عادلانه آن است كه هرچيز چه مثبت چه منفي را بررسي و در انتها با جمع بندي تمام موارد، به تجزيه و تحليل نشست.

متاسفانه هم عوام و هم علماي ما تحمل شنيدن كوچكترين ساز مخالف را نداشته و اگر كسي كوچك‌ترين نغمه خلافي زد مانند ابوجهل، بدون توجه و تعمق در سخنان او، چماق تكفير را بلند می‌كنند... هر چند دوره اين حماقتها رو به پايان است. اشتباه بزرگ ما اين است كه ملاك حق و باطل براي ما نام اشخاص است و نه خود حق و باطل، در صورتيكه حضرت علي‌ مي‌فرمايند: «به آنچه گفته می‌شود نگاه كن و نه به شخص گوينده». در جايي ديگر نيز وقتي براي نبرد جمل حركت مي‌كنند حارث از ايشان می‌پرسد اگر آنها (عايشه و طلحه و زبير) صلح نكردند چه می‌كني؟ حضرت پاسخ می‌دهند: نبرد می‌كنيم. حارث با تعجب مي‌پرسد: با ام‌المومنين و سيف الاسلام و طلحه الخير؟ حضرت علي در اينجا پاسخ بسيار نغز و پرمعنايي به او می‌دهند: «اي حارث مسائل بر تو مشتبه شده است و بی‌گمان اشخاص، نمی‌توانند ملاك و معيار حق و باطل باشند بلكه اول حق را بشناس تا اهل آنرا بشناسي و نيز اول باطل را بشناس تا هر كه را به سوي آن گام نهاد باز شناسي»[[37]](#footnote-37). ولي متاسفانه براي شيعه ملاك باطل، نام عمر است هرچند دخترش همسر پيامبر بوده و دختر حضرت علي همسر او بوده و ايران در زمان او اسلام آورده و قرآن با سماجت او جمع‌آوري شده و فرزندش زير تازيانه عدل خود او جان داده و عدالت در دوران حكومت او به سخت‌ترين شكل اجرا شده و خود او نيز در اين راه جان باخته باشد. البته ممكن است كسي از طريق سفسطه سئوال كند كه اگر علي بر حق بود به ناچار عمر و ابوبكر باطل بوده‌اند. اين حرف مزخرف، دقيقاً مانند اين سخن تاريخي جرج دبليو بوش است كه گفت‌: هر كس با ما نيست با تروريستهاست! ولي طبق منطق فازي كه به آن اشاره شد در جهان پيرامون ما به جز دو رنگ سياه و سفيد، رنگ‌هاي ديگري نيز وجود دارد و ديو دو شاخ، متعلق به داستانهاي شاه پريان و فيلمها است كه مشتاقان ديدن و شنيدن آن نيز عوام الناس با ضريبهاي هوشي آنچناني هستند.

چگونه است كه حضرت علي براي زبير، گريه می‌كند و قاتلش را نفرين می‌كند. آنگاه ما بر چه اساسي حضرت عمر و ابوبكر را لعن و نفرين می‌كنيم؟

حضرت علي: هر كس مرا بر ابوبكر و عمر برتري دهد بر او حد مفتري (دروغگو) می‌زنم. (اين روايت از هشتاد طريق نقل شده است).

حضرت علي: بر روي منبر در زمان خلافتشان براي خلفاي قبلي طلب آمرزش كرده‌اند. (از 80 طريق روايت شده است).

ابن سعد از جعفر صادق فرزند محمد باقر از پدرش علي بن حسين نقل مي‌كند كه وي گفت: پوشاك و لباس‌هايي از يمن نزد عمر آوردند، وي آنها را ميان مردم تقسيم نمود، مردم لباسهاي جديد را پوشيده به مسجد آمدند، عمر بين منبر و قبر رسول الله نشسته بود، مردم می‌آمدند و سلام مي‌گفتند و براي او دعاي خير مي‌كردند. در اين هنگام حسن و حسين از خانه مادرشان فاطمهل بيرون آمدند و از كنار جمعيت رد شدند، در حالي كه لباس جديدي به تن نداشتند. عمر با ديدن آنها افسرده و غمگين شد، پرسيدند علت ناراحتي چيست؟ گفت: من از بابت اين دو پسر ناراحت هستم كه به اندازه قد آنها پوشاكي وجود نداشت، سپس نامه‌اي به كارگزاران خود در يمن نوشت تا هرچه سريع‌تر دو دست لباس براي حسن و حسين بفرستند. چون لباس رسيد آنرا به آنان پوشاند، آنگاه مطمئن و مسرور گشت. [الإصابة: ج1، ص106].

قيس عجلي گويد: وقتي شمشير خسرو و كمربند و زيور وي را پيش عمر ابن خطاب، آوردند گفت: كساني كه اين را تسليم كرده‌اند موتمن بوده‌اند. علي گفت: تو خويشتن داري، رعيت نيز خويشتن دار شده[[38]](#footnote-38). شعبي نيز گويد: عمر وقتي سلاح خسرو را بديد گفت: كساني كه اين را تسليم كرده‌اند موتمن بوده‌اند. [تاريخ طبري: ص 1822].

در جنگ صفين، عبيدالله ابن عمر ابن خطاب، محمد ابن حنفيه پسر حضرت علي را به هماوردي می‌خواند حضرت علي از بيم اينكه محمد كشته شود او را بر می‌گرداند و خودشان به ميدان می‌روند و به پسر عمر می‌گويند: به هماوردي تو آمدم پيش بيا. عبيدالله گفت: مرا به هماوردي تو حاجت نيست گفت: بيا. گفت: نه! گويد: ابن عمر بازگشت. ابن حنفيه به پدرش حضرت علي مي‌گويد: پدر جان به هماوردي اين فاسق رفتي به خدا اگر پدرش مي‌خواست همارود تو باشد من اين كار را شايستة تو نمي‌دانستم. علي گفت: پسركم دربارة پدر او (عمر) به جز نيكي مگوي. [تاريخ طبري: ص 2526-2525].

گويد: ربيعه بن شداد خثعمي پيش علي آمد كه بدو گفت: بر كتاب خدا و سنت پيمبر خدا بيعت كن. ربيعه گفت: بر سنت ابوبكر و عمر. علي گفت: واي تو، اگر ابوبكر و عمر جز به كتاب خدا و سنت پيمبر خدا بيعت كرده بودند بر حق نبودند و ربيعه با وي بيعت كرد. تاريخ طبري ص 2599 آنگاه علي در او نگريست و گفت: گويي می‌بينمت كه با اين خوارج حركت كرده‌ای و كشته شده‌ای و اسبان لگد كوبت كرده‌اند. وي در جنگ نهروان همراه خوارج بصره بود و كشته شد. [تاريخ طبري: ص 2599].

روايت متواتر كه از طرق مختلف به حضرت علي می‌رسد: خدا رحمت كند ابوبكر را. او اولين كسي بود كه مصحف (قرآن) را ميان دو جلد نهاد.

مرتضي علي و عبدالرحمن و زيد ابن ثابت و زيد ابن ارقم كاتبان عمر بودند. (تاريخ گزيده حمدالله مستوفي).

در روايات متواتر از علي بن ابيطالب نقل شده است كه ايشان، ابوبكر را برترين صحابي پيامبر معرّفي ميكرد. محمّد حنفيّه فرزند علي ميگويد: از پدرم پرسيدم: «پدر، بهترين فرد پس از رسول خدا كيست؟» گفت: «مگر نميداني؟» گفتم: «نه» گفت: «ابوبكر است». عرض كردم: «پس از وي كه؟» گفت: «مگر نميداني پسرم؟» گفتم: «نه». گفت: «عمر». آنگاه پيشدستي كردم و گفتم: «پدرجان، بعد از او تو! و تو سوّمين نفري». گفت: «پدرت يك تن از مسلمانان است و همان حقوق و تكاليفي را دارد كه ايشان دارند». (البته اين سخنان، ارزش و مقام حضرت علي را در نزد من،‌صدها برابر بالاتر می‌برد تا دروغهاي شيعيان)

اصبغ بن نباتة از بزرگان اصحاب علي ميگويد: از علي پرسيدم: «پس از پيامبر برترين مردمان كيست؟» گفت: «نخست ابوبكر صدّيق است، سپس عمر، سپس عثمان و آنگاه من هستم اي اصبغ. پيامبر را ديدم و از او شنيدم كه ميفرمود: خداوند مواودي در اسلام نيافريده است پاكيزه‌تر و پرهيزگارتر و باتقواتر و عادلتر و فاضلتر از ابوبكر صدّيق».

از مالك از امام جعفر صادق از امام محمد باقر از حضرت علي روايت شده كه برابر جسد حضرت عمر ايستاد و گفت: «ما اقلت الغبراء ولا اظلت الخضراء احدا احب إلى ان التي الله بصحيفه من هذا الـمسجي»[[39]](#footnote-39). «من دوست دارم در پيشگاه خداوند نامه اعمالم مانند نامه اعمال اين شخص باشد».

ابن عباس بر بالين حضرت عمر در آخرين لحظات حاضر بوده و براي دلداري او دست بر او می‌كشد و می‌گويد: چه پوست خوبي كه آتش آنرا لمس نمی‌كند. حضرت عمر از او می‌پرسد: حاضري گواهي دهي؟ ابن عباس دچار ترديد می‌شود. حضرت علي از پشت سر دستش را بروي شانه ابن عباس می‌گذارد و می‌فرمايد: گواهي بده من نيز با تو گواهي می‌دهم.

حضرت علي از پيامبر سئوال می‌كنند: پس از شما اين امر (رهبري) بر عهده كيست؟ پيامبر می‌فرمايند: اگر ابوبكر را امير كنند او را امين و زاهد دنيا و راغب آخرت می‌يابند و اگر عمر را امير كنند او را قوي امين می‌يابند كه در راه خدا از ملامت هيچ ملامتگري نمی‌هراسد. و اگر علي را امير كنند و نمی‌بينم چنين كنند او را هادي و مهدي می‌يابند كه آنها را به راه راست هدايت می‌كند[[40]](#footnote-40).

خبر ابي عقال: قد رواه مالك: از حضرت علي در حاليكه روي منبر بود سئوال می‌كنند: چه كساني پس از پيامبر بهترين مردم بودند؟ پس فرمود: ابوبكر سپس عمر سپس عثمان و سپس من.

زبير بن عوام گويد: «از نظر ما براي خلافت شايسته‌تر و محقتر از همه ابوبكر صدّيق بود. زيرا او يار غار رسول الله و داراي فضائل عظيمي است كه ما از آن آگاهي داريم و پيامبر در حيات خود او را امام ما (در نماز) قرار داده‌است».

جالب است كه علماي شيعه نمی‌توانند بگويند اين روايات جعل شده توسط امويان است زيرا اگر بنا بود جعل كنند اول از قول نبي اكرم جعل می‌كردند نه از قول حضرت علي! و چيزي هم مي‌گفتند كه دال بر دشمني و خصومت حضرت علي باشد و نه چيزي كه دال بر دوستي ايشان باشد. حتي اگر بگويند راوي اين احاديث سويد ابن غفله است و ما او را قبول نداريم عملا بسياري از احاديث مورد علاقه خودشان را كه همين شخص سويد نقل كرده است را بايد زير پا بگذارند.

نويسندگان شيعه براي رد كردن روش حكومتي حضرت عمر و حضرت ابوبكر روي نة حضرت علي در شورا به عبدالرحمن ابن عوف گفت تاكيد زيادي دارند ولي:

حضرت علي در نامه خود به مالك اشتر می‌فرمايند كه: بايد نزديك‌ترين افراد به تو مخالفت‌ترين آنها به تو باشند. در بررسي روابط حضرت علي با سه خليفه اين نكته را مشاهده می‌كنيم كه ايشان هم با خلفاء روابط خانوادگي و مشورتي و... داشته و هم مخالفت و انتقاد می‌كرده‌اند البته اين موارد، شيعه را دچار تعجب و تناقض می‌كند ولي راز اين پارادكس در همين سخن حضرت علي نهفته است: بايد نزديكترين افراد به تو منتقد‌ترين و مخالف‌ترين آنها نسبت به تو باشند.

ظاهراً در خصوص اين نه قضيه براي شيعه مشتبه شده است. چون شب قبل از انتخاب عبدالرحمن ابن عوف، عمروعاص (از روي مكر چون نمي‌خواسته ايشان انتخاب شوند) به‌ حضرت ‌علي مي‌گويد: عبدالرحمن كسي است كه به اجتهاد شخصي علاقه زيادي دارد پس اگر از تو سئوال كرد كه طبق روش عمر و ابوبكر عمل می‌كني به طريقي ديگر پاسخ بده و حضرت علي چنين می‌كنند. براي همين نيز پس از بيعت با حضرت عثمان می‌فرمايند: الخدعه و ماالخدعه.

در كتب تاريخي مانند تاريخ طبري و تاريخ گزيده حمدالله مستوفي واقعه به صورت زير نقل شده است:

عبدالرحمن ابن عوف، علي را گفت بر تو بيعت كنم به متابعت كلام خدا و رسول وسيرت شيخين. عمرو عاص كيد (حيله) كرد تا علي به سيرت شيخين تن در نداد و گفت: به اجتهاد خود قبول می‌كنم. عبدالرحمن همين معني را بر عثمان عرضه كرد. عمروعاص او را ترغيب كرد تا قبول كرد. عبدالرحمن باز به علي رجوع كرد. همان جواب را داد. گفت: بيعت كنم عثمان را. علي گفت: «خارالله لنا وله». كار بر عثمان قرار گرفت و نكتة سيرت شيخين بر علي پوشيده ماند. چون عثمان در برخي امور به اجتهاد و راي خود كار كرد او را گفتند چرا از سيرت شيخين تجاوز می‌كني؟ گفت: نمی‌كنم ايشان به اجتهاد و راي خود كردند من نيز همان می‌كنم. همان سيرت شيخين باشد.

عملكردها

در زندگي انسانها، عملكرد آنها بسيار مهم‌تر و بهتر از سخنان آنها بيانگر واقعيات و نيات دروني آنهاست. زيرا انسان ممكن است در مقام گله گزاري و يا خشم، سخناني بگويد ولي هنگام عمل سعي مي‌كند بسيار سنجيده‌تر و دقيقتر عمل كند. اكنون ببينيم عملكرد حضرت علي با خلفاء چگونه بوده است. البته تاريخ، بسياري از موارد را به سكوت برگزار می‌كند ولي از روي برخي موارد ريز و درشت می‌توان كل قضيه را درك كرد:

1. پس از فوت حضرت ابوبكر، حضرت علي با همسر او يعني اسماء[[41]](#footnote-41) ازدواج كرده و او را همراه محمد پسر ابوبكر به خانه خود می‌آورد. (جالب است كه بدانيم نسب امام صادق از دو سو به ابوبكر می‌رسد).
2. حضرت علي نام سه پسر خود را عمر، ابوبكر و عثمان می‌گذارد. ضمن اينكه در بين اسامي فرزندان ساير امامان نيز نامهاي ابوبكر،‌ عايشه،‌ عثمان و... به چشم مي‌خورد (‌ضمن اينكه نام محسن در بين نام هيچكدام از فرزندان امامان نيست كه اين خود محل تحقيقي جداگانه است) لازم به ذكر است كه در احاديث معتبر می‌خوانيم كه يكي از حقوق فرزندان بر والدين و يكي از وظايف مهم پدر و مادر گذاردن نام نيكو بر روي فرزند است چگونه حضرت علي و ساير امامان، نام چنين اشخاصي را بر فرزندان خود مي‌گذاشته‌اند؟[[42]](#footnote-42) در حاليكه در ايران نه تنها انجام چنين كاري حتي به مخيله كسي خطور نمی‌كند بلكه حتي مذهبيون ما اسامي ايراني را هم مسخره می‌كنند!!! البته روحاني صفوي در اينجا براي ايراد شبهه مغلطه مي‌كند و مي‌گويد اين اسامي در آن روزها اسم رايج بوده است. اين سخن درست است، ولي آيا قحطي اسم بوده كه هر سه پسر علي عمر و ابوبكر و عثمان نام داشته‌اند و آيا فقط اين سه اسم، اسم رايج بوده است؟
3. در زمان خلافت و روي منبر به كرات براي خلفاء قبلي طلب آمرزش مي‌كند[[43]](#footnote-43).
4. حضرت علي آنقدر به حضرت عمر مشورت داده‌اند كه حضرت عمر بارها گفته «لولا علي لهلك عمر». «اگر علي نبود عمر هلاك می‌شد». و هنگامي كه حضرت عمر می‌خواهد به سپاهيانش در جنگ با روم و ايران، ملحق شود مانع از رفتن و كشته شدن او می‌شود[[44]](#footnote-44).
5. حضرت علي دختري كه از خودش و حضرت فاطمه بوده است، يعني ام‌كلثوم را به عقد عمر در می‌آورد (پس از وفات حضرت فاطمه و در زمان خلافت عمر)[[45]](#footnote-45).
6. پشت سر خلفاء نماز می‌خوانده. ما می‌دانيم كه در شيعه يكي از شرايط امام جماعت، عدالت است. ضمن اينكه در اينجا نمی‌توانيد بگوييد حضرت علي تقيه مي‌كرده‌اند زيرا بعيد مي‌دانم در زمانه فعلي حتي يك بچه دبستاني اين حرفها را قبول كند[[46]](#footnote-46).
7. هنگام تسليم تاريخي بيت المقدس، حضرت عمر به همراه عده‌ای به بيت المقدس رفته و حضرت علي‌ در اين مدت، زمامداري مدينه را به عهده گرفته بوده‌اند. همچنين هنگام سفر عمر به شام.

نظر حضرت علي دربارة خلافت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| فإن کنت بالشورى ملکت أمورهــم |  | فکيف بهذا والـمشيرون غيب |
| وإن کنت بالقربى حججت خصيمهم |  | فغيرك أولى بالنبي وأقرب[[47]](#footnote-47) |

[حضرت علي]

اگر خلافت به شوري بود پس چرا ما غايب بوديم و اگر به قرابت بود پس ما به پيامبر نزديكتر بوديم.

دقت کنيد که عمده ايراد حضرت علي که به کرات و در مواقف مختلف به آن اشاره داشته‌اند عدم حضور ايشان در سقيفه بوده است.

به هوش باشيد سوگند به آفريدگاري كه دانه را شكافت و به جنبنده‌ها جان بخشيد اگر: حضور انبوه مردم در صحنه نبود و اگر وجود اينهمه ياران حجت را تمام نمی‌كرد. و اگر نبود آن تعهدي كه خدا از دانشمندان گرفته است تا در برابر شكمبارگي ستمگر و گرسنگي مظلوم بی‌تفاوت نمانند، مهار شتر خلافت را بر كوهانش می‌افكندم و آخرين شتر اين كاروان را به كاسة اولين آن سيراب می‌كردم[[48]](#footnote-48).

* شايد لازم به ذكر نباشد كه حضرت ابوبكر با راي اكثريت انتخاب شد و در زمان حكومتش نيز تبعيض و ستمي نه از نظر مالي و نه از جنبه‌هاي ديگر به كسي روا نداشت.
* در اشارات و دلايل حضرت علي براي پذيرفتن خلافت، هيچ کجاي تاريخ، نكته‌ای مبني بر وجود نص و حتي تاكيد پيامبر و... نمی‌بينيم.
* حضرت علي پس از شهادت حضرت عثمان با وجود هجوم انبوه مردم اين چنين انزجار خود را از خلافت اعلام می‌كنند چگونه ممكن است پس از رحلت پيامبر وقتي اكثريت خواهان خلافت ديگري بودند ايشان طالب خلافت بوده باشد؟

در سال 37 هجري در صفين شخصي از طايفه بني اسد از حضرت علي پرسيد چگونه شما را از آن مقام كه سزاوارتر از همه بوديد كنار زدند؟ آن حضرت فرمود‌:

«اي برادر بني اسدي تو مردي پريشان و مضطربي كه نا به جا پرسش مي‌كني ليكن تو را حق خويشاوندي است و حقي كه در پرسيدن داري و بی‌گمان طالب دانستني. پس بدان كه آن استبدادي كه نسبت به خلافت بر ما تحميل شد در حاليكه ما را نسب برتر و پيوند خويشاوندي با پيامبر استوارتر بود

ما می‌دانيم كه انسان در رابطه با ديگران يكي از 5 موضع زير را دارد:

دوستي و همكاري 2- بی‌تفاوتي 3- رقابت 4- مخالفت 5- دشمني

با مطالعه تمامي سخنان و عملكردهاي حضرت علي كه در ارتباط با خلفاء بيان كرده‌اند متوجه می‌شويم ايشان موضع دشمني با آنها نداشته‌اند. رقابتي هم در كار نبوده چون خلافت در نزد ايشان از آب دماغ بز كم‌تر بوده. ولي به ترتيب در روش ايشان: بی‌علاقه گي، بی‌تفاوتي، و همكاري ديده مي‌شود. بی‌علاقه گي به رياست از آنجا كه ايشان در طول 25 سال هيچ سمت دايمي را قبول نكرده و در هيچ جنگي شركت نمی‌كنند. و همكاري از آنجا كه مرتب طرف شور و مشورت قرار مي‌گرفته‌اند. به حضرت عمر دختر می‌دهند. حسن و حسين را براي دفاع پشت در خانه حضرت عثمان می‌فرستند و...

البته طبق منطق خوارج زمانه، انسان يا با ديگران دوست است و يا دشمن. ولي اين سطحي‌نگري مخصوص انسانهاي بسيار باهوش است. زيرا جرج بوش نيز می‌گويد: هر كس با ما نيست با تروريستهاست!!!.

* من به قدري درباره تاريخ صدر اسلام فكر و تحقيق انجام دادم گويي يكي از آنها شدم و اكنون به اين نتيجه رسيده‌ام كه پس از خلافت ابوبكر، مناسبات ميان حضرت علي و عمر رو به گرمي می‌گرايد و جريانات سقيفه فراموش می‌شود. ولي متاسفانه برادران شيعه من هنوز پس از 1400 سال، دست بردار نيستند درحاليكه حضرت علي پس از خلافت حضرت عمر، همه چيز را فراموش مي‌كند. دلايل من براي اين ادعا:
* مي‌دانيم كه حضرت علي هيچ علاقه‌ای به حكومت و خلافت نداشته و دنيا و مافيها در نظر او كم‌تر از آب دماغ بز و بی‌ارزش‌تر از كفشي كهنه بوده است. اينكه ايشان در جريان پر آشوب سقيفه، اعتراض می‌كند به علت عدم حضور در مراسم انتخابات در سقيفه بوده يعني اعتراض به شيوة انتخابات و نه اصل انتخابات. و اينكه قصد خلافت داشته‌اند براي حفظ و حراست از آيين حضرت محمد بوده ولي وقتي پس از 2سال خلافت حضرت ابوبكر مشاهده مي‌كند كه حضرت ابوبكر با اقتدار شورش اهل رده را سركوب نموده، به اقوام خود منصبي نداده، ذره‌ای از بيت المال برنداشته، قرآن را بدون ذره‌ای تحريف جمع آوري كرده.... و دقيقاً راه و روش پيامبر را در پيش گرفته به همين دليل پس از مرگ حضرت ابوبكر بدون کوچکترين مخالفتي با عمر بيعت می‌كند (در اينجا ديگر نمي‌توان مصلحت اسلام را بهانه كرد زيرا نه منافقي در مدينه بوده و نه شورش اهل رده‌ای و نه...‌) به همين دليل نشانه‌هاي گرمي روابط ايشان با خلفاء، پس از فوت حضرت ابوبكر به قرار زير ور به افزايش می‌گذارد‌:
* ازدواج با اسماء همسر حضرت ابوبكر و تربيت محمد فرزند حضرت ابوبكر. (علي: محمد پسر من است از صلب ابوبكر)
* پس از خلافت و بيعت با عمر، ازدواج عمر با ام كلثوم (دختر حضرت علي از فاطمه‌) انجام می‌گيرد.
* در فاصله زماني که حضرت عمر براي تسليم اورشليم به همراه عده‌ای از مدينه می‌رود حضرت علي، عهده دار حكومت و جانشين او می‌شوند[[49]](#footnote-49).
* حضرت علي نام سه فرزندش را عمر و ابوبکر و عثمان می‌گذارد که دو نفر از آنها (عثمان ابن علي و ابوبکر ابن علي) در کربلا شهيد شدند! دقت کنيد که يکي از سفارشات اکيد پيامبر که جزو وظايف پدر و مادر است گذاشتن نام نيکو بر فرزند است[[50]](#footnote-50).
* به قدري در زمان خلافت حضرت عمر به او مشورت می‌دهد كه عمر بارها گفته «لولا علي لهلك عمر»!.
* در جنگ با ايران و روم با مشورتي كه به حضرت عمر می‌دهد جلوي رفتن او به نبرد با اين دو كشور را گرفته و مانع كشته شدن احتمالي او می‌شود.
* پس از مرگ حضرت عمر، خطبه لله بلاد فلان (كه در فوق به آن اشاره شده را می‌خواند).
* مرتب (كه 80 سند ان به دست ما رسيده) در زمان خلافت خودشان براي خلفا روي منبر، طلب آمرزش می‌کرده‌اند.

ما در احاديث مختلف می‌خوانيم كه انسان نبايد زير بار ظلم برود و بايد صريح و رك و راستگو باشد و... پس چرا معتقديم حضرت علي نشست تا به ايشان ظلم كنند و يا تقيه و توريه كرد يا عناويني مانند مصلحت و مماشات را به ساحت پاك ايشان می‌بنديم. من علتش را می‌دانم: تقيه و مظلوم واقع شدن و... در مواردي مجاز است كه فقط راجع به يك نفر و يك شخص باشد و بيم كشته شدن باشد. ولي اگر مصالح جمع و اجتماع در خطر باشد تقيه و توريه و مماشات و مصلحت و مظلوم واقع شدن به هيچ وجه جايز نيست و انسان بدون شك در پيشگاه خداوند مورد بازخواست قرار می‌گيرد. شهادت امام حسين و صلح امام حسن و بيعت حضرت علي با خلفاء فقط بر همين مبنا قابل تفسير است. زيرا اگر ظلم و ستمي به اسلام و يا جامعه روا مي‌گرديد حضرت علي يك لحظه هم سكوت نمی‌كردند[[51]](#footnote-51). ضمن اينكه تقيه متعلق به بعد از امام صادق بوده و آن هم براي شيعياني كه جانشان در خطر قرار می‌گرفته است.

با جمع بندي و مطالعه همه جانبه متوجه می‌شويم كه موضع حضرت علي در برخورد با خلفاء به ترتيب: انتقاد،‌ دوستي (مشورت) بوده و نه دشمني و حتي رقابت[[52]](#footnote-52).

اما برخورد على با كسانى كه او را بر ابوبكر و عمر ترجيح مي‌دادند اين بود كه فرمود: هركس مرا بر ابوبكر و عمر دهد من بر او حد افتراء جارى مي‌كنم (يعنى هشتاد ضربه شلاق مي‌زنم) اين روايت متواتر است و بيش از هشتاد روايت از اين طريق نقل شده است كه حضرت علي فرموده است: بهترين و برترين اين امّت بعد از پيامبر ابوبكر و عمر هستند، [فتح البارى: 7/20 و مسند احمد تحقيق احمد شاكر أحاديث شمارهء 833 و 837و 871 و 878 و879 و 880 و 1054 ج2 و منهاج السنة: ابن تيميه 1/219 و 220].

چند دليل مختصر در اثبات ازدواج ام كلثوم با حضرت عمر 1- صفي الدين محمد ابن تاج الدين معروف به ابن الطقطقي الحسني متوفاي 709 هجري نسب شناس و مورخ معروف در كتاب سير اعلام النبلاء 2/152 زير عنوان دختران امير المونين علي می‌نويسد: يكي ديگر از دختران حضرت علي ام كلثوم مي‌باشد كه مادرش فاطمه دختر رسول الله است كه عمر ابن خطاب با وي ازدواج كرد و فرزندي به نام زيد از او به دنيا اورد و پس از عمر به عقد عبدالله ابن جعفر درآمد. 2- محقق سيد مهدي رجايي در المجدي: آنچه از اين روايات می‌توان بدان اعتماد كرد مطلبي است كه اكنون از نظر گذشت كه عباس ابن عبدالمطلب ام كلثوم را با رضايت و اجازه پدرش به ازدواج عمر درآورد و از عمر فرنزدي به نام زيد به دنيا آورد. 3- ملاباقر مجلسي!!! مي‌نويسد: همچنين است انكار شيخ مفيد از اصل جريان ازدواج. اين براي بيان اين مطلب است كه ازدواج از طريق آنها ثابت نشده است و الا بعد از ورود آن روايات و روايات ديگري كه با سند خواهد آمد كه علي هنگامي كه عمر وفات كرد نزد ام كلثوم آمد و او را با خود به خانه‌اش برد و روايت ديگري كه از بحارالنوار آورده‌ام اين انكار عجيب می‌نمايد. اصل جواب اين است كه اين ازدواج از روي تقيه و اضطرار بوده است!!! (فكر كنم مجلسي فيلم زياد می‌ديده است) 4- فروع كافي ج 6/115: معاويه ابن عمار از امام صادق مي‌پرسد: زني كه شوهرش مرده بايد در خانه عده بنشيند يا هر جايي خواست برود؟ فرمود: بلكه هر جايي كه خواست علي هنگاميكه عمر وفات كرد ام كلثوم را با خود به خانه‌اش برد.

حضرت علي: رسوايان آلوده پخش و شيوع عيبهاي مردم را دوست دارند تا براي بدنامي‌هاي خود زمينه عذر تراشي داشته باشند[[53]](#footnote-53).

* براستي كه چه خوشنام و خوش نيت و خوش چهره‌اند كساني كه براي گرمي دكان خود و منحرف کردن اذهان از تبه کاريهايشان از هر دروغ و تهمتي به ديگران رويگردان نيستند!!!.

(براستي چرا شيعه اينقدر منفي بين و منفي باف است و هميشه سياه نمايي می‌كند و از خود افكار منفي منتشر می‌كند. براستي آيا علت اينهمه بدبياري براي مردم ايران وجود همين روحيه تعصب و جهل و شرك و كينه در آنها نيست؟).

2- نظر خلفاء در خصوص حضرت علي

(جالب است كه محققين شيعه اكاذيبي را نقل می‌كنند از قبيل: خانه‌نشيني علي! - سوزاندن احاديثي براي جلوگيري از نشر فضايل علي ولي در اينجا خود خلفاء فضايل حضرت علي را نشر داده‌اند).

مطاب زير از كتاب امام امير المومنين علي از ديدگاه خلفاء -مهدي بن محمد باقر فقيه ايماني- چاپ دوم چاپخانه امير تاريخ انتشار عيد غدير 1419 فروردين 1378:

(البته دو فرع مهم مختص مذهب شيعه تولي و تبري چه خوب در اين احاديث موج می‌زند !! و عجيب است حتي يك نفر از مردم مدينه بلند نمی‌شود و نمی‌پرسد پس چرا شما خلافت را غصب كرديد و در خانه علي را آتش زديد و همسرش را زديد و كشتيد و بچه داخل شكم او را و....!!!! در هيچ يك از اين احاديث از هيچ كس نغمه‌ای هم بر نمی‌خيزد كه پس چرا خلافت غصب شده و خلاف دستور خداوند عمل كرديد؟ - اگر خلفاء حق علي را غصب كرده بودند هيچگاه چنين جملات ستايش آميزي را در حق او نمی‌گفتند تا اينكه مورد تمسخر مردم واقع شوند، و مردم بگويند: شما كه اينها را می‌گوييد چرا خودتان اول از همه و بيش از همه با غصب خلافت به او ظلم كرديد؟ به قول ما ايراني‌ها: تو كه لالايي بلدي چرا خوابت نمي‌رود؟

نكته بسيار جالبي در اين كتاب وجود دارد: نويسنده كه پيداست شيعه بسيار متعصبي است تمامي صفحات كتاب خودش را از احاديثي پر كرده از زبان عمر و ابوبكر و عثمان كه در فضايل حضرت علي است و ضمن اين احاديث، حديث زير را نيز آورده است:

1. ﴿فَقَٰتِلُوٓاْ أَئِمَّةَ ٱلۡكُفۡرِ إِنَّهُمۡ لَآ أَيۡمَٰنَ لَهُمۡ لَعَلَّهُمۡ يَنتَهُونَ ١٢﴾ [التوبة: 12]. براستي پس چرا مسلمين از اين آيه رو بر تافتند.
2. وجود امراي ظالم پس از پيامبر و لزوم عدم همكاري با آنها (پس چرا حضرت علي و ساير مسلمين با عمر و ابوبكر همكاري می‌كردند. ضمن اينكه حضرت علي نيز پس از پيامبر مدت 5 سال خليفه بوده‌اند پس نعوذ بالله آيا ايشان هم داخل شمول اين روايت می‌شوند ناگفته پيداست كه منظور پيامبر چه كساني بوده‌اند. نكته بسيار جالب ديگر اينكه اگر احاديث مربوط به خلافت بلافصل حضرت علي و ائمه اثني عشريه صحيح بود اين روايات بيهوده جلوه می‌كند زيرا هيچكس از پيامبر سئوال نمی‌كند كه علي و اعقابش كه ظالم نيستند كه شما اين روايات را می‌گوييد؟ مگر شما نمی‌گويي كه اينها جانشينان و امراي پس از من هستند!!!):
* «إنه سيكون عليكم أمراء يغشاهم غواش من الناس، فمن صدقهم بكذبهم، وأعانهم على ظلمهم، فأنا بريء منه وهو بريء مني»[[54]](#footnote-54).
* «إِنَّهُ سَيَكُونُ بَعْدِي أَئِمَّةٌ فَسَقَةٌ، يُصَلُّونَ الصَّلاةَ لِغَيْرِ وَقْتِهَا»[[55]](#footnote-55).
* «إِنَّ بَعْدِي أَئِمَّةً، إِنْ أَطَعْتُمُوهُمْ أَكْفَرُوكُمْ، وَإِنْ عَصَيْتُمُوهُمْ قَتَلُوكُمْ: أَئِمَّةُ الْكُفْرِ، وَرُؤُوسُ الضَّلالَةِ»[[56]](#footnote-56).
* «سَيَكُونُ أُمَرَاءُ بَعْدِي يَقُولُونَ ما لاَ يَفْعَلُونَ وَيَفْعَلُونَ مَا لاَ يُؤْمَرُونَ»[[57]](#footnote-57). خدا وكيلي آيا حضرت عمر اينگونه بوده؟
* «أَلاَ إِنَّهُ سَيَكُونُ بَعْدِى أُمَرَاءُ يَكْذِبُونَ وَيَظْلِمُونَ فَمَنْ صَدَّقَهُمْ بِكَذِبِهِمْ وَمَالأَهُمْ عَلَى ظُلْمِهِمْ فَلَيْسَ مِنِّى وَلاَ أَنَا مِنْهُ وَمَنْ لَمْ يُصَدِّقْهُمْ بِكَذِبِهِمْ وَلَمْ يُمَالِئْهُمْ عَلَى ظُلْمِهِمْ فَهُو مِنِّى وَأَنَا مِنْهُ»[[58]](#footnote-58).
* «اسْمَعُوا هَلْ سَمِعْتُمْ أَنَّهُ سَيَكُونُ بَعْدِى أُمَرَاءُ فَمَنْ دَخَلَ عَلَيْهِمْ فَصَدَّقَهُمْ بِكَذِبِهِمْ وَأَعَانَهُمْ عَلَى ظُلْمِهِمْ فَلَيْسَ مِنِّى وَلَسْتُ مِنْهُ وَلَيْسَ بِوَارِدٍ عَلَىَّ الْحَوْضَ وَمَنْ لَمْ يَدْخُلْ عَلَيْهِمْ وَلَمْ يُصَدِّقْهُمْ بِكَذِبِهِمْ وَلَمْ يُعِنْهُمْ عَلَى ظُلْمِهِمْ وَلَمْ يُصَدِّقْهُمْ بِكَذِبِهِمْ فَهُوَ مِنِّى وَأَنَا مِنْهُ وسيرد عَلَىَّ الْحَوْضَ» [[59]](#footnote-59).
* «من تقدم على قوم من الـمسلمين وهو يرى أن فيهم من هو أفضل منه فقد خان الله ورسوله والـمسليمن»[[60]](#footnote-60).
* حديث خطاب به كعب بن عجره: «أعاذك الله يا كعب من إمارة السفهاء. قال: وما أمارة السفهاء يا رسول الله؟ قال: أمراء يكون بعدي لا يهدون بهديي ولا يستنون بسنتي فمن صدقهم بكذبهم وأعانهم على ظلمهم فأولئك ليسوا مني ولست منهم ولا يردون علي حوضي. ومن لم يصدقهم بكذبهم ولم يعنهم على ظلمهم فأولئك مني وأنا منهم وسيردون على حوضي»[[61]](#footnote-61).
1. «من مات ولم يعرف إمام زمانه مات ميتة جاهلية»[[62]](#footnote-62). (1- پيامبر كه نام علي و 11 فرزندش را گفته چرا كسي نبايد امام زمانش را بشناسد؟ مگر همه از اين اسامي با خبر نبوده‌اند. اين حديث دال بر لزوم تعيين فوري و اطاعت از حاكم اسلامي جهت حفظ اتحاد و حفاظت از كيان اسلام دارد آن هم در آن شرايطي كه اسلام به خوبي تثبيت نشده بود: شورش رده و...).
2. ناقلين داستان غدير و حديث «مَنْ كُنْتُ مَوْلاهُ فَعهذا عَلَيٌّ مَوْلاهُ». از خليفة اول (ابوبكر):

- حافظ ابن عقده (وفات 333ق) در كتاب حديث الولايه 105 نفر از صحابه ناقل حديث غدير را نام مي‌برد كه نخستين آنها: ابوبكر بن ابي قحافه تيمي است! [[63]](#footnote-63).

- ابوبكر جعابي- وفات 356، در نخب المناقب 125 نفر راوي حديث غدير را نام برده از جمله ابوبكر![[64]](#footnote-64)‌.

- منصور لايي (آبي) رازي در كتاب حديث الغدير ابوبكر را از جمله راويان غدير آورده.

- علامه ابن مغازلي شافعي (وفات 484) 100 نفر از جمله عشره مبشره ابوبكر و عمر و عثمان را از راويان حديث غدير نقل كرده است[[65]](#footnote-65).

- علامه مورخ زيني دحلان از ابوبكر نقل نموده و او از پيامبر كه: «مَنْ كُنْتُ مَوْلاهُ فَعَلَيٌّ مَوْلاهُ»[[66]](#footnote-66).

(عجيب است اگر حديث من كنت مولاه فهذا علي مولاه، در خصوص خلافت بود چرا حضرت ابوبكر و عمر، مرتب در زمان خلافتشان به آن اشاره كرده‌اند!!!).

1. علامه خطيب خوارزمي با ذكر سند از عثمان بن عفان نقل نموده و او از عمر ابن خطاب و او از ابوبكر بن ابي قحافه كه گفت شنيدم رسول خدا می‌فرمايد: همانا خداوند از نور صورت علي فرشتگاني آفريد كه خداوند را تسبيح گويند و تقديس نمايند و ثواب آنرا براي دوستان علي و دوستان فرزندش ثبت و ضبط كنند. - همين سند را به سندي ديگر از عثمان و او از عمر نقل كرده كه...[[67]](#footnote-67).
2. حافظ ابن حجر عسقلاني از ابوالاسود دوئلي نقل نموده كه گفت: شنيدم ابوبكر صديق می‌گويد: اي مردم بر شما باد به علي ابن ابي طالب پس همانا من شنيدم رسول خدا می‌فرمايد: علي بعد از من بهترين كسي باشد كه خورشيد بر او تابيده و غروب نموده[[68]](#footnote-68).

(چطور يك نفر پيدا نمی‌شود كه بگويد پس چرا در خانه او را آتش زدي و از علي به زور بيعت گرفتي و مقام خلافت او را غصب كردي؟ البته اگر اين دروغ‌ها راست باشد!!!).

1. علامه مورخ ابن عساكر از طريق ابوالحسن دار قطني از ابورافع صحابي معروف نقل می‌كند كه گفت: بعد از ماجراي بيعت مردم با ابوبكر نشسته بودم (ظاهرا عباس عموي پيامبر ادعاي ارث و ميراث و... را داشته است) پس شنيدم ابوبكر به عباس می‌گويد: تو را به خدا سوگند می‌دهم آيا می‌داني رسول خدا بني عبدالمطلب و فرزندانش را بدون قريش (پس مشخص است منظور وصي و سرپرستي بني‌هاشم بوده) جمع كرد و تو هم درميان آنها بودي آنگاه فرمود: اي فرزندان عبدالمطلب اين موضوع به حقيقت پيوسته كه خداوند هيچ پيغمبري را بر نينگيخت مگر آنكه براي او از اهل خودش برادري و وزيري و وصيي و خليفه و جانشيني در بين اهلش مقرر نمود پس اكنون چه كسي از شما به پا خيزد و با من بيعت كند بر اينكه برادر من وزير من وصي من و خليفه من در بين اهلم باشد؟ (مگر شيعه نمي‌گويد اهل بيت پيامبر فقط 5 نفر بوده‌اند پس چگونه ايجا معتقد است كه اهل پيامبر اكرم، تمامي قبايل عربستان منظور است!!!‌) پس احدي از جا برنخاست. سپس فرمود: «يا بني عبدالـمطلب! كونوا في الإسلام رؤسا ولا تكونوا أذنابا والله ليقومن قائمكم أو لتكونن في غيركم ثم لتندمن» «اي بني عبدالمطلب، باشيد در اسلام روسا و نباشيد دنباله رو به خدا يا قيام كننده شما بپاخيزد يا شما در تحت فرمان غير خود خواهيد بود و آنوقت است كه پشيمان خواهيد شد». (منظور رياست قبيله بني‌هاشم بوده است) پس علي از بين شماها برخاست و حضرتش بر اساس آنچه پيشنهاد نمود و براي وي شرط كرده بود با وي بيعت كرد و او را به سوي خود فراخواند (يعني تو دست همكاري به پيامبر ندادي) اكنون بگو بدانم آيا اين موضوع را از ناحيه پيامبر براي او عملي و رسمي می‌داني؟ عباس گفت: ‌آري[[69]](#footnote-69). علامه محمد بن جرير طبري نيز همين داستان را با ذكر سند از ابو رافع نقل كرده با اين تفاوت كه: عباس با علي می‌آيد و می‌گويد: من عموي رسول الله و وارث او هستم و علي ما بين من و تركه او حائل و مانع گرديده. پس ابوبكر می‌گويد: تو كجا بودي وقتي پيامبر گفت: «أيكم يؤازرني ويكون خليفتي ووصيي في أهلي وينجز عدتي ويقضي ديني؟» «كدام يك از شما با من همكاري می‌كند كه خليفه من و وصي من در بين اهلم»[[70]](#footnote-70). (براستي اگر ولايت امام بر تمامي انسانها و موجودات بوده چرا پيامبر گفته في اهلي و كلمه خليفه را بدون قيد و كلي بيان نكرده‌اند؟) (البته ادامه داستان ساختگي و جعلي است به همين دليل ابن عساكر آنرا ننوشته است).
2. علامه محب الدين طبري و ديگر علماي سني از ابوبكر نقل كرده‌اند كه گفت: ديدم رسول خدا خيمه‌ای بر افراشته و در حاليكه بر قوسي عربي تكيه نموده و علي و فاطمه و حسن و حسين در داخل خيمه‌اند فرمود: اي گروه مسلمانان من با كسي كه با اهل خيمه سازگار باشد سازگارم و با جنگجوي با آنها جنگجويم و با دوستداران ايشان دوستم آنها را دوست ندارد مگر سعدي زاده پاك مولد و دشمن ندارد مگر شقي زاده پست مولد.[[71]](#footnote-71) در روايت خوارزمي با اضافه جمله: پس مردي به زيد گفت: اي زيد تو خود شنيدي كه ابوبكر چنين گفت: زيد گفت: آري به خداي كعبه قسم.
3. مي‌گويند آيه: ﴿وَنَزَعۡنَا مَا فِي صُدُورِهِم مِّنۡ غِلّٖ﴾ [الأعراف: 43]. درباره اصحاب پيامبر است[[72]](#footnote-72).
4. علامه ابن بی‌الحديد بروايت از شعبي نوشته است: در حاليكه ابوبكر بر بالاي منبر مشغول خطبه خواندن بود حسن ابن علي (كودك بوده) برخاست و با روي سخن به ابوبكر فرمود: «انزل عن منبر أبي» «از منبر پدرم پايين بيا». پس ابوبكر گفت: راست گفتي به خدا سوگند همانا كه اين منبر پدر تو باشد نه منبر پدر من[[73]](#footnote-73). و در نقل قندوزي از دارقطني اين اضافه آمده كه ابوبكر حضرتش را بر روي زانو نشانيد و به گريه افتاد. پس علي فرمود: والله اين سخن از ناحيه من نبود. ابوبكر گفت: راست گفتي والله من تو را متهم نمی‌كنم.
5. روزي ابوبكر امام حسن را در يكي از كوچه‌هاي مدينه می‌بيند و به او مي‌گويد:

«بأبي شبيه بالنبي غير شبيه بعلي» «پدرم فداي تو باد كه شبيه پيامبري نه شبيه علي». [تاريخ يعقوبي].

1. علامه محب الدين طبري به روايت از حافظ ابن سمان از شعبي نقل نموده كه ابوبكر، نگاه به علي ابن ابي طالب كرد و گفت: كسي كه خرسند و خوشحال گردد از نگاه كردن به نزديكترين نزديكان پيامبر و بالاترين بی‌نياز شونده از ناحيه حضرتش و برخوردارترين كس از حيث مقام و منزلت در نزد او پس بايد به علي ابن ابي طالب نگاه كند[[74]](#footnote-74).
2. علامه شيخ ابوالمكارم علاء الدين سمناني در عروه الوثقي پس از نقل حديث منزلت و حديث «من كنت مولاه فهذا علي مولاه» مربوط به غدير خم می‌نويسد: و به همين سر اشاره كرد سيد صديقين رفيق غار پيغمبر ابوبكر، هنگامي كه ابوعبيده جراح را براي احضار علي فرستاد و گفت: اي ابوعبيده تو امين اين امتي (صحت اين حديث پيامبر كه ابوعبيده امين اين امت است و تواتر آن كه در همه جا به چشم می‌خورد) به دنبال كسي می‌فرستمت كه در مرتبه كسي بود كه ديروز او را از دست داديم (يعني پيامبر اكرم) سزاوار است كه با حسن ادب در نزد او سخن بگويي و با او حرف بزني[[75]](#footnote-75).
3. علامه معاصر شيخ محمد مخلوف مالكي مصري می‌نويسد: ابوبكر به هنگام اعزام نيرو بيشتر بدانچه علي اشاره می‌نمود عمل می‌كرد و به خاطر حرص و علاقه به بقاء حضرتش و بهره‌برداري از نظريه و مشورت با او اجازه نمي‌داد وي را به همراه مجاهدان (از حجاز و يا مدينه) خارج گردد[[76]](#footnote-76).
4. سيوطي و ديگران به نقل از سه نفر راويان حديث آورده‌اند كه خالد ابن وليد در مورد مساله‌اي فقهي به ابوبكر نامه نوشت (به جهت اجراي حد بر يك نفر مرد) ابوبكر با صحابه خدا به مشورت پرداخت. علي ابن ابي طالب فرمود: راي من اين است كه او را با آتش بسوزاني. پس صحابه پيامبر همراي شدند و ابوبكر به خالد نوشت او را بسوزانند[[77]](#footnote-77).
5. علامه ابن واضح يعقوبي می‌نويسد: ابوبكر خواست با روم بجنگد پس با احضار گروهي از صحابه رسول الله شوراي جنگي تشكيل داد و هر يك چيزي گفتند. آنگاه از شخص علي ابن ابي‌طالب نظر خواهي و مشورت كرد. علي گفت: اگر اقدام كني پيروز خواهي شد و... ني ابن عساكر به طور مختصر با اضافه سئوال ابوبكر از دليل پيروزي و پاسخ امام به او[[78]](#footnote-78).
6. (شيعه می‌گويد دستور حضرت عمر به سوزاندن احاديث براي جلوگيري از نشر فضايل علي و دشمني او با علي و... بوده است ولي چرا در اين سطور حضرت عمر اينهمه تعريف و تمجيد مي‌كنند!!!): علامه خطيب خوارزمي و ديگران با ذكر سند از عمر ابن خطاب نقل نموده كه گفت: رسول خدا فرمود: همانا علي و فاطمه و حسن و حسين در حظيره و جايگاه مقدس در قبه بيضاء و سفيدرنگي باشند كه سقفش عرش خداوند رحمان است[[79]](#footnote-79). علامه متقي با ذكر سند از مامون و او از پدرش‌هارون و او از مهدي واو از منصور دوانيقي و او از پدرش محمد و او از پدرش عبدالله ابن عباس نقل نموده كه گفت: شنيدم عمر ابن خطاب می‌گفت: از بدگويي درباره علي خودداري نماييد چه من خود بر خورد به خصلت‌ها و ويژگي‌هايي از رسول خدا در حق او نمودم كه اگر يكي از آنها در آل خطاب پيدا می‌شد به نظر من از انچه آفتاب بر آن تابيده است بهتر بود. من و ابوبكر و ابوعبيده جراح همراه چند نفر از اصحاب رسول الله می‌رفتيم تا رسيديم به درب خانه‌ام سلمه در حاليكه علي دم در ايستاده بود. پس گفتيم می‌خواهيم به خدمت پيامبر برسيم علي گفت: هم اكنون حضرتش از خانه بيرون می‌آيد كه بيرون آمد و ما از ديدنش خوشحال شديم. آنگاه در حاليكه تكيه بر علي ابن ابي طالب كرد با دست بر شانه او زد و فرمود: همانا تو اي علي با دشمن دست به گريبان شوي و دشمن به رويارويي تو بر خيزد (اگر عمر اولين دشمن بوده خودش چنين حديثي را نقل نمی‌كند مسلم است كه اولين دشمنان كوفيان و خوارج و باندي كه عثمان را كشت و سپاه شام بوده است) در حاليكه نخستين مومني باشي كه ايمان آورده است و آگاه‌ترين مردم به رخدادهاي جهان و وفاكننده‌ترين كس به عهد الهي و تقسيم كننده بيت المال و روف‌ترين فرد و دست اندكار زعامت و حكومت نسبت به رعيت و بزرگ‌ترين مبتلا به مصائب و گرفتاري‌ها. و تو بازوي كمك كار من و غسل دهنده من و دفن كننده‌ام و پيشرو و دست به گريبان با هر گونه سختي و امر ناخوشايندي باشي و... عده‌ای از اعلام محدثين و تاريخ نگاران از جمله اسكافي و ابن عسالكر و ابن ابي الحديد و سيوطي و خطيب خوارزمي و محب طبري اين حديث را با پاره‌ای اختلافات آورده‌اند[[80]](#footnote-80).
7. علامه محقق رجالي خطيب بغدادي و ديگر حديث اوران و تاريخ نگاران با ذكر سند از سويد بن غفله از عمر ابن خطاب نقل كرده‌اند كه مردي را ديد به علي دشنام می‌دهد و در بعض مصادر آمده كه با علي مخاصمه و دشمني مي‌كرد. پس عمر گفت: پندارم تو از منافقين باشي شنيدم رسول خدا مي‌فرمود: محققا علي نسبت به من مانند هارون باشد نسبت به موسي جز آنكه بعد از من پيامبري نباشد[[81]](#footnote-81).
8. ابن شيرويه ديلمي همداني از اعلام محدثين سني با ذكر سند از عمر ابن خطاب نقل نموده كه رسول خدا فرمود: حب علي براءة من النار. دوستي علي رهايي از آتش است[[82]](#footnote-82).
9. علامه سيد علي بن شهاب الدين همداني از عمر ابن خطاب نقل می‌كند كه گفت: پيامبر خدا فرمود: اگر مردم همه تجمع بر دوستي علي بن ابي طالب مي‌كردند خداوند آتش را خلق نمي‌كرد[[83]](#footnote-83).
10. علامه ابن عساكر با ذكر دو سند و ديگران با اسناد مختلف از عمر ابن خطاب داستاني را نقل كرده‌اند كه در انتهاي آن داستان، عمربن خطاب به معترضين می‌گويد: اين علي ابن ابي طالب است گواهي می‌دهم درباره او رسول خدا كه خود شنيدم فرمود: اگر طبقات هفتگانه آسمانها را در يك ترازو نهند و ايمان علي را در كفه ديگر ايمان علي برتري كند[[84]](#footnote-84).
11. علامه محب الدين طبري و ديگران به روايت از طبراني از عمر ابن خطاب نقل كرده‌اند كه گفت: رسول خدا فرمود: هيچ كاسبي هماندن علي در كسب فضيلت كاسبي نكرد او همراه و رفيقش را به راه راست هدايت كند و از بيراهه روي برگرداند[[85]](#footnote-85). علامه ابن عساكر با ذكر سند از ابن عباس نقل نموده كه گفت: با عمر ابن خطاب در بعضي كوچه‌هاي مدينه می‌رفتم پس به من گفت: اي ابن عباس پندارم قوم (يعني قبليه قريش) رفيقت (علي) را كوچك قلمداد كردند كه او را متصدي زعامت در امور شما نكردند. من گفتم: والله خداوند او را كوچك قلمداد نكرد هنگامي كه وي را براي ابلاغ سوره برائت و خواندن آن بر اهل مكه انتخاب نمود.(پس عزلي در كار نبوده) پس عمر گفت: صواب همين باشد كه می‌گويي والله من خود شنيدم كه رسول خدا به علي ابن ابي طالب می‌گويد: كسي كه ترا دوست دارد مرا دوست داشته و كسي كه مرا دوست دارد خدا را دوست داشته و كسي كه خدا را دوست دارد او را داخل بهشت نمايد[[86]](#footnote-86).
12. عمر يكي از حاضران در غدير خم بوده كه حديث «من كنت مولاه فهذا علي مولاه» را نقل كرده است[[87]](#footnote-87).
13. علامه محب الدين طبري به نقل از الموافقه ابن سمان اورده است كه: در نزد عمر سخن از علي به ميان آمد. عمر گفت: اين داماد رسول خداست. همانا جبرييل فرود آمد پس گفت: اي محمد براستي كه خداوند امر می‌كند ترا به اينكه فاطمه دخترت را به زوجيت علي درآوري[[88]](#footnote-88).
14. به نقل علامه محمد صالح ترمذي حنفي عمر ابن خطاب از سلمان روايت نموده كه گفت: من در لحظه‌هاي درگذشت رسول خدا به خدمتش رسيدم پس گفتم: يا رسول الله! آيا وصيت فرموده‌اي؟ فرمود: اي سلمان! آيا مي‌داني اوصياء كيانند؟ گفتم: خدا و رسولش بدان آگاه‌ترند. فرمود: همانا آدم وصيش شيث بود و او برترين كس از فرزندان وي بود كه بر جاي گذاشت. و وصي نوح سام بود كه برترين كسي بود كه بعد از خود بر جاي گذاشت. و وصي موسي، يوشع بود كه افضل كسي بود كه پس از خود بر جاي گذاشت. و وصي سليمان آصف بر برخيا بود كه افضل افراد بعد از وي بود. و وصي عيسي شمعون بن فرخيا بود كه برترين افراد به جاي گذارده پس از خود بود. آنگاه فرمود: همانا من علي را وصي خود قرار دادم كه او افضل افراد بعد از من باشد[[89]](#footnote-89). (نقض حديث انت به منزله هارون اگر آنرا به معناي خلافت بگيريم و بدانيم -تاييد اينكه در ساير موارد نيز منظور پيامبر وصايت بوده و نه خلافت- اكثر اين افراد سمت وصايت را داشتته و هيچكدام نقش جانشيني و حكومت را بازي نكرده‌اند).
15. علامه سيد علي ابن شهاب همداني و ديگران قضيه وصايت را نيز از قول عمر ابن خطاب بدينگونه نقل كرده‌اند كه گفت: هنگامي كه رسول خدا عقد اخوت و برادري بين اصحاب خود جاري كرد با اشاره به علي فرمود: «هذا علي أخي في الدنيا والآخرة وخليفتي في أهلي و وصيي في أمتي و وارث علمي وقاضي ديني ماله مني مالي مني نفعه نفعي وضره ضري، من أحبه فقد أحبني ومن أبغضه فقد أبغضني»[[90]](#footnote-90). «اين علي برادر من در دنيا و آخرت است و خليفه من در بين خاندانم و وصي من در ميان امتم و وارث علمم و ادا كننده دين و بدهي‌ام آنچه از براي اوست متعلق به من باشد و آنچه از براي من است متعلق به اوست نفع و سود او متعلق به من است و ضرر و زيانش هم مربوط به من، كسي كه او را دوست دارد پس محققا مرا دوست داشته و كسي كه با او كينه‌توزي كند بدون شك با من كينه توزي كرده است». (معلوم است معناي خليفه في اهلي به معناي خليفه في امتي نيست وگرنه حضرت عمر، آنقدر باهوش بوده است كه آنرا ذكر نكند. ديگر اينكه اگر معناي اهل را همانطور كه شيعه معني می‌كند فقط فاطمه و علي و حسن و حسين معنا كنيم اين معني پوچ را می‌دهد كه علي سرپرست خانواده دخترم است! (البته مسلماً منظور پيامبر بني‌هاشم بوده كه حضرت علي رياست اين قبيله را عهده دار شده).
16. علامه ابن عساكر دمشقي و ديگران از ابن عمر روايت نموده و او از پدرش عمر ابن خطاب كه گفت: شنيدم پيامبر به علي می‌فرمود: اي علي روز قيامت در حاليكه دست تو در دست من باشد داخل شوي با من هر كجا كه من داخل شدم[[91]](#footnote-91).
17. عمر ابن خطاب به دفعات مكرر امور قضاوتي و مشورتي و... با حضرت علي در ميان مي‌گذاشته و پس از حل مساله جملات زير را (هر جمله را چندين بار در چند موقعيت مختلف) می‌گفته است: (صداقت و صراحت عجيب عمر در بيان حق و دوستي بی‌شائبه او نسبت به علي).

اي پدر حسن، خدا باقي نگذارد مرا در امر سختي كه تو براي آسان كردنش نباشي و نه در شهري كه تو در آن حاضر نباشي[[92]](#footnote-92).

پناه می‌برم به خدا از به سر بردن در بين قومي كه تو اي پدر حسن در بين آنها نباشي[[93]](#footnote-93).

پناه می‌برم به خدا از زندگي در بين قومي كه ابوالحسن در آن نباشد[[94]](#footnote-94).

پناه می‌برم به خدا از مشكلي كه علي براي حل آن نباشد[[95]](#footnote-95).

خداوند خود آگاه‌تر است كه بار نبوت را كجا قرار دهد[[96]](#footnote-96).

بارالها! باقي مگذار مرا در برابر مشكلي كه علي براي حل آن زنده نباشد[[97]](#footnote-97).

بارالها! كار سختي را بر من فرود نياور مگر آنكه ابوالحسن (براي حل آن) در پهلوي من باشد[[98]](#footnote-98).

تو اي علي بهترين صحابه در امر فتوي هستي[[99]](#footnote-99).

پدرم به فداي شما خاندان (نبوت) باد كه بوسيله شما خداوند ما را هدايت كرد و بوسيله شما ما را از عالم تاريكي به نور و روشنايي اسلام درآورد[[100]](#footnote-100).

سه چيز بود كه من در پي آن بودم و حمد خداي را كه قبل از مرگم بواسطه علي بدان دست يافتم‌[[101]](#footnote-101).

ناداني‌ها را به سنت برگردانيد و گفتة عمر را هم به علي[[102]](#footnote-102).

قول عمر را به علي برگردانيد اگر علي نبود عمر هلاك شده بود[[103]](#footnote-103).

راست گفتي اي علي خداوند بقائت را طولاني كند[[104]](#footnote-104).

همانا زنها از زائيدن همانند علي ناتوان باشند و چنانچه علي نبود عمر هلاك شده بود[[105]](#footnote-105).

علي بدانچه خدا بر محمد نازل فرمود آگاه‌ترين مردم است[[106]](#footnote-106).

خداوند مشكلت را بگشايد بدون شك نزديك بود به خاطر اجراي حد بيجاي اين زن هلاك شوم[[107]](#footnote-107).

اگر علي ابن ابي طالب نبود نزديك بود ابن خطاب هلاك شود[[108]](#footnote-108).

پيوسته عمر به خدا پناه می‌برد (و اعوذ بالله می‌گفت) از پيشامد مشكلي كه ابوحسن براي حل آن نباشد[[109]](#footnote-109).

باقي نگذارد خدا مرا در وقتيكه درك كنم قومي را كه ابوالحسن در بين آن نباشد[[110]](#footnote-110).

باقي نگذارد خدا مرا در سرزميني كه ابوالحسن در آن نباشد.[[111]](#footnote-111)

بعد از فرزند ابي طالب -علي- خدا مرا باقي نگذارد.[[112]](#footnote-112)

اي علي خدا مرا بعد از تو باقي نگذارد[[113]](#footnote-113).

در برابر مشكلي كه ابوحسن براي حل و فصلش نباشد خدا مرا باقي نگذارد[[114]](#footnote-114).

در پيشامد مشكلي كه علي زنده نباشد خدا مرا زنده نگذارد[[115]](#footnote-115).

اي ابوالحسن در بين قومي كه تو در بين آنها نباشي باقي نمانم[[116]](#footnote-116).

در زندگاني مردمي كه تو اي ابوالحسن در بين آنها نباشي خيري نباشد[[117]](#footnote-117).

اگر علي نبود عمر گمراه شده بود[[118]](#footnote-118).

اگر علي نبود عمر هلاك شده بود[[119]](#footnote-119).

(يا علي) اگر تو نبودي هر آينه ما مفتضح و رسوا می‌شديم[[120]](#footnote-120).

عمر (در رابطه با سئوالي كه از او شده بود و او ارجاع به حضرت علي داده و سئوال كننده پاسخ امام را براي او بازگو كرد و گويا مجددا نظر خواهي نمود) گفت: جز آنچه را كه فرزند ابوطالب پاسخ داده چيزي در جواب سئوال تو سراغ ندارم[[121]](#footnote-121).

اي علي پيوسته زداينده هر گونه غم و غصه‌ای باشي و واضح كننده هر حكمي.[[122]](#footnote-122)

اين (علي) اعلم و آگاه‌ترين صحابه به پيامبر ما و به كتاب پيامبر ماست[[123]](#footnote-123).

دريغا، همانا كه علي برخوردار از قرابت و نزديكي با بني‌هاشم و نزديكي با سول خدا و نشانه‌ای از علم است كه به سراغش رفت نه اينكه او بيايد و در خانه و محل او حكمت جامه عمل مي‌پوشد و بس[[124]](#footnote-124).

اي ابوالحسن تو (يگانه كسي هستي) كه براي حل و فصل هر مشكل و سختي آماده‌ای و دعوت مي‌شوي[[125]](#footnote-125).

اي فرند ابوطالب همانا كه پيوسته پرده بردار از هر شبهه و توضيح دهنده هر حكمي هستي[[126]](#footnote-126).

1. علامه ابوالعباس احمد بن يحيي ثعلب در كتاب امالي پس از شرح قضيه شوري و بيان نقاط ضعف آنها توسط عمر می‌نويسد: در اين موقع علي وارد شد پس عمر با روي سخن به ابن عباس گفت: محققاً شايسته‌ترين كسي كه مردم را وادار بر عمل به كتاب پروردگارشان و سنت پيامبرشان كند رفيق تو باشد والله اگر او عهده دار امر خلافت شود مردم را به رفتن در جاده روشن و راه راست گرايش دهد.[[127]](#footnote-127).
2. علامه ابن عبدالبر قرطبي آورده: عمر به هنگام ضربت خوردن و وصيت در امر خلافت بعد از خود با نگاهي عميق به علي گفت: اگر اين شخص را متصدي امر خلافت كنيد شما را به راه راست و راه حق خواهد برد هر چند شمشير بر گردنش باشد[[128]](#footnote-128).
3. به مناسبتي عمر با ابن عباس وارد بحثي می‌شود و عمر در پاسخ ابن عباس علت اينكه خلافت به علي نرسيد می‌گويد: به خدا سوگند آنگونه كه ما دربارة او رفتار كرديم نه از روي دشمني بود بلكه ما او را كوچك (از نظر سن و سال) پنداشتيم و ترسيديم عرب و قريش بر او تجمع و اتفاق نكنند. ديگر كار از كار گذشته است هم اكنون چه نظري داري؟ والله ما هيچ امري را بدون نظرخواهي از وي برگزار نمی‌كنيم و كاري بدون اجازه او انجام نمی‌دهيم[[129]](#footnote-129).
4. به نقل علامه خوارزمي و ديگر اعلام حديثي حافظ دارقطني آورده است كه به عمر بن خطاب گفته شد: از چه رو با علي آنچنان تعظيم و خوشرفتاري مي‌كني كه با هيچيك از اصحاب پيامبر اين چنين نمی‌كني؟ عمر گفت: او مولاي من است[[130]](#footnote-130).
5. (بدعت!) ابن حزم اندلسي و ديگران با ذكر سند از ابن اذنيه عبدي نقل نموده كه گفت: به نزد عمر رفتم و از محلي كه بايد عمره را آغاز كنم و لباس احرام بپوشم پرسيدم. عمر گفت: ايت عليا فاساله: به نزد علي برو و از وي سئوال كن و چون به سراغ علي رفتم و از حضرتش سئوال كردم پاسخ داد از محلي كه به مكه آمدي. پس مجددا به نزد عمر رفتم و جواب علي را به او گزارش دادم. عمر گفت: من جوابي براي سئوال تو ندارم مگر آنچه را كه علي گفته است[[131]](#footnote-131).
6. علامه زمخشري و ديگران با ذكر سند نقل كرده‌اند: مردي از علي به نزد عمر دادخواهي نمود و چون حضرتش حاضر در مجلس بود عمر گفت: اي ابوالحسن، برخيز و در پهلوي خصمت بنشين. علي برخاست و پهلوي آن مرد نشست و پس از گفتگو و پايان يافتن قضيه و رفتن آن شخص به جاي خود برگشت. اما عمر متوجه شد چهره آن جناب متغير و دگرگون است. پس گفت: اي ابوالحسن، از چه رو چهره ات را متغير می‌بينم مگر از آنچه گذشت ناخشنودي؟ حضرت علي فرمود: آري. عمر گفت: چرا؟ علي فرمود: به خاطر آنكه مرا در برابر مدعي به كنيه (كه احترام آميز‌تر است) صدا زدي و چرا نگفتي يا علي برخيز پهلوي خصمت بنشين؟ عمر از اين خرده گيري علي بر عليه خود به شگفت آمد سر آن حضرت را گرفت و چشمانش را بوسيد و گفت: «بأبي أنتم وأمي بكم هدانا الله وبكم أخرجنا من الظلمات إلى النور» «پدر و مادرم به فداي شما باد بوسيلة شما خداوند ما را رهنمود فرمود و بوسيلة شما ما را از تيرگي و تاريكي به نور مشرف ساخت»[[132]](#footnote-132).
7. (عدم معناي ولايت به معناي خلافت) علامه ابن حجر به نقل از استيعاب ابن عبدالبر از ابن مسيب روايت نموده كه عمر گفت: «تحببوا إلى الاشراف وتوددوا اتقوا على أعراضكم من السفلة واعلموا أنه لا يتم شرف إلا بولاية علي» «نسبت به افراد شريف و با شخصيت محبت و دوستي از خود نشان دهيد و در رابطه با حفظ آبروي خود از افراد پست و بی‌شخصيت بپرهيزيد و بر حذر باشيد و دانسته باشيد كه هيچگونه شرفي به درجه تماميت نرسيد مگر بولايت علي»[[133]](#footnote-133).
8. حافظ بخاري از عمر ابن خطاب نقل نموده كه گفت: رسول خدا از دنيا رفت در حاليكه از علي راضي و خشنود بود[[134]](#footnote-134).
9. (معني مولا خليفه نيست) علامه محب الدين طبري از عمر نقل نموده كه گفت: علي مولي من كان رسول الله مولاه: علي مولي كسي است كه رسول خدا مولاي او بوده است[[135]](#footnote-135).
10. امام احمد حنبل با ذكر سند از عروه ابن زبير نقل نموده كه: مردي در حضور عمر جسارت زباني به علي ابن ابي طالب نمود پس عمر با اشاره به قبر پيامبر گفت: صاحب اين قبر را می‌شناسي؟ او محمد ابن عبدالله‌بن عبدالمطلب است. بنابراين از علي ابن ابي طالب جز به خير و خوبي دم مزن كه اگر نسبت به وي بدگويي نشان دادي صاحب اين قبر را آزرده اي[[136]](#footnote-136). (اگر عمر فاطمه را زده بود و در خانه علي را آتش زده بود نه رويش می‌شد چنين حركتي كند و اگر هم می‌كرد مسلما به او می‌گفتند تو كه خودت بدتر از اينها را كرده‌ای چه مي‌گويي؟).
11. حضرت امام حسن مجتبي در سپاهي كه عمر براي فتح اصفهان فرستاده حضور داشته است. (علي از زبان خلفاء ص 156) مشورت دادن علي به عمر در چگونگي اعزام سپاه به ايران و توصيه به نرفتن عمر (تاريخ طبري: 4/237 ضمن حوادث سنه 27) (اخبار الطوال دينوري: ص 134، الفتوح احمد ابن اعثم: كوفي 2/37).
12. به مناسبتي خاص وقتي حضرت علي از مسجد مدينه خارج می‌شوند فردي از ايشان بدگويي می‌كند و به ايشان نسبت عجب و تكبر می‌دهد. حضرت عمر می‌گويد: شايسته است براي همانند او كه به خود ببالد. به خدا قسم اگر شمشير او نبود هرگز اسلام پابرجا نمی‌شد واو بعد از اين برترين قاضي است و... آن شخص به عمر می‌گويد: پس چرا او را خليفه نكرديد (جالب است كه نمی‌گويد چرا بيعت خود در غدير را شكستيد و يا فرمان خدا و پيامبر را زير پا گذاشتيد) عمر گفت: ما به خاطر موقعيت سني و دوستيش بني عبدالمطلب را از خلافتش كراهت داشتي [[137]](#footnote-137).
13. علامه خطبي خوارزمي و ديگران با ذكر سند نقل كرده‌اند: بين عمر و مردي پيرامون مساله‌ای كار به نزاع كشيد. حضرت علي در آن نزديكي بود عمر با اشاره به آن حضرت گفت: چه بهتر اين مرد بين من و تو داوري كند. مرد طرف نزاع با تعبيري تحقيرآميز از هويت آن حضرت سئوال كرد. عمر با گرفتن يقه او يا گوش‌هايش وي را كشان كشان از زمين بلند كرد و گفت: واي بر تو آيا فهميدي چه شخصيتي را كوچك شمردي اين علي ابن ابي طالب مولاي من و مولاي هر مسلماني است[[138]](#footnote-138).
14. در موقعيتي ديگر نيز عمر از علي خواست بين دو نفر داوري كند پس طرفي كه محكوم شده بود گفت: اين چه كسي باشد كه بين ما قضاوت كند. و داوري علي را رد نمود. پس عمر يقه او را گرفت و گفت: واي بر تو نمی‌داني اين كيست؟ اين علي ابن ابي طالب است اين مولاي من و مولاي هر مومني باشد پس هر كسي كه او مولايش نباشد مومن نخواهد بود[[139]](#footnote-139).
15. علامه محب طبري و ديگران با ذكر سند روايتي مانند روايت فوق را نقل كرده‌اند[[140]](#footnote-140).
16. (اينكه نصب خليفه‌ای از سوي پيامبر يا خدا صورت نگرفته) بنا به موقعيتي عمر به ابن عباس مي‌گويد: اي ابن عباس آگاه باش به خدا قسم اين رفيقت (علي) اولي و برترين مردم براي تصدي خلافت پس از پيامبر بود اما به خاطر ترس ما از دو چيز او به خلافت نائل نشد. ابن عباس گويد: عمر سخني گفت كه من چاره‌ای نداشتم مگر انكه بپرسم آن دو چيز چه بود و چون پرسيدم گفت: جوانسالي او و حب و دوستي‌اش نسبت به بني عبدالمطلب.
17. (اينكه تفكر شيعيان مانند بچه‌ها است) علامه خطيب بغدادي و ديگران آورده‌اند: در حاليكه عمر ابن خطاب بر فراز منبر نشسته بود حسين ابن علي به او گفت: از منبر پدرم پايين بيا و برو به سوي منبر پدرت. عمر گفت: و الله منبر منبر پدر تو باشد نه منبر پدر من. و چون علي فرمود: والله من به حسين دستور اين سخن را نداده بودم عمر گفت: والله من ترا متهم بدين گفتار نمی‌كنم. و به نوشته اين سعد عمر حسين را در بغل گرفت و پهلوي خود نشانيد و گفت: آيا چه كسي جز پدرت مو بر سر ما رويانيده (يعني او باعث سرافرازي ما شده)[[141]](#footnote-141).
18. (پايه ريزي ظلم به اهل بيت و علت العلل واقعه عاشورا اسس اساس الظلم و الجور!!!) دارقطني نقل كرده: روزي عمر سراغ علي را گرفت پس به او گفته شد علي در زمين زراعتي خود رفته است. عمر به همراهان خود گفت: بياييد برويم نزد او و چون رفتند ديدند مشغول كار است انها هم ساعتي با او همكاري نمودند در اين موقع علي با روي سخن به عمر فرمود: اي اميرالمومنين اگر چنين برخوردي می‌نمودي كه گروهي از بني اسراييل به نزد تو می‌آمدند و يكي از آنها به تو می‌گفت: من پسر عم موسي هستم آيا نسبت به همراهانش امتيازي براي وي قائل می‌شدي و به گفته او ترتيب اثر می‌دادي؟ عمر گفت: بلي. علي گفت: پس والله من برادر پيغمبر و پسر عم او هستم. (چرا از خلافت سخني نيست؟) عمر هم عباي خود را بر زمين گسترد و گفت: نه والله ترا جاي نشستن نباشد مگر بر روي عباي من تا وقتي كه از هم جدا شويم. علي هم بر روي عباس عمر نشست تا هنگامي كه متفرق شدند[[142]](#footnote-142) (اين يعني جاي تو بر فرق سر ماست).
19. حديث من كنت مولاه را عثمان نيز نقل كرده است چگونه تمامي غاصبين خلافت و كساني كه همين حديث را زير پا گذاشته‌اند همين حديث را هم نقل می‌كرده‌اند: ابن عقده در كتاب الولايه - منصور آبي رازي در الغديرعلامه ابن مغازلي در مناقب.

**در هيچ يك از موارد فوق حتي اشاره‌ای به غصب خلافت و زير پا گذاشتن آيات الهي و دستور خداوند نيست.**

اكنون دم خروس را ببينيم يا قسم حضرت عباس را؟ آيا امكان دارد اين افراد، دستور آتش زدن در خانه علي را داده باشند؟ يا دستور كشتن علي را در مسجد؟ و بعد هم بيايند و اين احاديث را در فضيلت او بگويند؟ آيا اين همه تواتر مورد تاييد شيعه و سني را قبول كنيم يا آن چند خبر واحد جعلي را؟ و آيا در اين احاديث موج دوستي و رفاقت بين اصحاب به خصوص بين حضرت علي با ساير خلفاء به چشم نمي‌خورد‌؟

بخش دوم
سلسله مقالات

1. شرک يا توحيد
2. پيشواي من
3. خداي شيعه
4. شعور سياسي
5. خواص
6. مولي
7. داشتن نگاه ساده تنها راه حل مشكلات
8. تقيه
9. اعتقاد به خلافت موروثي در فرهنگ ايرانيان و مردم عربستان جنوبي
10. اگر پيرو علي هستي..
11. شرک يا توحيد، مساله اين است
12. بينش يا انبار اطلاعات
13. انگيزه مخالفت با نص الهي!.
14. محب واقعي اهل بيت کيست؟
15. تشيع صفوي، عزت يا ذلت؟
16. ايده آليسم يا رئاليسم
17. تناقضات
18. اهميت از ديدگاه ما يا از ديدگاه الهي.
19. شبهات.
20. پتروشيمي نقش جهان.
21. ريشه‌هاي غلو و انديشه‌هاي غاليان در تفكرات شيعي.
22. علم تاريخ و عقايد تشيع صفوي.
23. امامت يا نبوت؟
24. عصمت.
25. چرا پيامبر اكرم جانشين تعيين نكردن.
26. تناقض از ايده تا واقعيت

شرک يا توحيد

به نام خداوند بخشاينده مهربان

﴿ضَرَبَ لَكُم مَّثَلٗا مِّنۡ أَنفُسِكُمۡۖ هَل لَّكُم مِّن مَّا مَلَكَتۡ أَيۡمَٰنُكُم مِّن شُرَكَآءَ فِي مَا رَزَقۡنَٰكُمۡ فَأَنتُمۡ فِيهِ سَوَآءٞ تَخَافُونَهُمۡ كَخِيفَتِكُمۡ أَنفُسَكُمۡۚ كَذَٰلِكَ نُفَصِّلُ ٱلۡأٓيَٰتِ لِقَوۡمٖ يَعۡقِلُونَ ٢٨ بَلِ ٱتَّبَعَ ٱلَّذِينَ ظَلَمُوٓاْ أَهۡوَآءَهُم بِغَيۡرِ عِلۡمٖۖ فَمَن يَهۡدِي مَنۡ أَضَلَّ ٱللَّهُۖ وَمَا لَهُم مِّن نَّٰصِرِينَ ٢٩ فَأَقِمۡ وَجۡهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفٗاۚ فِطۡرَتَ ٱللَّهِ ٱلَّتِي فَطَرَ ٱلنَّاسَ عَلَيۡهَاۚ لَا تَبۡدِيلَ لِخَلۡقِ ٱللَّهِۚ ذَٰلِكَ ٱلدِّينُ ٱلۡقَيِّمُ وَلَٰكِنَّ أَكۡثَرَ ٱلنَّاسِ لَا يَعۡلَمُونَ ٣٠ ۞مُنِيبِينَ إِلَيۡهِ وَٱتَّقُوهُ وَأَقِيمُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَلَا تَكُونُواْ مِنَ ٱلۡمُشۡرِكِينَ ٣١ مِنَ ٱلَّذِينَ فَرَّقُواْ دِينَهُمۡ وَكَانُواْ شِيَعٗاۖ كُلُّ حِزۡبِۢ بِمَا لَدَيۡهِمۡ فَرِحُونَ ٣٢ وَإِذَا مَسَّ ٱلنَّاسَ ضُرّٞ دَعَوۡاْ رَبَّهُم مُّنِيبِينَ إِلَيۡهِ ثُمَّ إِذَآ أَذَاقَهُم مِّنۡهُ رَحۡمَةً إِذَا فَرِيقٞ مِّنۡهُم بِرَبِّهِمۡ يُشۡرِكُونَ ٣٣ لِيَكۡفُرُواْ بِمَآ ءَاتَيۡنَٰهُمۡۚ فَتَمَتَّعُواْ فَسَوۡفَ تَعۡلَمُونَ ٣٤﴾ [الروم: 28-34].

«خداوند، مثالي از خودتان براي شما زده: آيا (اگر مملوك و برده‌ای داشته باشيد) اين مملوك‌ها‌يتان هرگز شريك شما در روزيهايي كه به شما داده ايم می‌باشند، آنچنان كه هر دو مساوي ببريد و از تصرف مستقل و بدون اجازه آنها بيم داشته باشيد آنگونه كه در مورد شركاي آزاد بيم داريد؟ اين چنين آيات خود را براي كساني كه تعقل مي‌كنند شرح می‌دهيم(28) بلكه ظالمان از هوي و هوسهاي خود بدون علم و آگاهي پيروي مي‌كنند و چه كسي می‌تواند آنها را كه خدا گمراه كرده است هدايت كند؟ و براي آنها هيچ يار و ياوري نخواهد بود(29) روي خود را متوجه آيين خالص پروردگار كن اين فطرتي است كه خداوند انسانها را بر آن آفريده دگرگوني در آفرينش خدا نيست دين و آيين محكم و استوار ولي اكثر مردم نمی‌دانند(30) اين بايد در حالي باشد كه شما بازگشت به سوي او كنيد و از او بپرهيزيد و نماز را بر پا داريد و از مشركان نباشيد(31) از كساني كه دين خود را پراكنده ساختند و به دسته‌ها و گروهها تقسيم شدند و (عجب اينكه) هر گروهي به آنچه نزد آنهاست (دلبسته و) خوشحالند(32) هنگاميكه ضرر و ناراحتي به مردم برسد پروردگار خود را می‌خوانند و به سوي او باز می‌گردند اما هنگاميكه رحمتي از خودش به آنها بچشاند گروهي از آنان نسبت به پروردگارشان مشرك می‌شوند(33) (بگذار) نعمتهايي را كه ما به آنها داده‌ايم كفران كنند و (از نعمتهاي زود گذر دنيا هر چه می‌توانيد) بهره گيريد اما به زودي خواهيد دانست (كه نتيجه كفران و كامجوييهاي بی‌حساب شما چه بوده است)(34) آيا ما دليل محكمي براي آنها نازل كرديم كه از شرك آنها سخن می‌گويد و آنرا موجه مي‌شمارد»؟!!!!!.

براستي روي سخن با چه كساني است؟؟؟؟؟؟؟؟

پيشواي من

خداوندا! من در جستجوي پيشوايي هستم که قبل از هر چيز، بنده تو باشد[[143]](#footnote-143) و پس از آن، بشري باشد از جنس ما[[144]](#footnote-144). نه بت باشد و نه مثل تو و نه حتي قابل مقايسه با تو[[145]](#footnote-145) نه فرشته و نه حتي خارق‌العاده. خدايا، من پيشوايي مي‌خواهم با سرشت بشري که هم شاد شود و هم اندوهگين[[146]](#footnote-146). مانند ديگران هم بخورد و هم بياشامد و بيمار و گرسنه شود و در همه حال، فقط تو دواي درد او باشي[[147]](#footnote-147). هر چيزي را مانند بقيه با تلاش و کوشش به دست بياورد[[148]](#footnote-148) نه با پارتي بازي و معجزه يا حمايت مخصوص تو. خدايا من به جاي نوري آسماني، پيشوايي زميني با لقب ابوتراب را ترجيح می‌دهم: خودماني، قابل فهم و قابل پيروي. به دور از عناوين من‌درآوردي جعلي و دور از دسترس. خدايا من نمی‌خواهم سخنان و کردار و افكار اين پيشوا مانند تو بدون حتي ذره‌اي خطا و اشتباه باشد! من نمي‌خواهم اي خدا چون تو، علم غيب بداند و نمي‌خواهم مانند تو بر زمين و زمان، ولايت تامه داشته باشد. زيرا اين چنين پيشوايي ديگر انسان نيست و بيشتر شبيه تو است تا شبيه من! پس براي من، قابل پيروي نخواهد بود همانگونه که در اين 14 قرن، براي مدعيانش نيز قابل پيروي نبوده است. براستي اينگونه زندگي چه جذابيتي دارد؟ که شيريني و جذابيت دنيا براي من و حتي از نگاه تو اي خدا در همين آزمايش‌ها و خطاها، دانستن‌ها و ندانستن‌ها و سختي‌ها و پيروزي‌ها و شكست‌هاست. خدايا، من دوست دارم پيشوايم با تمامي علائم و خصوصيات بشري[[149]](#footnote-149) مظهري کامل از يک انسان باشد نه مظهري از يک انسان کامل، که حتي در بهشت هم پيدا نمي‌شود.

خدايا من با تحقيق و معرفت کامل، اين پيشوا را يافتم. پيشوايي که حاوي تمامي اين صفات است و او کسي نيست جز علي پسر ابوطالب، ياور خاک[[150]](#footnote-150).

خداي شيعه

خداي شيعه شخصيت جالبي دارد. پشيمان می‌شود![[151]](#footnote-151) تمام جهان به اين بزرگي را فقط براي 5 نفر و آن پنج نفر را هم فقط براي يک نفر آفريده است!![[152]](#footnote-152) 124 هزار پيامبر و مصلح و حکيم و کتاب و... را برانگيخت تا مردم گناه نکنند (كه به دنبال آن صدها هزار نفر نيز شهيد شدند!) ولي با همه اين توصيفات، اگر کسي روز قيامت، سراپا غرق گناه باشد و گناه همه جهان را هم داشته باشد صرفاً به خاطر دوست داشتن يک نفر ديگر يا خواندن يک زيارتنامة جعلي، او را مي‌بخشد و به بهشت مي‌برد[[153]](#footnote-153). جهت مزيد اطلاع بايد بدانيد که خداي شيعه در اين زيارتنامه، 18 مرتبه، کساني که پيامبر اکرم را با جان و مال ياري کرده‌اند به جاي تشكر، لعن و نفرين می‌کند[[154]](#footnote-154) و اين در حالي است كه همين خدا در قرآن كريم، فرموده به بت‌هاي مشركين ناسزا نگوييد تا اينكه آنها هم به خداي شما ناسزا بگويند! البته اين خدا در يكصد آيه از اصحاب پيامبر، تمجيد كرده ولي اين آيات فقط مشمول سه نفر می‌شود زيرا همه اصحاب پس از رحلت نبي اكرم مرتد شدند به جز سه نفر![[155]](#footnote-155).

خداي شيعه اهل تقيه و مصلحت است او صلاح نمي‌ديده نام جانشين آخرين پيامبرش را صريحاً در قرآن بياورد[[156]](#footnote-156) براي همين در پرده و بسيار غير مستقيم و نامفهوم سخن گفته، آن هم بر خلاف وعده قبلي خود که گفته: آيات اين قرآن، بسيار روشن و واضح و آشکار[[157]](#footnote-157) براي هدايت عموم انسانهاست و وسيله‌ای است براي جدايي حق از باطل[[158]](#footnote-158) و ريسماني براي اتحاد[[159]](#footnote-159)! -و نه مستمسکي براي‌ تفرقه‌- البته کسي چه مي‌داند شايد هم از ترس قريش، تقيه کرده باشد! خداي شيعه، آخرين فرستاده‌اش را لحظه به لحظه در سخت‌ترين و بحراني‌ترين شرايط، ياري داده ولي درست زماني که بايد ميوه اينکار چيده شود[[160]](#footnote-160) ناگهان با زمين قهر می‌کند و بر خلاف وعده قبلي خود[[161]](#footnote-161) دست روي دست مي‌گذارد تا مسير اين آخرين دين و تنها دين مورد تاييد او، فقط توسط شيطنت يک نفر آدم مکار، منحرف و تحريف شود!.

قرآني که خداي شيعه براي هدايت تمامي انسان‌ها در تمامي زمانها نازل کرده از دو قسمت تشکيل مي‌شود: نيمي از آن در سرزنش و نکوهش سه نفر[[162]](#footnote-162) و نيمي ديگر از آن در ستايش و تعريف و تمجيد از يک نفر ديگر است!!! تازه اين خدا مطالب آخرين کتاب آسماني خود را به گونه‌ای تنظيم کرده که فقط عده‌ای خاص آنرا مي‌فهمند و بقية انسانها به خاطر کم شعور بودن از درک و فهم آن عاجزند[[163]](#footnote-163)! و براي درک منظور او بايد به افرادي خاص و مکانهايي (شما بخوانيد دکانهايي) خاص، رجوع کنند.[[164]](#footnote-164) و تازه اين آخر ماجرا نيست زيرا اين خدا متاسفانه نتوانسته بر خلاف وعده قبلي خود[[165]](#footnote-165) از اين آخرين کتاب، محافظت کرده و چند نفر آدم جاهل و ترسو! پس از رحلت پيامبر آمدند و آيات آن کتاب را جابه جا يا دستکاري و حذف و اضافه کردند. به نحوي که هيچکس از مومنان حاضر، بو هم نبردند![[166]](#footnote-166) پس به ناچار، قرآن اصلي در نزد افرادي خاص، مخفي است تا زماني (که البته بعيد است چنين زماني اصولاً فرا برسد) آن قرآن، آشکار شود!.

با اينکه عدل، جزء اصول مذهب شيعه است ولي خداي شيعه در آفرينش نوع بشر، پارتي بازي کرده به اين صورت که بيشتر انسانها را از لجن و گل و لاي متعفن[[167]](#footnote-167) و سرشت 14 نفر ديگر را از نور پاک و خالص خودش آفريده است![[168]](#footnote-168) به بيشتر انسان‌ها توانايي گناه کردن داده تا آنها را به جهنم ببرد ولي آن عده معدود، حتي توان گناه و حتي امكان خطا کردن را هم ندارند.[[169]](#footnote-169) بيشتر انسانها براي کسب علم بايد سال‌ها تلاش و کوشش کنند ولي آن عده مخصوص، براحتي و به صورت ژنتيکي حامل تمامي اطلاعات و علوم بشري و حتي مافوق بشريند! تمام انسان‌ها حتي از يک ثانيه ديگر خود هم بی‌خبرند ولي آن عده، وقايع چند هزار سال آينده (و گذشته) را هم می‌دانند[[170]](#footnote-170).

با اينكه عدل، جزو اصول مذهب شيعه است و شيعه خدا را بی‌نهايت عادل مي‌داند ولي همين خدا به پيامبرش دستور می‌دهد فدك را تمام و كمال به دخترش بدهد و بقيه وراث را از ارث محروم كند!.

آن هم بر خلاف آياتي كه به پيامبرش گفته ديده بر متاع زود گذر دنيوي كه به ديگران داده ايم نكش![[171]](#footnote-171).

با اينکه عدل در اين مذهب، جايگاه بسيار مهمي دارد و اوج آن در روز قيامت و همچنين در شخصيت پيشواي اول آنها نمودار می‌شود ولي در همين روز، يک دستگاه حساب و کتاب جداگانه‌اي وجود دارد تا برخي از گناهکاران، صرفاً به خاطر محبتي کور (يا داشتن کليدهاي جنت[[172]](#footnote-172)) بخشيده شده و به بهشت بروند[[173]](#footnote-173).

با اينکه عدل، از اصول اساسي اين مذهب است ولي تئوريسين‌هاي آن معتقدند کساني که همراه امام حسين و يا همراه پيامبر اکرم در بدر و احد شهيد شده‌اند فقط يک ثواب می‌برند ولي اگر کسي گوشه خانه‌اش بنشيند و زيارت عاشورا بخواند دو هزار برابر آن اشخاص، ثواب می‌برد[[174]](#footnote-174).

آري با اينکه عدل، بسيار مهم است در روز جزا انساني که تمام عمرش به تلاش و کوشش و سختي و مجاهدت و تقوي و پاکدامني گذشت[[175]](#footnote-175) را به بهشت می‌برند و به دنبال او اشباه الرجالي که غرق گناهند نيز، فقط به خاطر دوست داشتن زباني و نمايشي همين شخصيت، به بهشت مي‌روند!.

و با اينکه عدل جزء اصول اساسي است حتي پيامبر نيز يکي از دخترانش را بيشتر از بقيه خانواده دوست داشته! مثلا وقتي از سفر بر می‌گشته هميشه اول به ديدن او می‌رفته و فقط او مي‌تواند درب اتاقش را طرف مسجد باز نگهدارد و فقط او از پدر، ارث می‌برد[[176]](#footnote-176). و فقط فرزندان او بايد حاكم و خليفه باشند و فقط او...

خداي شيعه بر خلاف آيات مكرر قرآن كه گفته: اي محمد به مردم بگو من اجر و مزد رسالت از شما نمی‌خواهم در اواخر عمر همين پيامبر، نظرش عوض مي‌شود و به او دستور می‌دهد كه فدك را به دخترش بدهد و خلافت (آن هم مورورثي!) را نيز همراه تمامي علوم بشري به داماد و پسرعمويش و خمس را هم براي بني‌هاشم!!![[177]](#footnote-177).

خداي شيعه تقريباً نقشي در جهان هستي ندارد و بيكار است[[178]](#footnote-178) زيرا او تمامي قدرتها و اختيارات خود را در قالب ولايت تكويني به مقام امامت، تفويض كرده است زيرا مقام امام فقط يك پله پايين‌تر از خداست! و به اذن خدا قادر به انجام تمام امور الهي است! پس خدا فقط نظاره گر است و امام، فعال ما يشاء! .

خداي شيعه بر مبناي اصل تقيه! و به خاطر رعايت مصلحت! بسياري چيزها را در قرآن نگفته يا اگر گفته بسيار غير مستقيم و پيچيده گفته تا پس از آن! مردم دچار تفرقه شوند!!! مگر اينكه به روايات ضد و نقيض تاريخي و بحث‌هاي بی‌سر و ته كلامي آخوندها مراجعه كنند!.

خداي شيعه بر خلاف سخنان قبلي خود که گفته محمد آخرين پيامبر است، 2 ماه مانده به رحلت اين آخرين پيامبر، نظرش عوض می‌شود و تصميم می‌گيرد سلسله فرستادگانش را تا مدت محدودي ادامه دهد زيرا به تازگي متوجه شده اين بشر دوپا علاوه بر اينكه حالا حالاها خيال آدم شدن ندارد، حتي توانايي استقلال هم ندارد (همانطور که در آن چند هزار سال قبل نداشته است) و فقط تا صد سال بعد، مي‌تواند اين توانايي را کسب کند. آن هم توسط افرادي که مقام آنها از مقام نبوت بالاتر است[[179]](#footnote-179). پس در غدير خم، خاتميت را منتفي و چيزي بالاتر از نبوت را برقرار می‌کند!!![[180]](#footnote-180) و در اين بلبشو باب وحي نيز بسته می‌شود! [[181]](#footnote-181) ضمن اينکه در نهايت،متوجه می‌شود اين بشر، حالا حالاها آدم بشو نيست.به همين دليل، نفر دوازدهم از آن فهرست جعلي[[182]](#footnote-182)، به مدت نامعلومي از نظرها غايب‌، می‌شود. (البته بار گران و وظيفة خطير دريافت خمس تا مدتي توسط نواب محترم اربعه ادامه داشته است!).

آري، باب وحي بسته می‌شود و به ناچار، براي گير نيفتادن در تناقضاتي ديگر، باب عصمت و علم غيب و معجزه باز مي‌شود ولي تناقض، دوباره چهره مي‌كند و به ناچار، باب تقيه و بداء باز می‌شود ولي اين تناقض پس از غيبت ادامه پيدا می‌كند پس به ناچار، بحث نواب اربعه و اينكه آنها باب هستند باب می‌شود! و پس از آن، بحث رجوع به فقهاء براي آموختن دين و تكامل اين دروغ به نيابت عامه و باز هم تكامل آن به ولايت فقيه و در نهايت، كار به ولايت مطلقه فقيه و ولي امر مسلمين جهان كشيده می‌شود!!! و طبيعتاً هر كس منكر اين ولايت شود به جهنم می‌رود و وضويش آب بازي مي‌شود[[183]](#footnote-183).

متاسفانه پيشوايان اين مذهب نيز (البته به اعتقاد پيروان) مانند خداي آنها بر خلاف سخنان خود عمل می‌کرده‌اند مثلا آنها در جاي جاي سخنان خود سفارش به صحبت نيکو و دوري از سخنان زشت و ناروا و حتي منع از لعن خلفاء داشته‌اند ولي ناگهان از گوشه‌ای زيارتنامه‌ای پيدا می‌شود که سراسر لعن و نفرين است و پيروان آن معتقدند اين سخنان پيامبر اكرم از طريق خداوند است! (حديث قدسي) که از ناحيه امامان رسيده تا در زمان امام محمد باقر، علني شده. البته مبادا فکر کنيد چون غالي‌ها نيز در زمان امام محمد باقر، فراوان شده‌اند اين کار کار آنهاست! حتي اگر در بين راويان اين زيارتنامه، افراد غالي وجود داشته باشد! باز هم شك نكنيد و صبح تا شب آن را بخوانيد!.

همچنين اين پيشوايان بر خلاف سخنان خود كه:حق را بگو اگر چه هلاك تو در آن باشد كه در حقيقت، نجات تو در آن است. مرتباً تقيه می‌كرده‌اند!.

و در انتها بايد بگويم، من بسيار اشتباه کردم که گفتم: خداي شيعه. زيرا بايد مي‌گفتم: خدايان شيعه. زيرا خداي شيعه يکي دو تا نيست. قبور مردگان، اوراقي جز قرآن[[184]](#footnote-184)، مراسمي (عزا، جشن و يا تئاترهاي خياباني: تعزيه) که هيچگاه در سنت نبوي و حتي علوي نبوده، پرستش شخصيت فرد به جاي تبعيت از فکر و روش، پيروي کورکورانه از آقابالاسرها، تعصب جاهلي[[185]](#footnote-185)، نگاهداري و حمل و نمايش هزار و يک شيء عجيب و غريب (در روزهاي عاشورا و...) و...

خواهند گفت: مردم ما عاشقند! آري طبق حديث: حب الشيء يعمي ويصم: دوستي چيزي انسان را کور و کر می‌کند و مگر نه اين است که اگر شما چيزي را حتي به اندازه خدا (و نه بيش از آن) دوست داشته باشي يا توجه تو به اندازه ذره‌ای متوجه هدف و چيزي غير از خدا شود (باز هم ذره‌ای نه به طور کامل) تو مشرک خواهي شد و اگر نمی‌داني بدان که خدا در قرآن فرموده: به جز شرک، هر گناهي را اگر خواستم می‌بخشم.

و اين چنين است كه خداي واقعي (و نه خداي شيعه) كه رحمت و بخشايش را بر خود فرض كرده است، در روز قيامت به فرع، رجوع می‌كند و اينگونه است كه انسان‌هاي نادان و مشركين سر از دوزخ در می‌آورند. نه اينكه او آنها را به دوزخ مي‌اندازد بلكه آنها هنگام مرگ، خود را ته چاهي مي‌بينند كه يك عمر، ندانسته كنده‌اند. خداوندا ما را از جمله اين افراد قرار مده. خدايا ما را براه راست هدايت كن. زيرا ما يقين نداريم كه اينك در چه حالي هستيم. بر خلاف فريسياني[[186]](#footnote-186) كه از همين الآن، خود را در وسط بهشت می‌بينند. آن هم با با آرزوهاي بزرگ[[187]](#footnote-187) و در دست داشتن كليدهاي بهشت[[188]](#footnote-188) كه می‌ترسم عاقبت، كليد دوزخ شود.

شعور سياسي

دكتر شريعتي در يكي از سخنراني‌هاي خود می‌گويد: اعراب در زمان رحلت پيامبر اكرم شعور سياسي و صلاحيت انتخاب رهبر را نداشته‌اند! من با وجود ارادتي که به ايشان دارم،تعجب مي‌كنم زيرا:

1. چطور، اعراب (اعم از انصار و مهاجرين) 23 سال، قبل از آن اين شعور سياسي را داشتند كه به مردي ايمان بياورند: امي و فقير كه هرچه می‌گفت نو و تازه و مخالف تمامي اعتقادات جاهلي و عميق‌ترين فرهنگ آنها بود؟ به مردي كه خانواده‌اش او را از خود رانده بود؟ به مردي كه به خدايان توهين می‌كرد. (دقت كنيد خدا يعني بالاترين و مقدس‌ترين مفهوم در ذهن آدمي)‌ و نه تنها ايمان بياورند بلكه به تصديق قرآن كريم از جان و مال و خانواده و شهر و وطن خود بگذرند!.
2. ما می‌دانيم كه وقتي حضرت علي در بستر بيماري می‌افتند و مردم به ايشان مي‌گويند‌: آيا پس از تو با فرزندت حسن بيعت كنيم. ايشان می‌فرمايند: هر جور خودتان صلاح می‌دانيد! آيا پس از گذشت30 سال، مردم شعور سياسي پيدا كرده بودند (آن هم مردم كوفه!!!‌).
3. چطور اصحاب، قادر به درك و فهم و عمل خالصانه به قرآن بودند ولي قادر به انتخاب رهبر نبودند؟
4. اصحابي كه پيامبر را به عنوان رهبر قبول كردند با تفكر جاهلي دست به چنين كاري زدند چطور ممكن است پس از چند دهه زندگي در كنار پيامبر و تعاليم اسلامي و عمل مخلصانه به آن و در يک کلام با تفکري اسلامي دست به انتخاب غلط زده باشند؟
5. چرا ما هميشه در تحليل قضايا اوضاع و احوال قبل از اتفاقات را بررسي كرده و نتيجه اقدامات را فراموش می‌كنيم؟ اگر اعراب شعور سياسي نداشته و انتخاب غلطي انجام دادند پس بايد اين انتخاب بد منجر به نتيجه بدتر شود و نه بهتر! چطور ابوبكر توانست شورش اهل رده را با قاطعيت سركوب كند؟ با توجه به اينكه در نگاه مردم او نه پيامبر بود، نه معصوم و نه از تيره مهم قريش!!! ولي همين فرد، چنان زمينه را براي حضرت عمر مهيا مي‌كند كه در زمان حضرت عمر سه ابرقدرت (ايران، روم و مصر) در برابر اسلام سر تسليم فرود می‌آورند.
6. پيامبر اکرم، در حديث موثقي فرموده‌اند: بهترين مردمان دوران، مردم زمان منند. در قرآن نيز آمده: و ما شما را امت ميانه (الگو و نمونه) قرار داديم[[189]](#footnote-189). چگونه ممكن است اين بهترين امت و امت نمونه، دست به بدترين انتخاب زده باشد؟!!!.
7. دكتر شريعتي در يكي از كتابهاي خود می‌نويسند مرغ جوجه‌اش را می‌زند و از خود دور می‌كند تا جوجه بتواند مستقل شود و روي پاي خودش بايستد. و در ادامه می‌نويسد خاتميت در اسلام، چنين معنايي دارد. پس اگر بناست مردم مستقل نشوند خاتميت چه معنايي دارد؟ (‌با عنايت به اينكه شيعه مقام امامت را بالاتر از نبوت می‌داند اين تعارض شديد‌تر می‌شود).
8. شما در توجيه خاتميت و اينكه چرا پيامبر اكرم آخرين فرستاده بوده می‌گوييد: بشر در آن زمان به چنان درك بالا و بلوغ فكري رسيده بود كه ديگر می‌توانست پذيرا و حافظ دين و دستورالعملهاي الهي باشد و... پس چرا در مورد خلافت اين سخن را نقض مي‌كنيد‌؟
9. تفکر بسيار خطرناک و اشتباه متکلمين و فقهاي شيعه قرون سوم و چهارم هجري آن بود که مبناي مذهب تشيع را بر وجود نص در خلافت و جانشيني بلافصل حضرت علي قرار دادند و پس از مدتي مجبور به تکفير و لعن حضرت عمر و حضرت ابوبکر شدند. تفرقه و دشمني در امت اسلامي نتيجه بعدي اين خشت کج و بنيان غلط بود و طرفه آنکه حضرت عمر و حضرت ابوبکر را متهم به انحراف کردند! در ادامه دولت صفويه روي کار آمد و کرد آنچه کرد. (اگر سلمان فارسي زنده بود به روحانيون صفوي می‌گفت: کرديد و نکرديد!) در اين زمان غلو و انحراف دو چندان شد و تشيع علوي به طور کامل در قالب تشيع صفوي مسخ و تحريف شد. در صورتيکه تشيع واقعي و حقيقي بر مبناي عقايد و روش و سخنان والا و عميق حضرت علي بوده است که براي تثبيت و قوام آن نيازي به دروغ پردازي و بناي پايه‌هاي آن بر دروغ و تعصب و دشنام و ناسزا نبوده است. تشيع دين مدارا و دوستي با خودي و تحمل مخالف است. تشيع دين ظلم ستيزي و مبارزه با باطل است. تشيع دين پويايي و تفکر و تدبر در جهان طبيعت و دنياي درون و آيات الهي است. انديشه علي سراسر مملو از نکات عميق علمي و معرفتي و روح او روح يک جنگجوي عابد و عابد جنگجو بوده است.

براستي چرا چنين کردند؟ براي انتقام از فاتحين مسلمان؟ طي نقشه زرتشتيان ايراني و يهوديان تارو مار شده؟ يا براي اينکه پشت اين تز پنهان شوند که ما نيز دوستداران علي هستيم و به ناچار شايستگي بيشتري در قبضه حکومت داريم؟ و آنگاه حکومت را غصب کردند و حضرت عمر و حضرت ابوبکر را غاصب معرفي کردند!!! شايد هم می‌خواستند توده عوام متوجه انديشه‌هاي ناب علوي نشوند مگر ممکن است کسي علي گونه فکر کند و آنگاه مرتب توسري بخورد و زير بار هر خفت و خواري برود؟ مگر می‌شود بر چنين فرد جسور و گستاخي حکومت کرد؟ اصولا عامي داستانها و افسانه‌هاي مجعول را بهتر می‌فهمد يا اين جمله علي را: عدل بهتر است از جود! يا: حق و باطل را معياري است که با آن سنجيده شده و افراد ملاک تشخيص حق از باطل نيستند.

خواص

علماي شيعه به تازگي مساله‌ای را مطرح کرده‌ا ند تحت عنوان خواص و مي‌خواهند بگويند مردم مدينه تحت تاثير حضرت عمر و حضرت ابوبکر که از خواص بوده‌اند حق علي را نديده گرفتند! جواب:

* اگر طبق متون تندروي شيعه شخصيت حضرت عمر و حضرت ابوبكر را بررسي كنيم اين دو نفر نه تنها از خواص نبوده‌اند بلكه هيچ جايگاهي در هيج جاي اسلام، نداشته‌اند. كساني كه مرتب مورد لعن و سرزنش پيامبر و قرآن و...(البته به زعم شيعه) قرار گرفته!!! چگونه خواص شده‌اند؟ و از اين دو نفر كه بگذريم آيا مردم، تابع دو نفر از خواص بودند؟ يا اينكه پيرو تمام خواص و اگر پيرو تمام خواص، چگونه تمام خواص يك شبه بد و گمراه شدند؟ زيرا اصولاً گذشت زمان و همنشيني با ناپاكان موجب گمراهي انسان می‌شود. آن هم در مورد انسانهايي كه مستعد بد شدن هستند نه كساني كه 23 سال قبل در محيط فاسد و جاهلي دعوت پيامبر را لبيك گفتند! و براستي چه كسي آنها را خواص كرد و موجبات خواص شدن آنها را فراهم كرد؟ تا مردم در آينده فريب بخورند و گمراه شوند. نعوذبالله آيا اين شخص، كسي جز نبي اكرم بود كه مرتب و به مدت 23 سال به صورت شبانه روزي با اين افراد نشست و برخاست می‌كرد؟!!! به آنها دختر می‌داد و دختران آنها را به زني مي‌گرفت؟ اجازه می‌داد همراه او در سفر و حضر و در جنگ و صلح باشند و علمدار جنگ (‌تبوك) و امير حجاج شوند؟ و اجازه داشته باشند مرتب در راه اسلام پول خرج كنند؟ پس آيا پايه گذار اصلي خط انحراف و بنيان گذار و موجب اصلي چنين اتفاقي نعوذبالله نبي اكرم بودند؟ يا همة اينها زاييدة توهمات و ذهن ماليخوليايي غاليان و موالي ايراني ساكن كوفه و روافض و مفوضه است كه از دل تاريخ به كتابهاي سني و شيعه راه يافته ولي فقط در فرهنگ شيعه توانسته رشد و نمو كند؟
* اين بحث به عبارت ساده‌تر اين می‌شود كه: مردم، مانند گوسفند هستند و به بالاتري‌هاي خود نگاه مي‌كنند. ما از زبان ابوسفيان در تاريخ می‌شنويم كه حضرت ابوبكر، كم‌ترين قبيله قريش بوده از نظر ثروت نيز تمام دارايي خود را در راه اسلام خرج كرده بود حضرت عمر نيز نه ثروت چنداني داشته نه از قبيله مهمي بوده و نه با آن اخلاق تند و تيزش، محبوبيتي در بين مردم داشته است. پس آنها چگونه خواص شدند. مگر اينكه بگوييم واقعا از نظر دين و ايمان و يا اخلاص و كارداني و اعتقاد برتر بوده‌اند كه جاي بحثي باقي نمي‌ماند. اگر هم قبول كنيم از ديد سايرين آنها خواص بودند آيا خواص منحصر می‌شده‌اند به حضرت عمر و حضرت ابوبكر؟ و حتي اگر اين تز را هم درست بدانيم باز اين سئوال پيش می‌آيد كه گناه اين دو نفر چه بوده است؟
* چرا، در ابتداي بعثت پيامبر اكرم، اول مردم فقير و بدون مسئوليت و يا سمت به پيامبر ايمان مي‌آوردند و سپس روساي قبايل و اشراف و خواص؟ (اگر مردم تابع خواصند؟).
* اگر مردم تابع خواصند به عنوان مثال در تاريخ می‌خوانيم كه انصار در سقيفه دور سعد ابن عباده جمع شده و می‌خواستند او را به خلافت بر گزينند و به حضرت عمر و حضرت ابوبكر خبر می‌رسد و آنها خود را با عجله به آنجا می‌رسانند. چگونه است كه اين دو نفر خواص، خودشان از ماجرا بی‌خبر بوده و براي همين با عجله، ‌خودرا به جمع عوام!!!‌ می‌رسانند؟!!! و علل اين تضاد سليقة عمومي در پيروي از خواص مختلف چيست[[190]](#footnote-190)؟
* پس از فوت پيامبر، هر يك از افراد مهاجر و انصار براي خودش در درك آيات قرآن و از حفظ بودن آيات و احاديث پيامبر و حتي مشاهدة عملي روش پيامبر، يك خواص بوده و در حقيقت بيشتر مردم، خواص و حافظ و عامل به قرآن و.. بوده‌اند پس اينها دنباله رو كدامين خواص شدند؟
* عباس، طلحه، زبير، سلمان، مقداد، ابوسفيان و 250 نفر ديگر از ساكنين مدينه طرفدار انتخاب حضرت علي بوده‌اند[[191]](#footnote-191) (كاري به نيات آنها نداريم) آيا اينها خواص نبودند که مردم دنباله رو آنها شوند؟
* چرا خداوند در قرآن می‌فرمايد:

﴿إِنَّ ٱللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوۡمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُواْ مَا بِأَنفُسِهِمۡ﴾ [الرعد: 11]. «همانا خداوند سرنوشت هيچ قومي را تغيير نمی‌دهد مگر اينكه آنها خودشان خودشان را تغيير دهند». و چرا نمی‌فرمايد خداوند سرنوشت هيچ قومي را تغيير نمی‌دهد مگر اينكه خواص آنها تغيير كنند. البته در آياتي از قرآن از قول دوزخيان می‌خوانيم كه ما سران و بزرگانمان را پيروي كرديم پس گمراه شديم. ولي در جايي ديگر از قول همين سران، پاسخ می‌شنويم كه خدايا اينها خودشان چون گمراه بودند پيروي ما را كردند و ما هم خودمان گمراه بوديم...

* اگر دو نفر، براي رييس جمهوري كانديد شوند، يكي لايقتر باشد ولي ديگري انتخاب شود آيا اولي بايد از دست دومي دلگير شود؟ يا طرفدارانشان با هم نبرد كنند؟ البته حضرت علي اصلاً در صحنه سقيفه غايب بودند ولي براي فرهنگ عرب، شرط مسن بودن و سالخوردگي يك شرط اساسي بوده ما هيچ رييس قبيله‌ای را در تاريخ عرب نمي‌بينيم كه جوان بوده باشد چه برسد به رييس تمام قبايل، يعني خليفه! (از اين نكته كه افراد زياد و سرشناسي توسط حضرت علي از قبايل مهم كشته شده‌اند می‌گذريم).
* اگر بحث خواص طبق استدلال برادران شيعه درست باشد: ما می‌دانيم كه اولين يا دومين مرد بالغي كه به پيامبر ايمان آورد حضرت ابوبكر بود. و می‌دانيم قريش در بيشتر كارها با حضرت ابوبكر مشورت می‌كرده و او را قبول داشته و دقيقا به همين علت به محض اسلام حضرت ابوبكر پنج نفر از افراد متنفذ به اسلام در می‌آيند. افرادي كه اسلام آنها در آن لحظات بسيار موثر بوده. سپس حضرت ابوبكر برده‌هايي كه اسلام می‌آورند را از مال خود خريده و در راه خدا آزاد مي‌كرده (مانند بلال) در مكه قرآن را با لحن خوشي می‌خوانده و مردم دور خانه او جمع شده و اينگونه خشم كافرين را بر می‌انگيخته. تنها كسي بوده كه همراه پيامبر در آن لحظات مخاطره آميز به مدينه هجرت می‌كند و... پس اگر بحث خواص درست باشد حضرت ابوبكر و حضرت عمر با اسلام آوردن و مسلمان شدنشان در آن شرايط دشوار باعث تقويت اسلام و مسلمان شدن بقية عوام شدند. پس چرا شما هميشه نيمه خالي ليوان را می‌بينيد؟
* اين چه خواصي (و ديگران دنباله رو و پيرو آنها) بوده‌اند (منظور حضرت عمر و حضرت ابوبكر) كه هيچكس آنها را لايق خبر كردن از اجتماع سقيفه ندانسته و آنها به طور اتفاقي متوجه اجتماع سقيفه می‌شوند؟!!! و صدها سئوال بی‌پاسخ ديگر...

مولي

* زبان، سرچشمه سوء تفاهم‌هاست. (سنت اگزوپري ـ شازده كوچولو)[[192]](#footnote-192).
* هيچگاه از من نقل قول نكنيد زيرا آنچه می‌گوييد چيزي است كه شما شنيده‌ايد نه چيزي كه من گفته ام. (لاورنس فرانك)

دقت كنيد كه سرمنشاء اصلي اختلاف شيعه با ساير فرق و مذاهب اسلامي دقيقا در همين نكته نهفته است و برداشت غلطي كه علماي شيعه از كلمه مولي داشته‌اند. و اين اعتقاد كه كلمه مولي به معناي اولي است و بعد اولي را اولي بالتصرف معنا و سپس اولي بالتصرف را اولي الامر يا ولي امر معني كرده و سپس از آن، مفهوم امامت را برداشت كرده و آرام آرام كار را به جايي می‌كشانند كه مقام امامت را بالاتر از نبوت اعلام می‌كنند! و در نتيجه معناي سخن پيامبر اينگونه می‌شود: هركس من خليفه او هستم علي هم رهبر و خليفه و حاكم بر اوست! خدايا دوست بدار هر كه او را دوست دارد و دشمن باش با دشمن او. البته پيامبر اكرم دقيقاً براي اينكه كسي معناي خلافت را از كلمه مولي برداشت نكند در ادامه، سخن از دوستي و دشمني دارند.

البته علامه اميني در كتاب الغدير بحثي را باز كرده‌اند با اين نتيجه گيري كه بيشتر علماي علم عرب كلمه مولي را به معناي اولي تعريف كرده‌اند ولي 1- در اين خصوص اتفاق نظر وجود ندارد.

 2 – ميان ماه من تا ماه گردون تفاوت از زمين تا آسمان است:

حتي داشتن مفهوم اولي در كلمه مولي هيچگاه نمی‌تواند معناي خلافت و جانشيني و امامت را داشته باشد. زيرا اعراب براي بيان اين مفاهيم، كلمات روشن و واضح و روشنتري دارند و در هيچ كجاي تاريخ، حتي يكنفر عرب هم براي بيان مفهوم حكومت و خلافت و امامت از كلمه مولي استفاده نكرده است[[193]](#footnote-193). معني دقيق كلمه مولي در زبان فارسي می‌شود: آقا و سرور. اگر دقت كنيد در اين معناي فارسي نيز، مفهوم برتري و اولويت وجود دارد ولي به هيچ وجه معناي پادشاهي و حكومت از آن برداشت نمی‌شود و اگر پيامبر اكرم در ميان مردم ايران می‌فرمودند كه هر كس من آقا و سرور او هستم علي نيز آقاي اوست، مردم ايران، معناي حكومت و پادشاهي را از اين كلمات برداشت نمی‌كردند. بلكه اين كلمه (مولي يا آقا) نوعي برتري معنوي را در ذهن انسان، تداعي مي‌كند. زيرا انسان تا چيزي را برتر و بالاتر نداند نمی‌تواند به او عشق بورزد و او را دوست داشته باشد براي همين پيامبر اكرم در ادامه نيز مي‌گويند: خدايا دوست داشته باش هر كه او را دوست دارد. پس طبيعي است كه كلمه مولي (يعني دوست داشتن) بايد معناي اولي را هم داشته باشد. قرينه آن هم سخنان بعدي پيامبر است و اينكه درجه اين اولويت (در صورتيكه بنا به فرض محال، معناي صرف مولي، اولي بود) مشخص نيست آيا ولايت مانند ولايت خداوند مطلقه است؟ يا مانند ولايت پدر بسيار محدود. ما طبق دستور صريح شخص پيامبر می‌دانيم كه كلمات او را بايد با قرآن بسنجيم و خداوند در قرآن كريم عوض مزد و اجر رسالت را دوستي با خاندان پيامبر اعلام كرده (و نه حكومت آنها) و چون اين محل آخرين ميقات نبي اكرم با مردم بوده و مزد را هم بايد در آخر كار گرفت پس طبق آيه قرآن از كلمه موده يعني دوستي خاندان نبي استفاده كرده و كلمه مولي كه معني دوست داشتن می‌دهد و سخنان بعدي پيامبر اكرم متوجه می‌شويم كه منظور از اين كلمه يعني مولي دوست داشتن علي است. بهتر است بدانيد كه اعراب اين كلمه را بيشتر به كساني اطلاق می‌كنند كه اسيراني را آزاد كنند به آن اسيران موالي می‌گويند و به شخصي كه اسراء را آزاد كرده مولي می‌گويند. مولوي نيز در اشعار زير همين عقيده را دارد:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| كيست مولي؟ آنكه آزادت كند |  | بند رقيت ز پايت وا كند |

پس اگر بنا باشد كه انسان تحت فرماندهي و اسارت كسي باشد ديگر آزادي و كلمه مولي چه معنايي می‌دهد؟! يعني اگر منظور پيامبر اكرم لزوم تبعيت بی‌چون و چرا و ولايت مطلقة علي بوده باشد اين سخن پيامبر اكرم، مفهومي ضد كلمه مولي خواهد داشت. و اين خود يكي ديگر از صدها تناقضي است كه شيعه گرفتار آن شده است. به طور كلي مولي كلمه‌ای است كه بيشتر بار معنوي دارد. شيخ شرف الدين عالم شيعه نيز در سخنراني دارالتقريب گفته: امام، عهده دار خزائن معنوي و خليفه عهده دار خزائن مادي خداوند است.

معناي يك كلمه را بايد با توجه به موارد زير فهميد:

* شرايط بوجود آمده در محيط (اوضاع و احوال همان زمان).
* فرهنگ مردم همان زمان.
* نوع انديشه و روحيه مخاطبين.
* استفاده‌ای که مردم از آن واژه در همان زمان داشته‌اند.
* و منظور گوينده و هدفي كه داشته ترجمه كرد.
* آن كلمه به تنهايي چه معنايي می‌دهد و همراه با ساير جملات و قرائن چه معنايي می‌دهد.

نكته بسيار ظريفي كه محققين شيعه از آن غافل مانده‌اند آن است كه غناي سنگين ادبيات عرب گاه باعث می‌شود يك كلمه داراي معاني متعدد و حتي ضد هم باشد براي همين براي درك منظور و هدف گوينده هيچ راهي نيست جز اينكه شرايطي كه آن سخن در آن گفته شده را با توجه به كل متن (ونه معني كردن فقط يك كلمه) و تمامي اوضاع و احوال معني كنيم.

اگر منظور پيامبر اکرم در غدير خم تعيين جانشين براي خودشان بود مانند زماني که در جنگ تبوک حضرت علي را در مدينه (سرپرست خانواده خود) گذاشتند بايد پس از معرفي حضرت علي می‌فرمودند: «مَنْ كُنْتُ مَوْلاهُ فَهذا عَلَيٌّ مَوْلاهُ وَلَكِنْ لا نَبِيَّ بَعْدِي» يعني خليفه و جانشين من است ولي با اين تفاوت که پس از من نبي و پيامبري نيست زيرا شما معتقديد پيامبر در اين موضع، علي را با خودش برابر و در تمامي امتيازات يکسان معرفي کرد پس بسيار واجب بود براي جلوگيري از گمراهي آيندگان، مانند هنگام خروج براي جنگ تبوك می‌فرمودند «لا نَبِيَّ بَعْدِي».

مردم از زبان پيامبر و از قول قرآن می‌دانستند که پس از رحلت پيامبر اکرم ديگر وحي در کار نيست و علي نمی‌تواند با آسمان در ارتباط باشد چرا رسول خدا تکليف نوع حکومت و نفر بعدي را مشخص نمی‌کنند زيرا ممکن بود مردم پس از رحلت نبي اکرم به خاطر عدم وجود وحي سخن حضرت علي را در رابطه با خلافت امام حسن و امام حسين قبول نکنند؟ پس بنا بر طريق اولي نبي اکرم ابتدا بايد روش تعيين خليفه را بيان می‌کردند و بعد به سراغ تعيين مصداق (يعني معرفي علي) می‌رفتند با عنايت به اين نکته مهم که شما در استدلال‌هاي خود مساله جانشيني و خلافت را بسيار مهم و اساسي جلوه می‌دهيد. براستي چرا پيامبر در مورد چنين مساله بسيار مهمي از کلمه مبهم مولي با 27 معني مختلف استفاده مي‌کند که هيچکدام نيز معني خلافت نمی‌دهد؟ و به جاي تعيين روش انتخاب حاکم فقط به معرفي مصداق، بسنده می‌کنند؟ در قرآن كه روشي براي انتخاب حاكم و خليفه وجود ندارد سخن پيامبر اكرم نيز در اين موضع (اگر آنرا حمل بر تعيين جانشين كنيم) بسيار مبهم و نامفهوم است پس تكليف در اين امر به قول شما بسيار مهم، چيست؟

همانگونه كه آيات قرآن با ساير آيات تفسير می‌شوند سخنان پيامبر نيز با ساير سخنان ايشان تفسير می‌شود. پيامبر در ادامه می‌فرمايد: «اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالاهُ وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ». خدايا دوست داشته باش هركه او را دوست دارد و دشمن باش با هر كه با او دشمن است. اگر معني مولي در اينجا برتر بودن باشد بايد مي‌فرمودند: خدايا بالاببر‌شان و مقام كسي را كه علي را برتر می‌داند و پايين بياور مقام آنرا كه او را پايين می‌داند... يا دشمن باش با كسي كه از او پيروي نمی‌كند و دوست باش با كسي كه از او پيروي می‌كند.

اگر پيامبر قصد تعيين جانشين داشتند با توجه به شناختي که از جامعه عرب داشتند بايد می‌گفتند علي جانشين من پس از من براي حکومت بر شماست. ولي نکته اينجاست که پيامبر اكرم، اصلاً خليفه نبودند که بخواهند براي خودشان، جانشين تعيين کنند. و هدف ايشان از بعثت حسب گفته خود ايشان: «بُعِثْتُ لأُتَمِّمَ مَكَارِمَ الأَخْلاَقِ» بوده است ولي برادران روحاني من طبق ميل ذاتي خود فکر می‌کنند هدف بعثت، حکومت و رياست بر مردم بوده و علي يا پيامبر نيز نعوذ بالله، مشتاق آن!!!.

براي فهميدن معناي واقعي يک کلمه در سخنان پيامبر، تطبيق آن با قرآن و ساير سخنان پيامبر است. پيامبر اکرم در ادامه همين سخنان می‌گويد «اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالاهُ وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ». خدايا دوست داشته باش هر که او را دوست دارد و دشمن باش هر که او را دشمن دارد. وال با مولي از يک ريشه است و معني دوستي مي‌دهد و نه خلافت! شايد يکي از دلايل پيامبر اکرم از بيان اين جمله اين باشد که کسي فکر نکند منظور ايشان از کلمه مولي خليفه است شرايط آن لحظه يعني دشمني سپاه يمن و اختلاف و شایعه پراکني‌ها با علي بر سر غنايم اين موضوع را قويا تاييد می‌کند. وگرنه پيامبر بايد می‌گفت خدايا دوست داشته باش هر که او را اطاعت يا پيروي می‌کند. حتي اگر به قرآن نيز رجوع کنيم و طبق سفارش پيامبر که می‌فرمايند سخنان مرا با قرآن تطبيق کنيد و اگر مطابق آن بود قبول کنيد می‌بينيم در قرآن نيز در رابطه با نزديکان و اهل بيت پيامبر آمده: بگو من اجري از شما نمی‌خواهم جز دوستي (موده) با نزديکانم. دقت کنيد که می‌فرمايد: اجري نمی‌خواهم جز دوستي خاندانم (و نه خلافت آنها!). و اگر علي خليفه بلافصل بود نيازي نبود پيامبر اکرم اينهمه سفارش اهل بيت را به مردم بکند بلکه بايد سفارش مردم را به اهل بيت می‌کرد. (ممکن است بگوييد «پيامبر علم غيب داشته» ولي مردم که علم غيب نداشتند چرا کسي يكبار هم از پيامبر نپرسيد که: علي خليفه است و شما بايد سفارش ما را به او بکنيد و نه سفارش او را به ما!!!).

تمام 27 معني مولي معني نزديکي را می‌دهد و نه معناي فرمانروايي و جانشيني را. همسايه نزديک انسان است. دوست نزديکترين فرد به انسان است. پسرعمو، آزاد شده و... اينها همه به انسان نزديکند. جالب اينجاست که فقط معني سرپرست و حاکم است که معناي نزديکي در آن نيست. و شيعه دقيقا همين معناي مخالف را پذيرفته است.

در انتهاي اين مبحث، نكته‌ای ظريف به ذهن من خطور كرد كه خيلي دوست دارم بدانم روحانيون عزيز چه پاسخي براي آن سر هم مي‌كنند: دقت كنيد اصولاً دين و اصول ديني بايد مفهومي بسيار ساده و آسان و قابل فهم داشته باشد تا همه مردم اعم از پير و جوان و با سواد و بيسواد و عرب و عجم با هر زبان و فرهنگي آنرا بفهمند و به آن ايمان بياورند تا روز قيامت نيز هيچ جايي براي عذر و بهانه باقي نباشد و اگر فهم دين و مباني آن سخت و دشوار و پيچيده باشد اصولا نه كسي آنرا می‌فهمد و نه حتي كسي در صدد فهم آن بر می‌آيد و نه مي‌توان از آن دفاع كرد و روز قيامت نيز خداوند نمی‌تواند كسي را به خاطر عدم فهم موضوعي پيچيده و غير قابل فهم مجازات كند. تمام اديان الهي نيز آسان و قابل فهمند. درباره اسلام دقت كنيد كه خداوند پيامبري را فرستاد تا آن پيامبر به مردم بگويد من فرستاده خدايم (نبوت) و شما بايد فقط يك خدا را پرستش كنيد و به يك خدا ايمان داشته باشيد (‌توحيد) و اگر چنين كنيد و مرتكب گناه نشويد (‌تقوي و عمل صالح) در آن جهان به بهشت می‌رويد و گرنه به دوزخ مي‌رويد (معاد) نگاه كنيد به همين راحتي ‌و آساني و سادگي! دين اسلام يعني اعتقاد و پذيرفتن همين چهار كلمه ﴿إِنَّ ٱلدِّينَ عِندَ ٱللَّهِ ٱلۡإِسۡلَٰمُ﴾ و تسليم شدن در برابر همين چهار كلمه (حضرت علي: «الاسلام هو التسليم»، اسلام يعني تسليم شدن) اكنون نگاه كنيم كه تشيع صفوي چه چيزهاي درهم و برهمي را به عنوان اصلي‌ترين اصول براي پيروانش تشريح می‌كند كه عدم اعتقاد به آنرا نيز موجب دوزخي شدن می‌داند! اصولي كه حتي بزرگترين علماء و روحانيون شيعه نيز پس از نگارش صدها جلد كتاب در طول 14 قرن هنوز موفق به اثبات آن نشده‌اند. به عنوان مثال همين موضوع غدير و معرفي حضرت علي به عنوان جانشين پيامبر اكرم[[194]](#footnote-194). آنها می‌گويند براي تفسير آيه ابلاغ ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلرَّسُولُ بَلِّغۡ﴾ بايد به سخنان نبي اكرم در غدير مراجعه كنيم و ما وقتي به سخنان نبي اكرم مراجعه مي‌كنيم به كلمه‌ای بر می‌خوريم (مولي) كه داراي 27 معني متفاوت و مختلف است كه معني خليفه و جانشين به هيچ وجه از آن مستفاد نمی‌شود و اينجاست كه علماي دو طرف (‌شيعه و سني) قرنهاست بر سر تعريف كلمه مولي و اينكه آيا معناي اولي الامر و اولي‌بالتصرف از آن استخراج می‌شود يا خير، صدها صفحه كاغذ را سياه كرده‌اند و وارد بحث‌هاي بی‌سرو ته و دشوار صرف و نحو عربي شده‌اند. سئوال من اينجاست آيا خداوند به خاطر عدم فهم و درك چنين موضوع پيچيده و لاينحلي (حتي براي دانشمندان ادبيات عرب) ساير انسانها را به دوزخ می‌برد و اصولا آيا اين است روش تبيين و تفهيم مهم‌ترين اركان دين به مردم؟!!! يعني امامت و خلافت، و چرا ساير اصول دين (يعني نبوت و توحيد و معاد) را همه فهميدند (زيرا پيامبر اكرم طي توضحيات خود و خداوند در آيات قرآن براحتي و با بياني ساده و شيوا و روان اين 3 اصل را توضيح دادند) ولي هنگام توضيح چنين اصل مهمي (شيعه امامت را بالاتر از نبوت می‌داند و معتقد است شرايط زمان رسول اكرم به نحوي بود كه ايشان حتما می‌بايست جانشين تعيين می‌كردند و... و كليد فهم و قبول ساير اصول دين پذيرش امامت است و...) ناگهان سخن به ايهام و ايجاز و كلمات گنگ و دو پهلو و شان نزول‌هاي متعدد و متفاوت كشيده می‌شود؟ ﴿فَبِأَيِّ حَدِيثِۢ بَعۡدَهُۥ يُؤۡمِنُونَ ٥٠﴾ [المرسلات: 50][[195]](#footnote-195).

داشتن نگاه ساده تنها راه حل مشكلات

بسياري از مواقع پاسخ قضاياي پيچيده در جلوي چشم انسان است ولي شيطان با استفاده از تعصبات و احساسات كوري كه انسان دارد جلوي ديد او را می‌گيرد. شايد يكي از مصاديق كران و كوران كه در قرآن چندين بار به آن اشاره شده همين است. براي مثال چرا ما در تحليل، داستان حمله به خانه حضرت علي و ضربه به در را بررسي می‌كنيم؟ داستاني كه به چندين طريق مختلف بيان شده و شاخ و برگهاي آن فراوان و حق و باطل در آن به هم آميخته است؟ بياييد و سر ‌راست و مستقيم به سراغ مطالبي برويد كه صحت آنها قطعي است: ازدواج حضرت عمر با ام كلثوم[[196]](#footnote-196) دختر علي از فاطمه!‌ مگر می‌شود كسي دخترش را به قاتل مادر و برادر آن دختر بدهد؟ مگر يك شيعه در قرن بيستم حاضر است دخترش را به يك نفر سني حتي خيلي خوب بدهد؟ پس علي رييس شيعه چگونه دخترش را به حضرت عمر رييس سني‌ها داد؟ پس متوجه می‌شويم اين بازي شيعه و سني مال قرون بعد است. مورد ديگر: اسلام آوردن ايراني‌ها در زمان حضرت عمر. باز هم مسلما اگر او به ايران حمله نكرده بود ما هم اكنون مسيحي بوديم و آقايان روحاني ما هم كشيش شده بودند! مورد ديگر شهادت حضرت عمر به دست ابولولو. مورد ديگر عدالت قاطع حضرت عمر نسبت به همه حتي خودش و يا فرزندش. مورد ديگر جمع آوري قرآن و... پس چرا اين موارد قطعي و صد درصد را رها مي‌كنيم و به موارد جزيي و مشكوك چسبيده‌ايم؟

دقيقا به همين علت اگر وارد بحث و جدل‌هاي اينگونه شويم هيچگاه به نتيجة روشني نمی‌رسيم ولي لحظه‌ای به اعماق فطرت و وجدان خود رجوع كنيد و ببينيد اگر فقط، خدا را صدا كني، بدون هيچ شفيع و واسطه‌ای بدون هيچ شاخ و برگي و فقط در جهان به او محبت داشته باشي و فقط او را قادر مطلق، بداني آري آيا اينگونه زيباتر و جذاب‌تر ‌و آرامش بخش‌تر است يا...

تقيه

محققين و علماي شيعه هر كجا كه به تناقض يا مشكلي برخورد می‌كنند می‌گويند: امام تقيه كردند يا بنابر مصلحت آن سخن را گفتند. يا توريه و مماشات كردند. سئوال اينجاست: شيعه معتقد است كه امام: هادي و الگوي تمام خلق است. با اين وصف، يك امام، چگونه می‌تواند هادي و الگو باشد در حاليكه تمام سخنان و رفتار او در هاله‌ای از تقيه و توريه و مصلحت و مماشات و... پيچيده و مسخ شده است؟ و اين الگو را چگونه می‌توان در چنين جوي تشخيص داد؟ (چه برسد به پيروي و تبعيت!) به اين موارد، روايات و احاديث راست و دروغ تاريخي را اضافه كنيد تا مشكل دو چندان شود. به اضافه داستان‌هايي كه به امام، جنبه ما فوق بشري می‌دهد ديگر موضوع الگو پذيري منتفي خواهد شد. يكي از عللي كه جوانان، رو به سوي هنرپيشه‌ها و هنرمندان و ورزشكاران خارجي آورده‌اند نيز دقيقا همين نكته است: آنها، مثل خود ما داراي گوشت و پوست و استخوانند. مثل ما هستند. انسانند... پس می‌شود آنها را الگو قرار داد براي همين در قرآن در رابطه با نبي اكرم آمده: ﴿قُلۡ إِنَّمَآ أَنَا۠ بَشَرٞ مِّثۡلُكُمۡ﴾ [الکهف: 110]. «بگو من نيز بشري مانند شما هستم» ايكاش برخي از علماي ما دست از حماقت بر می‌داشتند تا مذهب شيعه بيش از اين راه انحطاط را طي نكند.

پيامبر اكرم مدت 13 سال در مكه به دعوت اسلام مشغول بودند آن هم دعوت كفار و مشركين لجوج جاهلي. بت‌ها يعني خدايان مورد علاقه آنها را نفي می‌كردند و پدرانشان را گمراه مي‌خواندند آري هيچ اثري از تقيه در رفتار ايشان مشاهده نمی‌شود و بدون اينكه معجزه‌ای هم اتفاق بيفتد ايشان به صحت و سلامت در اين 13 سال در مكه زندگي كردند و گرچه مداوم مورد آزار و اذيت مشركين قرار می‌گرفتند ولي هيچگاه تقيه نكرده و به خاطر عدم تقيه نيز جان نباختند. نكته بسيار عجيب درباره برادران شيعه اين است كه شيعيان دقيقا همان انتظاراتي كه كفار از پيامبر داشته‌اند را از امامان خود دارند: داشتن علم غيب، ارتباط با فرشتگان و ديدن آنها، ارائة معجزات عجيب و غريب، داشتن كتاب يا صحيفه‌ای يكجا از جانب خداوند.

حق را بگو اگر چه هلاک تو در آن باشد که در حقيقت نجات تو در آن است و باطل را رها کن اگر چه نجات تو در آن باشد که در حقيقت هلاک تو در آن است. حضرت علي.

اعتقاد به خلافت موروثي در فرهنگ ايرانيان و مردم عربستان جنوبي.

چرا علي و برخي از انصار و افرادي مانند سلمان فارسي و عمارياسر علي را براي خلافت شايسته‌تر می‌دانستند؟

اين افراد هيچگاه در بيان علت مخالفت خود به واقعه غدير يا آيات قرآن و حتي حديثي از پيامبر اشاره‌ای نکردند. بلکه عمده محور علل مخالفت ايشان با بررسي متون تاريخي به شرح زير است:

1. عدم حضور آنها در هنگام انتخابات در سقيفه.
2. نژاد مهاجرين از عربستان شمالي و مردم مدينه از عربستان جنوبي بوده است. سلمان فارسي متعلق به فرهنگ ايران و عمار ياسر نيز از مردم عربستان جنوبي بوده. در فرهنگ ايران و مردم عربستان جنوبي، وجود قداست ژنتيکي و دودمان الهي در حکومت و تفکر به ارث رسيدن حکومت وجود داشته است. در قرآن کريم نيز واژه‌هاي اهل –قربي- ذريه و آل در رابطه با خاندان پيامبران،مويد اين نکته است که صفات برجسته ژنتيکي می‌تواند از طريق وراثت منتقل شود (البته خطاب به ابراهيم می‌فرمايد در ذريه ظالم اين چنين قانوني ملغي است) به همين دليل و به تبعيت از چنين فرهنگي در ذهن اين افراد اين نکته نقش بسته بوده است که لايق‌ترين فرد، جهت جانشيني پيامبر اکرم حضرت علي است. و اين امر، باعث انشعاب اسلام به سني و شيعه شد. انشعابي که با گذشت زمان، روز به روز به فاصله آن افزوده گرديد. لازم به ذکر است که در فرهنگ مردم عربستان شمالي انتخاب رييس با نظر و راي اکثريت بوده و هيچگاه، جنبه وراثتي و دوماني در آن نقشي نداشته است.
3. بالاترين افتخار در آن روزگاران براي افراد يک قبيله، تفاخر به نياکان خودشان بوده است. حتي برتري عددي ملاک نبوده بلکه وجود يک فرد يا رهبر شايسته با صفات ممتاز اخلاقي ملاک بوده است. شايد تنها علت تمايل حضرت عمر و ابوبکر (به فرض محال اگر تمايلي بوده باشد) به خلافت اين بوده که قبايل آنها از کم اهميت‌ترين تيره‌هاي قريش بوده‌ است. و براي افراد بني اميه و بني‌هاشم گران تمام می‌شده که فردي از اين دوقبيله جانشين پيامبر و حاکم کل عربستان شود! سخنان ابوسفيان به حضرت علي در ترغيب ايشان به شورش عليه ابوبکر، اين نکته راقوياً تاييد می‌کند. اكنون عجيب اينجاست كه شيعه با ابوسفيان اظهار عداوت می‌كند ولي طرز فكر او دقيقا مانند ابوسفيان است!!!.

اگر پيرو علي هستي...

من آنچه از زندگي علي در تاريخ بود را نه تنها يک بار و صد بار خواندم بلکه جويدم و هضم کردم. حتي گويي يکي از آنها شدم. پس براي تو می‌گويم پيرو واقعي علي کيست:

اگر پيرو علي هستي بايد صبور باشي. بايد به جاي نق زدن، با ديگران حتي مخالفين خودت، جهت آباداني کشور و پيروزي بر دشمن واحد، همکاري و همفکري داشته باشي. تا می‌تواني با ديگر كشورها وارد جنگ نشوي و راههاي صلح و آشتي را بررسي کني ولي اگر بناچار آتش جنگ، شعله ور شد بدون ذره‌ای ترس، تا آخرين قطره خون ايستادگي کني ولي اگر دشمن، قصد صلح داشت، بی‌درنگ صلح کني (به خصوص اگر مسلمان باشد) اگر شيعه هستي محال است يک کلمه حرف زشت و حتي لعنت و نفرين، از دهانت خارج شود زيرا تاريخ، جز ادب و بزرگواري از علي چيز ديگري به خاطر ندارد. اگر پيرو علي هستي ذره‌ای علاقه به دنيا و آنچه در آن است نداشته باش، بلکه از دنيا متنفر هم باش ولي با تمام توان و نيرو کار کن و اطرافت را تا می‌تواني آباد کن و وسايل رفاه و آسايش ملت و خانواده ات را فراهم نما. اگر می‌خواهي شيعه باشي بايد بی‌نهايت صريح و رک باشي و ذره‌ای دروغ و نيرنگ و توريه و مصلحت و تقيه در تو راه نداشته باشد ولي باز هم می‌گويم مراقب باش صراحت، تو را به بی‌ادبي نکشاند. اگر پيرو علي هستي و عهده دار مسئوليت و سمتي شده اي، بايد نزديکترين افراد به تو منتقد‌ترين و مخالف‌ترين آنها به تو باشند[[197]](#footnote-197). اگر پيرو علي هستي هرگاه باطلي يا سخن نا حقي را ديدي نبايد در بيان حق و حقيقت‌، ذره‌ای ترديد به خود راه دهي. اگر پيرو علي هستي بايد دوستان تو در غياب يا مرگشان به تو اميدوارتر از لحظه حضورشان باشند![[198]](#footnote-198).

و می‌خواستم در انتها بگويم اگر پيرو علي نيستي چنين و چنان کن ولي نمی‌گويم که: متاسفانه نيازي به گفتن ندارد زيرا اينگونه هستي. از من دلخور نباش. زيرا پيش از اين گفتم: اگر پيرو علي هستي رک و صريح باش و در بيان حق و حقيقت، ذره‌ای ترديد به خود راه مده. ومن پيرو علي‌ام. انشاء الله.

شرک يا توحيد، مساله اين است

1- ﴿وَلَا يَأۡمُرَكُمۡ أَن تَتَّخِذُواْ ٱلۡمَلَٰٓئِكَةَ وَٱلنَّبِيِّ‍ۧنَ أَرۡبَابًاۗ أَيَأۡمُرُكُم بِٱلۡكُفۡرِ بَعۡدَ إِذۡ أَنتُم مُّسۡلِمُونَ ٨٠﴾ [آل عمران: 80].

«و نه اينكه به شما دستور دهد كه فرشتگان و پيامبران را پروردگار خود انتخاب كنيد. آيا شما را پس از آنكه مسلمان شديد، به كفر دعوت می‌كند؟».

2- ﴿ٱتَّخَذُوٓاْ أَحۡبَارَهُمۡ وَرُهۡبَٰنَهُمۡ أَرۡبَابٗا مِّن دُونِ ٱللَّهِ وَٱلۡمَسِيحَ ٱبۡنَ مَرۡيَمَ وَمَآ أُمِرُوٓاْ إِلَّا لِيَعۡبُدُوٓاْ إِلَٰهٗا وَٰحِدٗاۖ لَّآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَۚ سُبۡحَٰنَهُۥ عَمَّا يُشۡرِكُونَ ٣١﴾ [التوبة: 31].

3- (آنها) دانشمندان و راهبان را معبودهايي در برابر خدا قرار دادند و (همچنين) مسيح فرزند مريم را. در حاليكه جز به عبادت معبود واحدي كه هيچ معبودي جز او نيست دستور نداشتند. پاك و منزه است از آنچه شريك وي قرار می‌دهند[[199]](#footnote-199).

در آيه‌ای خدا به حضرت عيسي می‌گويد تو به مردم گفتي تو را معبود بگيرند و ايشان با تعجب منكر می‌شوند. (احتمالا چنين اتفاقي در خصوص ائمه شيعه نيز اتفاق خواهد افتاد).

4- خدا تو را آزاد آفريده پس بنده ديگري مباش. (حضرت علي)

5- انسان‌هاي ساده لوح وقتي شرک و توحيد قاطي می‌شود قادر به درک آن نيستند.

دکتر رحيم پور ازغدي

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| فلسفـي خود را ز انديشه بكشت |  | گو و را كورا سوي گنج است پشت |
| گو بدو چندان كه افزون مي‌دوي |  | از مـراد دل جداتـــر مي‌شـــوي |
| جاهدوا فينا بگفت آن شهريــار |  | جاهــدوا انا نگفت اي بی‌قـــرار |

[مولوي]

شيطان، دست از سر هيچ كس بر نمی‌دارد، هر انساني عامي، مسلمان باشد يا مسيحي، شيعه باشد يا سني... هر انسان و هر قوم و هر مذهبي را منحرف و گمراه می‌كند و از آنجا كه ما مردمي خوش قلب و پر مهر و محبت و ايده آليسم و در عين حال، باهوش هستيم در زمينة دين، اينگونه وارد شده است كه:

در برخي ادعيه و روايات شيعه ما با كلماتي از قبيل باب الله، خليفه الله، ولي الله، حجه الله، بقيه الله، ثارالله، و... برخورد می‌كنيم و می‌دانيم كه در روايات معتبر و در آيات قرآن، اين اصطلاحات وجود ندارد و جاهايي هم كه ذكر شده اشاره به شخصيت انساني به خصوصي نبوده است و مثلا اگر گفته خليفه‌الله منظور نوع بشر بوده و كرامت دادن و ارزش دادن به شخصيت وجودي انسان‌ها. و يا كلمه الله كه فقط اختصاص به حضرت عيسي دارد. و معناي شرک آميزي از آن مستفاد نمی‌شود. به همين علت، اگر اصطلاح صوفي مآبانه[[200]](#footnote-200) و عوام پسندي از اين كلمات داشته باشيم براحتي مفهوم مقدس كلمه لا‌ إله إلا ‌الله را ناديده گرفته‌ايم، زيرا:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| روي ازخدا به هرچه كني شرك خالص است |  | توحيد محض آنكه از همه رو درخدا كني[[201]](#footnote-201) |

خداوند در قرآن می‌فرمايد به جز شرك، هر گناه ديگري را اگر خواست مي‌بخشد.فکر مي‌کنيد شيطان از اين نكته غافل است؟ و آيا شيطان قصد ندارد از طريق مذهب در كنار دين، به صورتي بسيار ظريف و غير مستقيم، ايراني باهوش را به وادي شرك بكشاند؟

براي يك نفر مورخ و دين شناس بی‌تعصب اين نكته از واضحات است كه دين يا همان شريعت، مانند رودخانه‌ای است كه از قله سار توحيد و نبوت جاري شده و به درياي ابديت و وحدانيت فرو می‌ريزد. مذاهب و فرقه‌ها نيز مانند كانالهايي انحرافي هستند كه در كنار اين روخانه كشيده شده و از شدت و سرعت و راحتي و زيبايي آن، می‌كاهند. و براي اينك مردم را فريب دهند مسير اولية آنها چند قدمي در امتداد رودخانة اصلي است ولي كمي بعد راهشان كج می‌شود و به بيغوله‌هاي شرك و دره‌هاي كينه و تعصب ختم می‌گردد. در ابتداي اين كانالهاي انحرافي نيز پرچمها و علامتهاي ظاهرفريب فراواني نصب كرده‌اند مانند: صليب عيسي مسيح در فرقه‌هاي مسيحي و....

دقت كنيد ظاهر و باطن اين كلمة مقدس يعني لا اله الا الله، بقدري واضح و قاطع است كه جايي براي تفسير و توجيه و تحريف و باز کردن پرانتز بين معني آن باقي نمي‌گذارد. و حتي شرطي كه امام رضا بيان فرموده‌اند براي تفسير و تبيين مصداق تئوري و عملي اين مفهوم مقدس است و نه چيز ديگر‌[[202]](#footnote-202). و براي اينکه همان خدا مردم را به دوستي با نزديکان پيامبر سفارش کرده است. در قرآن آمده كه خاندان پيامبر را دوست داشته باشيد ولي هموطنان من، مانند ساير كارهايشان، در اين زمينه نيز كار را به افراط كشانده‌اند. نكته ديگر اينكه در زمان پيامبر اگر لقبي به كسي داده می‌شده از حدود اين القاب خارج نمي‌شده: سيف‌الله، سيف الاسلام، عبدالله و... كه معاني آن نشان از قدرت و عزت نفس انساني و يا بندگي او در پيشگاه خداوند داشته و هيچ بويي از شرك نداشته است.

اكنون آيا تهديدات مكرر خداوند در قرآن، خطاب به مسيحياني كه عيسي را فرزند خدا دانسته و كفار كه فرشتگان را دختر خدا و بتها را شفعاء خود نزد خدا مي‌دانسته‌اند و... براي بستن باب خرافاتي از اين دست نبوده است؟ شايد برخي از برادران شيعة من ناراحت شوند و بگويند تو چرا اينقدر روي اين مسائل ريز شده‌اي؟ ولي شرك، حتي در پنهاني‌ترين لايه‌هايش، چيزي نيست كه اگر كسي متوجه آن شد و نگفت خدا از سر او بگذرد. نكتة ديگر اينكه شيطان به شرك خفي راضي نيست و تا انسان را به طور كامل، گمراه نكند دست از سر او بر نمي‌دارد. دقيقاً به همين خاطر است كه با تعجب می‌شنويم يكي از مداحان در مراسم عاشوراي83 از خود بيخود شده و می‌گويد: لا اله الا الزهرا و آنگاه آن روحاني عزيز، در تلويزيون ظاهر شده و با ناراحتي و اظهار تاسف، مردم را از گفتن چنين جملاتي بر حذر مي‌دارد البته روحانيون ما نيز چندان بی‌تقصير نيستند وقتي كه به خاطر جريحه دار نشدن عواطف كور مردم از گفتن حقيقت مي‌ترسند مسلم است كه كار به اينجا می‌كشد. هرچند نمونه‌هايي از اين دست فراوان است مانند اين شعري كه آقاي عصار درباره علي اكبر خوانده است ايشان اول مي‌گويد‌:

شبهه پيغمبر، بران بر خصم دون...........

سپس در ابيات بعدي می‌گويد:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گفت لشگر او رسول الله بود |  | گر خطا نبود خودالله بود |

البته مقام والاي فرزندان علي نه با اصطلاحات شرك آلود شما بالا می‌رود و نه با پايين آمدن مقام شما مقام آنها بالا مي‌رود[[203]](#footnote-203). (كه نام خود را عبدالرضا و غلامرضا و كلبعلي و غلامعلي می‌گذاريد) و براستي آيا اين شرک نيست که از امام حسين يا حضرت علي بيشتر از خداوند حساب می‌بريد و ياد می‌كنيد؟ و مثلا در ايام عاشورا به اعتراف رسانه‌هاي دولت جمهوري اسلامي، ميزان جرايم کمتر شده و مثلا در ايام شهادت حضرت علي فقط روزه می‌گيرند؟! دکتر رحيم پورازغدي در يکي از سخنراني‌هاي خود مي‌گفتند: «بسياري از اديان، انحرافي‌اند. و پيامبران با معنويت‌هاي انحرافي درافتادند. ابراهيم که با الحاد مبارزه نکرد. بت پرستي کفر نيست، شرک است، بت پرست می‌گويد: من به يک نوع ماوراءالطبيعه و به يک نوع معونيتي قائلم. نيايش می‌کنم. نيايش مال ملحد نيست اين معنويت، مخدر بود. ضد انساني بود. انسان را در دنيا و آخرت ضايع می‌کند. ابراهيم وقتي مي‌بيند بتخانه مظهر اغوا و سوء استفاده از مردم شده تبر بر می‌دارد و بتها را می‌شکند و در دوران پيامبر، مشرکين دور کعبه طواف می‌کردند پيامبر فرمود: طواف بت نيست بلکه طواف يک معنويت است...».

 مسلماً شيطان آنقدر زيرک است که سعي می‌کند به هدف و به ريشه بزند. او مي‌داند که خدا هر گناهي را ممکن است ببخشد مگر شرک. پس اگر خواست وارد شود از همين جا وارد مي‌شود.

من هر وقت قرآن می‌خواندم برايم جاي تعجب بود که چرا هر گاه خداوند از امور غيبي خبري می‌دهد بلافاصله می‌گويد: اي پيامبر تو نمی‌دانستي و ما تو را مطلع کرديم. چرا هيچ پيامبري در قرآن به اندازه پيامبر اكرم، مورد عتاب قرار نگرفته، چرا مرتب او را انساني مانند بقيه معرفي کرده و هزاران چراي ديگر و اکنون با مشاهده جامعه خودم علت آنرا مي‌فهمم! خدا آينده را می‌ديده او مي‌دانسته که مسيحيان، عيسي را به مقام خدايي و پسر خدايي بردند براي همين نمي‌خواسته دست‌آويزي براي آخرين فرستاده‌اش در دست شيطان و انسانهاي احمق وجود داشته باشد! هر چند شيطان با کمک جهل، کار خودش را می‌کند ولي خدا گفته تا راه براي هر عذري در قيامت بسته باشد. واقعاً چرا در قرآن اينهمه روي توحيد و مبارزه با شرک تاکيد شده؟ اگر شرک منحصر به بت پرستي بود که نيازي به اينهمه سفارش و تکرار و تاکيد نبود. پيامبر که ريشه بت‌پرستي را خشکاند؟ و اكنون كه به جز نقاطي در هندوستان بت پرست نداريم. پس می‌فهميم که شيطان براي مشرک کردن انسان، هزار و يک راه به جز بت‌پرستي بلد است.

جا دارد برادران عزيز هموطنم را که کردار و رفتار و افکار خود را بهترين در جهان می‌دانند به اين آيه قرآن متوجه کنم: ﴿قُلۡ هَلۡ نُنَبِّئُكُم بِٱلۡأَخۡسَرِينَ أَعۡمَٰلًا ١٠٣ ٱلَّذِينَ ضَلَّ سَعۡيُهُمۡ فِي ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا وَهُمۡ يَحۡسَبُونَ أَنَّهُمۡ يُحۡسِنُونَ صُنۡعًا ١٠٤﴾ [الکهف: 103-104]. بگو آيا شما را از زيانبارترين اعمال اگاه كنم. كساني كه تمام كوشش خود را در حيات دنيوي به كار می‌اندازند و پيش خود حساب می‌كنند كه مشغول بهترين كارها هستند.

دين در نزد خداوند اسلام است ­﴿إِنَّ ٱلدِّينَ عِندَ ٱللَّهِ ٱلۡإِسۡلَٰمُ﴾ و عناويني مانند سني و شيعه و مالكي و زيدي و حنبلي و... در بارگاه حضرتش به عنوان دين و مذهب پذيرفته نيست و هر گونه تكه تكه شدن و فرقه فرقه شدن در اين دين آسماني، سرآغاز خدشه به اصل توحيد (يكي) و افتادن در وادي شرك است و چه زيبا امام محمد غزالي گفته كه: من در شرعيات مذهب قرآن دارم و در عقليات، مذهب برهان. و يا هاتف اصفهاني در آن ترجيع بند معروف خود كه سراسر دعوت به توحيد است و يگانگي:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| پير پرسيـد كيســــت اين، گفتنــد: |  | عـاشقـي بی‌قرار و سرگــردان |
| گفت جـامي دهيدش از می‌نـاب |  | گر چه ناخوانده باشد اين مهمان |
| ساقــي آتـش پرســت آتش دست |  | ريخت در ساغـر آتـش سـوزان |
| چون كشيدم نه عقل ماند و نه دين |  | سوخت هم كفر ازآن وهم ايمان÷ |
| مـــست افتـــادم و در آن مستـي |  | بــه زبـاني كه شـرح آن نتــوان |
| اين سخـن می‌شنيـدم از اعضــاء |  | همـه حتـي الــوريد و الشريـان |
| كه يكي هست وهيچ نيست جز او |  | وحــده لا إلــه إلا هــــــــو |

بيان اين نکته در اينجا بسيار مهم است که شيعه در مقام پاسخ می‌گويد: امامان ما موحد و خوب بوده‌اند و اين هم نمونه‌هايي از دعاهاي توحيدي آنها. من مي‌گويم: بر منکرش لعنت. علي و فرزندان او انسانهاي بسيار خوب و موحدي بوده‌اند ولي اين چه ربطي به شما دارد؟ اگر سري به تکايا و روضه خواني‌ها و افکار تودة شيعه بزني چيزي که آنجا نيست توحيد است و خدا! مسيحيان نيز خود را پيرو و عاشق دو آتشه عيسي می‌دانند ولي عيسي کجا گفته من پسر خدا يا خدا هستم و اين افکاري که شرک مسلم است کجا در تعاليم عيسي بوده؟

جالب است كه بدانيد كفار، بتهايي ساخته بودند به نام لات و عزي و يعوث و مناه و... و اينها نام افرادي نيكوكار و خوبي از اعراب بوده كه پس از مرگشان از بس آنها را دوست داشته‌اند پس از مدتي به يادبود آنها اين بتها را می‌سازند و وقتي كه به كفار می‌گفتند چرا اينها را می‌پرستيد؟ پاسخ می‌دادند: ما اينها را واسطه و شفعاء بين خود و خدا قرار داده‌ايم. (چقدر شبيه تفكرات شيعه در خصوص ائمه است!).

دقت كنيد كعبه نيز چيز بسيار خوبي بوده و كفار نيز راست می‌گفتند: اين خانه‌ای است كه ابراهيم پيامبر خدا ساخته و هدف در اينجا عبادت است و بايد به اين سمت سجده و عبادت كنيد و... ولي بت‌هايي كه داخل اين مكان مقدس گذاشته بودند كار را خراب می‌كرد و مردم نادان نيز چون حق و باطل با هم قاطي شده بود متوجه نمی‌شدند. ديگر اينكه پرستش خدا چه ربطي به پذيرش اراجيف و توجيهات كاهن قبيله و جادوگران و ابوجهل دارد؟

شيعه نيز در كنار رود خانه توحيد، قصري با ظاهري بسيار زيبا ساخته و پرچم حب اهل بيت را روي اين قصر به اهتزاز در آورده و بر تابلوي ورودي راه نيز نوشته: فقط شيعه به بهشت می‌رود. ولي اگر كمي عقل داشته باشي و اندكي دقت كني مي‌بيني اين قصر در زمين باتلاقي و سست شرك و كفر و تعصب و تفرقه و كينه بنا شده و نه بر زمين استوار توحيد و به همين دليل است كه وقتي سري به داخل اتاق‌هاي اين قصر می‌زني آنجا را پر از خرافاتي چون قبر پرستي و آباداني قبور و عزاداري‌هاي كفرآميز و اعتراض به خداوند و توجه به واسطه‌ها و قرار دادن شركائي براي خدا و افسانه‌هايي پوچ مي‌بيني و در نهايت، آن قدر شلوغش كرده‌اند كه چيزي كه در اين‌هاي و هو پيدا نيست خداوند است و توحيد.

اين قسمت را با آياتي از قرآن كريم به پايان می‌رسانم:

﴿هَٰٓؤُلَآءِ قَوۡمُنَا ٱتَّخَذُواْ مِن دُونِهِۦٓ ءَالِهَةٗۖ لَّوۡلَا يَأۡتُونَ عَلَيۡهِم بِسُلۡطَٰنِۢ بَيِّنٖۖ فَمَنۡ أَظۡلَمُ مِمَّنِ ٱفۡتَرَىٰ عَلَى ٱللَّهِ كَذِبٗا ١٥﴾ [الکهف: 15].

«اينان قوم ما هستند كه خداياني غير خداي يگانه برگرفتند در صورتيكه هيچ دليل روشني بر خدايي آنها ندارند و چه ظلمي بالاتر از اينكه به خدا دروغ مي‌بندند؟».

﴿وَيَوۡمَ يَحۡشُرُهُمۡ وَمَا يَعۡبُدُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ فَيَقُولُ ءَأَنتُمۡ أَضۡلَلۡتُمۡ عِبَادِي هَٰٓؤُلَآءِ أَمۡ هُمۡ ضَلُّواْ ٱلسَّبِيلَ ١٧ قَالُواْ سُبۡحَٰنَكَ مَا كَانَ يَنۢبَغِي لَنَآ أَن نَّتَّخِذَ مِن دُونِكَ مِنۡ أَوۡلِيَآءَ وَلَٰكِن مَّتَّعۡتَهُمۡ وَءَابَآءَهُمۡ حَتَّىٰ نَسُواْ ٱلذِّكۡرَ وَكَانُواْ قَوۡمَۢا بُورٗا ١٨﴾ [الفرقان: 17-18].

«و روزي كه اين مشركان را با آنچه غير خدا پرستش می‌كردند بر می‌انگيزيم آنگاه سئوال می‌كنيم آيا شما بندگان مرا گمراه كرديد؟ يا خود آنها راه را گم كرده بودند. آنها گويند: پاك و منزه هستي تو. هرگز جز تو كسي را سزاوار آنكه معبود و محبوب خودمان اختيار كنيم ندانستيم (كلمه قرآن: اولياء!) و ليكن تو اين كافران و پدرانشان را متمتع به دنيا و نعمت‌هاي آن گردانيدي تا آنكه ياد تو را فراموش كردند و مردمي شقي و تبه روزگار بودند».

﴿أَفَمَن زُيِّنَ لَهُۥ سُوٓءُ عَمَلِهِۦ فَرَءَاهُ حَسَنٗاۖ فَإِنَّ ٱللَّهَ يُضِلُّ مَن يَشَآءُ وَيَهۡدِي مَن يَشَآءُۖ فَلَا تَذۡهَبۡ نَفۡسُكَ عَلَيۡهِمۡ حَسَرَٰتٍۚ إِنَّ ٱللَّهَ عَلِيمُۢ بِمَا يَصۡنَعُونَ ٨﴾ [فاطر: 8].

«آيا آن كسي كه رفتار زشتش براي او جلوه گر شد پس آنرا خوب می‌بيند. پس خدا هر كه را خواهد گمراه می‌كند و هر كه را خواهد هدايت می‌كند. پس تو نفس شريف خود را بر اين مردم به غم و حسرت مينداز خدا به هر چه اينان كنند كاملا آگاهست».

﴿ وَإِذَا ذُكِرَ ٱللَّهُ وَحۡدَهُ ٱشۡمَأَزَّتۡ قُلُوبُ ٱلَّذِينَ لَا يُؤۡمِنُونَ بِٱلۡأٓخِرَةِ﴾ [الزمر: 45].

«كساني كه به آخرت، ايمان ندارند وقتي نام خداوند به تنهايي برده می‌شود مشمئز و عصباني می‌شوند!»[[204]](#footnote-204).

طرفه آنكه در برخي از تفاسير، ذيل اين آيات آمده: منظور از اين آيات، كساني هستند كه وقتي فضايل اهل بيت گفته مي‌شود ناراحت می‌شوند!!!! خدا بيامرزد دكتر علي شريعتي را كه اگر زنده بود می‌گفت: بارك الله روحاني صفوي، اي ول....

بينش يا انبار اطلاعات

واژه‌هايي مانند علم، نور، الباب، عقل و حکمت در قرآن مجيد، فراوان به کار رفته. منظور خداوند چيست؟ آيا منظور انبار اطلاعات شدن و انباشتن مغز از يکسري اطلاعات موجود در کتاب‌هاست؟ در اينصورت ابوذر و بلال بايد بيسواد باشند. زيرا آنها نه صرف و نحو بلد بودند و نه قواعد پيچيده و دشوار عربي را! من چه می‌گويم حتي شخص پيغمبر نيز امي بوده و سواد خواندن و نوشتن نداشته‌اند. پس منظور خداوند از اين کلمات چيز ديگري است. افرادي مانند بلال يا ابوذر، نوعي بينش و به قول ايراني‌هاي قديم، خرد سپيدي داشتند که به فراست و به صورت فطري سخن حق را با تمام وجود چشيده و در برابر آن سر تسليم فرو می‌آوردند[[205]](#footnote-205) و حتي برايش شکنجه شده و در راهش جان می‌دادند. ولي ابوالحکم يعني پدر علم و بزرگترين علامه مکه از آنجا لقب ابوجهل گرفت که اين بينش خالي از تعصب و اين خرد سپيد را نداشت و اين روح حقيقت جويي را، پس خسرالدنيا و الآخره شد.

آري شما می‌توانيد يک نوت بوک با چند عدد سي دي برداريد و همه جا برويد و به همه سئوالات پاسخ دهيد ولي آيا در اينصورت علامه ايد؟ خداوند انسانهاي اينگونه را به خر تشبيه کرده است: ﴿مَثَلُ ٱلَّذِينَ حُمِّلُواْ ٱلتَّوۡرَىٰةَ ثُمَّ لَمۡ يَحۡمِلُوهَا كَمَثَلِ ٱلۡحِمَارِ يَحۡمِلُ أَسۡفَارَۢاۚ بِئۡسَ مَثَلُ ٱلۡقَوۡمِ ٱلَّذِينَ كَذَّبُواْ بِ‍َٔايَٰتِ ٱللَّهِۚ وَٱللَّهُ لَا يَهۡدِي ٱلۡقَوۡمَ ٱلظَّٰلِمِينَ ٥﴾ [الجمعة: 5].

به فهم و شعور ناب و خالي از گرد و غبار تعصب و مدرسه و آموزه‌هاي و باورهاي غلط قدماء در فارسي: بينش در آتني سوفيا و در عربي علم و حکمت می‌گويند.يعني کسي که داراي روح حق طلبي است در پي عناد و لجاج و تعصب و کينه توزي نيست. در پي اثبات و توجيه خريت آباء و اجدادش نيست. بلکه فقط و فقط،تشنه حقيقت است. او نيت اثبات تعصبات و اميال نفساني خود را ندارد. نيت شهرت ندارد. نيت به کرسي نشاندن اباطيل منحط آباء و اجداد خود را ندارد. بلکه تشنه رسيدن به وحدانيت، درک حقيقت و رسيدن به خدا و به آرامش است. چگونه می‌توان به چنين بلوغ فکري و روحي رسيد؟ نبايد اجازه دهي شيطان اعمالت و علمت را در نظر تو زينت دهد. ﴿وَإِذۡ زَيَّنَ لَهُمُ ٱلشَّيۡطَٰنُ أَعۡمَٰلَهُمۡ﴾ [الأنفال: 48]. داي تو هواي نفساني تو و اثبات وجود خودت و تعصباتت نباشد ﴿أَرَءَيۡتَ مَنِ ٱتَّخَذَ إِلَٰهَهُۥ هَوَىٰهُ﴾ و فکر نکني راه و روش تو بهترين است (چون هر روز در نماز مي‌خواني: ﴿ٱهۡدِنَا ٱلصِّرَٰطَ ٱلۡمُسۡتَقِيمَ ٦﴾ [الفاتحة: 6]. تا لااقل جزو زيانکارترين مردم نباشي: ﴿قُلۡ هَلۡ نُنَبِّئُكُم بِٱلۡأَخۡسَرِينَ أَعۡمَٰلًا ١٠٣ ٱلَّذِينَ ضَلَّ سَعۡيُهُمۡ فِي ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا وَهُمۡ يَحۡسَبُونَ أَنَّهُمۡ يُحۡسِنُونَ صُنۡعًا ١٠٤﴾ [الکهف: 103-104]. آيا می‌خواهيد شما را به زيرانبارترين اعمال آگاه کنم. کساني که تمام تلاش خود را در حيات دنيوي به کار می‌گيرند و فکر می‌کنند بهترين راه و روش را دارند. (به ياد سخن آيت الله مطلق رافضي افتادم که در سخنراني خود می‌گفت: اگر شيعَه به بهشت نرود کــــه برود؟!!!!).

خداوندا ملت ساده دل مرا از ناداني و تعصب نجات ده.

انگيزه مخالفت با نص الهي!

اين سئوال در طول 1400 سال براي اکثر محققين شيعه و سني پيش آمده و هر يک به نحوي در صدد يافتن پاسخي براي آن بوده‌اند. براستي اصحاب پيامبر پس از آنهمه ايثار و از جان گذشتگي به چه انگيزه‌ای فرمان الهي و سفارش پيامبر جهت جانشيني علي را زير پا گذاشته و براي انتخاب جانشين در سقيفه جمع شدند؟ در جرم شناسي و پليس علمي بحثي وجود دارد به نام انگيزه جنايت. يعني هر گناهکاري در ارتکاب جنايت، علت و دليل و انگيزه‌ای را در ذهن خود دارد و به تبع آن هر چه جنايت سنگين‌تر باشد مجازات نيز سنگين‌تر و به دنبال آن، انگيزه جنايت نيز بايد بسيار قوي‌تر باشد. در مورد تخلف اصحاب پيامبر، مورد گناه بسيار سنگين است يعني زير پا گذاشتن آيات الهي و شکستن بيعت روز غدير و سرپيچي از فرمان رسول خدا! مجازات از اين هم شديدتر است: آتش دوزخ و افراد متخلف از همه عجيب‌تر: کساني که به زعم قرآن، 23 سال در راه اسلام جانبازي کرده و به آيات قرآن، ايمان و عقيده كامل داشتند! اكنون سئوال اينجاست: انگيزه گناه و تخلف آنها در سقيفه چه بوده است؟

نمي توان گفت کسي يا کساني آنها را به زور وادار به بيعت شکني با علي و متعاقب آن بيعت با ابوبکر کرده زيرا انصار پيش از حضرت عمر و حضرت ابوبکر در سقيفه تجمع کرده بودند! و شهر هم شهر انصار بوده و مهاجرين (حضرت عمر و حضرت ابوبكر) در اقليت كامل بوده‌اند. نمی‌توان گفت آنها فريفته دنيا و پول و مقام و پست و منصب شدند زيرا نه در روز سقيفه و نه تا 12 سال بعد يعني پس از کشته شدن حضرت عمر، خبري از اين سوء استفاده‌ها نيست! (و حتي نه قبل و نه بعداز آن) نمی‌توان گفت آنها قصد ابداع يک دين و ايدئولوژي جديد را داشتند زيرا اينگونه لقمه‌ها بسيار بزرگ‌تر از دهان عرب‌هاي جاهلي و بيسواد آن زمان بوده. آيا با حضرت علي خصومت و کينه‌ای شخصي داشتند؟ بسيار بعيد است.حضرت علي که کسي از انصار را در جنگها نکشته بود! مهاجرين نيز با علي در خون اقوام خود شريک بوده‌اند. ضمن اينکه به جز اختلاف اندکی که علي در جريان تقسيم غنايم يمن با خالد ابن وليد پيدا کرد هيچ کجاي تاريخ، نشاني از دعوي و خصومت بين علي و ساير اصحاب وجود ندارد. آن هم کسي که هميشه خوشرو بوده و لبخند بر لب داشته چرا بايد با اصحاب دشمن باشد؟ تازه اگر بر فرض محال هم با او بد بودند چطور انتظار داريد در صورت خلافت علي از او تبعيت می‌کردند؟ آيا از شدت عدالت و قاطعيت علي می‌ترسيدند؟ پس چطور پيامبر را به شهر خود دعوت کرده و با او همراهي کرده و هيچگاه از شدت عدالت پيامبر اكرم، نترسيدند؟ وانگهي خشونت و عدالت حضرت عمر که شديدتر بوده؟

ضمنا اگر اصحاب به خصوص مهاجرين با يکي از سرشناسان مکه يا مدينه (مثلا سعد ابن عباده يا ابوسفيان) بيعت می‌کردند می‌توانستيم احتمال خيانت و زير پا گذاشتن نصوص الهي را بدهيم(به خصوص اگر آن شخص از دشمنان ديرين اسلام بود) ولي تيره ابوبکر از کم اهميت‌ترين تيره‌هاي قريش بوده و پس از خلافت نيز هيچ منصب و پول و... به کسي نداد ضمن اينکه سابقه‌ای طولاني در اسلام و کمک به آن داشت. براستي اصحاب به کدامين انگيزه يا دليل، پس از آنهمه جانفشاني، فرمان خدا را زير پا گذاشتند؟ و خودشان را به چه دليل جهنمي کردند؟ و ما به چه دليل و انگيزه‌ای اکنون پس از 14 قرن، خودمان را جهنمي می‌کنيم؟ محال است عالم شيعه با تمام زرنگي و حاضر جوابي و فنون توجيه و دليل تراشي، پاسخي داشته باشد!!![[206]](#footnote-206).

محب واقعي اهل بيت کيست؟

کسي که کينه توزي می‌کند يا آنکه مطابق آيات قرآن، ساير مسلمين را برادر ديني خود مي‌داند؟

عالمي که سني‌ها را جهنمي می‌داند يا مفتي که به پیروان مذهب شيعه احترام می‌گذارد[[207]](#footnote-207)؟

کسيکه دروغ‌هاي تاريخي را به هم می‌بافد؟ يا آنکه همه تاريخ را پيش رو دارد؟

کسي که نمازش را به موقع و در پنج وقت می‌خواند يا آنکه هر وقت شد نماز می‌خواند آن هم با بی‌حالي و کسالت؟

کسي که سر هموطنش کلاه نمی‌گذارد يا آنکه مرتب در صدد کلاهبرداري است؟

کسي که دروغ و دنيا پرستي جزء فرهنگ اوست يا آنکه صداقت، ملاک کارش است؟

کسي که اهل بيت پيامبر را پس از معرفت دوست دارد يا آنکه حتي يک حديث هم از اهل بيتي که اينهمه سنگ آنها را به سينه می‌زند بلد نيست؟ (عمل که جاي خود دارد!)

کسي که خدا هدف اصلي اوست يا آنکه گرفتار حب بدون معرفت قبور اهل بيت است؟

کسي که اهل بيت را به خاطر فرمان خدا دوست دارد يا آنکه اهل بيت را براي شفاي بيمارش يا بيمه جسمش يا گره گشاييهاي ماديش می‌خواهد؟

کسي‌که حب اهل بيت را براي رسيدن به خدا می‌خواهد يا آنکه گرفتار کينه توزي‌هاي بيهوده با حضرت عمر‌ و حضرت ابوبکر شده است؟ و حب اهل بيت را براي پاک شدن گناهانش مي‌خواهد؟

کسي که سنگ اهل بيت را به سينه نمی‌زند و برايشان عزاداري نمی‌کند ولي طبق دستورات آنها عمل می‌کند يا کسي که با يکسري نمايشهاي طوطي وار تقليدي می‌خواهد سر خدا کلاه بگذارد؟

کسي که فکر می‌کند گريه بدون تغيير، موجب يکسري تغييرات شيميايي و پاک شدن گناهانش می‌شود و يا آنکه اصلا گرد گناه نمی‌گردد؟

آنکه زندگان و کمک و محبت به اطرافيان را فراموش کرده و به جاي آن،فقط ادعاي دوستي اهل بيت را دارد يا آنکه زندگان و اطرافيانش را در می‌يابد و هيچ ادعايي هم ندارد؟

آنکه هميشه ناراحت گذشته است و افسوس اسلام را می‌خورد ولي در تاريخ! يا آنکه نگران وضعيت فعلي و آينده اسلام است؟

آنکه هميشه سرگرم مخلوق است؟ يا آنکه توجهش به خالق است؟

آنکه مفاتيح را بيشتر می‌خواند؟ يا آنکه به قرآن، بيشتر عمل می‌کند؟

آنکه در جهل و تعصب غوطه ور است؟ يا آنکه با بينش قرآني و حق طلبانه به مسايل مي‌نگرد؟

آنکه هميشه شنونده است و فقط می‌شنود و برايش و به جايش انتخاب می‌کنند؟ يا آنکه خواننده است و فقط فکر می‌کند و خودش انتخاب می‌کند؟

و در يک کلام: آنکه انسان است و طريق انسانيت می‌پويد، يا آنکه حيوان شده و دنبال جاهلان می‌دود؟

تشيع صفوي با نوع تفکر و اعتقاداتش عزت نفس را از انسان می‌گيرد. به ناچار کسي که عزت نفس ندارد خود را حقير حس می‌کند و مرتکب گناه می‌شود و يا در اين جهان پر آشوب احساس پوچي و حقارت می‌کند. تشيع صفوي معتقد است تمامي کائنات فقط براي چند نفر خلق شد و آن چند نفر نيز براي يک نفر! ولي تشيع علوي می‌گويد:

﴿إِنَّ أَكۡرَمَكُمۡ عِندَ ٱللَّهِ أَتۡقَىٰكُمۡۚ إِنَّ ٱللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٞ ١٣﴾ [الحجرات: 13]. همانا گرامي‌ترين شما نزد خداوند پرهيزکارترين شماست. و اين با عقيده بالا بسيار متفاوت است طبق اين عقيده همه انسان‌ها در نزد خداوند به ميزان تقوايشان می‌توانند داراي ارزش باشند. نه اينکه همه براي چند نفر و آن چند نفر هم براي يک نفر!.

تشيع علوي انسان را مسجود ملائکه می‌داند. خطاب خداوند به تمام نفوس مطمئنه اين است: ﴿ٱرۡجِعِيٓ إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةٗ مَّرۡضِيَّةٗ ٢٨﴾ [الفجر: 28]. و هدف از خلقت عبادت و شناخت خداوند است و دوري از شرک و بت پرستي و انسان پرستي، نه گرفتار عشق‌هاي زميني شدن! هدف خلقت درک وحدانيت خداوند است. خدايي که زيباست و گنجي پنهان که انسان را آفريد تا او را پيدا کند (حديث قدسي: کنت کنزا مخفيا) و در جهان خلقت، بالاتر از انسان نيز وجود دارد: و ﴿وَفَضَّلۡنَٰهُمۡ عَلَىٰ كَثِيرٖ مِّمَّنۡ خَلَقۡنَا تَفۡضِيلٗا٧٠﴾ [الإسراء: 70]. و انسان را برتري داديم به بسياري از آفريدگان خود و نمی‌گويد بر همه آفريدگان، پس معلوم می‌شود بالاتر از انسان نيز در جهان وجود دارد پس چگونه می‌شود هدف از خلقت يک نفر انسان باشد؟ وقتي که بالاتر از نوع بشر هم وجود دارد؟ يا طبق افسانه‌هاي بحارالانوارمي گوييد: آنها از سرشت و جنس بشر نبودند! پس در سختي‌هايي که تحمل کردند و مراتبي که پيمودند هنري نيست. اگر نيرو و استعداد فوق بشري در کار است ما هم آماده هر گونه فداکاري هستيم! ولي عجيب است که خداوند نعوذ بالله متوجه اين موضوع نشده و به پيامبر اکرم گفته: ﴿قُلۡ إِنَّمَآ أَنَا۠ بَشَرٞ مِّثۡلُكُمۡ﴾ [الکهف: 110]. «بگو من هم بشري مانند شما هستم». عجيب است چرا خدا توضيح واضحات داده مگر اعراب نمی‌دانستند پيامبر بشر است؟ آري خداوند براي انسانهاي آينده گفته زيرا او از حماقت نوع بشر مطلع بوده.

ايده آليسم يا رئاليسم

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| قـومـي متفكـرنـد انـدر ره ديـن |  | قـومي به گمان فتاده در راه يقين |
| مي‌ترسم از آنكه بانگ آيـد روزي |  | کي بی‌خبران راه نه آنست و نه اين |

[خيام]

جاهل را نديدم مگر اينکه افراط کرد يا تفريط. [علي]

روزگار عجب معلم بدي است. اول امتحان بعد درس!

بي تجربه‌ها

مدام از آرمانها حرف می‌زنند

و تاکيد بر ارزش‌ها دارند.

با تجربه‌ها

مدام از مشکلات اجرايي حرف می‌زنند

و تاکيد بر روش‌ها دارند.

بي تجربه‌ها بيشتر می‌گويند:

«ما بايد..».

با تجربه‌ها هم اغلب در جواب می‌گويند:

«قبول! ولي در عمل ما نبايد به اين بهانه...».

و سعي می‌کنند مشکلات اجرايي و مشکلات را به ياد آورند و بگويند به همين سادگي‌ها هم نيست.

بي تجربه‌ها هم در جواب می‌گويند:

«بله، اما...».

و به اقتضاي بی‌تجربگي و آرمان خواهي‌شان گمان قاطع دارند که آن‌ها اشتباهات ديگران را نخواهند کرد.

و سعي می‌کنند دلايلي بياورند که مويد تصميمات مبتني بر آرمانهايشان باشد.

براي با تجربه‌ها صَد مَن دليل هم جاي واقعيت تجربي‌ای که لمس کرده‌اند
را نمی‌گيرد. و زبانشان نيز جمله‌هايي درخور نمی‌يابد که تجربه‌شان را منتقل کنند.

براي بی‌تجربه‌ها صد من دليل و انذار و تبشير هم جاي ميل قوي و آرمانخواهشان را که در تمام وجودشان ريشه دوانده و قواي محرکشان را به کار گرفته را نمی‌گيرد. و خياط زبانشان نيز جمله‌هايي در خور نمی‌يابد که لباس عقل بر غليان احساسشان بپوشد. روزي که با تجربه تر‌هايمان به ما گفتند ما هم بی‌تجربگي کرديم. روزي هم ما به کم تجربه ترهايمان می‌گوييم....(نويسنده نامعلوم).

ايده آليست بودن مال آن دنياست: عدل دقيق، زندگي جاويد، خوشي و آشكار شدن ذخايردروني زمين و مجازات شدن ستمگران و... همه مال آن دنياست ولي در داستان‌ها و روايات شيعه داستانهاي متعددي وجود دارد كه همه اينها در همين جهان اتفاق می‌افتد با ظهور منجي با تناسخ و با...

از نگاهي، بيشتر انسان‌ها و برخي از مكاتب به دو دسته تقسيم می‌شوند. ايده آليسم و رآليسم. ايده‌آليسم، تفكري آرمانگراست. انسان آرمانگرا آرزوها و ايده‌هايي را در سر دارد كه خوب و زيباست و در خواب و خيالات خود مي‌خواهد به آنها جامه عمل بپوشاند و اگر نتوانست، به‌سوي داستان‌هاي خيال پردازانه و رمانتيك رو می‌كند. مسلماً طرح‌ها و نقشه‌ها در ذهن، براحتي قابل اجراست ولي رئاليسم پاسخ می‌دهد: بسياري از نظرات مفيد و آرزوهاي خوب و ايده‌هاي زيبا فقط در محدودة ذهن قابل اجراست ولي در مرحله عمل و در دنياي واقعي، انسان اسير شرايطي می‌شود كه به او اجازه عملي كردن ايده‌ها و تصورات ذهني را نمی‌دهد.

انسان، اگر اندكي واقع بين باشد و به تجارب تاريخي جامعه و شخصي خودش مراجعه كند می‌بيند تا حدود زيادي حق با رئاليسم است و اگرچه اين موضوع اندكي تلخ است ولي حقيقت به ناچار تلخ است. تمام انقلابها در ابتدا با طرح يكسري شعار به پيروزي می‌رسد ولي پس از پيروزي و در مرحله واقعيت، درصد بسيار كمي از شعارها عملي می‌شود. ما وقتي كودك هستيم در آرزوي خودمان، خلبان و دكتر و... می‌شويم ولي شرايط در بزرگسالي به نحو ديگري رقم می‌خورد.

حتي گاه ممکن است يک آرمان يا ايده آل، بسيار خوب و جذاب باشد ولي شرايط محيطي به نحوي باشد که رسيدن به آن آرمان را بسيار خطرناک می‌کند. مانند جوان مجرد40 ساله‌ای که در آرزوي خود می‌خواست با يک دختر 14 ساله ازدواج کند و با پافشاري توانست به آرزوي خود برسد ولي پس از آن هزار و يک مشکل بوجود آمد که خود شما بهتر می‌دانيد و در نهايت کار با دو بچه به طلاق کشيده شد مثال‌هاي از اين دست زياد است انساني که می‌خواهد ثروتمند شود ولي چون ظرفيت ثروت را ندارد پس از ثروتمند شدن خودش را گم می‌کند از فاميل می‌برد متکبر می‌شود خدا را فراموش می‌کند و حتي ممکن است فاسد و... شود.

گوشه‌ای از داستان شيعه و سني نيز بر همين منوال است. برادران شيعه من هميشه در اوهام و خيالات ايده آليستي غوطه ورند و ذهن آنها قادر به درك شرايط واقعي محيطي و اجتماعي (به خصوص در زمان رحلت پيامبر) نيست. ايده آل آنها حكومت بلافصل حضرت علي است كه ايده آلي بسيار مناسب و زيباست ولي با نگاهي واقع بينانه و به دور از تعصب به شرايط سقيفه مي‌فهميم كه امكان عملي شدن اين ايده آل بسيار بعيد بوده است. و در صورتي كه اندكي درنگ در انتخاب ابوبكر به عمل می‌آمد، معلوم نبود دو قبيله اوس و خزرج در حول و ولاي حمله قبايل راهزن به مدينه و شورش اهل رده و نقشه‌هاي ابوسفيان، چه بر سر هم می‌آورند. متاسفانه حتي محققين! نيز چشم را بر تمام اين شرايط می‌بندد و فقط سخن از دسيسه چيني و كودتا و توطئه بر عليه خاندان پيامبر مي‌زنند. من هر چه تحقيق كردم كوچكترين سندي مبني بر دشمني و خصومت شخصي ميان حضرت علي با حضرت عمر و حضرت ابوبكر، نه قبل و نه پس از وفات پيامبر اكرم پيدا نكردم. و حتي كوچك‌ترين فايده و هدفي كه براي حضرت عمر و حضرت ابوبكر در قبول خلافت باشد را نيز پيدا نكردم. و با بررسي روايات موجود متوجه شدم كه خلافت جز دردسر براي آنها چيزي نداشته است.

احساسات افسارگسيخته ايده آليستي، واقعيت را در هم نورديده و پس از گذشتن از دنياي خيالي رمانتيسيسم به دره عميق تعصب سقوط می‌كند.

آخر و عاقبت تفكر ايده آليستي: غرق شدن در احساسات رمانتيكي و كنار گذاشتن عقل و منطق و رسيدن به فحش و ناسزا[[208]](#footnote-208) و پرتاب شدن در دره خرافات است.

زنان و كودكان، ايده آليست و مردان (واقعي) رئاليست هستند. البته اگر مردي در مرحلة كودكي باقي مانده يا در محيط‌هاي زنانه بزرگ شود يا به طايفة زنان، علاقه زيادي داشته باشد، ايده آليست می‌شود و بر عكس.

نكته مثبت ايده آليست آن است كه گوهر شناس است. به همين دليل، ايراني‌ها از عمق جان خود، بزرگي علي و وفاداري عباس و از جان گذشتگي حسين و رشادت زينب را حس می‌كنند[[209]](#footnote-209).

بازي با كلمات در توجيه نظرات!.

شيعه: توجه صرف به ايده آل (در تمام شرايط و مراحل). اهمال در انجام فرايض ديني. عدم قاطعيت در اجراي احكام و حدود الهي، از نظر سياسي سركش و قوي، تعصب و قضاوت از روي احساس در برخي موارد. داراي احساسات رمانتيك زنانه: محبت بدون معرفت[[210]](#footnote-210).

با واقعيت و رئال، می‌توان به ايده آل رسيد. مانند غرب كه با تلاشهاي واقع بينانه و بيداري و رهايي از خواب و خيال 1000 سالة كليسا توانست با نيروي علم به ايده آل تسخير فضا و بمب اتم و پرواز و... دست پيدا كند ولي تفكر ايده آليستي، رئال (واقعيت) را هم به ورطه نابودي می‌كشاند. نمونه جالب آن: شعار فتح كربلا و پس از آن تسخير قدس بود ولي ديديم كه در روزهاي آخر جنگ، نزديك بود كشور خودمان را هم تسليم دشمن كنيم!!! اكنون آيا محبت‌هاي بدون معرفت نسبت به ائمه كه بعضاً به خرافات نيز آميخته مي‌شود چهره كل دين را خدشه دار نكرده و موجب نابودي مذهب نمی‌شود؟

من پيرو رئالي هستم كه به ايده آل ختم شود نه ايده آلي كه رئال را هم به افسانه بدل كند. همانگونه كه شيعه، علي را تبديل به افسانه كرد، عجب جادوگري است اين عالم صفوي! و پيرو آن علي هستم كه می‌شود به او اقتدا كرد و نه شبه خدا يا فرشته‌ای كه نه تا به حال ديده‌ام و نه می‌دانم چيست و نه در توان من است كه مثل او يا دنباله رو او شوم. و مي‌دانم به همين دليل، خداوند در قرآن در رابطه با پيامبر اكرم می‌فرمايد: قل‌ انما انا بشر مثلكم: بگو من هم بشري مانند شما هستم. [[211]](#footnote-211) و در جاي ديگر می‌فرمايد: از پيامبر الگو و سرمشق بگيريد.

**ايده آليسم:** (و به تبع آن رمانتيسيسم) در اين مكتب هر چيزي پر آب و رنگتر از واقعيت اصلي خود جلوه‌گر می‌شود. در داستانها و اتفاقات، يك نفر مظهر خير مطلق می‌شود و يك نفر مظهر شر مطلق. يك طرف هميشه مظلوم است و يك نفر هميشه ظالم.

با ايده ال (خواب و خيال) نمی‌توان به رئال (حقيقت و واقعيت) رسيد و نه تنها هميشه در جا می‌زني بلكه حتي ممكن است از اوج ابرها و آسمانها به دره‌هاي هولناك رمانتيك سقوط كني! فقط با رئال می‌توان به ايده آل رسيد.

ايده آليست افراطي سر از رمانتيسيسم در می‌آورد و ما می‌دانيم كه در مكتب رمانتيك، مسائل و پديده‌ها بزرگتر و بر جسته‌تر جلوه كرده و افسار احساسات گسيخته شده و هر چيزي شديدتر و پر رنگ و لعابتر جلوه می‌كند. انسان خطاكار، ديو دو سر می‌شود و اگر يك ظلم كوچك به يك نفر شد او تبديل به فرشته می‌شود. سران اين مكتب بيشتر در ميان زنان ديده می‌شوند (ايضاً پارتي‌هاي زنانه...) يا مرداني كه مانند ويكتور هوگو در جوامع زنانه‌ای مانند پاريس رشد كرده‌اند. و يا كساني كه قصد گرم كردن مجامع زنانه را داشته و يا به اين جنس، علاقة غيرمستقيم و پنهاني دارند و يا عقلشان در سن كودكي باقي مانده است و...

يكي از نتايج زيانبار سينماي هاليوود، فرو بردن جوانان در اوهام و خيالات غير واقعي و غلو آميز و رويايي است. دقيقا همان كاري كه شيعيان غالي 1300 سال پيش در عراق و ايران، پايه ريزي كردند.

حضرت علي واقع گرا بودند که پس از قتل عثمان با مردمي که به‌سوي ايشان هجوم آوردند در ابتدا بيعت نمی‌کردند. يا اينکه هيچ کجا سراغ نداريم ايشان جشن و عزارداري بر پا کرده يا بالاي مرقد کسي گنبد و بارگاه بسازند و...

* **مصاديقي از آرمانگرايي يا ايده آليست در فرهنگ ايران:**

مبارزه كشتي (در صورتيكه در ميدان نبرد واقعي مبارزه‌هايي مانند شمشير زني و تيراندازي و كاراته و... بيشتر كارايي دارد).

ادامه جنگ ايران و عراق تحت شعار فتح كربلا و بغداد و بعد از آن قدس (و اگر هم شد امريكا و...) در حاليكه در شرايط واقعي و در روزهاي آخر جنگ، ارتش عراق مجدداً وارد خاك ايران شد و چه بسا اگر ايران صلح نمی‌كرد تهران هم سقوط می‌كرد.

از ميان وقايع تاريخي كه چند نقل قول مختلف دارد: گزينش نقل قولي كه رمانتيك‌تر و دراماتيك‌تر و ايده آل تر است...

شعار و نمايش و تظاهر به دينداري تحت مراسم سمبليك و نمادين سينه زني، تعزيه، قمه‌زني و... ساختن ظاهر اسلامي با عَبا و قَبا و انگشتر و...

رو آوردن به مخدراتي چون سيگار و ترياك و حشيش براي غوطه وري هر چه بيشتر در دنياهاي فانتزي و خيالي...

رهبران آرمانگرا در ايران موفقيت بيشتري دارند و اگر كسي بخواهد واقعگرا باشد او را به زمين می‌زنند.

در فرهنگ عمومي جامعه از شخصيتهاي تاريخي تا سياسي و... همه يا خوب كاملند يا ديو كامل. حد وسط و تحليل واقعي از افراد وجود ندارد.

در تفكر جمعي مردم ايران يك يا دو نفر می‌توانند سرنوشت جامعه را تغيير دهند ولي در تفكر رئاليستي چنين چيزي فقط با تغيير اكثريت جامعه امكان پذير است.

آرمانگرايي راحت است ولي تن دادن به شرايط واقعي و سعي و تلاش، مشكل است براي همين ايراني بيشتر جنبه‌هايي از دين را می‌گيرد كه آسان است و آرماني: دعا، نذر، گريه، شفاعت، لعن، تولي (شما بخوانيد: حب بدون عمل!) تبري (شما بخوانيد: دشمني بدون دليل!‌) ولي عمل، تغيير، جهاد و... مشكل است. به قول معروف نازكي آب را می‌گيرند و كلفتي نان را!!!.

علاقه مندي زياد به فالگيري و طالع بيني و خواندن كتاب‌هاي مربوطه و رفتن پيش دعا نويس و..

ايده آل می‌گويد: تا ابد مراقب كودك باش و او را تر و خشك كن. ولي رئال می‌گويد وقتي كودك به سن بلوغ رسيد كاري كن كه روي پاي خودش بايستد.

به تبع تفكر راحت طلبانه ايده آليستي در گذشته مشاغلي مانند: بنگاه داري و واسطه گري،

بر خلاف برادران اهل سنت اعتقاد به اينكه محال است پيامبر اكرم و امامان حتي دچار خطا و اشتباه شوند. اعتقاد به علم غيب نزد پيامبر و امامان.اعتقاد به معجزات بی‌حد و حصر.

 يكي از شرايط رآليست بودن، تحمل سختي‌ها و تلاش و كوشش است ولي آرمانگرا در خواب و خيال و اوهام شيرين غوطه ور است و اين اگر چه زيبا و خيال برانگيز است ولي انسان را وارد مرحله عمل نمی‌كند.

 ايده آل می‌گويد تمام جاده‌هاي دنيا صاف است و يا بايد صاف باشد. بايد با سرعتي ثابت در مسيري ثابت حركت كرد. ولي رئال می‌داند كه جاده‌ها پستي و بلندي و كج و راستي و پيچ و دره زياد دارد. و هيچ كجاي دنيا جاده راست نداريم. (مگر در فيلمها و روياها و كارتون‌ها و خواب و خيال‌ها و اوهام و يا روي كاغذ) دقيقا به همين علت است كه آدمهايي با تفكر ايده اليستي اصولا آدم‌هاي متعصب، خشك، ‌غير منطقي و سختگير و غير قابل انعطاف و در يك كلام: نفهم، هستند.

نظر خداوند -لااقل براي جهان مادي-‌ بر رئال است.

او جهان را مرحله به مرحله و طي هفت دوره آفريد (با اينكه می‌تواند كن فيكون كند).

پيامبرانش را مرحله به مرحله تا تكميل آنها توسط رسول اكرم طي يك دوره چند هزارساله فرستاد.

هيچ يك از پيامبران او به راحتي بر مخالفين پيروز نشد و حتي بهتر بگوييم هيچ يك از پيامبران او به جز پيامبر اكرم و حضرت موسي بر مخالفين پيروز نشدند.

امدادهاي غيبي در كمك به پيامبران بسيار معدود و كمرنگ است. هر چه هست تلاش است و كوشش و سختي و رنج در راه رسيدن به هدف.

قوانين ثابتي را بر طبيعت ـ‌ ماده، تاريخ و جوامع بشري و... ـ‌ حاكم كرده كه تمام آنها جنبه رئاليستي دارد:

﴿وَأَن لَّيۡسَ لِلۡإِنسَٰنِ إِلَّا مَا سَعَىٰ ٣٩﴾ [النجم: 39].

﴿ٱللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوۡمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُواْ مَا بِأَنفُسِهِمۡ﴾ [الرعد: 11].

﴿وَلَوۡ أَنَّ أَهۡلَ ٱلۡقُرَىٰٓ ءَامَنُواْ وَٱتَّقَوۡاْ لَفَتَحۡنَا عَلَيۡهِم بَرَكَٰتٖ مِّنَ ٱلسَّمَآءِ وَٱلۡأَرۡضِ وَلَٰكِن كَذَّبُواْ فَأَخَذۡنَٰهُم بِمَا كَانُواْ يَكۡسِبُونَ ٩٦﴾ [الأعراف: 96].

مجسم كنيد شما يك نيروگاه ذغالي داريد. شخصي می‌آيد و به شما پيشنهاد می‌دهد براي سوخت نيروگاه خودتان از اورانيوم غني شده‌ای كه او تهيه كرده استفاده كنيد. هم ارزانتر و به صرفه‌تر است. هم هوا را آلوده نمی‌كند. و هم 99 % آن تبديل به انرژي می‌شود. شما مطمئناً به او پاسخ می‌دهيد بله پيشنهاد شما يك ايده آل بسيار جالب و خوب است ولي به درد كار من نمي‌خورد. من نيروگاه ذغالي دارم و در اين نيروگاه، فقط می‌توان از ذغال سنگ به عنوان سوخت استفاده كرد زيرا با تمام معايبي كه دارد فقط با اين نوع سوخت است كه نيروگاه من كار مي‌كند. در مورد جو فرهنگي و شرايط پيچيدة اجتماعي پس از رحلت پيامبر اكرم نيز اوضاع بر همين منوال بوده. جامعة عرب به قول خود حضرت عمر، زباني داشت كه فقط حضرت عمر، آنرا بلد بود البته حضرت علي هم بلد بوده ولي او در زمان خلافتش به كوفيان می‌گويد: من راه به صلاح آوردن شما را خوب بلدم ولي چون اينكار در فساد خود من است آنرا انجام نمی‌دهم! آري شرايط رئال در آن زمان و مكان به خصوص، با رياست حضرت عمر و حضرت ابوبكر بهتر سپري می‌شد همانگونه كه تمامي مدارك تاريخي اين نكته را قوياً اثبات می‌كند. مثال روشن و بارز آن سركوب مقتدرانه شورش اهل رده و تثبيت مجدد اسلام در شبه جزيره در زمان حضرت ابوبكر و تصرف سه امپراطوري در زمان حضرت عمر شاهد محكمي بر اين ادعاست. از آن سو سه جنگ داخلي در زمان خلافت حضرت علي و گله‌هاي مداوم آن حضرت از كوفيان نيز ادعاي ما را ثابت می‌كند. اگر هم بگوييد اين حادثه مرگ حضرت عثمان بود كه باعث بوجود آمدن آن شرايط آشفته براي حضرت علي شد ما در تاريخ می‌بينيم كه پس از رحلت پيامبر اكرم اوضاع آشفته‌تر و درهم‌تر از زمان به خلافت رسيدن حضرت علي بوده زيرا علاوه بر اينکه اسلام مردم (به خصوص قبايل تازه مسلمان) چندان عمقي نداشته همه می‌دانستند پس از محمد، پيامبري فرستاده نشده و او آخرين فرستاده است و جانشين او هيچ رابطه‌ای با آسمانها ندارد و... پس راه براي طغيان و شورش بازتر بوده است. و به قول شما علاوه بر بني‌هاشم افراد ديگري نيز از اصحاب با خلافت حضرت ابوبکر موافق نبوده‌اند و...

* ايده آل با نگاه به وقايعي که در گذشته اتفاق افتاده و با يک نوع تقلب و با زرنگي مي‌گويد: اگر آنطور می‌شد بهتر بود و نبايد آنطور می‌شد! ولي رئال خودش دست به محک و تجربه زمان حال می‌زند رئاليسم در پاسخ ايده آليست می‌گويد: شايد حرف تو (آن هم طبق زمان فعلي تو!)درست باشد ولي اين که تو می‌گويي توضيح واضحات است!اگر تو خيلي زرنگي و راست می‌گويي به من بگو: اکنون اگر شرايط چگونه باشد يا چگونه نباشد در آينده اوضاع بهتر می‌شود؟! البته 25 سال پيش به حرف ايده آليستها گوش داديم و در کمتر از ربع قرن رسيديم به نابودي کامل فرهنگ و دين در ايران!.

تناقضات

1-

الف: يک جا می‌نويسند: وقتي ابوبکر به همراه اطرافيانش از سقيفه به سمت مسجد مدينه می‌رفتند اطرافيان او هر کس را در راه می‌ديدند می‌زدند و با زور بيعت مي‌گرفتند! و اين اخذ بيعت در جوي آکنده از ترس و رعب و تهديد، بعمل آمد.

ب: در جايي ديگر می‌گويند: اي واي! چرا هنوز آب غسل بدن پيامبر خشک نشده با انتخاب ابوبکر هلهله و شادي براه انداخته و در کوچه‌ها جشن و پايکوبي می‌کردند؟

ج: بالاخره معلوم نيست جشن و پايکوبي و شادي بوده يا ترس و خفقان و ارعاب و تهديد و کتک کاري؟ براستي مردم چرا پس از قتل حضرت عثمان با آن وضع فجيع، شادي کنان و هلهله کنان براي بيعت به سمت خانه حضرت علي رفتند؟ و آيا نعوذ بالله حضرت علي که کاملاً با قتل حضرت عثمان مخالف بود در اين هلهله و شادماني نقشي داشت؟ كه اگر هلهله‌ای در سوگ نبي اكرم بوده باشد ابوبكر را در آن شريك بدانيم؟

2-

الف: محقق شيعه می‌گويد: زيارتنامه عاشورا قطعا متعلق به معصوم است براي اين که اين زيارتنامه از فصاحت و بلاغت بالايي برخوردار است. ب: خطبه علي در ستايش از حضرت عمر (لله بلاد فلان) بنا به عقيده شيعه متعلق به علي نيست هر چند از فصاحت بالايي برخوردار بوده و دقيقا مانند لحن و شيوه کلام علي باشد.

1. خطبه شقشقيه با اينكه خبر واحد است و راوي آن عكرمه (از خوارج) صحيح است ـ خطبه لله بلاد فلان در ستايش از حضرت عمر، صحيح نيست زيرا خبر واحد است و راوي آن مغيره!!!.
2. در تمام داستان‌ها و سخناني که از آن روزگاران (پس از رحلت پيامبر) در کتاب‌ها نقل شده حتي يک مورد اشاره به غصب خلافت و زير پا گذاشتن آيه قرآن و فرمان پيامبر نيست‌؟ و اگر موضوع خفقان را پيش می‌کشيد چگونه اصل واقعه غدير توسط 110 نفر از اصحاب نقل شده است؟ زيرا اگر به زعم شما اين واقعه مستقيما مربوط به خلافت بوده حتي يک نفر هم نبايد جرات نقل آنرا داشته باشد. آيا اين دو مطلب با يکديگر در تناقض نيستند؟
3. وقتي می‌خواهند بگويند منظور خداوند در آيه غار پيامبر بوده که از ناحيه خدا آرامش بر او فرستاده شد و نه ابوبکر. می‌گويند پيامبر هم مانند بقيه انسان‌ها بشر بوده و ناراحت می‌شده و... و به آيه: ﴿قُلۡ إِنَّمَآ أَنَا۠ بَشَرٞ مِّثۡلُكُمۡ﴾ اشاره می‌کنند ولي وقتي می‌خواهند جريان قلم و دوات خواستن پيامبر را پيش بکشند می‌گويند چرا عمر گفت اين مرد هذيان می‌گويد و مگر قرآن نگفته: ﴿وَمَا يَنطِقُ عَنِ ٱلۡهَوَىٰٓ ٣﴾ و پيامبر با خداوند در ارتباط بوده و مويد به تاييدات الهي بوده و...
4. در آيه غار ضمير (ه) ايده (يعني يک نفر) به پيامبر بر می‌گردد. ﴿ٱلَّذِينَ﴾ در آيه ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ ٱللَّهُ﴾ يعني جمع به علي بر می‌گردد. ولي اگر ﴿ٱلَّذِينَ﴾ می‌تواند خطاب به يک نفر باشد چرا ه ايده نبايد خطاب به دو نفر باشد؟!!! يا خطاب به يک نفر يعني ابوبکر؟
5. شما در جايي می‌گوييد: پس از نبي اکرم همه مردم مرتد شدند به جز 3 نفر. و در جاي ديگر مي‌گوييد علت عدم پرداخت زکات و شورش عليه ابوبکر اين بود که خلافت او را قبول نداشتند ولي سئوال اينجاست: همه به جز 3 نفر که بنا به اعتراف شما مرتد شده بودند. آيا مرتدين اين همه غم دين داشته‌اند که حاضر شده‌اند به خاطر چيزي که به آن اعتقاد ندارند خودشان را به کشتن بدهند؟!!! آيا خنده دارتر از اين، لطيفه‌ای شنيده‌ايد‌؟
6. حضرت علي و فاطمه هميشه در فقر بوده‌اند. و به عقيده شيعه سوره هل اتي در مدح آنان نازل شده که سه روز غذا نداشتند و غذاي خود را به يتيم و فقير و اسير دادند به نحوي که حسن و حسين (که کودک بودند) به حالتي نزديک به مرگ رسيده بودند. سئوال: اتاق فاطمه که داخل مسجد بوده پس در جريان اخذ بيعت اجباري حضرت علي را از کجا به کجا بستند و بردند و حضرت فاطمه از کجا در راه آمدند به مسجد براي ايراد خطبه فدکيه و...؟ پاسخ شيعه: نه، حضرت علي يک خانه دوم هم کنار قبرستان بقيع داشته‌اند!! / وقتي سائل وارد مسجد شد حضرت علي انگشتري خود را که بسيار گران قيمت بود(قيمت يکسال خراج يمن!!!) به او بخشيد. و آيه ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ ٱللَّهُ﴾ در مدح و تعيين ايشان به خلافت نازل شد. به هر حال ايشان فقير بودند يا ثروتمند؟ و براي اينهمه تناقض چه پاسخي داريد؟ شايد تقيه!!!!!.
7. افرادي که از اول عمر همراه پيامبر بوده و در هر غم و سختي يار و ياور او بوده و با او رابطه خويشاوندي داشته و از طرف او سمتهاي متعددي را داشته‌اند و پس از او خليفه شده‌اند نمی‌توانند حکم حکومتي صادر کنند ولي کساني که يک شبه مجتهد شده‌اند می‌توانند مثلا خلاف نظر شوراي نگهبان حکم حکومتي صادر کرده و کانديداهاي رد صلاحيت شده رياست جمهوري را تاييد کنند! يا حکم اعدام صادر کنند يا حکم تخريب مسجد بدهند و...
8. الف: وقتي حضرت ابوبکر خليفه شده بود بسياري ادعاي پيامبري کرده بودند و بسياري از قبايل نيز شورش کردند و هر لحظه بيم حمله قبايل راهزن به مدينه می‌رفت و مدينه در جوي از تهديد و رعب فرو رفت و... ابوبکر با سياست و مصلحت‌جويي خاص خود نه تنها شورش رده را سرکوب بلکه چنان تثبيتي به مرکزيت اسلام داد که حضرت عمر توانست در زمان حکومتش سه امپراطوري را به زانو درآورد. ب: شيعه معتقد است علت عدم موفقيت حضرت علي قتل عثمان بود ولي آيا اگر ايشان به جاي ابوبکر خليفه شده بودند مشکلات شديدتري پيش رو نداشتند؟ ج: شيعه معتقد است وقتي امام زمان ظهور می‌کنند جهان مملو از ظلم و جور است و ايشان موفق به پيروزي و تسلط بر جهان می‌شوند (در حاليکه بايد در ابتدا امامت خود را ثابت کنند چيزي که براي حضرت علي ثابت شده بود علاوه بر اينکه حضرت علي ياران بسياري نيز داشته و...) آيا اين تناقض نيست که امام زمان در شرايط بسيار سخت‌تر و با ياوران کمتر موفق می‌شوند ولي حضرت علي موفق نشدند؟ و اگر قضا و قدر و خواست خدا را مطرح می‌کنيد حريف شما نيز در مقابل، همين پاسخ را می‌دهد.
9. در کتب شيعه به حد تواتر اين روايت وجود دارد که: پس از پيامبر اکرم همه مردم مرتد شدند به جز 3 يا 5 نفر از سوي ديگر اين مطلب نيز به حد تواتر در کتب شيعه وجود دارد که بيشتر انصار و عده زيادي از سران اصحاب خواستار بيعت با علي بوده و حتي تا مدتي با ابوبکر بيعت نکردند.[[212]](#footnote-212) اکنون اگر اين دو مطلب (ارتداد همه به جز 3 نفر و علاقه همه به علي به جز چند نفر)تناقض نيست پس چيست؟ و اگر هم توجيه مي‌کنيد که بيعت آنها با ابوبکر موجب ارتداد است اولا طبق عقيده شما عده‌ای از اين افراد تا مدتي بيعت نکردند و در ثاني حضرت علي هم بيعت کردند پس نعوذ بالله...
10. در حديث است که روزي پيامبر اکرم به همراه حضرت عمر و حضرت ابوبکر و حضرت عثمان بر روي کوهي بودند. کوه شروع به لرزيدن کرد پيامبر فرمودند اي کوه نلرز که بر تو نبي و صديق و دو شهيد است. شيعه با تمسخر می‌پرسد: مگر کوه می‌لرزد؟ ولي وقتي ديوار کعبه (‌يعني خانه خدا) براي تولد طفلي از هم باز می‌شود چرا نبايد کوه زير پاي پيامبر خدا فقط بلرزد؟
11. الف: سني می‌گويد در جريان صلح حديبيه حضرت علي اطاعت امر پيامبر را در پاک کردن نام ايشان نکرد و پيامبر با انگشت مبارک خودشان نام خود را پاک کردند. شيعه پاسخ می‌دهد که عمل حضرت علي از شدت احترام و علاقه به نبي اکرم بوده است ب: شيعه می‌گويد چرا عمر و ابوبکر از جيش اسامه تخلف کردند؟ سني می‌گويد: از شدت علاقه نگران حال پيامبر اکرم بوده‌اند. ولي شيعه اين موضوع را قبول نمی‌کند. آيا اين تضاد در نقد و تجزيه و تحليل يک مساله نيست؟
12. الف: حضرت محمد آخرين نبي هستند. ب: حضرت علي امام اول تعيين شده از جانب خدا هستند. ج: مقام امامت از مقام نبوت بالاتر است. د: حضرت محمد آخرين پيامبر، مقام حضرت علي بالاتر از مقام نبوت!!!!!.
13. خداوند و رسول اکرم سه مژده به مسلمانها دادند. خداوند وعده حفظ قرآن از نابودي و سركوب شورش رده و پيامبر اکرم وعده فتح سه امپراطوري توسط مسلمان‌ها را به آنها داد. جالب است که هر سة اين مژده‌ها به دست حضرت عمر و حضرت ابوبكر و تحت فرماندهي و پافشاري و سياستمداري آنها عملي شد!.
14. الف: گرامي‌ترين شما نزد خدا پرهيزکارترين شماست (آيه قرآن) ب: خاندان پيامبر را دوست داشته باشيد(آيه قرآن) ج: شيعه معتقد است فقط خاندان پيامبر پس از پيامبر حق خلافت را داشته‌اند. آيا اين نکته با موارد الف و ب در تناقض نيست؟ زيرا در قرآن حتي يک آيه هم از برتري نژادي و قومي و اينکه فقط افرادي خاص می‌توانند حاکم باشند وجود ندارد.
15. الف: عمر احاديث پيامبر را سوزاند تا فضايل علي را کتمان کند. ب: حضرت عمر آيات قرآن را جمع آوري کرد تا جلوي نابودي آن گرفته شود. ج: شيعه معتقد است 300 آيه قرآن در ستايش علي و مقدار زيادي از آيات قرآن نيز در نکوهش عمر و ابوبکر است. اکنون آيا مورد ج با مورد الف و ب در تناقضي مسخره نيست؟
16. الف: چرا مردم، پيامبر اکرم را دفن نکرده به سرعت ابوبکر را به خلافت انتخاب کردند؟ ب: پيامبر به هر حال افراد متعددي را جهت تدفين داشتند. چرا مردم، عثمان را به خاک نسپرده و همانوقت براي بيعت به طرف خانه حضرت علي هجوم آوردند؟
17. ازدواج حضرت عمر با ام کلثوم دختر علي و فاطمه يک رسم عادي و پيش پا افتاده بوده و چندان موضوع مهمي نيست / ولي ازدواج علي با فاطمه... (فکر می‌کنم نيازي به توضيح نباشد).
18. دولتي که تمام اصول خود را بر مبناي مذهب می‌داند و مذهب خود را بهترين مذهب جهان، با بدترين و گمراه‌ترين مکاتب فکري يعني ملحدين و کساني که خداوند را قبول ندارند (يعني بدتر از مشرکين مکه) با چين و شوروي و کوبا گرم‌ترين روابط تجاري و سياسي را دارند آيا اين با مباني فکري و عقيدتي و حتي فقهي آنها مبني بر ممنوعيت رابطه با چنين دولي در تناقض نيست و اگر مساله مصلحت را پيش می‌کشيد پس چرا 1400 سال به حضرت عمر و حضرت ابوبکر انگ بدعت می‌زديد؟ به هر حال شما با قياس مخالفيد از کجاي احاديث و آيات قرآن چنين حکمي را استخراج کرديد؟
19. در حديث کساء می‌گوييد پيامبر اکرم به ام سلمه گفت اهل بيت فقط و فقط اين چهار نفرند (علي - فاطمه -حسن و حسين) و ام سلمه را حتي با تمام خوبي و نيکي و اصراري که دارد جز اهل بيت ندانستند ولي در جايي ديگر می‌گوييد پيامبر اکرم فرمود: سلمان منا اهل البيت: سلمان از اهل بيت است! براستي هيچ زني در كل تاريخ 14 قرني كه تا كنون از اسلام گذشته به اندازه خديجه نقش موثر و مهمي در اسلام، نداشته است ولي شيعه او را جز اهل بيت نمی‌داند! براستي چرا؟
20. افرادي مانند تيجاني می‌گويند علت شورش رده اين بوده که مردم ساير قبايل خلافت ابوبکر را قبول نداشتند! ولي مسلمان که بودند پس چرا ابوبکر آنها را می‌کشت؟ سئوال اينجاست: آيا آن 4 نفري که مردم قبائل دور آنها جمع شده بودند و ادعاي پيامبري داشتند به خاطر مخالفت با ابوبکر ادعاي پيغمبري کردند؟ سئوال جالبتر: حضرت علي می‌توانستند همراه با قبيله بني‌هاشم و کمکهاي ابوسفيان به آنها پيوسته و خلافت را پس بگيرند.آري وقتي يک به اصطلاح دانشمند درباره مسائل تاريخي اينگونه قضاوت می‌کند چه انتظاري از مداحان و مردم عادي می‌رود؟ براستي خوارج هم که مسلمان آن هم از نوع خيلي دو آتشه بودند چرا حضرت علي در عرض يکساعت 4 هزار نفر از آنها را کشت؟
21. برخي از نويسندگان شيعه مانند تيجاني يکسري از احاديث پيامبر اکرم را مطرح می‌کنند مبني بر اينکه ايشان فرمودند پس از هيچ پيامبري امت اختلاف نکردند مگر اينکه بدترين افراد زمام کار را به عهده گرفتند و يا اينکه پس از من حاکمان بدي روي کار می‌آيند و از اينگونه احاديث... سئوال اينجاست:
* حضرت علي و امام حسن و سران جمهوري اسلامي نيز پس از نبي اکرم به قدرت رسيدند پس نعوذ بالله...
* پس از پيامبر چه کسي مخالفت کرد؟ حتي حضرت علي در پاسخ ابن عباس که ايشان را تحريک به عدم بيعت با ابوبکر می‌کند می‌فرمايند: اني اکره عن اختلاف: من از اختلاف بيزارم. يعني حضرت علي نيز مخالفتي (در حد فرموده نبي اکرم و درجه مخالفت يعني كشت و كشتار) نکردند.
1. شيعه عدم بيعت حضرت علي را تا مدت زماني اندک نوعي مخالفت قلمداد می‌کند / حضرت علي به ابن عباس در مورد بيعت می‌فرمايند: اني اکره عن اختلاف: من از اختلاف بيزارم. آيا اين دو عقيده متناقض نيست؟
2. متاسفانه شيعه و نويسندگان آن به جاي اينکه در يافتن علل وقايع تاريخي پاسخهاي حضرت علي را سرمشق خود قرار دهند که هم به زعم خودشان به آن حضرت عشق مي‌ورزند و هم آن حضرت در همان مکان و زمان زندگي کرده‌اند به جاي اينکار به تحليل‌هاي من درآوردي بسنده می‌کنند. مثلا اين تحليل هميشگي آنها که علت مشکلاتي که براي علي در زمان خلافتش پيش آمد خرابکاري‌هاي خلفاي قبلي بود! ولي پاسخ را از زبان خود آن حضرت بشنويد: شخصي به آن حضرت می‌گويد: چرا در زمان خلفاي قبلي چنين مسائلي پيش نمی‌آمد که در زمان خلافت شما پيش آمده؟ حضرت پاسخ می‌دهد: آنها بر چون مني حکومت می‌کردند و من بر چون تويي! اين سخن دقيقا منطبق با آيات قرآن است که می‌فرمايد: «إنَّ اللهَ لاَ يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأنْفُسِهِمْ». «خداوند سرنوشت هيچ قومي را تغيير نمی‌دهد مگر اينکه خودشان را تغيير دهند». اين يعني اينکه هيچگاه يک نفر نمی‌تواند عامل خوشبختي يا بدبختي ملتي شود و جو عمومي و فرهنگ کلي جامعه عامل اساسي و تعيين کننده است. ولي نويسنده شيعه تلاش می‌کند همه گناهان را به گردن حضرت عمر و حضرت ابوبکر بيندازد.يا در جايي ديگر حضرت عثمان به حضرت علي می‌گويد: اين معاويه در زمان عمر نيز حاکم شام بود. و حضرت علي پاسخ می‌دهند: معاويه از يرفا غلام عمر بيشتر از خود عمر می‌ترسيد! ايکاش نويسنده شيعه در تجزيه و تحليل وقايع نيم نگاهي نيز به سخنان حضرت علي می‌انداخت هر چند اينگونه راهي براي کوبيدن حضرت عمر و ابوبکر نخواهد داشت.
3. شهيد مطهري در کتاب سيري در امامت براي رهايي از تناقضات متعددي که در اين زمينه گريبانگير محققين شيعه شده پس از 1400 سال کشمکش، راه حل تازه‌ای ارائه داده و می‌گويد: متکلمين شيعه اشتباه می‌کردند که امامت را همان خلافت می‌دانستند! خلافت، جزئي از امامت است و وظيفه مهمتر امام، تفسير و توضيح و تبيين دين است!!!! ولي:

آيا می‌شود هر از چندگاهي براي رهايي از سئوالات بی‌پاسخ، موضع خودمان را عوض کنيم؟

اين سخن شهيد مطهري مخالف نص صريح قرآن است: ﴿ٱلۡيَوۡمَ أَكۡمَلۡتُ لَكُمۡ دِينَكُمۡ وَأَتۡمَمۡتُ عَلَيۡكُمۡ نِعۡمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ ٱلۡإِسۡلَٰمَ دِينٗا﴾ [المائدة: 3]. می‌بينيد چقدر تاييد و تاکيد دارد که امروز دين کامل و تمام شد. همه اينها براي اين است که کسي هوس نکند پس از پيامبر به بهانه تکميل و تفسير دين، چيزي جديدي بياورد و موجب بدعت شود. كه متاسفانه آوردند و شد... (توسط تفکرات ابن سباء يهودي)

مخالفت کامل با اصل خاتميت.

فهرست نام امامان تا 150 سال می‌شود آيا اتفاقي که در طول هزاران سال عمر بشر نيفتاد می‌توانست در عرض چند نسل بيفتد؟ آن هم با آن شرايط بيسوادي و عدم وجود وسايل ارتباط جمعي؟

در زمان امامان شيعه مواردي مانند: بيمه، مصرف مواد مخدر، قرص‌هاي اکستازي، ارتباط تجاري و سياسي با دول مشرک و کافري چون چين و شوروي و کوبا، شبيه سازي و... وجود نداشته. پس آيا بايد سلسله امامان و مفسران دين تا روز قيامت ادامه داشته باشد. و اگر بحث اجتهاد را پيش می‌کشيد پس گناه حضرت ابوبكر و حضرت عمر چيست؟

شهيد مطهري به خوبي متوجه اين تناقض (شان حکومتي امام) شده و می‌گويد شان اصلي امام، تفسير و توضيح دين و مقام معنوي امام است و شان حکومتي فرع آن است! خوب، اين که مشکلي را حل نمی‌کند. ما نيز اين سخن را قبول داريم ولي تمام دعوي بر سر خلافت است و اينکه شما طبق کدامين دليل، معتقد به وجود نص هستيد؟

1. شيعه قياس را (به نوعي) باطل و عمل شيطان می‌داند. ولي در مهم‌ترين اصول مذهبي خودش يعني امامت دست به قياس می‌زند. وقتي می‌پرسي: چرا نام جانشين پيامبر در قرآن صريحا ذکر نشده می‌گويد: شيوه وضو گرفتن هم در قرآن نيامده! ولي شما که قياس را عمل شيطان می‌دانيد؟ ضمن اينکه اين چه قياسي است: شيوه وضو گرفتن فرعي از فروع دين است ولي شما امامت را مهمترين اصل دين می‌دانيد! يعني حتي قياس باطل شما هم باطل است.
2. شيعه زيارتنامه عاشورا را منتسب به امام محمد باقر می‌داند. از سويي ديگر شيعه رواج تقيه و جواز آنرا متعلق به دوران امام محمد باقر و امام صادق می‌داند. اين زيارتنامه مملو از نفرين و لعن (18 بار لعن) به خصوص عليه خلفاي اول و دوم و سوم است آيا چنين چيزي با اصل تقيه در تعارض نيست؟ زيرا اين دو امام به قول شيعه مرتب سفارش به پنهان کاري و عدم درگيري با ديگر فرق مسلمان مي‌کرده‌اند. و زيارتنامه نيز چيزي است که به صورت اوراد و اذکار در سفر و حضر و در خانه و در کربلا و مسجد و... خوانده مي‌شده. پس اين چه سفارشي به تقيه بوده است؟ (مگر اينکه قبول کنيم اين زيارت ساخته و پرداخته غاليان است).
3. شيعه معتقد است پيامبر اکرم نام 12 امام را به ترتيب تا امام زمان بيان کرده‌اند. امام صادق فرزند ارشد خود يعني اسماعيل را به عنوان امام معرفي کردند ولي پس از فوت او فرمودند در اين مورد، بداء حاصل شد و پس از آن فرزند سوم خود را معرفي کردند. اين امر باعث پيدايش فرقه ضاله اسماعيليه شد که کردند آنچه کردند. بگذريم. چگونه است که امام صادق از حديث پيامبر اکرم بی‌اطلاع بوده‌اند؟
4. آنچه در فرهنگ توده شيعه جريان دارد بسيار قويتر است از آنچه نويسندگان شيعه در کتاب‌هايشان می‌نويسند. شيعيان يکجا با سوز و گداز اين آيه زيبا را می‌خوانند: ﴿أَمَّن يُجِيبُ ٱلۡمُضۡطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكۡشِفُ ٱلسُّوٓءَ وَيَجۡعَلُكُمۡ خُلَفَآءَ ٱلۡأَرۡضِۗ أَءِلَٰهٞ مَّعَ ٱللَّهِۚ قَلِيلٗا مَّا تَذَكَّرُونَ ٦٢﴾ [النمل: 62]. و جايي ديگر، همراه با آقاي ذاکر(مداح) فرياد می‌زنند: می‌خوام امشب رو بخونم واستون از سر احساس که چرا هر کي گرفتار مي‌شه مياد پيش عباس. براستي آيا هنگام گرفتاري طبق آيه قرآن بايد خداوند را صدا زد يا حضرت ابوالفضل را؟ وآيا بايد به سراغ خداوند رفت يا به سراغ حضرت عباس؟ و آيا شرک، شاخ و دم دارد؟ و اگر اينها شرک نيست پس شرک چيست؟
5. شيعه اين داستان را قبول دارد که ابوسفيان به حضرت علي در جريان انتخاب ابوبکر گفت اگر بخواهي مدينه را از سواره و پياده عليه ابوبکر پر می‌کنم ولي حضرت علي به او گفت برو من نيازي به سواره و پياده تو ندارم. شيعه در جايي ديگر معتقد است که حضرت علي از برخي افراد خواست تا سر خود را بتراشند و هنگام سحر براي قيام عليه ابوبکر به در خانه ايشان بيايند که اين افراد خلف وعده کردند و... عجيب است شيخ شرف الدين علت عدم اشاره حضرت علي به ماجراي غدير را حفظ و رعايت مصلحت می‌داند ولي در اين داستان، حضرت علي از 40 نفر خواسته‌اند که عليه حکومت شمشير بکشند!!!! و از آن طرف کمک ابوسفيان را رد می‌کند! براستي علت اينهمه تناقضات درهم و برهم چيست؟
6. نويسندگاني مانند تيجاني براي کوبيدن حضرت عمر و حضرت ابوبکر احاديثي از پيامبر نقل می‌کنند که پس از من، حاکماني ستمگر می‌آيند و يا اينکه هيچ امتي پس از رسول خود اختلاف نکرد مگر اينکه بدترين افراد روي کار آمدند. هر چند به نظر يک محقق هر چه اختلاف بوده فقط در روز سقيفه بوده و پس از آن مردم(يا لااقل اکثريت مردم) از دل و جان در خدمت ابوبکر بوده‌اند ولي به هرحال اين سئوال پيش می‌آيد که -پس از رسول اکرم حضرت علي و امام حسن نيز خليفه بوده‌اند- يا حکومت جمهوري اسلامي نيز روي کار آمده پس آيا..
7. شيعه می‌گويد حضرت علي 25 سال خانه نشين شدند ولي:

چگونه است که حد اقل دو بار در تاريخ ثبت شده که ايشان دو بار هر بار به مدت يکماه در زمان خلافت حضرت عمر جانشين او در مدينه بوده‌اند؟

چگونه دخترشان را در زمان خلافت حضرت عمر به عقد خليفه درمی‌آورند؟

چگونه امام حسن و امام حسين در جنگ‌هاي ايران شرکت داشته‌اند؟

ما می‌دانيم حضرت عمر به هيچ يک از صحابه سرشناس که داراي پايگاه قبيله‌ای بالا بوده اجازه خروج از مدينه را نمی‌داده و می‌گفته هر چه در زمان رسول الله در راه اسلام شمشير زده‌ايد صوابش کافي است. و اين اجازه عدم خروج يا عدم اجازه شرکت در جنگ‌ها مختص حضرت علي نبوده است.

حضرت علي قسم ياد کرده بودند پس از رحلت نبي اکرم تا قرآن را (براي خودشان) جمع نکنند از خانه خارج نشوند.

شور و نشاط و جنگجويي يک جوان تا سن 30 يا 35 است و ما می‌دانيم حضرت علي در زمان رحلت نبي اکرم حداکثر 33 سال داشته‌اند. پس مقايسه و انتظار اينکه ايشان مانند زمان جواني خود از خانه خارج شوند يک قياس باطل و اشتباه است.

1. شيعه از يکسو ضعف اخلاقي و فساد قدرت و ظلم و ستم پادشاهان ساساني و تبعيضات طبقاتي و...را علت شکست سپاه اسلام می‌داند و از سوي ديگر می‌گويد حضرت ابوبكر و عمر حکومتي خفقان زا و ديکتاتوري داشته‌اند پس علت پيروزي آنها بر ايران چه بود؟ ضمن اينکه يکي از علل اينکه پيامبر بايد حتما در غدير جانشين معرفي می‌کردند را حضور دو ضلع قدرتمند و خطرناک ياران و روم در مرزهاي کشور اسلامي می‌دانند ولي شما که می‌گوييد دربار ايران رو به انحطاط و ضعف بوده است.
2. به عقيده شيعه ظهور امام زمان نياز به زمينه‌سازي و شرايط مناسب دارد، حضرت علي بايد خليفه بلافصل پيامبر می‌شد هر چند زمينه فرهنگي اعراب، سن پيرمردها را براي رهبري قبول می‌کرد و هر چند حضرت علي سران و جنگجويان بسياري از قبايل را از دم تيغ گذرانده بود.
3. به سخن نگاه کن نه به گوينده (علي) علم را فرابگير حتي از منافق. (علي) واعظ شيعه: فقط سخنان و عقايد ما حق است و فقط سخنان مرا بشنويد و فقط كتاب‌هايي خاص مورد تاييد است و فقط بايد پيرو آقا بود[[213]](#footnote-213).
4. شفاعت (با مفهومي و معناي وسيعي كه نزد شيعه به عنوان اصل دارد و نه با معناي واقعي آن كه امري فرعي و استثنايي است) با اين سخن نبي اكرم در تضاد كامل است: اي فاطمه فكر نكن من می‌توانم براي تو كاري كنم هر كاري كردي خودت براي خودت كرده‌اي.
5. ﴿مُّحَمَّدٞ رَّسُولُ ٱللَّهِۚ وَٱلَّذِينَ مَعَهُۥٓ أَشِدَّآءُ عَلَى ٱلۡكُفَّارِ رُحَمَآءُ بَيۡنَهُمۡۖ تَرَىٰهُمۡ رُكَّعٗا سُجَّدٗا يَبۡتَغُونَ فَضۡلٗا مِّنَ ٱللَّهِ وَرِضۡوَٰنٗا﴾ [الفتح: 29]. تمام اصحاب به جز سه نفر پس از پيامبر اكرم مرتد شدند: آيا اينها تناقض نيست؟؟؟
6. الف: اختلافات بعدي در امت اسلام به خاطر عملكرد خلفاء بوده است. ب: تمام فرق و مذاهب اسلامي با وجود تشتت آراء در اعتقاد به قرآن و صحت آن متفق القولند. و حسب تواتر قطعي موجود در تاريخ اين حضرت ابوبكر و عمر و عثمان بودند كه قرآن را جمع آوري و از خطر تحريف و پراكندگي نجات دادند.
7. اگر امامت با بيعت منعقد نمی‌شود چرا می‌گوييد در غدير خم با علي بيعت كردند؟ و اگر با بيعت منعقد می‌شود چرا حضرت علي براي امام حسن، بيعت نگرفتند؟
8. طبق نص صريح آيات قرآن بايد رفتار پيامبر براي مسلمين الگو باشد اكنون ببينيم با عقايد شيعه می‌توان چنين كرد: - پيامبر ديگران را به كرات به رعايت عدالت به خصوص بين همسران و فرزندان خود سفارش كرده‌اند ولي خودشان نعوذ بالله خلاف اين عمل كرده و دو تا از دخترانشان را به ازدواج بدترين آدم (اول پيران ابولهب و سپس: عثمان) و ديگري را به ازدواج بهترين انسان (علي) در می‌آورند! اكنون من به عنوان پيرو بايد در مورد فرزندانم پارتي بازي كنم يا عدالت؟ پيامبر اكرم مرتباً ديگران را سفارش به انتخاب دوست خوب و با ايمان و نشست و برخاست با صالحين كرده‌اند ولي خودشان بر خلاف اين هميشه با بدترين و ظالم‌ترين! انسان‌ها همسفر و مونس و همدم و يار و همراه بوده‌اند و حتي با آنها نسبت خانوادگي برقرار می‌كرده‌اند! (حضرت عمر و ابوبكر و عثمان و ساير اصحابي كه به قول شيعه پس از رحلت نبي اكرم مرتد شدند!) اكنون من به عنوان يك پيرو طبق سخن پيامبر عمل كنم يا طبق عمل ايشان؟! آري اگر طبق عقائد منحرف و ضاله غاليان و احمق‌ها بروي به جايي نمی‌رسي و مسلماً پيامبر عزيز ما و خاندان با معرفت و بزرگوار ايشان ميان حرف و عملشان هيچ تضاد و تفاوتي نبوده است و نفاق و دورويي كار كساني است كه تمامي شئونات آنها با مصلحت و تقيه و توريه طي می‌شود.
9. شيعه می‌گويد از جانب خدا فرمان رسيد كه در همه خانه‌ها رو به صحن مسجد بسته شود جز در خانه حضرت علي ما می‌دانيم كه پيامبر اكرم به تناوب هر روز و شب در اتاق يكي از همسرانش كه در كنار اتاق حضرت فاطمه يا علي بوده است زندگي مي‌كرده‌اند و اين سخن شيعه بدين معناست كه درب ساير اتاقها كه متعلق به پيامبر بوده است نيز بسته شده و مقام حضرت علي بالاتر از پيامبر بوده است!.

اهميت از ديدگاه ما يا از ديدگاه الهي

بسياري از شبهات وارده از سوي علماي شيعه از اينجاست که موضوعات را از جنبه نگاه بشري خود ديده و بررسي کرده و چون قادر به درک و فهم آن نيستند زبان به اعتراض می‌گشايند. از نگاه بشري پيامبر بايد براي خود جانشين تعيين می‌کرد تا امت دچار تفرقه و اختلاف نشود پس محال است جانشين انتخاب نکرده باشد ولي از نگاه بشري بسيار مهمتر بود که پيامبر قبل از رحلت خود تکليف جمع آوري قرآن را روشن کرده تا اين کتاب مانند بقيه کتب آسماني دچار تحريف نشود. ممکن است بگوييد خداوند در قرآن حفظ قرآن را وعده داده ولي مگر پيامبر به آن عرب نفرمود با توکل زانوي اشتر را ببند علاوه بر اين، چه بسا خداوند به پيامبر وعده حفظ و بقاي اسلام را نيز داده باشد. تمام اين شبهات به اين خاطر است که ما به قضايا از ديد بشري خود نگاه می‌کنيم. مگر ممکن است پيامبر در گرماي شديد غدير مردم را نگهداشته باشد که فقط بگويد علي را دوست داشته باشيد؟ ولي اگر دقت کنيد قبل از آن نيز خداوند براي مسائل بسيار کمتر از امکان قتل حضرت علي و يا قهر مردم با ايشان (اگر کم باشد!) نيز آياتي را نازل کرده و اين نشان می‌دهد اهميت يا کم اهيمت بودن موارد از ديد الهي با ما فرق می‌کند: آيه نازل می‌شده که صدايتان را جلوي پيامبر بالا نبريد. يا حديث: الغيبه اشد من الزنا: گناه غيبت از زنا شديدتر است. حتي پس از 1400 سال که براي ما شب و روز گفته‌اند باز هم غيبت در بين ما رواج شديد دارد. و اهميت شدت گناه آنرا قبول نمی‌کنيم.(غيبت مانند خوردن گوشت برادر مرده است. دادن ربا: اعلام جنگ با خدا و رسول! آيه‌ای که خطاب به زنان پيامبر است: (که خدا ملائکه و صالح مومنين پشت سر رسول خدا هستند) تخريب مسجد ضرار. جنگ تبوک و طي صدها کيلومتر و مخارج هنگفت سپاه بدون نتيجه و جنگي باز می‌گرند.

 از ديد ما نبايد پس از رحلت نبي اكرم آب از آب تكان می‌خورد ولي از ديد منطق و واقعيات مسلم تاريخي، هنگام گذر از هر بلوغي و ورود به مراحل اوليه تكاملي تصادمات و مشكلات حادي نيز بروز می‌كند دقيقا مانند گذر يك نوجوان از سن بلوغ به سن رشد. و مگر محقق شيعه مانند محقق سني معتقد نيست كه اسلام آخرين دين بوده آن هم به خاطر اينكه بشر به درجه‌ای از بلوغ فكري و معنوي رسيده بود كه ديگر از آن پس نيازي به برنامه‌ای جديد و يا پيامبري تازه نداشت؟

جالب است که اعلام تمامي اين موارد در ابتدا کم اهميت جلوه می‌کند و گذشت زمان، پرده از اهميت آن بر می‌دارد؟ تبعات بسيار سويي که بيشتر جنبه ايجاد تفرقه و اختلاف دارد.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| تشيع علوي بخوان[[214]](#footnote-214) |  | تشيع صفوي بشنو |
| تشيع علوي فرياد |  | تشيع صفوي سکوت |
| تشيع علوي مبارزه |  | تشيع صفوي مظلوميت÷ |
| تشيع علوي عمل |  | تشيع صفوي دعا و نذر |
| تشيع علوي عمل |  | تشيع صفوي شفاعت |
| تشيع علوي تحقيق |  | تشيع صفوي تقليد |
| تشيع علوي قرآن |  | تشيع صفوي مفاتيح |
| تشيع علوي مسجد |  | تشيع صفوي تکيه |
| تشيع علوي شور و نشاط |  | تشيع صفوي اشک و عزا |
| تشيع علوي سرخ |  | تشيع صفوي سياه |
| تشيع علوي عقل |  | تشيع صفوي احساس |
| تشيع علوي معرفت |  | تشيع صفوي محبت (کور) |
| تشيع علوي اتحاد |  | تشيع صفوي کينه و تفرقه |
| تشيع علوي علم |  | تشيع صفوي تعصب |
| تشيع علوي منطق |  | تشيع صفوي غلو |
| تشيع علوي واقعيت |  | تشيع صفوي خيالات و اوهام |
| تشيع علوي حقيقت |  | تشيع صفوي مصلحت |
| تشيع علوي صراحت |  | تشيع صفوي تقيه |
| تشيع علوي تلاش |  | تشيع صفوي شفاعت |
| تشيع علوي عزت |  | تشيع صفوي ذلت |
| تشيع علوي عفاف |  | تشيع صفوي حجاب |
| تشيع علوي جان داده به کلمات |  | تشيع صفوي بازي با کلمات |
| تشيع علوي خدا |  | تشيع صفوي خدايان |
| تشيع علوي تمت بنبينا حجته[[215]](#footnote-215) |  | تشيع صفوي امام، واسطه، باب، حجه، مجتهد، روحاني، شيخ، مرشد، پير، مراد، ولايت عامه، ولايت خاصه، ولي فقيه، ولايت مطلقه فقيه و... |
| تشيع علوي نبي از جنس بشر |  | تشيع صفوي امامت بالاتر از نبوت |
| تشيع علوي توحيد |  | تشيع صفوي شرک |
| تشيع علوي غم امت |  | تشيع صفوي غم ولايت |
| تشيع علوي ذوب در وحدانيت |  | تشيع صفوي ذوب در ولايت (شما بخوانيد ذوب در حماقت) |
| تشيع علوي اصل |  | تشيع صفوي استثناء و فروع بي‌شمار |

و اين چنين است كه در روز قيامت، خداوندي كه اصل را بر رحمت و بخشايش قرار داده به فرع (يعني غضب و آتش) رجوع می‌كند و چنين اتفاق می‌افتد:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| تشيع علوي بهشت |  | تشيع صفوي دوزخ |

يك نمونه از شبهات

برخي نويسندگان که ادعاي فضل عجيبي هم دارند (مانند تيجاني) در کتب خود مدعي شده‌اند که شورش اهل رده به خاطر غصب خلافت توسط ابوبکر بوده و آنها فقط زکات نمی‌داده‌اند و.. خواهش می‌کنم اين سخن را به يک استاد تاريخ بگوييد و لبخند او را مشاهده کنيد؟ سئوال اينجاست:پس آن تعدادي که مدعي پيامبري بوده‌اند چه می‌گفتند و چه می‌خواستند؟

تيجاني می‌گويد آنها مسلمان بودند ولي زکات نمی‌دادند و بعد طبق روايتي از پيامبر مي‌گويد کسي که لااله الا الله بگويد به هيچ وجه نمی‌توان و نبايد او را کشت. سئوال اينجاست پس چرا حضرت علي در هر سه جنگ داخلي خودشان دهها هزار نفر از مسلمانها را کشتند؟ به خصوص آن 4 هزار نفر خوارجي که حافظ کل قرآن و نماز شب خوان و... بودند؟ براستي اگر ابوبکر با آنها نمی‌جنگيد روز اول، چند قبيله می‌گفتند زکات نمی‌دهيم. فردا چند نفر مرد ادعاي پيامبري کردند و روز بعد يک زن هم (مسيلمه) به آنها پيوست و حتي آياتي شبيه آيات قرآن آورد با اين حساب اگر حضرت ابوبکر می‌نشست و دست روي دست می‌گذاشت آيا اکنون چيزي به نام اسلام به دست ما رسيده بود؟ ضمناً دقت کنيد خداوند در قرآن هر کجا کلمه صلوه را آورده بلافاصله پس از آن کلمه زکوه را نيز آورده است. اين يعني اينکه اين دو لازم و ملزوم همند.

پتروشيمي نقش جهان

لغات عربي دامنه معنايي بسيار وسيعي دارند براي همين، ناآگاهان، مغرضان و سياسيون از اين انعطاف نهايت سوء استفاده را می‌کنند:

تغيير ماهيت کلمات در پالايشگاه تشيع صفوي

وقتي در اصفهان پا در ميدان نقش جهان، می‌گذاري با يک مثلث روبرو می‌شوي. مثلث زر و زور و تزوير. بازار: زر. عالي قاپو: زور. مسجد: تزوير. دقيقاً در اين مثلث بود که طرح تشيع صفوي توسط روحاني صفوي ريخته شد. از مفاد اصلي اين طرح، تبديل و مسخ روح کلمات اسلامي بود. که روش آن به قرار زير است:

نشاندن استثناء در جايگاه اصل

شفاعت به جاي ايمان و عمل صالح

ادعا به جاي عمل

سفارش پيامبر به علي و تبديل وصايت به اصل خلافت!

تقيه به جاي صراحت و حقيقت گويي.

مصلحت: حکام فعلي شيعه آنچه را به نام مصلحت انجام می‌دهند در تحليل حکومت حضرت عمر به نام بدعت مطرح می‌کنند و اين يعني بازي با کلمات.

تحريف کلمه در جايگاه غير اصلي خود:

مولي که بيشتر به معناي دوست و همنشين يا بنده آزاد شده است به: امامت و خلافت منصوص!!!.

ولايت با فتح و تبديل به ولايت با کسر.

تشديد معناي کلمه:

که ريشه تاريخي در غلو غاليان دارد.

مولي: ولي امر –خليفه- ولايت بر کل کائنات (اين يعني: شرک خالص)

غنمتم در آيه خمس که شمول خمس را فقط به غنايم می‌داند به: استفتم يعني کليه منافع ساليانه.

انتقاد از خلفاء توسط حضرت علي: سب و لعن خلفاء.

مقام وصايت به: امامت و در ادامه: مقام امامت بالاتر از نبوت.

تخفيف و تخصيص بار معنايي کلمات:

شهادت به: عزا و مرگ سياه

امر به معروف و نهي از منکر: فقط تذکر حفظ حجاب زنان!.

بسياري از پاسخ‌هاي محققين شيعه (مانند تقيه و مصلح و علم غيب و...) درست است ولي در اينجا چند مساله مطرح است:

1. اين کلمات روي کاغذ و در اصطلاح تئوريک و در معنا و جايگاه اصلي و واقعي خود درست است ولي آيا تفکر و بازتاب آن در فرهنگ شيعه بر همين منوال است؟ يعني آيا يک نفر شيعه عادي مسجدي همين برداشت را از شفاعت دارد که آقايان نويسنده دارند؟
2. ما می‌دانيم اين موارد اصولا جزو استثنائات هستند و اصل چيز ديگري است ولي آيا در فرهنگ عوام شيعه به صورت يک اصل کلي در نيامده‌اند. مانند جمع بين نماز ظهر و عصر؟
3. آيا با جمع بندي به اين نتيجه نمی‌رسيم که معاني اصلي بسياري از اين کلمات تحريف و تشديد شده است. مانند کلمه مولي که معناي دوست می‌دهد ولي تبديل به معناي خليفه و پس از آن ولايت بر آسمانها و زمين و كل كائنات شده است؟! و موجب به حاشيه رفتن اصل. مانند شفاعت که می‌تواند براحتي موجب به حاشيه رفتن ايمان و عمل صالح شود. يا مفاتيح که موجب به حاشيه رفتن قرآن و تکيه که موجب به حاشيه رفتن مسجد مي‌شود. و كل رفتار و شعائر آقايان كه موجب به حاشيه رفتن اصل اصيل،توحيد شده است؟

ريشه‌هاي غلو و انديشه‌هاي غاليان در تفكرات شيعي

﴿قُلۡ يَٰٓأَهۡلَ ٱلۡكِتَٰبِ لَا تَغۡلُواْ فِي دِينِكُمۡ غَيۡرَ ٱلۡحَقِّ وَلَا تَتَّبِعُوٓاْ أَهۡوَآءَ قَوۡمٖ قَدۡ ضَلُّواْ مِن قَبۡلُ وَأَضَلُّواْ كَثِيرٗا وَضَلُّواْ عَن سَوَآءِ ٱلسَّبِيلِ ٧٧﴾ [المائدة: 77].

«بگو اي اهل كتاب در دين خود غلو(زياده روي) نكنيد و از هوسهاي جمعيتي كه پيشتر از اين گمراه شدند و ديگران را گمراه كردند و از راه راست منحرف گشتند پيروي نكنيد».

با عنايت به مفهوم صريح اين آيه: يكي از راههايي كه انسان را آرام آرام به وادي كفر و شرك می‌كشاند و از راه راست منحرف می‌كند زياده روي و غلو است. و غلو طبق احاديث و روايات فراوان در هر امري حتي امور پسنديده نيز امكان‌پذير است (حضرت علي: دو گروه نسبت به من هلاك شدند محب زياده رو و دشمن) غلو يكي از پديده‌هايي است كه به نوعي نقطة مقابل عدالت بوده و به آرامي زمينه ساز حضور ظلم و ظلمت و تاريكي و كوري می‌شود. غلو ممكن است در ابتدا كوچك جلوه كند ولي در انتها انسان را به جاهاي بسيار بدي می‌كشاند. متاسفانه در همان دوران امامان، افرادي خواسته يا ناخواسته آلت دست عده‌ای شدند تا متاسفانه شيعه به وضعيت اسف بار فعلي برسد.(در راس اين افراد غاليان و پس از آنها به ترتيب مفوضه ـ روافض يا رافضي‌ها و ساير مذهب فاسده چون فطحي، واقفي، اسماعيليه، كيسانيه، سبائيه و گروههاي مانند موالي ايراني ساكن كوفه وجود دارند البته درست است كه در زمان فعلي بسياري از اين گروهها و مذاهب وجود نداشته يا از لحاظ عددي بسيار اندكند ولي در دوره امامان اكثريت با اين عده بوده و روساء و علماي آنها كردند آنچه كردند براي نمونه جاي پاي اكثر اين افراد فاسدالمذهب را در قديمي‌ترين و معتبرترين كتب شيعه يعني اصول كافي به وفور می‌بينيم اينك به عنوان نمونه جاي پاي انديشه غاليان را در تفكرات شيعي نگاه كنيد:

* + 1. چطور ممكن است نبي اكرم در آن گرماي شديد (غدير) مردم را نگاه داشته باشد كه بگويد فقط علي را دوست داشته باشيد؟ پاسخ: غدير خم بدون هيچگونه ترديدي در اواخر اسفند ماه بوده (احتمالا 29 اسفند) و طبق بررسي ما از سايت هواشناسي عربستان در اسفند سال 1384 و 1385هواي آنروز در شديدترين و گرم‌ترين ساعات روز 28 درجه سانتي گراد است! ديگر اينكه بسياري از حجاج در مكه از بقيه جدا شده و رهسپار جنوب عربستان شدند و بسياري در جحفه جدا شده بودند و..
		2. معني كلمه مولي دوست و ياور است و به هيچ وجه خلافت و حكومت و جانشيني و امارت از هر 27 معني آن استنباط نمی‌شود ولي در اينجا نيز باز شاهد غلو و زياده روي هستيم.
		3. ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ ٱللَّهُ وَرَسُولُهُۥ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱلَّذِينَ يُقِيمُونَ ٱلصَّلَوٰةَ وَيُؤۡتُونَ ٱلزَّكَوٰةَ وَهُمۡ رَٰكِعُونَ ٥٥﴾ [المائدة: 55]. كه طبق حديث امام باقر: حضرت علي نيز داخل در لفظ مومنين است ولي شيعه می‌گويد منظور آيه فقط حضرت علي است.
		4. اعتقاد به پاره‌ای امور در مورد امامان: درست است كه امامان شيعه انسان‌هايي متقي و پاك و پاكيزه و خداترس بوده‌اند ولي مفهومي كه شيعه از عصمت امامان به دست می‌دهد اين است كه: امكان هيچگونه خطا، فراموشي و حتي اشتباه در گفتار و رفتار امامان وجود ندارد. اكنون با عنايت به اينكه حتي شيعه نيز معتقد است در رابطه با امامان، وحي در كار نيست و ما به تواتر در تاريخ صدر اسلام می‌بينيم كه هرگاه پيامبر مي‌خواسته دچار اشتباهي شود از طريق وحي مطلع می‌شده اين سئوال پيش مي‌آيد كه پس امامان چگونه متوجه می‌شده‌اند؟
		5. اموري مانند شفاعت و تقيه، مصلحت و... صحت دارد و هم از نظر عقلي و هم از نظر قرآن و روايات نبي اكرم، امري ثابت شده است ولي شيعه در اينجا نيز كار را به افراط كشانده و هر حديث معارض با عقايد رايج را با چوب تقيه حراج كرده و هر گناهكاري را در پيشگاه خدا مستعد شفاعت دانسته و هر رفتاري از امامان را كه براي آن پاسخي ندارند حمل بر مصلحت يا تقيه می‌كنند و...
		6. در ابتداي برخي زيارتنامه‌هاي جعلي (كه رد پاي غاليان در متن و سند آنها به خوبي پيداست) ثواب‌هاي شگفت‌انگيزي براي خواننده آن زيارتنامه در نظر گرفته شده است مانند ثواب دوهزار حج و دوهزار شهيد كه در بدر و احد شهيد شده‌اند و....!!!! كه فكر نمی‌كنم نياز به توضيح داشته باشد.
		7. شيعه معتقد است پيامبر اكرم فقط نظر لطف به چند نفر به خصوص داشته و به تبع آن خداوند نيز فقط آن عده معدود را مورد عنايت قرار می‌داده و به عنوان مثال: پيامبر در ميان زنانش فقط خديجه و از مردان فقط علي و از فرزندانش فقط فاطمه را دوست داشته است[[216]](#footnote-216) و در قرآن هر كجا ستايشي شده فقط منظور خانواده آخرين دختر آن پيامبرند و اگر نكوهشي شده فقط منظور ابوبكر و عمر بوده‌اند!.
		8. رفتارهاي بسيار سبك سرانه و زشت و ناپسند به عنوان حب اهل بيت در عزاداريهاي از قمه زني گرفته تا زنجير زني و حتي سينه زني كه هر كودك دبستاني نيز متوجه جهالت و وحشي گري اينگونه رفتار می‌شود[[217]](#footnote-217) ولي وقتي هنوز علماي ما در استحباب قمه زني مانده‌اند ديگر چه انتظاري از برخي عوام كالانعام می‌رود؟ در صورتيكه اندوه قلبي پس از كسب معرفت از شخصيت امام حسين و فهم علت رفتار ايشان در كربلا كافي است و اينكه انسان پس از هر محرمي تغيير كرده و روحيه‌ای ظلم ستيز‌تر پيدا كرده و از حالت بی‌تفاوتي و گوسفندي خارج شده و نگذارد هر انسان بي‌سر و پايي در هر اداره يا جاي ديگري به او ظلم و ستم كند.
		9. در انتها توجه شما را به اين نكته بسيار عجيب جلب می‌كنم كه عدل يكي از اصول مذهب تشيع است (اين اصل يعني اصل عدل و اصل امامت جزو اصول دين ساير فرق و مذاهب اسلامي نيست) ولي تمامي مثالهاي فوق در تضاد كامل با اصل عدل و عدالت قرار دارد چه خداوند را عادل بدانيم و چه نبي اكرم را، با اعتقادات شيعه اين اصل نقض می‌شود. البته ممكن است نويسندگان فعلي شيعه در كتب خود به موارد فوق اشاره‌ای نداشته يا پاره‌اي از آنها را نقض و رد كنند ولي: 1- آنچه از قديم الايام و قرنهاست از طريق ملاهاي منبري در سر مردم و توده عوام شيعه جا گرفته جز اين است 2- برخي از نويسندگان و علماي قديمي شيعه به چنين مطالبي معتقد بوده‌اند 3- اگر به ميان توده شيعه بروي و از آنها پيرامون موارد فوق سئوال كني چون آنها حقيقت را از طريق شما نشنيده‌اند و يا شما جرات گفتن حقيقت را با آنها نداشته ايد آنها مطمئناً اكثر اين موارد را تاييد مي‌كنند پس آنچه در كتابها مي‌نويسند با واقعيت عيني و ملموس در متن جامعه بسيار متفاوت است.

علم تاريخ و عقايد تشيع صفوي

اگر كسي در متون تاريخي به صورتي علمي و آكادميك و به دور از تعصب، عميق و دقيق شود با كمال تعجب مشاهده می‌كند كه نه تنها اصول تفكر تشيع صفوي با قوانين و متون تاريخي قابل اثبات نيست بلكه با آن در تضادي كامل و آشكار است. از همان اولين و مهمترين اصل مورد اعتقاد آنها يعني وجود نص بر انتخاب حضرت علي به عنوان جانشين بلافصل پيامبر توسط خداوند گرفته تا فرضيه وجود امام غايب. براستي چرا هيچكدام از عقايد خرافي شيعه با متون تاريخي جور در نمی‌آيد و قابل اثبات نيست؟ و صد البته چيزي كه با اشتباه و سوء تفاهم شروع شود (امامت منصوص حضرت علي در غدير) با دروغ و امور واهي و خيالي به پايان می‌رسد (امام حسن عسگري اصولا فرزندي نداشته‌اند كه تازه بخواهد غيبت كند و آن هم غيبتي با عمري در حدود 14 قرن!) و ايكاش به پايان می‌رسيد! نظريه غيبت مهدي فقهاء و متكلمين و علماي شيعه را مجبور به پذيرش و باز كردن باب اجتهاد كرد (چيزي كه تا سالها پس از غيبت كبري به آن عقيده نداشته و به سني‌ها از همين باب، ايراد می‌گرفتند) البته طبق ضرب المثل:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| خشت اول چون نهد معمار كج |  | تا ثريا می‌رود ديوار كج |

كار به همين جا ختم نشد و اين بناي شوم اختلاف و غلو و كينه‌توزي كه توسط شيعيان غالي و رافضي كوفي و عراقي و ابن سباء‌ها و ابوالخطابها و... در قرن اول هجري گذاشته شد، همچنان به انحراف و كج روي خود ادامه داد و كار از اجتهاد به وجوب تقليد كشيد. بعد از آن خمسي كه بايد به امامان پرداخت می‌شد و در قرون اول و دوم پس از غيبت كبري در چگونگي و حتي وجوب يا عدم وجوب آن ميان فقهاي شيعه اختلاف بود ناگهان پس از چند قرن، جنبه وجوب به خود گرفت و در اين باب ميان فقها شيعه اجماع حاصل شد. اجماع بعدي كه در اوايل قرن چهارم هجري (و پس از پيدا شدن سرو كله كتاب سليم ابن قيس هلالي) ميان فقهاء شيعه حاصل شد تبري و لعن و نفرين خلفاي اول و دوم و سوم بود! پس از اين خشتهاي كج يعني باز شدن باب اجتهاد و وجوب تقليد و به تبع آن دو لزوم پرداخت خمس به علماء، ركودي نسبي در انديشه‌هاي به خصوص سياسي شيعه حاكم بود تا نوبت به عصر صفويه رسيد و قلع و قمع كامل اهل سنت و اعلام دشمني و جنگ آشكار شيعه و سني و آشتي دين و دولت و شكل گيري پديده‌ای به نام روحانيت به تقليد از كشيشهاي مسيحي با آن وعظهاي به خصوص و لباسها و عقايد و... و آشتي بين روحانيت و دربار. (كه البته نبايد عنصر بازار را در اين ميان فراموش كنيم) نتيجه اين تركيب شوم زر و زور و تزوير، مسخ معاني والاي دين اسلام و تشيع اصيل علوي شد. و اشك و عزا و تكيه و قرآن و شهيد و حج و... همه و همه در پالايشگاه نقش جهان به لجن كشيده شد و تبديل به عناصري بی‌دردسر و بی‌خاصيت براي حكومتها شد. مفاتيح در جايگاه قرآن نشست و هزاران امام زاده به جاي كعبه! القاب مشهدي و كربلايي به جاي حاجي! تكيه به جاي مسجد! و در يك كلمه حماقت و افيون به جاي تعقل و جسارت. اين خشت كج كه اكنون تبديل به ديواري عظيم و سترگ بين شيعه و ساير ملل اسلامي شده بود همچنان مسير خود را ادامه داد تا به سال 1357 رسيد و نظريه ولايت فقيه. چيزي كه فقها و علماي شيعه در طول اين 1400 سال نه اجماعي نسبت به آن داشتند و نه نظر مثبت و مساعدي. البته اين نظريه در تضاد كامل با اصل آزادي اجتهاد توسط ساير مجتهدين و آزادي تقليد از هر مجتهد به دلخواه بود. نظريه ولايت فقيه پس از 25 سال و با رهبري آقاي خامنه‌اي به عقيده ذوب در ولايت توسط پيروان ايشان و نظريه ولايت مطلقه فقيه تبديل شد لازم است كه بدانيد اين كلمه چيزي جز حكومت ديكتاتوري نيست و مانند ساير شاهكارهاي پالايشگاه نقش جهان به صورت ظريفي كلمات را به بازي گرفته‌اند مانند ربا كه پس از انقلاب شد: سود تضمين شده! هر چند رهبري در ايران به خصوص در زمان آقاي خامنه‌ای سوء استفاده‌ای از قدرت نداشته و آن استبدادي كه در ساير دول مستبد جهان وجود داشته است را در ايران شاهد نيستيم ولي چه كسي می‌تواند تضمين كند كه نفر بعدي نيز مانند آقاي خامنه‌ای فكر كند؟

يكي از دانشمندان غربي می‌گويد: ملتي كه نتواند براي خودش تصميم بگيرد ساير دولت‌ها با ضرب توپ و تانك می‌آيند و براي او تصميم گيري می‌كنند و ايكاش كشور ما چنين روزي را به خود نبيند.

امامت يا نبوت؟

محققين شيعه در مورد امامان معتقدند كه آنها: معصومند يعني حتي مرتكب خطا و اشتباه نيز نمی‌شوند (البته بنا به عقيدة شيعه بدون ارتباط با وحي كه اين خود جاي تعجب دارد زيرا پيامبر اكرم هرگاه مرتكب خطا يا اشتباهي می‌شدند از طريق وحي مطلع می‌شدند) داراي علم غيب هستند (باز هم بدون ارتباط با وحي!) و به نوعي تحت ارشاد و هدايت و راهنمايي الهي هستند (كه شباهت زيادي به وحي دارد. البته طبق آيات قرآن هر انسان متقي می‌تواند تحت ارشاد الهي قرار گيرد) مرتباً دست به معجزات مختلفي زده‌اند و... اكنون با توجه به اينكه همه اين موارد در پيامبران نيز وجود داشته است و با توجه به اينكه شيعه مقام امامت را بالاتر از نبوت می‌داند و با توجه به اعتقاد شيعه مبني بر خلافت منصوص حضرت علي و غيبت و ظهور منجي، آري، با جمع بندي تمامي اين موارد، شيعه اصل خاتميت را به طور كامل، مخدوش كرده و از بين برده است. براستي آيا پيامبر به كسي نمي‌گويند كه: به او وحي می‌شود، معجزه دارد، معصوم است، علم غيب مي‌داند و... پس تغيير در اسم نمي‌تواند تغييري در مسمي بدهد و امامي كه شما تعريف می‌كنيد در حقيقت همان پيامبر حتي بالاتر از پيامبر است. دقت كنيد كه در قرآن در رابطه با پيامبر اكرم آمده كه: خاتم الرسل: آخرين فرستاده. و رسول يعني كسي كه حامل پيامي براي بشريت بوده و وظيفه‌ای نو و تازه به عهده دارد. شيعه دقيقاً اين شرايط را براي حضرت علي و حضرت مهدي قائل است آن هم تحت فرمان مستقيم الهي. به همين دليل نص در امامت و نص در غيبت با نص صريح خاتميت در تناقضي شديد و آشكار است.

عصمت

از بررسي مجموع متون تاريخي درست و صحيح (و بدون عنايت به برخي روايات واحد) چنين بر مي‌آيد كه در زمان صدر اسلام، اطرافيان ائمه و نبي اكرم، نگاه عصمت (به معناي امكان عدم خطا و اشتباه) به آنها نداشته‌اند. از صحبتها، برخوردها، گفتگوها و عملكردهاي آنان دقيقاً پيداست كه آنها معتقد به عصمت، براي هيچكس، نبوده‌اند. علت اينكه چنين مواردي مانند عصمت يا علم غيب يا جانشين منصوص در قرآن وجود ندارد اين است كه براي عيسي چنين مواردي نبود و مردم در زمان‌هاي بعد به او مقام خدايي و پسر خدايي و... دادند اكنون اگر خداوند، چنين مشخصاتي براي نبي اكرم يا امامان، قائل می‌شد همان اتفاقي می‌افتاد كه اكنون شيعيان دچار آن شده‌اند و با عقايد خود به نحو خطرناکي به پرتگاههاي شرک، نزديک می‌شوند.

حب، ماسكي بر چهرة شرك

براستي براي انساني كه ذره‌ای حقيقت بين است و خالي از تعصب، مشاهده كساني كه اينهمه دم از حب اهل بيت می‌زنند جاي تعجب و تاسف است. براستي اين حب چه سودي دارد آن هم اين حب بدون معرفت و شناخت؟ اگر اهل بيت هم اينك زنده بودند شايد آري فقط شايد دوست داشتنشان سودي به حال آنها داشت براي دفاع از آنها يا ابراز علاقه به آنها ولي حالا چه سودي دارد؟ ممكن است روحاني محل، بگويد دوست داشتن آنها فايده‌اش به خود ما بر می‌گردد پس شما آنها را براي خودتان دوست داريد؟ نه به خاطر صفات والاي آنها؟ سئوال ديگر: اگر نتيجه دوستي اهل بيت اين است كه ما در حكومت اسلامي می‌بينيم يعني آنچه كه پس از 400 سال كه از دوران صفويه می‌گذرد و آنچه پس از 30 سال انقلاب اسلامي می‌بينيم چيزي نيست جز افزايش تصاعدي خرافات و تعصبات و دروغ‌ها و كينه توزيها در بين به اصطلاح مذهبيون و فساد و فحشا و دنيا‌پرستي و دين گريزي و حيله گري و دروغ در بين بقيه، آري اگر اين نتيجه حب اهل بيت است من فكر می‌كنم اهل بيت بسيار خوشوقت خواهند شد اگر شما ديگر آنها را دوست نداشته باشيد و به جاي آن، اندكي به فكر اصلاح و تغيير خود برآييد و دست از دروغ و تعصب برداريد. البته اگر اندكي دقت كنيم اينهمه دم از حب اهل بيت زدن چيزي نيست جز پوششي بر آنهمه خطا و خرافه و تعصب كه در دل همة آنها چهره كريه شرك لانه كرده و در روزي كه تبلي السرائر (روز آشكار شدن نهانها و رازها، روز قيامت) است متاسفانه اين چهره آشكار شده و صاحبش را به دوزخ مي‌كشاند. ﴿إِلَّا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ وَذَكَرُواْ ٱللَّهَ كَثِيرٗا وَٱنتَصَرُواْ مِنۢ بَعۡدِ مَا ظُلِمُواْۗ وَسَيَعۡلَمُ ٱلَّذِينَ ظَلَمُوٓاْ أَيَّ مُنقَلَبٖ يَنقَلِبُونَ ٢٢٧﴾ [الشعراء: 227].

چرا پيامبر اكرم جانشين تعيين نكردند؟

درست است كه تاريخ دروغگوي بزرگي است ولي بعضي اوقات می‌توان از آن درسهاي خوبي آموخت. نكته‌ای مسلم وجود دارد كه دو قبيلة قدرتمند قريش بني‌هاشم و بني اميه بوده‌اند و نكتة مسلم ديگر اين كه چه قبل و چه بعد از اسلام مرتبا با يكديگر بر سر قدرت نزاع داشته‌اند. تجربه نشان داد و ثابت كرد كه وقتي قدرت به دست بني اميه افتاد آنرا به صورت موروثي و پادشاهي درآورد. وقي كه حضرت علي در زمان خلافتشان به شهادت رسيدند مردم با امام حسن فرزند ارشد ايشان بيعت كردند. پس حضرت عمر و ابوبكرب و اكثريت اصحاب به محض رحلت پيامبر اكرم درست فكر كرده بودند كه اگر خلافت در بني‌هاشم باشد چون پيامبر نيز از بني‌هاشم بوده حالت موروثي و پادشاهي پيدا می‌كند. شايد سئوال كنيد عيب اين كار در كجاست؟ عيب كار در همانجاست كه در تمامي حكومت‌هاي موروثي و سلسله‌ای -بدون حتي يك استثناء- سر سلسله‌ها و نفرات اول خوب و كاري و شجاع و مستقل بوده‌اند ولي به مرور زمان نفرات و جانشينان بعدي راه خودكامگي و تنبلي و فساد را پيموده‌اند. و نام كل آن سلسله را در پيشگاه تاريخ و بشريت به تباهي و فساد كشيده‌اند. آري خدا نمی‌خواسته نام آورندة اين آخرين دين پس از يكي دو قرن به خاطر جانشيناني كه از خانوادة او و به دستور او روي كار آمده‌اند خراب شود. تا به اين بهانه كل آن مكتب زير سئوال نرود و خدشه دار نشود. زيرا مردم هر مورد منفي و فسادي را به خاندان نبوت و دين و خدا ربط مي‌دادند. همانگونه كه اكنون بسياري از مردم ايران به خاطر ندانمكاري روحانيون و افراد حزب اللهي از دين و اسلام بيزار شده‌اند. در يك كلام مردم اگر از سلاطين دين زده شدند از دين هم زده می‌شوند و تمام فاجعه اينجاست.

هر اشتباه عمدي يا سهوي هر حكومت ديني يك نقطة سياه است بر قداست دين. براي همين بزرگ‌ترين خيانت آن است كه يك حكومت به خودش مارك و نقاب دين بزند و زير اين پوشش حتي تبليغ دين هم بكند. حاكمان بايد متدين و خوب و مسلمان باشند ولي اگر تحت پوشش دين فرو رفتند هر اشتباه آن يا هر خرابي در آنها يعني خلل و فساد در دين.

تناقض از ايده تا واقعيت

اصل عدل يکي از اصول اختصاصي مذهب شيعه است و اين يعني اينکه شيعه به اين اصل، خيلي معتقد و پايبند است و حساب ويژه‌ای روي آن باز کرده است. شيعه همچنين مدعي اين است که آيات قرآن را قبول دارد به خصوص اين آيات که مکرر در قرآن آمده: اي پيامبر به مردم بگو من اجر و مزد و پاداشي در برابر اين رسالت از شما نمی‌خواهم. به عبارتي ديگر هدف من از اين تبليغ آنگونه که ابوجهل و ابولهب فکر می‌کنند به دست گرفتن قدرت و رياست نيست. هدف من جمع آوري مال و ثروت نيست. اکنون به موارد زير که فقط شيعه به آن عقيده دارد دقت کنيد:

خمس: مردم بايد هر سال، يک پنجم (خمس) منافع ساليانه خود را به پيامبر بدهند تا ايشان مقداري از آن را صرف بني‌هاشم کنند.

فدک: پيامبر اکرم منطقه حاصلخيز و پردرآمد فدک را تماماً فقط به فاطمه داد.

خلافت: پيامبر اکرم قدرت و حکومت را به صورت موروثي در خاندان دخترش و پسرعمو و دامادش علي قرارداده و از همه مردم در اين خصوص در غدير خم بيعت گرفته است.

براستي اگر به مقدمه اين بحث برگرديد و اندکي فکر کنيد می‌بينيد اين موارد کاملا با اصل عدل و آن آيات مکرر در تناقض است. اين چه عدالتي است که انسان 9 همسر داشته باشد ولي در زمان حياتش، ملک مرغوبي مانند فدک را به دخترش بدهد؟ اين چه عدالتي است که مردم بايد خمس منافع ساليانه خود را به بني‌هاشم بدهند؟ و اين چه عدالتي است که اصحاب، آنهمه از مال و جان خود گذشتند تا خلافت به صورت موروثي در خاندان پيامبر باشد. از اينها گذشته تکليف آنهمه آيات که در ابتداي دعوت نازل شد و می‌گفت پيامبر اسلام از شما اجر و پاداشي نمی‌خواهد چه شد؟ براستي چه اجري بهتر از فدک؟ و چه پاداشي بالاتر از موروثي کردن حکومت در خاندان پسر عمو و تنها دختر باقيمانده؟ و چه اجر و پاداشي دائمي‌تر و بهتر از دريافت ساليانه خمس؟ برادران عزيز شيعه، پاسخ اين تناقضات اينجاست که فدک مال وقفي بوده و فقط توليت آن در دست حضرت علي و فاطمه بوده است که بايد مصارف آن مقداري خرج فقرا و بقيه به آنها می‌رسيد که ابوبکر نيز دقيقا همينگونه عمل می‌كند[[218]](#footnote-218). (و حتي حضرت عمر دو سال بعد، اين توليت را به حضرت علي برگرداند) خمس، همان ماليات است که مردم بايد جهت حفظ امنيت و رفاه اجتماعي به پيامبر بدهند. و ماجراي غدير خم نيز تعيين خليفه نبوده است و من نيز سني نيستم بلکه مشتاق حقيقت و دشمن خرافاتم.

بخش سوم

شعر

زنگ تفریح

آیاتی از قرآن و احادیثی از کتب شیعه

سوال

کارمندان مذهب و روشنفکران احمق

نتیجه‌گیری

بسم الله الرحمن الرحیم

شعر

آمـدنـد و بـه مـا ز ديـن گفـتـنـد:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آمـدنـد و بـه مـا ز ديـن گفـتـنـدجـاي تبليـغ عشـق يــا ايثـــــاردشمـن زنـده را رهــا کـردنـــدجـاي فکـري بــراي آينــــــدهجـاي فکـري بــراي ايـن دنيــادشمـن زنــده را رهــا کــردنـدصبح تا شب ز مرگ دين خواندندخـودشـان، رهـزنان ديـن بـودندچـارده قـرن، صـد فـرقه شدند!خنـده دار اسـت دشمنـان ديــنايـن خـوارج، بـه اسـم حـزب اللهفکـر اينهـا شبيــه شيطـان اسـتگـوش خــرهــا به پاي منبرهــانــام علامــه را عَلَـم کــردنـــدجــاي پــرداختـن به اصل دينمغـز اسـلام را تهــي کـردنــدبـــر شمـا در ستيـــز بـا اسلامره بـه بيراهه می‌برند ايـن قـوموه چه شيطاني است اين افکــارفکـرشان، تيـره بـود و بيهـودهجاهلنـد و بــه نـام اهـل البيتسخـن عقـل را کفـن کـردنـددوست چيـن و شوروي گشتندهر چه دولت که کافر و گبر استپشـت پـرده چـه کارها کردند |  | صبح تا شب، از آن و اين گفتندقصه‌هايي ز خشم و کيـن گفتندلعن و نفـرين بـه مومنيـن گفتنداز گذشتــه بـه سوز ديـن گفتنداز جهـان‌هاي واپسـيـن گفتنـدلعـن و نفـريـن بـه مومنين گفتندخودشان،ترک علم و ديـن گفتندغـرب را دزد در کميـن گفـتنـدديگران را چــرا لعيــن گفتنــد؟سخنـانـي چــه آتشيــن گـفتنـدنــام خـود بـا خـدا قرين گفتندچهـره‌ها نيـز اينچنيـن گفتنــدمفـت ديـدنـد و يــاسيـن گفتندپـوشـش جهـل را چنيــن گفتندچـارده قـرن، فـرع ديـن گفتندآن فقيهـان کــه اينچنين گفتنـدکـافران نيــز آفــريــن گفتنــدگـرچـه از رب العـالميـن گفتنـدگـرچـه بـا نـالـه‌ای حزين گفتندذکـرشان را بـه قصد کيـن گفتندسخنـانـي بـه کفـر، عجين گفتندحرف احســاس را يقيــن گفتنـدتـَـرک اسـلام و مسلميـن گفتنـدبـا شمـا يــار و همنشيــن گفتنـدآمـدنـد و بــه مـا ز ديــن گفتند |

**حب بدون عمل**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| حب بدون عمل*حب بدون عمل*حب بدون عملحب بدون عملحب بدون عملحب بدون عملحب بدون عملحب بدون عملحب بدون عمل |  | شاكـي بی‌مدعاست*طبـل بـدون صـداست*جمله خطا در خطاسـتآدم پــا در هــواسـتمثـل نفــاق و ريـاستخواب و خيال و خطاستمـايــه شـر و بـلاسـتراحـتــي و ادعـاســتفكـر سـراسـر خطاست |

**حب بدون معرفت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| حب بدون عمل، نيست برادر امانحب بدون شناخت، راه به جايي نبردحب بدون عمل، پوچي و درماندگيستحب بدون عمل، خوب ولي آرزوستحب بدون عمل، شاه بدون سپاهحب بدون شناخت، شاكي بی‌مدعاستحيف كه بسيار داشت، ملت من انحراف |  | نيست تو را ياوري، غير عمل در جهانكشتي بی‌لنگر است، قايق بی‌بادبانماية گنديدن است، پيكر بی‌استخوانخواب وخيالي خوش است،سود ندارد بدانكاتب بی‌كاغذ است، قاضي بی‌پاسبانطبل بدون صداست‌، جسم بدونروانمن چه بگويم از اين، درد بدون بيان |

**زبان حال مداحان و وعاظ نادان**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| مــا بــراي اختلاف آمـاده‌ايـممـا بـراي فصل كـردن آمـديـممـا درون را ننگريـم و حــال راهر كه هر چيزي كه در تاريخ گفتچون خوارج، ديد ما گنجشكي استمـا ابـوجهليم در باطن چه سود؟شد ابوجهل از شماها رو سفيــدزشتي خود را فرامش كرده‌ايـمجاهليت بـا تعصـب در عجـم!شد عرب از جاهليت چون رهـادشمـن زنـده رهـا كرديم مـاظلم اکنون را فرامش کرده‌ايمروي مشتي قصـه و افسانه مـا |  | ني بـــراي اتحاد آمــاده‌ايــــمنــي بـــراي وصـل كــردن آمـديممــا بــــرون را بنگــــريم و قال رامـــورد تــاييد مـا شـد حـرف مفتفكرهـاي مـا سيـاه و زشـت و پـستنـام عـــلامـه نقـاب جهـــل بــوددر جهالت بی‌گمان: هل مـن مـزيـد؟سـر بـه تـاريـخ عـر‌ب‌هـا بـرده‌ايـمشـــرم دارم از كتــــاب و از قلــمفـارس آمـــد انــدريـن وادي چـراسر بــه امـوات کسـان بـرديـم مـاسـر بـه تـاريـخ عـربها بـرده‌ايـمخلق را كـــرديــم هـي ديـوانه ما |

**از توهم تا حقيقت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گفت شخصي: عمر بـود کـافـرغــاصـب بـــارگـاه خـلافــتقـاتــل فـاطمـه از سـر کيــنگفتم اي دوست يک لحظه خاموشزيـــر تبليـغ مــداح، مـــُرديبـارگـاه خـلافـت، خيـال استحرف تـو کفر و وزر و وبال استمست مشتــي خيـالات خاميگـر عمـر يـا ابـوبکر، بـد بودهمنشيـن علـي و مـحمـــدآفـريـن بـر محمـد از اينکارحـاصـل دستـرنـج محمــدبـَه بَـه از دست پرورده‌هايتحـاصـل سالهـا رنج احمــدگـر عمـر، قـاتـل فاطمه بُدكـه شود همسر قاتـل مـام؟کـه دهد دخترش را به قاتل؟عقـل تو دست مداح احمقگـر علـي بـود اول خليفـهدر سقيفه که بودند؟ انصارمـدح آنهـا به قرآن نموداردر سقيفه كه بودند؟ انصاريكصد آيه به تمجيد اصحابمدح آنها بـه قـرآن، نمودارجملگي كوردل، جمله بيمـاريك شبه ناگهان ضد قرآن؟نيست اندر سقيفه روايــتنيسـت آنجا سخن از وراثتنه سخن از غدير است و بيعتنـه سخن از روايـات جعـليبود علي مشورت ده به ظالم؟نيست علامه جهاله است اينمستمعهـاي تـو پـر جهـالتعقـل تـو بنـد قـلاده‌ها شددور از واژه‌هاي خــدا شدمنطق و مدرکت، فحش و نفريننــام خـود در تبـاهي نوشتـيحيف، چون راه تو راه شرک استدر تعصب، نفهمـي حقيقــتجمله اصحاب جاهل، تو عالممولوي جاهل است يا که سعدييـا کـه خيـام يـا ابـن سينـايا سنايي كه عارف‌ترين استيـا شهاب الـديـن سهرورديافتخـــار همـــه فخـر رازيشيعة شـاه عبــاس هستـيمي روي قعر دوزخ، عزيـزمدشمن روضه‌ام دشمن جهلدشمـن منبـر و خود زني‌هادشمن فـرقه بـازي، تعصبدوست عقل و تحقيق و فكرمدشمن جهل و خشم و دروغـمدشمن اشـك و رنـگ سيـاهمپيــرو راه پــاك نبـــــي‌امچون عمر، ساده و رك و عاشقچـون علـي عـاشق اتحــادمچــون علي بـا خوارج بدم منخارجي كيست؟ ديد تك بعديخـــارجي كيست؟ آدم احمقخارجي كيست؟ ديد گنجشكيدشمن شبهه مـردان احمـــقگـوش اينها به قرآن شده كـرپس رها كن كه اينها اسيرندچـون بميرنـد بيـدار گـردندچون قيامت شود شرمسارنددر سرت بـود فكـر شفاعتكـرد آخوند، گمراه و خوارتعقل را چون كه تعطيل كرديدر پي نفس دون، چون دويدي |  | هـم حسـود و خشـن هـم مـزوردشـمـن اهــل و بـيــت نبـوتعـاشق تفــرقـه دشمـن ديــندر تعصب چـرا می‌زنـي جوشزيـر تقليـد، چـون ره سپُــرديقصر و تخت و محافظ، محال استچونکه مبناش، وهم و خيال استاطلاعـــات تـــو چنـــد نــامينـزد احمد کـه پــاک است رد بودقاتـل و ظالـم و غــاصب و بــد؟همـنشينـان او زشـت و غــدار!عــده‌ای آدم ظـالـم و بــــد!جملـه شيطان صفت در نهـايت!عـــده‌ای آدم ظـالــم و بـد!ام کلثوم کـي همسـرش شـد؟غـافـلي غـافـل از لام تـا كـامعقـل شيعـه چـرا گشتـه زائل؟حرف حق، تلخ شد تلخ شد حقکس نمی‌رفـت انـدر سقيفــهدر تخلف ز قـرآن، علمــــدار؟ناگهان يك شبه مثل كفـــار؟جمله بيمار دل جمله مکــــار؟آمده، شيعه خود را زده خـوابجمله بيعت شكن، جمله غـدارجمله شيطان صفت جمله مكار!ناگهان يك شبه اوج عصيان؟نــه اشــاره به يك نيمه آيتاز احــاديث پـوچ از حماقتنـه ز آيـات قـرآن رحمــتنـه خبـر از احـاديـث فعليايکـه هستـي ابوجهل عالمسينه‌اش غرق بيماري کينخالي از دانش و در ضلالتبعد از آن مثل گرگي رها شدتـا دهـانـت به تکفير وا شدخشـم و اندوه بيهوده و کينفکـر کردي که ناف بهشتيواي بر آنکه با شرک پيوستکي رها می‌شوي از ضلالـتعـادلي تو، همـه خلق، ظالميا که عطار شد شخص بعدييـا کـه زيـد آن شهيـد مصفايا غزالي كه او بهترين استيك نفر را بگو گر تو مردي!پس بفهمي اگـر اهـل رازياز اباطيـل علامـه مـستــيمـن ز افکـار تـو می‌گريزمدشمن مفت خورهاي نا اهلقصـة قهـر خـالـه زنـي‌هادشمن جهـل، کينه، تقلبمثل يك روح بی‌كينه بكرمآيـه‌هاي خـدا در فروغمعـاشق خنــده و نـور ماهمعــاشـق حـرف‌هاي علي‌امچون ابوبكر، صديق و صادقدشمـن آدم بيـســـــوادمدشمـن آدم احمـقـم مـــنمتعصب، هميشه سگ بعديدشمـن انتقــاد و راه حـــقعـاشـق رنـگ مكروه مشكيجاهلان سبك عقل نـــاحقمن چه گـويم ز دادار بهتـر؟عاقبـت در جهـالت بميـرنـدمات و مبهوت زين كار گردندسوي دوزخ، همـه رهسپارندقعر دوزخ شدي جاي جنت!بُـرد آخـر، بـه دارالبــوارتمست صـدهـا اباطيل كرديجاي جنت به دوزخ رسيـدي |

**مذهب ما**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| مـذهب مـا شـده كينـه‌توزيمذهب كينه و غصـه و خشــممذهب گوش، يعني كه اسمعمذهب گوش، يعنــي شنيدممذهب آه و افسوس و غـصـهمذهب خمس،اين فرع بی‌اصلجــاي فكـر و تعقـل، تعبــدمـذهـب ســاز ناساز در دينكينـه از روي يـك مشت قصهمــذهب دشمنـي بــا تسننمـذهـب داد و فرياد و توهينمثـل طـوطـي سـزاوار تقليدمذهب نـذر و اميــد واهـيمذهب كينه توزي و نفريـنغصـه از قصـه‌هايي نديدهمذهب جعل و تاويل و تحريفمـذهب شك و ترس و تقيهمـذهـب بـا صحابـه تبـريبـا همـه اهـل عالـم، توليمذهـب منبـر و خود زني‌هادشمني روي دعـواي مـردهخالي از ذره‌ای فكر و تحقيقسفسطه مغلطه يا كه توجيهمــذهب انتظـار و تقيـــهمذهب جاي قرآن: مفاتيحجاي مسجد به تكيه رفتنخر شدن پاي منبر چه آسانمـذهب قبـه و قبـر و گنـبديـا علم يـا كتل يا كه زنجير(اي مقلد تو تقليد می‌كـن(شك نكن شك سرآغاز كفراست)پيشـواي جهنـــم شمــاييددين الله، شيرين و خوش بودطرز فكر شما چون، خـوارجمنشـاء ديـن گريزي شماييددوست كـور و نـادان شماييددوست خر، چنان ضربه‌ای زد |  | داستـان غـم و تيــره روزيمذهب گوش نه مذهب چشممذهب چشم، يعني كه اقراءمذهب چشم، يعني كه ديدمبهر چه؟ بهر يك مشت قصهصيغه اين فصل تاريك بی‌وصلجـاي تحقيق، تقليد، لابـــددوري از مسلمين،‌لعن و نفرينمثل كودك ز هر قصه غصــهمـذهـب ديـن، بـراي تفننعاشـق قبر و زاري و تدفيـنمثل خـر هـر چه گفتند تاييدجـاي رفتـن بـه راهي الهيغصه از قصـه‌هايي دروغيننـه كسـي ديده و نه شنيدهمذهب مدح و تكفير و تعريفمـذهب مرگ و حدس و بليهبـا يهـود و مسيحـي تـوليبـا هر آنكس كه سني تبريقصة قهـر خـالـه زنـي‌هاآن هم از قصه‌ای خاك خوردهزير صد گونه تبليغ، تحميقدر فرار از حقيقت به هر تيهزيـر هـر ظلـم و رنج و بليه شرك را جاي الله، ترجيحديـن و اسلام بـر باد دادنرايگان دين و ايمان به شيطانمهر و تسبيح و اذكـار بی‌حديا كه بر فرق سر، تيغ شمشيرهر چه گفتيم تـاييد می‌كـن)گرچه آخوند، خود، راز كفر استديــن الله را سـ‌‌‌َـم شمــاييدطرز فكـر شمـاهـا ترش بوداحمقانـه ولـي گشتـه رايـج بدتـريـن نـوع از هـر بلاييدبهترين يـار شيطـان شماييدكـز سپـاه مغـول بـر نيـامد |

**گفتگوي واعظ و عارف**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| واعظي گفتـا كـه ايمان تـو كـو؟گفت دوري از حقيقت، بـازگـردگفت تـوبـه كـن بيا دنبال مـنگفت در تكيه جايت خالي استگفت پاي منبر من نكته‌هاسـتگفت قرآن را كنم تفسير، مــنگفت دوره كن مفاتيح الجنــانگفت شاد و خرمي‌ای دوزخــيگفت اجبـاراً بيـا سـوي بهشتگفت دلهـا مـوم افسـون مننـدگفت مستـي بـوسه بـر رويم نزنگفت مستـي غـافلـي هوشيار شوگفت بــايـد تـا مجـازاتـت كنمگفت خلقـي را هـدايـت كـرده‌امگفت دلشوره زدي در جان من |  | گفتمـش آنجا كـه حرف زور نيـستگفتمش راه حقيقت، دور نـيستگفتمش افسوس، چشمم كـور نيستگفتمش تيـره است آنجـا نـور نيستگفـتـمـش افسوس زيرا ســورنيستگفتمش جهـل وحقيقـت جور نيستگفتمش مجنـون نيم ماجور نيـستگفتمش با غم كسي مســـرور نيستگفتمش در دين كسـي مجبـور نيستگفتمش نيشت، كم از زنبــور نيـستگفـتـمش مستيم از انگور نيستگفتمش حـرف خم و مخمور نيستگفتمش هنگام نفـخ صـور نيـستگفتمش صيــدي تو را در تور نيستگفتمش حــق، تلـخ باشد شور نيست |

**محبان عمر و علي**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| مـن بـه محبـان علـي و عمـردوستي صرف، خيالي است خامدوستـي صـرف نـدارد بهـــاءآن دو نفر دوست هم بــوده‌اندواي ز هر قصه بی‌اصل و پوچواي ز افسانـة خــالـه زنــيواي بــه انـديشة پيــرزنـيواي بر آن مجتهد كم ســوادبـي خبر از عاقبت رفتـه گانوحدت و توحيد، هدف بايدت |  | توصيه‌ای داشته‌ام بی‌ضررمعرفت و فهم، بـًود پـر ثمر دشمني صـرف نـدارد ضـررواي ز هـر دشمنـي پـر خطرمـايـه انـدوه و جنايات و شر در خـور نقـالـي كـوي و گذراي كه جواني تو حذر كن حذرواي بـر آن پيـرو نادان و خر هم ز جهان هم زخودش بی‌خبراول هـر كـار، شـرف بـايدت |

**شك كن**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ازجهل دور شو، كه اگر تو چنين شويشك كن به راه و رسم، اجـداد احمقتارباب دين بخون تو چون تشنه ميشوندپايان كارتقليد، اي دوست: دوزخ استعلم يقين و عين يقينـي رهــا كني |  | با پاكي و شرافت دانش قرين شويتا چون نبي اكرم، آماج كين شوياينجاست لحظه‌اي كه توداراي دين شويتحقيق كن، كه لايق عـرش برين شويتحقيق مـن، بخواني وحـق اليقيـن شوي |

**روحاني شهر**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| روحاني شهر، مست از بادة جهلدر نيمه شب سياه شرك و كينـهمـن در عجبـم ز پيـروان اينـهانفريـن و سيـاهـي و عـزا و كينهافسوس كه شيطان زده بر گردنتانشيطانكهـاي مهـد فكـر پـوكـت |  | قومي ز پي‌اش روانه در جادة جهلبـي‌نور يقين، نهاده سجاده جهلهـر لحظه بـدون فكر، آمادة جهلهستند عزيـزان به خدا زادة جهلافسار نگــون بختي و قلادة جهلهستنـد همـه از شكم مـادة جهل |

**واعظ و مداح نادان**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| واعظ نادان، برايت خوشزباني‌كرد ورفتروح پاكت را دچار كينة بی‌جا نمودواي بر عمر گرانقدري كه در باطل گذشتناله ونفرين، غرور وخشم، جهل و تيرگيقصه‌هايي جعلي وافسانه‌هايي پوچ خوانداختلاف و كينه اندر امت احمد فكنددر سپاه جهل، سردمدار راه كفر شد |  | بعد از آن مداح‌ احمق، نوحه‌خواني كرد و رفتفكركردي روي منبر،نكته داني كردورفتواي برآن پير مردي كه جواني كرد و رفتروي ناداني و كينه، بدزباني كرد و رفتبيخداشدچون‌كه با شيطان،تباني كرد ورفتدر خيال ‌خام ‌خود چون ‌روضه‌خواني كردورفتخانة تزويرها را پاسباني كرد و رفت |

**اگر...**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اگر شب تا سحر قرآن بخوانيسپـاه كفر را درهـم بكـوبــيهر آنجا خواست پاي تو بلغزدبدون مسكن و مـال و منــاليسرايت كلبه‌ای خالي و كوچكشهادت را پذيـرايـي كنـي توندارد ذره‌ای سود‌ای عـزيزم |  | تمـام روزهــا روزه بگيــريشوي پيروز ميـدان بـا دليريكني ياد خدا و سر بـه‌ زيـريبه زير پاي تو بـاشد حصيريغذايت تكـة نـانـي و شيريبه زَهري يا كه شمشيري و تيرياگـر هنگام مـردن، خر بميري |

**بترس**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| از نعره‌هاي آدم غـرق جنـون بتـرس |  | از واعظي كـه رفته پي چند و چون بترس |
| از آنكه زشت چهره تر از ديو شد نترس |  | از آن كسي كه زشت شده از درون بترس |
| رنگ سياه، خون به دلت می‌كند بدان |  | از رنگهاي تيـره تـر از رنـگ خون بترس |
| شيطانـي است رسم و ره مفتيان شهر |  | از ديو جهـل و نغمـة روحـانيـون بتـرس |
| گيرم كه تا كنون سر تو شيره مال شد |  | بگذشت آنچه بـود، عـزيـزم كنون بترس |
| زنهـار، قصـه‌ها نشـود اعتقـاد تـو |  | زين قصه‌هاي له شده انـدر قـرون بترس |
| از ديو جهل و آدم مداح و حرف مفت |  | از گريه و سياهـي و فريـاد و خـون بترس |

**دين الله**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| مذهب شيطان ز راه گوش بــــودواعـظ تـكيـــه مـــانند زنـــانچون خوارج، ديد او گنجشكياست آنكـه ايمـان تـو رادزديــــد، او ملتـي كـه تـابـعاحسـاس شــد آدم كـاري و دانـاسـاكت است مـن،ولـي بسيـاردارم‌غصه‌هـاآنكـه بـا افسانه‌ها دلخوش شدهديـو را ديـدم شبي با جهل گفتآنكه جاهل می‌دود دنبال نفــسمذهب ما مذهب افسانه‌هاستمذهب ما مذهب گوش است‌وخشم |  | غرق نفرين و عزا و نق نق استمذهب الله، عقل و منطق استفكر اينها با حقيقت، عايق استبدتر از صدها هزاران سارق استحاكماني احمق و خر، لايق استآدم نـادان و ابلـه، نــاطق استكار من اي دوست، نزديك دق استدشمـن عقـل و دليل و منطق استدوستـي مـا ز عهـد سـابـق استقاسط‌است‌و ناكث است و مارق استمذهـب الله، عقـل و منطـق اســـتمذهب حق، ضداشك و هق هق است! |

**دارم درون سينه ز اندوه آهها**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| دارم درون سينـــه ز انـــدوه، آههـااز سرزمين جهل، گـذشتـم به نور علمبا رند و مست وعاشق وديـوانـه وگدازين زندگي مسخره اين شبهـه مـردهااز كشوري كه پرشده است‌از خرافه‌هااز ملتـي كـه يخ زده وبـي تفاوت استاز مـردمـي كه در پي افسانه‌ها شـدندخورشيد، روشني ندهد شخص كور راحتي گريخت عيسـي ازجمـع احمقانخاموش باش، مرگ تو را حكم مي‌كنند |  | جـانـم فــداي قافلة بی‌پنــاهـهــارفتـم هزار مــرتبه از كــوره راههـــاراحت ترم زمجمع ظاهـر صلاحهـــابا اين صـواب‌هاي خنك، اين گناههـااز مذهبي كه پر شده است از الاه‌هاغمگيـن نشستـه در كفنـي از سياه‌هابا اعتقــادهـــاي سبكتر ز كـاههـــابيهـوده است جهد مـن و شاهراههااينان که می‌روند به سوي تباههـافريسيان احمق سطحي نگـاههــا |

**اي كه با ياران پيغمبر بدي**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اي كـه از روي تعصب آمـدياعتقادات تو روي قصه‌هاست درقيامت رو سياه و شرمسار رويحـرف يكسري مداح خر موجـباسلام تـو فاروق بود مثـل شيطانمي شوي تو دوزخي |  | اي كه با ياران پيغمبـر بــديآزمايش گر شــود راحت ردينا اميد از رحمت و از احمــديآتش كينه چرا بر جـــان زدياز حسودي تهمت و بهتان زديرانـده و مطـرود نـور ايـزدي |

**كار جاهل**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| كـار جاهـل، نگاه است و تقليدهر چه بشنيد، بی‌شك پذيرفترفت، گمـــراه در راه اجــدادبست، چشم خـرد بـر حقيقتجاي قـرآن، مفـاتيـح را خواندجـاي مسجد، به تكيه‌ها رفتپاي منبر نشست و چه آسـانعاشق كينه و خشم و نفريـن |  | هــر چــه گفتنـد، تسليم و تاييدهرچه را ديـد، بی‌شـك پسنديدكــرد، بــدبختي خويش تجديدحرف حـق را چـو بشنيــد خنديدجـاي تحقيـق، تــاييـد و تقليـدغـــرق شد در تباهي و تــرديـدرفـت از روح او نــور تـوحـيــددر پــي گـريـه و اشـك و مـاتم |

**با جهالت برو تا جهنم**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| عـــاشق قصه‌هايي خياليدشمنـي‌هاي پوسيده و پوچ ذهنتو خالي از عقل و تحقيقعـاشق رنــگ مكـروهتيـردوست داري هميشـه بگـرييمثــل زنهـــا گـرفتار كينـه پايــة اعتقــادات تــو شـدزيـــر فرهنگ ناداني و مرگ  |  | داستا‌ن‌هاي بس ايــده آليدوستي‌هاي بی‌جا و خاليفكر تو خالي از هر سئواليهر چه كه هست در آن ملاليدوست داري هميشه بنالـيآنكه او هست شبه رجالـيقصه‌هايي ز راوي غالـيمي شوي دفن، آرام و كم كم |

**با جهالت برو تا جهنم**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| تــا كجــا بنــد تقليد هستيغرق درياي شركي چه حاصل ازابـــاطيل علامــــه مستيمثـل اجـداد، مقبـول شيـطانمست يك مشت، افسانه گشتيحرف حق را شنيدي ولي حيفدر تعصب شده قلب تو سنگ*خــوردي از ميوة جهل و ناچار*  |  | مي وزد بـاد و تـو بيد هستيفكر كردي كه تـوحيد هستيدر پـــي رد و تـاييـد هستيآخـــر سال، تجديد هستيخام يك مشت، اميد هستيمثل آنكس كه نشنيد هستيفارغ از شك و ترديد هستي*نيستـي در خـور نــام آدم* |

**با جهالت برو تا جهنم**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نا اميدم از اين مردم غمشبه مردان نادان و احمقشبـه اسلامهاي خـوارجمثل انعـام يـا كم‌تر از آنعاشق وردهـاي مفاتيـحظاهر حـرفهـا آب زمزمجـــاي الله در پيشگـاهِراه تو كج‌ترين راه باشد ججج |  | خسته از اشك و زاري و ماتــــم شبـــه زنهـــاي بيچــاره و كمشبـــه علامــه‌هاي مؤممديـــو جهلنـــد چـون شبه آدمدر بهشت است گــــويي مسلمبــاطن كـــارها آتش و ســـمقبــه و قبــر، شد گردنت خـمرو بــه دوزخ بـه صـف مقــدمججج |

**با جهالت برو تا جهنم**

**علي يا شيعه؟**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| شيعه گـريـه، علـي لبخنـدشيعـه مفتـون رنـگ سيـاهشيعه افسانه‌هاي پوشـالـيشيعه احساس، علي فكر استشيعـه تـوهيـن، علـي آقـاتقيـه شيو‌ة دورويـي‌هاستشيعه دنباله رو، علي تكروشيعه بيچارة خرافات استشيعـه نـذر و علـي عمـلشيعـه شِكـوه علي تسليمتيغ شيعه بروي فرق خويششيعـه باطل، علـي عـادل  |  | شيعـه دوري، علـي، پيوندعلـي امـا سپـيـد مثـل ماهعلـي امـا حقيقتـي عـالـيفكر او مثل روح او بكر استشيعه نفـريـن، علـــي والاعلي اما صريح و رك و راستشيعه‌ها كينه جو، علي خوشروعلـي امـا شـه مراعات استعلـي اصـل و شيعــه بــدلشيعه خواري علي تكـريــمذوالفقار علي است پيشاپيششيعه جاهل، علي عـاقــل |

**منش متعصبين**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| چون خـوارج در تعصب سوختيپـاسدار مكتب يـك مشت دزدكينه جو و احمق و غالي منشعـالم تـو مثـل احبـار يهـودكور خورشيدند خفاشان جهل  |  | مثل غالـي‌ها گنـاه انـدوختـيشير جهلند اين گروه زن به مزد تو كجايي چون علي عالي منشكر شوند اينها به هر عيسي سروداين سبك عقلان و اوباشان جهل |

**شرك و جهل**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| يا چهرة جهل را نشان خواهم داديا ريشة شرك را می‌خشكانـم |  | يا راه به سوي كهكشان خواهم داديا بر سر اين قضيه جان خواهم داد |

**جهالت**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نمـاز جاهلانه مثل بازيستچرا شيعه نمی‌خواهد بفهمدخوارج مثل حيوانند اي دوستخوارج دست شيطان داده افسارخوارج پشت دين و ريش و تسبيحخوارج فكر كـرده عيـن حقنـدخوارج در تعصب رشد كردنسپيدي را بسـي مكروه داننـدخوارج عـاشق رنـگ سياهندخـوارج مستحق لعنـت حـقخوارج غير آنچه دوست دارندمبادا از خوارج باشي اي دوستپشت نقاب دين شده پنهان خوارجندحزب الله است انگار عنوان اين گرودردستهـايشان علم حـب اهـل بيـت ازكينـه وتعصـب ايـن قـوم نـابـكارچون فكر می‌كنند كه حقند و با خدايك ذره احتمال خطا هم نمی‌دهندالله پرده‌ها زده بر گوش و چشمشاناينهـا خلاف خنـده و آزادي و رفـاهدرهرلباس و ملت و ديني كه بوده‌انداحمق خوارجند خرابي خوارجندو تمام است مرا با تو سخنخبري نيست به جز ناله و آه خستـهاز اين همه نـامـرديهاغصة ما همه‌اش در تاريخخنده ممنوع و عزاداري رسمدر عمل دوزخ رنج است و ستمهمه‌اش وعده و اميد و فريبگوسفنديم در ايـن راه سرابعمر تو مثل حبابي است بر آبروز جزا كه شافع شيعه عمل بوددرپيشگاه حق چوهمه جمع می‌شوندبا فكرهاي تلخ‌تر از زهر شوكراناينها خوارجند كه از دين جلو زدندگمراه می‌دود پي ارشاد ديگرانشرك است راه مردم نادان وكم خرد اينجا هزار فرقه و صدها گروه شرك  |  | نياز از واسطه يك حقه بازيستوضوي بـا جهالت، آب بازيستحقيقت را نمی‌دانند اي دوستبـراه جهل آسـاننـد اي دوست مـوجه يا كه پنهانند اي دوست ولي بدتر ز شيطانند اي دوستنمي‌ميرند سگ جانند اي دوست سيـاهـي را نگهبانند اي دوست سيه كار و سيه بانند اي دوست براي اينكه شيطانند اي دوستكتابي را نمي‌خوانند اي دوستز دين و عقل، خارج باشي اي دوستدر كار دين و دنيا نادان خوارجنداما بدان كه آيت شيطان خوارجندامـا خلاف مكتب ايشـان خوارجندايران شدست كلبة ويران خوارجندآدم كشند راحت و آسان خوارجندفريسيـان دشمن انسـان خـوارجندپس غافلند از ره ايمان خـوارجند از آفتاب و نور گريزان خوارجند مثل مصيبتند كه اينان خوارجندخواري خوارجند و شيطان خوارجندخبري نيست به جز مرگ و كفناثــري نيـست ز آرامش و مـن مـردم حيله گـر عهــد شكـنوطن مـا همـه‌اش بيت حزندين نمايش شده و حرف زدندر سخنـرانـي جنـات عــدنهمه‌اش صحبت پيروز شدنسـر مـا می‌رود آخر از تنو تمـام است مـرا با تو سخنچون بی‌عمل بودهمه چيزش بدل بوداو بدترين خلق ز كل ملل بودپنداشته كه ما حصل او عسل بود؟!!افسوس زان نگاه كه در جهل حل بودمانند آن طبيب كه يك عمر كل بودجاي عمل تمام وجودش امل بوداينجا هزار قدرت و چندين دول بود |

###### اين هم شعري در مدح حضرت علي تا خوارج حزب اللهي چماق وهابي گري بلند نكنند

**شكوه علــي از مدعيان حب او**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| چيزيست در دلم كه نه تغيير می‌كندفرياد می‌شود كه بجوشد ز دل وليتنهاييم بـزرگتـريـن، پــادشاهيستمن را هزار جهل، گريبان گرفته‌اندچيزيست در نهاد من اي كوه سربلندتوحيد ناب می‌شوم و آب می‌شومانگار، عشق دارد تفسيـر می‌شودافسوس از حماقت آنكس كه بعد منفكريست در سرم كه نمی‌آيدم به لب |  | من را به سوي مرگ، سرازير می‌كندچون عقده در فضاي گلو گير می‌كنددل را بـراي حـادثـه‌ها شيـر می‌كندمـن را هـزار فـاجعه تقـديـر می‌كندچون غده تير می‌كشد و پير می‌كندانگـار، زهـر دارد تـاثيـر می‌كنـدهـر چنـد ديـو دارد تزويـر می‌کندراه مـرا تعصـب و تعبيـر می‌کنـدچيزيست در دلـم كه نه تغيير می‌كند |

زنگ تفريح

* اولين روحاني، اولين حيله‌گري بود که با اولين احمق، برخورد کرد[[219]](#footnote-219). ويل دورانت
* سخن من نه از درد ايشان بود. خود از دردي بود كه ايشانند. (احمد شاملو)
* آدم‌هاي احمقي که مانند خوارج، چشمشان، فقط تا نوک نيزه را می‌بيند، نيازمند شمشير علي هستند که بيايد و به قول خود آن حضرت، چشم فتنه را از حدقه درآورد.
* پزشكان، كشيشان، قضات و مامورين حكومتي، انسان را طوري می‌بينند كه گويي خودشان آن را خلق كرده‌اند (ژان پل سارترـ تهوع). با كمال معذرت، اينجانب، روحانيون را هم به فهرست آقاي سارتر، اضافه مي‌كنم.
* رهسپار باش با جهالت تا قيامت.
* هرگاه در خصوص هر مساله‌ای دچار ابهام شدي آنرا در سه قالب زير قرار بده اگر با آنها منطبق بود قبول كن و گرنه آنها را به سطل آشغال بريز. گناه آن به گردن من، صواب آن مال خودت: 1- توحيد 2- اتحاد 3- آرامش.
* يكي از مهم‌ترين شبهاتي كه در ذهن شيعيان وجود داشته و باعث می‌شود آنها زير بار حرف حق نروند اين است كه: چگونه اينهمه عالم خوب و دانا متوجه اين اشتباهات نشدند؟ پاسخ: 1- فرق است ميان داشتن يكسري اطلاعات و حتي عارف و زاهد بودن با روشن بين بودن و خوب فهميدن. 2- بوده‌اند علمايي از شيعه كه حقيقت را فهميده‌اند ولي سانسور دستگاه روحانيت و حكومت نگذاشته تو از وجود آنها آگاه شوي. علمايي كه حتي ترور هم شدند: علامه برقعي - سيد مصطفي حسيني طباطبايي - حيدرعلي قلمداران - علامه سنگلجي - علامه غروي - آيت الله صالحي نجف آبادي - علامه زنگنه - استاد يوسف شعار - شهيد حجه‌الاسلام راد مهر و... 3- ما دانشمندان و علماي بزرگي را در غرب داشته‌ايم كه منكر خدا بوده‌اند آيا صرف عالم بودن آنها دليل حقانيت آنهاست؟ در زمينه عرفان نيز ما انسانهاي بسيار زاهد و رياضت كشيده‌تر در بين مرتاضهاي هندي و بودايي داريم كه هزار و يك عمل خارق العاده و كرامت انجام مي‌دهند آيا مذهب آنها بر حق است؟ 4- علماء و شعراء و فيلسوفان و عرفاي بزرگ گذشته ايران همگي سني بوده‌اند: غزالي، مولوي، سنايي، عطار، سعدي و... پس چرا به اينها اقتدا نمی‌كنيد؟ 5- حضرت علي كه شما ادعاي پيروي او را داريد قبل از جنگ جمل می‌فرمايند: حق و باطل را ملاكي است كه افراد با آن سنجيده می‌شوند و افراد، ملاك سنجش حق و باطل نيستند. هر چند براي عوام كالانعام صرف نام و شهرت يك نفر دليل بر صحت تمامي سخنان و عقايد اوست.
* كساني كه زياد ادعا می‌كنند، روزگار، امتحانات سختي برايشان تدارك مي‌بيند كه اكثراً نيز در آن، شكست می‌خورند. فاعتبروا يا اولي الابصار. (منظورم ادعاهاي حكومتي 1400 ساله ايشان است).
* ما فقط در صورتي حق داريم گذشته گان را سرزنش كنيم كه خودمان بهتر عمل كرده باشيم و فقط در صورتي می‌توانيم بهتر عمل كنيم كه دست از سرزنش ديگران برداريم.
* چنانچه حضرت علي زنده می‌شدند و مدعيان حب اهل بيت را می‌ديدند می‌فرمودند: كلمه الحق يراد بها الباطل (سخن حقي است كه از آن ارادة باطل كرده‌اند).
* در زمان‌هاي گذشته، يوغ بردگي بر گردن و زنجير اسارت بر دست و پا زده مي‌شد ولي اينك فكر تو و باور تو را اسير می‌كنند زيرا اينگونه تو با پاي خودت و با كمال ميل و علاقه دنبال آنها مي‌دوي. يوغ و زنجير قرن بيستم سي دي است و ماهواره، اينترنت و تلويزيون، منبر و تريبون، روزنامه و كتاب و واعظ، خوانندگان و هنرپيشه‌ها و....
* خطرناك‌ترين معجون تاريخ، انسانهاي نادان و احمق و خوبي هستند كه هوس می‌كنند باخدا شده و ديگران را هم به بهشت ببرند.
* مسخره‌ترين نهادهاي اجتماعي بر پاية مذهبي است كه بر خلاف اصالت اوليه نيات بنيانگذار و پيروانش، شكل سازمان يافته به خود گرفته و متوليان آن، مانند پزشكان و ماموران دولتي، لباس‌هاي به خصوصي پوشيده و براي عقائد خود برنامه‌هايي مدون كرده و مراكز و اماكني را راه اندازي! شما می‌توانيد اين پوچي و مسخره گي را در ساير مذاهب (و نه اديان) به خوبي مشاهده كنيد از كليساها گرفته تا معابد بودايي‌ها و كاهنان و جادوگران قبايل سرخ پوستها و...
* کسي که خوابيده است را می‌توان بيدار کرد ولي چه می‌گويي درباره کسي که خودش را به خواب زده است؟
* يكي از طنزهاي مسخره تاريخ كشور ما اين بوده و هست كه هر گاه كسي خواسته مردم را به سوي قرآن و دوري از خرافات و روايات خرافي دعوت كند و بگويد اي مردم، شما بايد روشتان و احاديث و همه چيزتان را با قرآن تطبيق دهيد، از همه سو چماق وهابي گري و التقاط گري و كفر و بي‌ديني بر سر او فرود می‌آيد. ﴿وَسَيَعۡلَمُ ٱلَّذِينَ ظَلَمُوٓاْ أَيَّ مُنقَلَبٖ يَنقَلِبُونَ﴾.
* چه زشت و مسخره و تاسف آور و بچه گانه و سطحي است: عقائدي كه بر مبناي قصه شكل گرفته باشد.
* اسلام ناب، يعني اسلام منهاي روحانيت –نادان- و منهاي مداح و منهاي روضه‌خوان و واعظ. زيرا هر چند برخي از اينها آدم‌هاي خوبي هستند و حتي نيتشان هم خوب است ولي چه سود كه احمقند و جاهل! و جهل، مقدمة خرافه است و كفر، كه راه به دوزخ می‌برد. آري، اينها در قيامت، علمداران دوزخند.
* در روي كرة زمين فقط دو ملت هستند كه تمام عقايد مذهبي خود را بر اعتقاد راسخ به افسانه‌هاي تاريخي بنا كرده‌اند: 1- سرخ پوستاني كه مدهوش افسانه سرايي‌هاي كاهن قبيله‌اند 2- ‌ايراني‌هايي كه خام افسانه‌هاي پاي منبرند. البته به قول استاد قلمداران: هيچ ملتي در جهان در افسانه سرايي به پاي اعراب نمي‌رسد و هيچ ملتي در باور كردن افسانه‌ها به پاي ايراني‌ها نمی‌رسد.
* هيچ ملتي مانند شيعه، تاريخ را اين چنين به انحراف نكشيده هيچ ملتي مانند ما تاريخ را تبديل به طنزهايي مسخره نكرده. هيچ ملتي اين مقدار دروغ و تحريف و قلب واقعيت، وارد تاريخ نكرده است.
* متعفن‌ترين واژه‌ها در روز قيامت: دروغ - تقيه و مصلحت است. علت آنرا بزودي - و در ادامه اين تحقيق - می‌فهمي.
* تشيع صفوي زيباترين واژه‌ها را به لجن کشيد: اشک - شهيد - مظلوم - دعا - حجاب و...
* علماء، وعاظ و نويسندگان احمق در طول تاريخ اين ملت هر سخن حقي را با چماق مصلحت خرد و با چوب تقيه حراج کردند در حاليکه خودشان در زير نقاب ولايت پنهان شده بودند تلاش مي‌کردند تا تسلط معنوي و فکري خود را بر تودة مردم تثبيت کنند. اميد است به ياري خداوند و در عصر انفجار اطلاعات، اين بساط شرك و خرافه يكسره بر چيده شود. اي جوانان براي مبارزه با اين بزرگترين سنديكاي شرك و كفر و خرافه و تعصب، بپاخيزيد.
* روزگار مرا خنداند بعد از آنكه به گريه انداخت! خوارج كه خودشان بدترين منكرند،اينك در هر سوراخي كه در ايران سر می‌كشي مشغول امر به معروفند!.
* آقايان می‌گويند: آزادي در غرب فقط از گردن به پايين است و در ايران اسلامي از گردن به بالا. ولي واقعيت اين است كه آزادي در غرب هم از گردن به بالاست و هم از گردن به پايين و آزادي در ايران، نه از گردن به پايين است و نه از گردن به بالا! جرات داري يك ساز مخالف بسيار كوچك، عليه واضح‌ترين خرافات بزن تا ببيني آزادي در ايران از سر به بالا هست يا نيست. (سرگذشت علامه برقعي و قلمداران و حجه الاسلام مرتضي رادمهر و منتظري... را بخوان تا با نمونه‌هاي ديگري از اين آزادي از سر به بالا آشنا شوي).
* در ساديسمي بودن و مريض بودن شيعه همين بس كه من خوشحال مي‌شوم وقتي می‌فهمم اذيت و آزاري به حضرت فاطمه وارد نشده است ولي شيعه ناراحت می‌شود!.
* نمي‌دانم اين چه اصرار عجيبي است كه شيعه در تحريف تاريخ دارد زيرا او حتي مسائل بی‌فايده را نيز تحريف مي‌كند. طبق حديث صريح امام صادق و امام باقر، پيامبر اكرم در دوم ربيع الاول رحلت كرده‌اند ولي او به خاطر قول شيخ مفيد معتقد است پيامبر 28 صفر رحلت كرده است! (با رايانه هم حساب كني 2 ربيع الاول می‌شود دوشنبه) حضرت علي در خانة ابوطالب به دنيا آمده ولي او به خاطر حديثي كه راوي آن يك نفر مشرك بوده معتقد است علي در كعبه متولد شده. حضرت علي هنگام ورود به مسجد ضربه مي‌خورد او معتقد است در محراب ضربه خورده‌اند. شخصي به نام قطام اصلاً وجود نداشته! حضرت علي در 17 رمضان ضربت خورده و در 19 رمضان به شهادت می‌رسند و در دارالاماره كوفه به خاك سپرده می‌شوند. سنان ابن انس، امام حسين را به شهادت رسانده و سر ايشان را می‌برد. براستي اين تحريفات هيچ سودي براي شيعه ندارد. البته وقتي كسي عادت به دروغگويي و تحريف تاريخ كرد ديگر برايش موضوعات مورد تحريف، فرقي نمی‌كند.
* علم فقه، روح تهاجمي و شاداب اسلام را گرفت و علم کلام آنرا فاسد کرد. و اينگونه بود که موتور محرک اين نيروي عظيم در همان قرون اوليه اسلام از کار افتاد. اگر علاقه مند به دميدن روح دوباره در کالبد ملل اسلامي هستيد اين دو علم را به جهل، بدل کنيد.
* يکي از عللي که روحانيون نمی‌توانند زير بار حرف حق بروند آن است که تا چند سال قبل، مردم تمام سخنان آنانرا وحي منزل دانسته و براحتي و بدون چون و چرا تبعيت می‌کردند. ضمن اينکه بحث و جدلهاي کلامي حوزه نيز در اين روحيه زير بار حق نرفتن مزيد بر علت می‌شود ولي اكنون وضعيت به گونه‌اي ديگر است.
* 90% دروغ‌ها و خرافات جهان، نزد هموطنان گرامي من است و طرفه آنکه: فکر می‌کنند فقط آنها به بهشت می‌روند و بقيه به جهنم.
* بشر، رنگ سعادت را به خود نمی‌بيند مگر اينكه به توحيد برسد و به توحيد نمي‌رسد مگر اينكه دست از خرافات فرقه‌ای بردارد و دست بر نمی‌دارد مگر اينكه لباده پوشان ردا پوش دست از سر او بردارند.
* وقتي سياست با دين قاطي شود اگر خواستي انتقادي به خرافات وارده در دين بكني بر سرت چماق سياست را خرد مي‌كنند و اگر خواستي سخني سياسي بگويي چماق دين بر سرت فرود می‌آيد و اينگونه می‌شود كه دين و سياست هر دو رو به فساد و تباهي می‌رود و آنگاه آقايان تعجب می‌كنند كه چرا با اينكه 98% مردم با ما بودند و كشور نيز در دست روحانيون و قوانين اسلام نيز ناب و عالي، پس چطور شد كه هم دين فاسد و نابود شد و هم سياست؟ در اينكه انسان‌هايي خوب و با خدا بايد حاكم باشند شكي نيست ولي وقتي با لباس دين حاكم شدي و در دستانت پرچم دين و اهل بيت قرار گرفت هر اشتباه و خطاي تو و يارانت به حساب دين گذاشه می‌شود و اينگونه است كه مردم هم به دين و هم به سياست بدبين شده و هر دو رو به ويراني و فساد می‌رود. ايكاش كساني می‌آمدند كه نه عنواني ديني داشتند و نه لباس ديني و حتي در شعارهايشان، دين جايگاهي نداشت و در دستشان پرچم دين نبود ولي در عمل به قوانين مترقي و ناب اسلام رفتار می‌كردند. اين آروزي اكثريت ايراني‌هاست. والسلام.
* حضرت علي و ساير ائمه بسيار خوب و پاک و خداشناس و مظلوم و... هستند ولي من نمی‌دانم اين امور چه دخلي به شيعه دارد؟ مگر يکي از امامان در اصول کافي نفرموده شيعه ما کسي است که اگر در يک شهر صد هزارنفري زندگي می‌کند بايد از تمام آن صد هزار نفر بهتر باشد در اينصورت می‌تواند بگويد شيعه ماست. اگر کسي به کشورهاي سني و حتي ملل کافر و نجس غربي! مسافرت کند به خوبي متوجه می‌شود که در بين 5 ميليارد نفر مردم روي کرة زمين از همه دروغگوتر و دزدتر و حيله گرتر و تنبل‌تر و دورتر از روح اسلام حقيقي چه کساني هستند. اينجاست که بايد سخن حضرت علي به معاويه را براي آقايان تکرار کنيم: از چيزي گفتي که اگر هم ثابت شود سودي به حال تو ندارد!.
* ساديسم اعتقادي: نمی‌دانم اين چه اصرار شديدي است كه شيعه و علماي شيعه دارند تا به هر نحوي ثابت كنند كه به خاندان پيامبر، اذيت و آزارهايي اضافي وارد شده است؟ براستي آيا اين حالت، يك نوع ساديسم عقيدتي نيست؟
* امامان شيعه نمونه‌هاي بزرگي از پاكي و صداقتند ولي اين چه ربطي به شيعه صفوي و روحانيون شاه عباسي دارد؟ دين از سياست جدا نيست. درست. ولي چه كسي گفته شما دين هستيد؟ من آدمي كراواتي و بدون ريش و سبيل مي‌شناسم كه بسيار با خداتر از شماهاست. حتي بسياري از لات و لختي‌ها روحي با صفاتر از شماها دارند. چه كسي گفته دين يعني روحانيت؟ و اصولا چون دين از سياست جدا نيست شما را بايد از سياست جدا كرد چون شما ثابت كرديد كه خطرناك‌ترين عنصر براي دين هستيد.
* بلايي که روحاني صفوي بر سر مکتب تشيع آورد اين بود که اين مذهب را تبديل کرد به يک فرقه متعصب، درگير و دشمن درجه يک با ساير ملل مسلمان. مباني اين مذهب را آکنده کرده از مصالحي شيطاني به نام: تقيه، مصلحت، توريه که نتيجه آن به نفاق و دو رويي و دروغگويي پيروانش ختم شد. ساختن کلاه شرعي و تفسير و توجيه آيات قرآن و فن گذاشتن پرانتز بين ترجمه‌هاي قرآن و حاشيه نويسي، دسته گل ديگر شبه علماي صفوي است. و ايکاش کار به اينجا خاتمه پيدا می‌کرد آنها با تجزيه و تحليل]هاي متعصبانه و غير علمي از وقايع تاريخي، پايه‌هاي عقيدتي اين مذهب را بر مبناي استثنائاتي بيشمار بنا کردند که نتيجه آن تناقضات بيشمار شد و در ادامه: فراموش شدن اصول اساسي دين! و افسوس و صد افسوس که هنوز هم دست از سر اين ما بر نمي‌دارند. هرچند مقصر اصلي خود ما هستيم.
* محور فکري (اگر فکري باشد!) ابن ملجم، ابوجهل و شمر يکي است: تعصب و عدم تحمل يا باور حرف مخالف. آنچه در برادران حزب اللهي من، به وفور ديده می‌شود.
* تقليد از افكار خرافي گذشته گان و عرفهاي پوچ و منحط جامعة فعلي هيچ نيازي به تعقل و تدبر ندارد. و من نفهميدم خداوند چرا به انسانها عقل داده و چرا اينهمه در قرآن كريم دعوت به تعقل و تدبر كرده است در صورتيكه مي]توانست براحتي بگويد: تقليد كنيد.
* تحقيق بدون شک، تقليد است پس خودت را مسخره نکن!.
* تحقيقي که نتيجه‌اش از پيش تعيين شده و از روي کتابهايي خاص و با روشي خاص، صورت مي‌گيرد تحقيق نيست بلکه يک تقليد دبستاني مسخره و بچه‌گانه است.
* تحقيق با ذهني مملو از تقدسات ارثي و تفکرات کهنه تقليدي، بيشتر مايه خنده خدا و ملايکه است پس خودت را مسخره نکن.
* خودت را در مسير تحقيق قرار بده نه تحقيق را در مسير خودت.
* تمام هم و غم روحانيون از بيان افسانه‌هاي غصب ولايت، تحکيم پايه‌هاي حکومت خودشان به صورت غير مستقيم در اذهان عوام است.
* تمام بدبختي شيعه از اينجا شروع می‌شود كه كاتوليك‌تر از پاپ و كاسه داغ‌تر از آش شده است. پيامبر در غدير خم گفته هر كس مرا دوست دارد بايد علي را نيز دوست داشته باشد (مولي) ولي شيعه می‌گويد منظور از مولي، خليفه و جانشين است! خدا در قرآن فرموده دوستي(موده) نزديكان پيامبر مساوي است با اجر رسالت، ولي شيعه از كلمه مولي و موده معني وجوب حكومت و خلافت در خاندان پيامبر را برداشت كرده است! خدا در قرآن گفته می‌خواهد اهل بيت پيامبر را از آلودگي‌ها دور نگاه دارد ولي شيعه می‌گويد منظور از اهل بيت، فقط 5 نفرند و منظور از رجس، دوري از هر گونه گناه كبيره و صغيره و حتي مبري بودن از هر گونه خطا و اشتباه است! (يعني چيزي شبيه خدا!) و منظور از مي]خواهد اين است كه اين كار شده است!!! البته تمام اين زياده‌رويها ريشه در انديشه‌هاي غاليان (تندروها، غلو كننده‌ها) دارد كه از همان ابتدا نيز مورد لعن و نفرين امامان شيعه قرار داشته‌اند.
* داشتن اسم شيعه يا سني يا... مهم نيست. مهم اين است كه آقابالاسرها تو را احمق فرض نكنند و مغزت را از يكسري اطلاعات نادرسته انباشته!.
* علي را معاويه نكشت بلكه يكي از شيعيان احمق كوفي كشت. حسين را يزيد و سپاه شام نكشت بلكه همان شيعيان كوفه كه از او دعوت كرده بودند كشتند. و اكنون نيز سني‌ها خون به دل امامان شيعه نمي‌كنند بلكه...
* شيعه در دو جنبه غلو می‌كند يكي در بالابردن اشخاص مورد علاقه‌اش و ديگري در كوبيدن اشخاص غير مورد علاقه‌اش. و اين در حالي است كه خدا در قرآن فرموده: اي كساني كه ايمان آورده ايد در دين خود غلو نكنيد و شيعه (دسته دسته، گروه گروه، پراكنده، تعبير قرآن: شيعا) نشويد. می‌دانيد منظور مشخص اين آيه يعني چه؟ يعني اينكه غلو در دين موجب چند دسته‌گي و ايجاد فرقها و مذاهب مختلف می‌شود. اكنون تو را به خدا در ميان فرق اسلامي بيشترين غلو را در كجا مشاهده می‌كنيد. بيشترين غلو در حق دوست و دشمن؟
* سخني با ايران پرستها: همين نكته ساده كه امپراطوري ايران از سپاه ساده اعراب شكست خورد بهترين دليل بر پوسيده شدن و ناكارآمد بودن آن نظامي است كه شما آنقدر افسوس آنرا می‌خوريد.
* به تمام آنچه می‌شنوي و نيمي از آنچه می‌بيني و يك سوم آنچه می‌خواني شك كن.
* ضرب المثل چيني: كسي با گوش دادن، چيزي ياد نگرفته است.
* هرگاه شيعه، مركز احساساتش را به مركز تعقلش پيوند بزند تمامي مشكلاتش حل می‌شود.
* من مرتباً حرف خنده داري را از زبان زعماي قوم و مسئولين در ايران مي‌شنوم كه: آزادي در غرب يا در دوران شاه از سر به پايين بوده و هست ولي در ايران و در اسلام از سر به بالاست. ولي تعجب آور است كه چرا حتي روحانيون شيعه مانند: علامه برقعي، آيت الله منتظري، آيت الله زنگنه،‌آيت الله سنگلجي، آيت‌ الله مصطفي حسيني طباطبايي، آيت الله حيدرعلي قلمداران و... اجازه چاپ كتاب‌هايشان را نداشته‌اند! و حتي اجازه سخنراني! آري من، كتاب اين افراد را خوانده‌ام نه به كسي توهين كرده‌اند و نه خلاف اصول دين مبين اسلام سخني گفته‌اند. بلكه آنها فقط و فقط، خرافات موجود در تشيع را توضيح داده‌اند. تنها علت عدم مجوز چاپ به آنها نيز آن است كه روحانيون براي مطالب اين كتاب‌ها پاسخ و توجيهي نداشته‌اند. و سزاي اين افراد تبعيد بوده است و ترور و زنداني شدن! براستي آيا اين است آزادي از گردن به بالاي شما. درباره شما بايد گفت كه: شما هيچ آزادي به مردم نمی‌دهيد نه آزادي از گردن به پايين و نه آزادي از گردن به بالا. البته مردم در خفا و پشت پرده و دور از ديدگان شما: هم آزادي از گردن به پايين دارند (متاسفانه) و هم آزادي از گردن به بالا (خوشبختانه)
* من واقعاً از افكار و عقايد شيعه در تعجبم. زيرا روزي نيست كه از منبري يا از كسي اين سخن را نشنوي كه پيامبر مردم را مكرراً به توجه به اهل بيت و آموختن روش و سيرة آنها جلب می‌كرد ولي همه گمراه شدند زيرا اهل بيت را رها كردند. سئوال من اينجاست: به جز شما كه با عقايد خرافي و شرك آميز و با تفرقه و اختلاف افكني و نداشتن روحيه علمي و تحريف چهره اهل بيت، باعث دوري نه تنها ساير مسلمين بلكه حتي عده‌ای از مردم ايران از اهل بيت شده‌ايد چه كسي مقصر است؟ و چه كسي به جز شيعيان و طرفداران حضرت علي و امام حسين و امام صادق خون به دل آنها كردند؟ حضرت علي را ابن‌ملجم كشت كه از سپاه خود ايشان بود و امام حسين را شيعيان كوفه كشتند و بيشترين لعنت از سوي امام صادق، نثار ابوالخطاب شيعه و غاليان شيعه شده است. براستي به جز غلوهاي شاخدار شما چه چيز ديگري باعث دوري مردم سني و حتي شيعه از اهل بيت شده است. مثل شما مثل همان دزدي است كه داخل مردم شده بود و دزد دزد می‌كرد. ﴿وَسَيَعۡلَمُ ٱلَّذِينَ ظَلَمُوٓاْ أَيَّ مُنقَلَبٖ يَنقَلِبُونَ ٢٢٧﴾ [الشعراء: 227].
* يكروز صبح، ملا براي اينكه بفهمد زنش رازدار است يا نه، هنگام خروج از خانه به او می‌گويد: امروز صبح كه به دستشويي رفتم يك كلاغ از من خارج شد و به هوا پريد. زنش به يكي از همسايگان می‌گويد می‌داني امروز صبح دو كلاغ از ملا خارج شد و... وقتي هنگام عصر ملا به خانه بر می‌گشته می‌شنود كه دو زن دارند با يكديگر صحبت می‌كنند و می‌گويند: می‌داني كه امروز صبح چهل كلاغ از ملا خارج شده است! براستي وقتي در طول يكروز يك كلاغ می‌شود چهل كلاغ، آيا در طول 1400 سال چه اتفاقاتي كه نيفتاده است؟ ريشه غلو در انديشه‌هاي شيعي را بايد در همينجا جستجو كرد.
* شيعه از روي افسانه‌هاي تاريخي با ياران پيامبر دشمن است و من از روي يكصد آية قرآن كه در ستايش و تعريف اصحاب نازل شده عاشق ياران پيامبر هستم و منظور خداوند را در اين يكصد آيه، -بر خلاف شيعه- بيشتر از سه نفر می‌دانم.
* هلوكاست شيعي: همانطور كه در غرب، هيچكس حق ندارد تحقيقي يا سخني پيرامون دروغ بودن يهود سوزان هيتلر و دروغ بودن آزار و اذيتهاي اضافي وارد بر يهوديان انجام دهد در ايران نيز كسي حق ندارد در مورد دروغ بودن آزار و اذيت‌هاي افسانه‌ای وارد شده بر افراد مورد علاقة شيعه تحقيق كرده يا سخني بگويد.
1. گفتم: ابوبكر يكي از ثروتمنداني بود كه مرتب در راه اسلام و به خصوص خريدن و آزاد كردن برده‌هاي تازه مسلمان در مكه (مانند بلال) پول زيادي خرج كرد. در هجرت به مدينه جانش را همراه پيامبر به خطر انداخت. از قبيله و خانواده اش[[220]](#footnote-220) بريد (‌اين يكي براي عربهاي آن دوره از همه بدتر بوده است) در جنگها شركت كرده و بعضاً در تامين بودجه جنگها يا ساختن مساجد و... هزينه مي‌كرده است.

گفت: ولي اگر تاريخ شيعه را بخواني، می‌بيني كه پيامبر اکرم به دفعات مكرر ابوبكر و حضرت عمر را به هر مناسبتي خوار و خفيف می‌كرده است. ضمن اينكه مرتباً آيات مختلفي در نكوهش آنها نازل می‌شده!.

گفتم: پس آنها چقدر خوب بوده‌اند و چقدر مخلص و با وفا، كه با اينهمه توبيخ و سرزنش، از كنار پيامبر دور نشده و به جمع دشمنان نرفته و به پيامبر، دختر داده و دختران او را به زني گرفته‌، نام محمد را بر فرزندان خود گذاشته و مي‌خواسته‌اند پس از مرگ نيز، در كنار او دفن شوند! اگر پيامبر اكرم مرتباً از كسي تعريف كند (حضرت علي) و او وفادار باشد بيشتر هنر كرده يا اينكه پيامبر اكرم كسي را مرتب، توبيخ كند و او همچنان وفادار باقي بماند[[221]](#footnote-221)؟!!!.

1. گفتم: می‌داني اگر خوارج در دوران حضرت عمر قيام می‌كردند و حضرت عمر با آنها مي‌جنگيد و آنها را مي‌كشت اكنون مداحان ما بالاي منبر چكار مي‌كردند؟ گفت: ‌نه. گفتم:‌ فرياد می‌زدند:‌ اي مسلمين، اي واي، هيهات، نمی‌دانيد در يك روز، چهار هزار عارف عابد شب زنده‌دار را شهيد كردند. می‌دانيد چه ضربه سنگيني به اسلام وارد شد. فقط براي اينكه خليفه نخواست يك كلمه توبه كند[[222]](#footnote-222)... اي واي.. و بعد با ضجه و فرياد و فحش و ناسزا اشك عوام و جيغ و فرياد زنان را در می‌آوردند. گفت: حالا چقدر غصه مي‌خورند كه ايكاش اين اتفاق، در زماني غير از زمان حضرت علي مي‌افتاد چون سوژه بسياري مناسبي را براي گرم كردن دكانشان از دست داده‌اند. گفتم: البته من فكر می‌كنم كه خود اينها خوارج دوران ما هستند بلكه بدتر!.

گفت: ديگر چرا بدتر؟ گفتم: خوارج ادعاي دوستداري علي و ادعاي شيعه بودن نداشته‌اند. آنها منافق نبوده‌اند. و به قول حضرت علي لااقل نيتشان صاف بوده ولي راه را اشتباه رفته‌اند. ولي برخي از اينها، همكاسة انگليس و همدست اسراييل و در پي كسب ثروت، جلب شهرت، سلب اتحاد و قلب واقعياتند[[223]](#footnote-223).

1. حضرت علي می‌فرمايند: حوادث روزگار، مانند همند و از روي اتفاقات قبلي، می‌توان وقايع آينده را پيش بيني کرد. اگر در تاريخ 400 سال پيش ايران دقت کني می‌بيني اکثر شهرها سني بوده‌اند و به خصوص شهري مانند اصفهان، مخالف‌ترين و حتي بنا به قولي مردم بر دين خوارج، بوده‌اند! تا شاه اسماعيل صفوي 13 ساله اولين پادشاه صفوي روي کار می‌آيد و به مردم اصفهان 40 روز فرصت مي‌دهد (البته دستورات، از پشت پرده صادر می‌شده) که تکليفشان را مشخص کنند! و بسيار جالب است که هم اينک نيز فرزندان همان خوارج، طبق روش اسلاف خود، کار را به افراط و تفريط کشانده‌اند.
2. عملي كردن يك تئوري تفاوت فاحشي با مطلع بودن از آن تئوري دارد. خدا را هزاران بار شكر كه متفكرين و مطلعين اين امر پس از 14 قرن حكومت را به طور كامل در قبضه گرفتند و فاصلة عظيم ميان تئوري تا واقعيت را چه خوب فهميدند و به ديگران نشان دادند.
3. پاسخ سئوالات خود را هميشه بر محور توحيد پيدا كن؟ دكتر شريعتي سئوال كرده چرا پيامبر يك تنه موفق شد ولي حضرت علي با آن همه قدرت بدني و توان علمي و طرفدران از جان گذشته و... موفق نشد؟ پاسخ مشخص است: لا موثر في الوجود الا الله. البته انسان بايد تمامي توان و تلاش خودش را به كار بيندازد ولي تصميم گيرندة نهايي ديگري است (الله) و تا او مهر تاييد نهايي را نزند حتي نمی‌توان نفس كشيد.
4. طبق تحليل‌هاي شيعه، نعوذبالله اين فكر به ذهن آدمي خطور می‌كند كه نكند پيامبر گرامي اسلام، اولين سنگ اختلاف و كينه را در دل ياران خود كاشتند! زيرا وقتي متون مورد استناد شيعه (به خصوص كتب عهد صفويه) را مطالعه می‌كني می‌بيني پيامبر اكرم فقط و فقط به علي و فاطمه توجه و عنايت داشته و خدا نيز فقط در ستايش آنها آيه نازل می‌كرده و بيشتر توبيخات الهي و يا سرزشنهاي پيامبر اكرم نيز متوجه حضرت عمر و ابوبكر بوده است‌! نتيجه مسلم و قطعي چنين روشي به خوبي قابل پيش بيني است: افراد توبيخ شده به مرور زمان، كينه افراد تشويق شده را به دل می‌گيرند!! پس نعوذ بالله، خداوند و رسول اكرم اولين سنگ كينه و تفرقه را انداخته‌اند!!! البته تمام اينها بازي‌هاي تاريخ نويسان داستانسرا و كم‌اطلاع و غاليان و... است. اگر كسي به طور كامل و بدون تعصب و به صورت علمي در متون تاريخي دقيق شود مي‌فهمد كه پيامبر اكرم و خداوند عادل متعال به همة انسانها به يك ديد نگاه مي‌كرده‌اند و هيچ اثري از پارتي بازي و... در كار نبوده است. و زمينه براي رشد و شكوفايي استعداد همه مردم فراهم بوده و انحصارات طبقاتي و موروثي پادشاهان ساساني و يا كاستهاي جوامع هندي هيچ جايگاهي در تاريخ صدر اسلام نداشته است.(به خصوص براي رسيدن به حكومت) و بيشتر تقدس تراشي‌ها و كينه بازي‌ها متعلق به سال‌هاي بعدي و تحت تاثير ساير اديان و فرهنگ‌ها در بين مسلمين بوده است.
5. محققان اسلام شناس غربي در تحقيقات خود بيشتر بر منابع و متون سني تكيه مي‌كنند و شيعه را به عنوان يك فرقه در نظر می‌گيرند و به منابع و متون آن توجه چنداني ندارند. آخ اگر بدانند كه چه عقايد جالبي براي تضعيف و كوبيدن اسلام در متون شيعه وجود دارد محال بود يك لحظه از متون شيعه، غافل شوند: منابعي كه نشان می‌دهد هدف پيامبر اكرم، حكومت و رياست بوده و موروثي كردن خلافت در خاندان دختر و پسر عمويش علي (حديث غدير خم و احاديث امامت اثني عشريه) متوني كه نشان می‌دهد هدف پيامبر، مسائل مالي و اقتصادي و بخشيدن منطقه وسيع و حاصلخيزي به نام فدك در اواخر عمرش به دختر و پسرعمويش بوده است! روايات متواتري كه نشان می‌دهد قرآن نيز مانند تورات و انجيل دستكاري و كم و زياد شده است. احاديثي كه نشان می‌دهد تمامي ياران و نزديكان پيامبر پس از رحلت او به او و حتي به آيات قرآن، خيانت كرده و همگي مرتد شدند به جز 3 نفر! مطالبي كه نشان می‌دهد كه دين اسلام دين ناقصي است زيرا طبق آيه ﴿ٱلۡيَوۡمَ أَكۡمَلۡتُ لَكُمۡ دِينَكُمۡ﴾ چون علي به خلافت انتخاب نشد دين اسلام ناقص پياده شد و چيزي كه مسلمانان در زمان حاضر، پيروان ساير اديان را به آن دعوت می‌كنند يك دين ناقص و تحريف شده توسط خلفاست!! مطالبي كه نشان می‌دهد حاصل تلاش 23 ساله پيامبر اكرم پرورش و تربيت يك عده انسان غاصب ظالم منافق ترسوي مرتد بوده است!!! پس نمی‌توان از اين دين آن هم در غياب پيامبرش پس از گذشت 1400 سال انتظار تربيت انسان‌ها را داشت. و صدها مطلب جالب ديگر براي كوبيدن اسلام و تضعيف آن و ارائه چهره‌ای زشت از پيامبر و همچنين ياران او. ﴿وَسَيَعۡلَمُ ٱلَّذِينَ ظَلَمُوٓاْ أَيَّ مُنقَلَبٖ يَنقَلِبُونَ﴾.
6. فکر می‌کنم علت اينکه در تعاليم قرآن و ساير انبياي الهي توجه به خصوص و فراواني به مسايل حکومتي نشده (البته حكومت از جانب خداوند) اين است که راه براي شيادان در آينده باز نشود تا به نام خدا حکومت را به دست گرفته و پدر مردم را درآورده و مردم هم از ترس آتش جهنم، جرات قيام در برابر دست خدا و سايه و نماينده خدا را نداشته باشند! چيزي که متاسفانه با وجوديکه در تعاليم انبياء نبوده است هم در قرون وسطي در اروپا و هم در جوامع اسلامي به وقوع پيوست. اکنون تصور کنيد اگر مستمسکي هم داشتند چها که نمی‌کردند!!!.
7. آخر حرف به ظاهر علماء و محققين شيعه اين است که مردم در همه زمانها حتي پس از خاتميت، نيازمند قيم و آقا بالاسرند و چون فعلا امامي در قيد حيات نيست پس اين وظيفه خطير! به عهده روحانيت و وعاظ و مداحان و در نهايت ولي فقيه و يا ولايت مطلقه فقيه است! و حرف آخر علماي سني اين است که هر جامعه خودش بايد سرنوشت خودش را با شوري و نظر اکثريت به دست بگيرد[[224]](#footnote-224) خدا را هزاران بار شکر، که هر دوي اين نظريات پس از گذشت 14 قرن، جواب خود را در عرصة عمل پس داده است.
8. تو اگر پشت سر زنده‌ای غيبتي کردي يا ندانسته تهمتي زدي مي‌تواني بروي و از او عذرخواهي کني ولي اگر به کسي که مرده است دروغ و بهتاني زدي مي‌خواهي چه کني؟
9. حضرت علي در پاسخ آن شخصي که می‌پرسد آيا خدايت را ديده‌اي، مي‌فرمايد: چگونه خدايي را که نديده باشم می‌پرستم! دقت کنيد: خدا! آنگاه من از شبه شيعيان متعجبم که چگونه بر مبناي يکسري افسانه که 1400 سال است دهان به دهان و کتاب به کتاب گشته تا از سرزميني ديگر و از ميان چندين نسل و فرهنگ مختلف به دست ما رسيده و يک ميليارد نفر از مسلمانان واقعي نيز مخالف آنند، و عقل و قرآن نيز مخالف آن است، خودشان را جهنمي می‌کنند.
10. همکاري گروهي از افراد نخبه دست از مال و جان و قبيله شسته (به تاييد قرآن) باعث موفقيت و اعتلاي اسلام شد. رشادت و دلاوري علي، جايگاه اجتماعي و همکاري و اطاعت کامل و مصلحت انديشي و ولخرجي‌هاي مداوم و بی‌منت حضرت ابوبکر و عثمان، خشونت و قاطعيت و سماجت و فراست حضرت عمر، اين عوامل انساني باعث نيرو گرفتن و توفيق اسلام شد. اسلامي كه پيروز شد و باقي ماند و به دست ما رسيد حاصل تلاش گروهي عده‌ای از مردم مختلف، از قبايل قريش و مردم مدينه است. پس شرم کنيد و شرم کنيد و شرم کنيد.
11. روحاني صفوي با توجيه و تحريف و تاويل و تفسير و پرانتز گذاشتن ميان رجمه آيات الهي اين کتاب آسماني را تحريف و روح آنرا مسخ کرده و جالب اينجاست که به حضرت عمر و ابوبکر انگ تحريف قرآن را مي‌زند يعني كساني كه اگر قرآن را جمع آوري نكرده بودند بدون شك، همان بلايي كه بر سر تورات و انجيل آمده بود بر سر قرآن هم می‌آمد.
12. در عمر خود بسيار ديده ايم که امروز اتفاقي(دعوي و مشاجره و حرف و نقلي) می‌افتد و فردا با هزار تفسير و تغيير و تبديل از زبان ديگران بازگو می‌شود. که حتي با اينکه خود ما در صحنه حضور داشته‌ايم در تشخيص اينکه حق با کيست سردرگم می‌شويم. من چگونه باور کنم 1400 سال پيش اتفاقي در مکاني ديگر و فرهنگي ديگر افتاده و کامل و صددرصد درست به دست ما رسيده و نه از اسرائيليات است و نه غاليان در آن دستکاري کرده‌اند و نه علامه‌هاي دولت فخيمة صفويه در آن تحريفي انجام داده‌اند؟
13. اولي:‌ «حضرت علي براي مصلحت اسلام سكوت كردند» دومي: «بله و اين حضرت عمر و ابوبكر بودند كه باعث انحراف اسلام شدند تا اسلام، مسير ديگري را طي كند». سومي: «پس نتيجه می‌گيريم كه حضرت علي براي حفظ مصلحت اسلام، سكوت كردند تا در آينده، مسير اسلام، منحرف شود»!!!.
14. گفت: ‌حضرت علي در سن 10 سالگي به پيامبر ايمان آوردند. گفتم: درست است كه اين افتخار بي‌نظيري براي آن حضرت است ولي حضرت عمر و ابوبكر نيز در نوع خود شاهكار كردند. گفت: چطور؟ گفتم‌: كجا سراغ داري يك نفر، 40 سال از عمرش گذشته باشد آن هم در آن محيط جاهليت و فرهنگهاي خاص قومي و قبيله‌ای و از خانداني غير از خاندان پيامبر و آنگاه پس از يك عمر بزرگ شدن با فرهنگ و تعصبات خاص خودش، بتواند در آن سن، سخن مردي را قبول كند (كه علاوه بر اينكه از اقوام و نزديكان آنها نبود و اقوامش هم از او بريده بودند) هر چه می‌گفت نو و تازه و مخالف اساسي‌ترين تفكرات آن زمان، يعني بتها (‌دقت كنيد يعني: معبود) و نفي سرمايه‌داري بود (بقيه قوانين اسلام كه جاي خود دارد) در يك كلام يك بچه راحت‌تر مي‌تواند تغيير كند و يا يك پيرمرد؟ و شما فرزندي كه در خانه شما بزرگ شده است را بهتر می‌توانيد تغيير دهيد يا غريبه‌ها را؟ اگر شما اكنون در قرن 20 و در قرن علم و فرهنگ و تمدن و شهر، يك نفر پيرمرد نه، يك نفر را بچه را آوردي كه فقط حاضر شود از يك عقيده خيلي پيش پا افتاده‌اش بگذرد من اسمم را عوض می‌كنم. ايكاش انسان‌ها در تحليل وقايع با ديد عقل محض و به دور از تعصبات مذهبي قضاوت مي‌كردند.
15. ايراني‌هاي زرتشت در زمان حضرت عمر، به نحوي مسلمان شدند كه اسلام آنها 1400 سال در تند باد تمام حوادث، دوام آورد ولي اكنون شاهديم كه ظرف فقط 28 سال...
16. يك نفر بالاي منبر می‌گفت: (حضرت عمر، بيسواد بوده و شخصي از او موضوعي را پرسيد و او گفت نمی‌دانم‌) من در دلم گفتم: خدا پدرش را بيامرزد كه گفت نمی‌دانم و پاسخ اشتباه نداد و خدا پدرش را بيامرزد كه به مشورتهاي حضرت علي گوش می‌داد و خدا پدرش را بيامرزد كه هميشه به اشتباهاتش اعتراف می‌كرد. بر خلاف حضراتي كه خود را معصوم می‌دانند و حتي براي يك لحظه در عمر خود مشورت پذير نبوده بلكه به هيچ وجه حاضر نيستند به اشتباهات خود اعتراف كنند. خيلي دوست داشتم به ايشان بگويم شما از گوشه امن خانه خود كباب را مي‌خوريد و بعد سوار بنز شده و تشريف مي‌آوريد اينجا و به حضرت عمر گير مي‌دهيد كه در زمان او نه كتابي بوده و نه مدرسه‌ای و نه امكاناتي و نه اوقات فراغتي و هرچه بوده جنگ بوده و كار و تلاش.
17. اولي: «در سيره ابن هشام آمده كه پس از شكست مسلمين در احد، پيامبر به بالاي يك بلندي رفته و حضرت علي و حضرت عمر و ابوبكر و... اطراف او جمع می‌شوند. پيامبر تقاضاي آب مي‌كنند حضرت علي مي‌روند و سپر خود را از آب پر می‌كنند و می‌آورند.پيامبر از آشاميدن آب اظهار كراهت كرده و می‌فرمايند آن آب را به روي سر مباركشان بريزند». دومي: مي‌داني اگر حضرت عمر آب را آورده بود نويسندگان شيعه چه می‌گفتند؟ اولي: «نه» دومي: مي‌گفتند: حضرت عمر در آن آب سم ريخت و جبرييل به پيامبر اطلاع داد و پيامبر از شدت بزرگواري و براي اينكه حضرت عمر در انظار، خراب نشود فرمودند آن آب را بروي سرشان بريزند‌!!! (باز هم به انصاف و شرف نويسندگان سني[[225]](#footnote-225) كه جز به خوبي و نيكي از حضرت علي و حتي ساير ائمه ما ياد نمي‌كنند).
18. من نمی‌دانم اين چه اصرار و تعصب احمقانه ايست که در سر خوارج شيعه نما جا خوش کرده که هر چه گذشته گان گفته‌اند دربست درست است و اگر کسي در قرن انفجار اطلاعات به نکته جديدي رسيد چماق تکفير را در سر او خورد مي‌کنند! کي اين قرون وسطاي جوامع اسلامي به پايان می‌رسد؟ والله اعلم.
19. امان از وقتي كه لجاجت در كار باشد بهانه جويي كار آساني است. مجسم كنيد حضرت علي ابتدا خليفه می‌شد و پس از ايشان حضرت عمر به حكومت می‌رسيد و مجبور می‌شد با خوارج نبرد كند و مانند حضرت علي 4000 هزار نفر از اين انسان‌هاي زاهد قرآن خوان شب زنده دار را در نصف روز بكشد شيعه چها كه نمي‌كرد و اكنون خوارج چه تقدسي كه نداشتند.
20. حضرت علي جمله بسيار زيبايي دارند: هر كه در پي چيزي بود و براي آن تلاش كرد به همه آن يا مقداري از آن دست يافت. پس مسلم است كه وقتي محقق شيعه در پي عيبجويي و عيب تراشي باشد براحتي می‌تواند از بين انبوه متون درهم تاريخي، چند داستان و حديث بر ضد حضرت عمر و ابوبكر پيدا كند همانطور كه خوارج و ناصبي‌ها نيز می‌توانند براحتي مطالبي بر ضد حضرت علي را از لابه لاي متون تاريخي پيدا كنند.
21. اولي: چرا در زمان ما شهادت هم سياسي شده؟ دومي: يعني چه؟ يعني اينكه مثلاً دكتر شريعتي يا دكتر فاطمي مرحومند و بعضاً منفور ولي آقاي مصطفي خميني كه مانند آنها به طرزي مشكوك رحلت كرد، شهيد است؟ دومي: اين روش امروز و ديروز ما نيست. ما حضرت عمر را هم مقتول می‌دانيم با اينكه می‌دانيم واقعاً در مسجد و بي‌گناه، شهيد شده است.
22. مي‌گويند سني‌ها متعصب و خشمگين و غير منطقي هستند من با عوام آنها كاري ندارم ولي تعجب می‌كنم كه چگونه شيخ شلتوت مفتي مصري با اينكه می‌دانست، عوام و حتي خواص و علماي شيعه، حضرت عمر و ابوبكر را سب و لعن می‌كنند[[226]](#footnote-226) (آنهم در آن زمان كه هفته وحدت نبوده و به جايش عمر كشان فراوان بوده) با اين وجود، مذهب تشيع را مذهبي از مذاهب اسلامی عنوان كرده و اكنون براي من جاي سئوال است كه متعصب و احمق واقعي كيست‌؟ (فقط همينقدر قياس كنيد كه علاقه‌ای كه ما نسبت به حضرت علي داريم آنها نسبت به حضرت عمر و ابوبكر دارند آنگاه عمق قضيه و شجاعت اين مفتي را كه روشنفكر‌تر و دل آگاه‌تر از تمام به ظاهر علامه‌هاي ماست را بهتر درك می‌كنيد و آيا اكنون نوبت آن نيست كه گام بعدي را ما برداريم؟ يا اينكه خوارج و ابوجهل‌ها، ملل مسلمان را مانند انگليس و صهيونيست می‌دانند و براي اين اتحاد، اعتراض خواهند كرد؟

براي من جاي تعجب است كه چرا ابوسفيان با آن جد و حرارت عجيب، سعي داشته با حضرت علي بيعت كند! آيا براستي نقشه‌ای در سر نداشته؟ و آيا بني‌اميه هميشه براي آينده نقشه نمی‌كشيدند؟ آيا او نمی‌خواسته كه پس از انتخاب حضرت علي تمام قبايلي كه چند نفر از بزرگانشان توسط آن حضرت، كشته شده بودند را بر عليه ايشان برانگيزد؟ و آيا برانگيختن آنها بر عليه حضرت علي راحت‌تر نبوده‌؟ (زيرا اعراب به افراد سالخورده احترام بيشتري گذاشته و به سختي از فردي كه هم جوان است و هم چندين نفر از بزرگان آنها را كشته و هم موقعيت مالي ندارد، تبعيت مي‌كنند) و آيا شورش اهل رده (كه پس از خلافت ابوبكر اتفاق افتاد) اوضاع را پيچيده‌تر نمي‌كرد؟

1. پيامبر به صورت واضح و صريح و به صورت عملي طي 23 سال، روش خواندن نماز و ساير آداب و رسوم اسلام را به مردم ياد داد با اينهمه ميان فرق و مذاهب اسلامي اينهمه تفاوت در برگزاري اين امور مشاهده می‌شود. چگونه ممكن است در مورد امري كه صددرصد می‌تواند اختلاف برانگيز باشد (خلافت و جانشيني) ايشان از كلمه‌ای (مولي) استفاده كنند كه داراي 27 معني مختلف است و به صورت واضح و شفاف بيان نفرمودند كه علي اولين خليفه و جانشين بلافصل من است؟ و پس از غدير خم در طول هفتاد روز پس از آن نيز حتي يكبار هم اشاره‌ای مجدد به اين موضوع بسيار هم نكرده باشند! نكته ديگر اينكه در لزوم انجام هيچيك از واجبات ديني بين شيعه و سني اختلاف نيست يعني شيعه و سني متفقاً اقرار به توحيد، نبوت و معاد داشته و انجام نماز و روزه و حج و جهاد و... را از واجبات مي‌دانند پس چرا فقط در مورد جانشيني پيامبر اختلاف وجود دارد؟[[227]](#footnote-227)
2. مي‌گويند حضرت عمر و ابوبكر براي تحريف اسلام يا اينكه حكومت بر عثمان و بني اميه مستقر شود مرتكب آن كارها شدند ولي ما در تاريخ می‌بينيم كه ابوسفيان می‌خواسته با حضرت علي بيعت كند يعني اين شخص زيرك، در سن پيري اينقدر كم هوش شده كه می‌خواسته با ايجاد خطر براي خودش، لقمه را دور سرش بگرداند. كافي بوده بنشيند تا مقصودش حاصل شود. و اگر حضرت ابوبكر، آدم بدي بوده چه نيازي داشته كه ابوسفيان نگران چيزي باشد؟ مسلم است كه رهبر بد، نهضت را رو به تباهي می‌برد و مقصود دشمن حاصل می‌شود. ولي نويسندگان ايراني هموطن من، حضرت عمر و ابوبكر را بهتر از ابوسفيان و بهتر از مهاجر و انصار می‌شناسند!!!.
3. از يك نفر از آقايان پرسيدم: چرا می‌گوييد حضرت عمر و ابوبكر در جنگ احد فرار كردند در حاليكه قديمي‌ترين و موثق‌ترين منبع يعني سيره ابن اسحاق (كه شيعه هم بوده) مي‌نويسد‌: آنها همراه تعدادي ديگر با شنيدن خبر كشته شدن پيامبر‌اكرم، غمگين گوشه‌ای نشسته بودند... ايشان پاسخ فرمودند: چطور در آن گير و دار می‌شده نشست؟ و من گفتم: همانطور كه هند جگر خوار می‌توانسته با فراغ بال بنشيند جگر حمزه را بخورد و با بقية جگر حمزه، گردن‌بند درست كند و همراه بقيه زنان، بالاي سر جنازه‌ها برقصد و....... ﴿فَبُهِتَ ٱلَّذِي كَفَرَ﴾.

چگونه است كه حضرت عمر و ابوبكر را هم مردم زمان خودشان و هم مسلمانان در اين 1400 سال دوست داشته‌اند ولي آقايان به زنده بودشنان مورد نفرت و تنفر ايرانيان و ساير ملل جهان قرار گرفته‌اند؟!.

1. نكته بسيار زشت و بيشرمانه‌ای در لابه لاي سخنان برخي از آقايان شنيده می‌شود مبني بر اينكه ابوبكر به خاطر اينكه بعداً خليفه شود به پيامبر ايمان آورد و از اموالش مرتب خرج مي‌كرد. يعني حماقت[[228]](#footnote-228) تا چه حد؟ پيامبر در روايات معتبر و موثق، فرموده تنها كسي كه بدون لحظه‌ای تامل و به سرعت با من دست بيعت داد و حرف مرا تصديق كرد ابوبكر بود. مگر می‌شود ابوبكر، 23 سال از بهترين دوران عمر خود را (با اينكه آدم ثروتمندي هم بوده و می‌توانسته مثل عباس، عموي پيامبر، هواي دو طرف را داشته باشد و راحت زندگي كند) همراه پيامبر به سختي بگذراند تا 2 سال خليفه شود؟ تازه در زمان خلافتش چه سوء استفاده‌اي كرد؟ حتي يك نفر از نزديكانش را مقام نداد. يك دينار از بيت المال برنداشت. فقط 13 سال در مكه و در آن محيط خفقان زا با اينكه از قبيله مطرحي هم نبود مرد و مردانه در كنار پيامبر ايستاد. از پسر و پدرش بريد. و به قولي در جنگ تبوك تمام دارايي خود را خرج سپاه كرد. واقعاً من نمی‌دانم اين چه حماقتي است كه به اسم حب علي در رگ و ريشة هموطنان من جا خوش كرده است.
2. روحانيون، خودشان عاشق پست و مقامند فكر می‌كنند حضرت عمر و ابوبكر نيز همينطور بوده‌اند. خودشان، در قرن بيستم و در محيط شهري اهل حقد و كينه‌اند فكر می‌كند 1400 سال پيش هم همينطور بوده. خودشان، براي كسب مقام با بزرگان، نزديكي می‌كند فكر می‌كنند علت همنشيني ابوبكر با پيامبر نيز همين بوده است. خودشان در هواي گرم، طاقت نمي‌آورد، سئوال مي‌كند چرا در غدير در آن گرماي شديد پيامبر اكرم مردم را نگهداشت. خودشان از جانشان مي‌ترسند مي‌گويند پيامبر در اعلام آيه ابلاغ، شك و ترديد داشته. و بالاخره روحانيوني كه يك درس تاريخ و سياست مطالعه نكرده‌اند در قرن بيستم، اعراب 1400 سال پيش را بهتر از مردم همان زمان مي‌شناسند.
3. تمام توجه عوام شيعه روي صادر كننده دستور العمل است و نه خود دستور‌العمل در حاليكه حضرت علي می‌فرمايند: به سخن نگاه كن نه به گوينده... براي همين محبت شيعه بدون معرفت و كم بار است و رو به تعصب رفته و دين را تبديل به مذهب و مذهب را تبديل به يك فرقه كرده است...
4. براي ما ايراني‌ها يكي از معيارهاي ارزيابي يك نفر(براي زن دادن به او يا استخدام او و...) اين است كه نگاه مي‌كنيم به اطرافيان و دوست و رفيقها و همنشينان و اقوام آن فرد.[[229]](#footnote-229) حال جاي تعجب است شيعه اينهمه نسبت به حضرت محمد و حضرت علي اظهار علاقه مي‌كند در حاليكه اطرافيان، دوستان، همنشينان و اقوام آنها را پليد‌ترين، ترسو‌ترين، منافق‌ترين و ظالم‌ترين مي‌دانند!!!.
5. اگر افسانه‌هاي تاريخي جعلي، موهوم، مشكوك و پر از شاخ و برگ مورد قبول علماء، نويسندگان و عوام شيعه، راست هم بود ما حق نداشتيم با استناد به آنها، ايجاد تفرقه و نفرت و بدبيني و سب و لعن و... كرده و ساير مسلمين را ناراحت كنيم چه برسد به وقتي كه تمام اين افسانه‌ها، دروغ محض است. پس واي بر ما...
6. اولي: پيامبر می‌فرمايند: «من لم يشكر المخلوق لم يشكر الخالق» «كسي كه شكرگزار بندگان خدا نباشد شكر گزار خدا هم نيست». دومي: ولي عجيب است (نعوذ‌بالله) كه شخص پيامبر به اين سخن خود عمل نكرده‌اند. اولي: چطور؟ دومي: زيرا مرتب عمر و ابوبكر را به هر مناسبتي خوار و خفيف می‌كرده‌اند در حاليكه اين دو نفر در طول 23 سال دعوت پيامبر از بذل هر گونه كمكي خودداري نكردند!!!!.
7. ما در احاديث معتبري از ائمه داريم كه راه دنيا و آخرت از هم جداست. اگر كسي دنبال دنيا رفت آخرتش را به باد می‌دهد و اگر دنبال آخرت رفت، خداوند در دنيا هم زندگي طيبه‌اي به او عطاء مي‌فرمايد. اكنون اگر با نگاهي بدون تعصب به روايات معتبر تاريخي نگاه كنيم می‌بينيم عمر و ابوبكر در طول 23 سالي كه همراه پيامبر بودند و پس از آن در زمان خلافت خود كوچك‌ترين حركتي كه مويد دنيا طلبي باشد انجام ندادند[[230]](#footnote-230). بلكه هر چه كردند مويد دشمني و دوري آنها از دنيا بود[[231]](#footnote-231). پس واي به حال شيعياني كه آخرت خود را با توهين به اين افراد بر باد دادند...
8. حضرت علي در جايي می‌فرمايند: افراد، ملاك و معيار سنجش حق نيستند در جايي ديگر نيز می‌فرمايند به سخن نگاه كن و نه به گوينده و بسياري ديگر از اين جملات كه تاكيد بر واقع بيني و دوري از تعصب و پيش داوري می‌كند. ولي متاسفانه برخي نويسندگان شيعه، تمام وقايع و اوضاع و احوال تاريخي را از روي نام افراد، قضاوت می‌كنند. به عنوان مثال اگر حضرت علي ابتدا خليفه می‌شدند و مانند ابوبكر، شورش اهل رده را سركوب و موقعيت اسلام را تثبيت كرده و سپس مانند زمان حضرت عمر به دو ابرقدرت آن زمان حمله كرده و آنها را شكست مي‌دادند و پس از ايشان، حضرت عمر و ابوبكر به خلافت رسيده و مانند زمان حضرت علي‌ گرفتار جنگ‌هاي داخلي و كشتن دهها هزار نفر از به ظاهر مسلمانان، می‌شدند من حاضرم به شرافتم قسم بخورم كه تحليل آنها اينگونه بود:

اگر می‌گذاشتند فرزندان علي به حكومت ادامه دهند آنها نيز راه پدر خود را ادامه داده و اكنون اسلام، تمام جهان را فتح كرده بود و سر منشاء بدبختي اسلام و مسلمين، حضرت عمر و ابوبكر بودند كه امت اسلام را دچار تفرقه و نفاق و جنگ‌هاي بيهوده برادركشي كرده به نحوي كه نه يك وجب به خاك اسلام اضافه كردند و نه حتي يك نفر در زمان آنها مسلمان شد، بلكه مملكت اسلامي را تا مرحله تجزيه پيش بردند و حتي براي اين كه يك كلمه توبه و عذرخواهي نكند در يك روز 4‌هزار نفر عابد عارف قرآن خوان شب زنده دار را به شهادت رسانده و تازه به اين كار خود افتخار هم می‌كرده كه به جز من كسي جرات اينكار را نداشت [[232]](#footnote-232)... اي واي، مگر كشتن اين چنين انسانهاي مخلصي افتخار هم دارد و اين علي بود كه موقعيت اسلام را تثبيت و از نابودي حتمي نجات داد و مسلماً اگر افراد نادان و ترسويي مانند حضرت عمر و ابوبكر بلافاصله پس از پيامبر اكرم، خليفه می‌شدند ريشه اسلام در جا كنده شده بود و.... و از قبيل همين تزهاي آبگوشتي‌! که خدا را شکر برادران اهل سنت اهل چنين حماقت‌هايي نيستند.

1. در حديث آمده كه في تقلب الاحوال علم جواهر الرجال... يعني هنگام سختي‌ها جوهره واقعي مردان، شناخته شده و دوستان و دشمنان واقعي شناخته می‌شوند. ما ياران امام حسين را به همين علت مرداني نمونه و برتر می‌دانيم. در جنگ بدر نيز عبداله ابن ابي به همراه بقيه منافقان سپاه اسلام را رها می‌كنند و افرادي مانند ابوبكر و عمر و حضرت علي و.‌.. می‌مانند در صورتيكه تعداد نفرات 3 به 1 بوده و احتمال كشته شدن بسيار فراوان. پس ما بر چه مبنايي حكم صادر مي‌كنيم كه عمر و ابوبكر، نيتشان بد بوده و ترسو بودند و... و چرا ذره‌اي از شب اول قبر نمی‌ترسيم؟
2. بدبختي بزرگ كساني كه مانند خوارج، ديد گنجشكي دارند آن است كه قشري و ظاهر بين بوده و بر همين مبنا وارد عمل می‌شوند و سخن می‌گويند. مثلا اگر يك نفر روحاني رييس جمهور شد خوشحال می‌شوند كه دين از سياست جدا نشد و ملاك دين براي آنها لباس روحانيت است و اگر يك نفر كت و شلواري رييس جمهور شد وا افسوس و واويلا بر مي‌آورند كه دين از سياست جدا شد. حتي در مورد حضرت عمر می‌گويند او معتقد به جدايي دين از سياست بوده و يا جنبه سياسي حكومت در نزد او بر جنبه مذهبي آن غلبه داشته[[233]](#footnote-233). چرا؟ چون از نظر ژنتيكي رابطه خويشاوندي با پيامبر اكرم نداشته است!!! (چند سال ديگر می‌گويند چون لباس روحانيت نپوشيده بود) پس براي همين معتقد به جدايي دين از سياست بوده است!!! يعني خريت تا چه حد؟
3. برخي اوقات برادران محقق من سئوالهاي عجيب و غريبي در كتب خود مطرح می‌كنند مثل اين سئوال كه: چرا از بني‌هاشم در سقيفه دعوت نشده بود؟ ولي مگر براي حضرت عمر و ابوبكر كارت دعوت فرستادند كه بني‌هاشم دلخور شوند؟ يا اينكه وزارت كشور، متصدي امر انتخابات بوده و بايد جهت ثبت نام كانديداتوري از افراد، دعوت بعمل می‌آورده؟ و فقط هم افراد بالاي 16 سال حق شركت در انتخابات را داشته‌اند؟ چرا ما نمی‌خواهيم ياد بگيريم كه وقايع هر دوره را بايد طبق شرايط همان زمان، تجزيه و تحليل كرد؟
4. عجيب است كه نويسندگان و سخنوران شيعه در بيان فضايل حضرت علي بر ازدواج ايشان با حضرت فاطمه(س) تاكيد زيادي دارند و اين موضوع را تحت فرمان الهي و... می‌دانند ولي وقتي حضرت عمر در زمان خلافت خودش با ام كلثوم دختر حضرت علي (از حضرت فاطمه) ازدواج می‌كند اين موضوع را بي‌اهميت يا ساده جلوه می‌دهند. در صورتيكه ام‌كلثوم بر عكس حضرت فاطمه (س) برادر و مادر و پدر و جدش معصوم بوده‌اند!!! و يا عثمان كه دو دختر پيامبر به ازدواج او در می‌آيند و...
5. جدليون و نويسندگان شيعه و سني قرنهاست در جدالي بيهوده به سر می‌برند. محال است يك نفر شيعه سني شود و يا يك نفر سني شيعه شود. حتي اگر چنين چيزي اتفاق بيفتد نه ضربه‌ای به اسلام وارد مي‌شود و نه سودي! هر سود و ضرري كه وجود دارد در اتحاد يا تفرقه بين شيعه و سني نهفته است. و متاسفانه فقط دول غربي، متوجه اين نكته شده‌اند! (همچنين ايادي داخلي آنها).
6. با مطالعه همه جانبه سخنان و زندگي حضرت علي و مقايسه آن با تفكر و رفتار شيعيان فعلي به اين نكته تاسف آور رسيدم كه اين دو دقيقاً در دو نقطه ضد قرار دارند. حضرت علي‌ دمار از روزگار خوارج درآورد ولي ما اگر كسي كم‌ترين نمايش و تظاهري اسلامي داشته باشد جرات نداريم حتي به او انتقاد كنيم. حضرت علي طبعي بسيار شيرين و سخناني بسيار ظريف و آموزنده (در لفافه‌ای از طنزي خفيف) داشته‌اند ولي سخنان به ظاهر علامه‌هاي ما: درشت و ناهموار و خشن و بيروح و مايه تفرقه است. حضرت علي مجسمه ادب و فضيلت است ولي آقايان جز اظهار تنفر و نفرت و لعن و نفرين هنر ديگري ندارند[[234]](#footnote-234) اينها مجسمه بلاهت و حماقتند.
7. گفت: برخي از شيعيان، معتقدند كه ابوبكر حسود و كينه‌توز بوده. گفتم: عجب حسود كينه‌توزي كه با وجود آن سخنان تندي كه بين او و حضرت فاطمه رد و بدل می‌شود به همسرش، اسماء اجازه داد تا آخرين لحظات، كنار حضرت فاطمه باشد. پس ايكاش همه حسودها اينگونه بودند.
8. اولي: شنيده‌ای می‌گويند آدم دروغگو فراموشكار است. دومي: چطور؟ اولي: وقتي می‌خواهند ثابت كنند پيامبر، كساني كه از سپاه اسامه سرپيچي كردند را لعن فرمود مي‌گويند حضرت عمر و ابوبكر جزء اين سپاه بودند. وقتي می‌خواهند در جايي ديگر، حضرت عمر را يار ابوبكر و ابوبكر را غاصب خلافت معرفي كنند مي‌گويند: وقتي پيامبر رحلت فرمود حضرت عمر با شمشير بيرون آمد و گفت هر كس بگويد محمد مرده او را مي‌كشم. و اينكار را كرد تا ابوبكر از منزلش در سنخ (روستايي در بيرون مدينه) به مدينه برسد تا مبادا كس ديگري خليفه شود. آنگاه در جاي ديگري می‌گويند ابوبكر، بدون اجازه رفت و در ايام بيماري پيامبر به جاي ايشان امام جماعت مسجد شد و پيامبر آمد و او را كنار زد و... ما آخر نفهميديم آيا ابوبكر طي الارض می‌كرده! آخر نفهميديم او در آن روز دوشنبه (روز رحلت پيامبر) در سنح (خانه زن دومش) بوده يا در سپاه اسامه (بيرون مدينه) بوده يا امام جماعت مسجد (در مدينه!!!) البته محقق شيعه خيلي دوست دارد بگويد او در تمام اين مكان‌ها حاضر بوده تا براي هر كدام از اين احاديث، محملي جداگانه جهت كوبيدن ابوبكر، سر هم كند!!!.
9. يكي از آقايان با غيض به من گفت: اميدوارم با همين افراد محشور شوي! من گفتم ولي من، اميدوار نيستم بلكه مطمئنم كه تو با ابوجهل و ابن ملجم، محشور خواهي شد، زيرا نوع تفكرت، شيوه سخن گفتنت و حتي قيافه ظاهريت، مانند آنها: متعصبانه، لجوجانه، خالي از منطق و بي‌نهايت، احمقانه است.
10. حضرت عيسي روزي با حواريون از جايي می‌گذشتند چشم آنها به سگ مرده‌ای مي‌افتد. هر كس به نوعي شروع به ابراز نفرت می‌كند. چه بوي بدي، چه منظره چندش‌آوري، چه پوست بی‌ريخت و پليدي و... حضرت عيسي مي‌فرمايند: چه دندانهاي سفيد و براق و زيبايي!!! براستي چرا برخي به ظاهر علامه‌ها و نويسندگان شيعه، فقط ديده بر زشتي‌ها می‌دوزند؟ چرا هميشه مانند خوارج، منفي نگرند؟ و چرا هميشه نيمه خالي ليوان را می‌بينند؟ در هندوستان، بالاي يكي از دروازه‌ها دو مجسمه است. ديوي زشت‌چهره و روبرويش فرشته‌ای زيبا. ديو با انگشت، خال روي صورت فرشته را با تمسخر، نشان مي‌دهد. اين صحنه معاني بسياري دارد. يكي آنكه ديو می‌خواهد توجه ديگران را از زشتي خودش به سمت خال فرشته، منحرف كند در صورتيكه همان خال، اتفاقاً باعث زيبايي بيشتر فرشته نيز شده است.
11. يكي از طنزهاي جالب روزگار اين است كه ابوبكر در سه لحظه از زندگي خود به اسلام كمك شاياني كرد. ابتدا به عنوان اولين مرد بالغ خارج از خانواده پيامبر که اسلام آورد و بلافاصله پس از او 5 نفر از افراد سرشناس مكه مسلمان شدند ضمن اينكه او در اين راه مرتب پول خرج می‌كرد. دوم پس از رحلت پيامبر كه در سقيفه می‌رفت آشوبي بر پا شده و به دست همان انصار (يعني ياوران اوليه اسلام) ريشه اسلام کنده شود و سوم وقتي که شورش گسترده اهل رده شبه جزيره را فرا‌گرفت او با اقتدار و دورانديشي كامل، موقعيت اسلام را چنان تثبيت كرد كه پس از او حضرت عمر، توانست فتوحات بيشماري انجام داده و موجب مسلمان شدن عده زيادي شود. نكته طنز اينجاست كه شيعه اين دو نفر را نابودکننده اسلام می‌دانند!!!.
12. از يكي از حضرات، سئوال كردم: آيا ممكن نيست برخي از قصه‌هاي تاريخي، جزء اسرائيليات بوده و دروغ محض باشد. با عنايت به اين نكته كه می‌دانيم اولين نوشته‌ها متعلق به 250 سال بعد بوده؟ ايشان پاسخ فرمودند كه: خير، مردم در آن روزگاران، حافظه قوي داشته، غم دين داشته،‌روي اينگونه مسائل حساس بوده و... من پرسيدم: پس چرا با وجود اين غم دين و حساسيت و حافظه قوي پس از 23 سال كه شاهد وضو گرفتن پيامبر بودند در شيوه وضو گرفتن، اختلاف شد؟ و چرا حتي در يك نسخه تاريخي حتي يك نفر در جريان سقيفه به واقعه غدير اشاره نكرده؟ و چرا به محض رحلت پيامبر تمام اصحاب در تعداد دفعات تکبير در نماز ميت اختلاف کردند!!! و چرا حتي يك نفر از اصحاب واقعه به اين مهمي يعني شهادت حضرت فاطمه توسط حضرت عمر را ذكر نكرده است؟ ﴿فَبُهِتَ ٱلَّذِي كَفَرَ﴾ [البقرة: 258].
13. به ظاهر عالمي كه تمام اطلاعات او از مذهب، منحصر در غصب خلافت است و تنها وجه تمايز شيعه و سني را: وجود نص در انتخاب حضرت علي به عنوان خليفه بلافصل پس از پيامبر می‌داند. آري چنين كسي با شنيدن هر ساز مخالف در اين خصوص، رگهاي گردنش مانند ابوجهل، سرخ می‌شود. زيرا تمام اطلاعات و در نتيجه جايگاه خود را بر باد فنا می‌داند ولي كسي كه می‌داند كه اين علي بود كه به خلافت زينت بخشيد، تاريخ شناس آگاهي كه می‌داند خلافت نزد علي از آب دماغ بز كم‌تر بوده آري اينچنين كسي، تفكر و انديشه علوي را خيلي گسترده‌تر و عميق‌تر از خلافت بر مشتي انسان با تفكرات ناهمگون می‌داند كه به تاز‌گي فرهنگ جاهليت را پشت سر گذاشته بودند... همان فرهنگي كه حضرات، تازه دارند ما را در قرن 21 وارد آن می‌كنند...
14. خرافات، جهالت، دروغ و بهتان به ديگران و تفسير ناپسند و متعصبانه از اصول دين بر مبناي روايات مغشوش تاريخي، آري اين موارد مانند غده‌هاي سرطاني در كالبد مذهب ما ريشه کرده. و اگر كسي آنها را خارج نكند، مذهب شيعه يا می‌ميرد يا مانند افليجي در گوشه اتاق می‌نشيند و هر روز شاهد نشو و نمو و شادي كودكان همسايه خواهد بود. افسوس كه ابوجهل‌ها نمي‌گذارند و افسوس كه فرهنگ و باورهاي غلطي كه در رگ و ريشه مردم ما فرو كرده‌اند به راحتي از ميان نمي‌رود.با اينهمه:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| حافظ، وظيفه تو دعا گفتن است و بس |  | در بنـد آن نبـاش كـه نشنيـد يـا شنيد |

1. من با ابوجهل‌هاي اين امت، به مقدار بسيار فراوان، افتخار آشنايي داشته‌ام! بيشتر آنها در طول هفته مرتب مطالب مندرج در «مفاتيح الجنان» را می‌خوانند و حتي در مراسمات مربوط به آن، شركت مي‌كنند ولي شايد در كل سال يك سوره قرآن (به جز در نماز يا ماه رمضان) را هم نمي‌خوانند!!! (از تعقل و عمل كه ديگر نگو و نپرس).
2. آيا كسي كه از اول خميرمايه خوب و صفات مثبت ژنتيكي داشته و در خانواده‌ای خوب و زير نظر فردي والا رشد كرده، هنرمند‌تر است و در صورت تغيير، كار دشوارتري انجام داده يا كسانيكه در سنين بالا و در خانواده‌ای بد و در جامعه‌ای جاهلي، تغيير می‌كنند و خوب می‌شوند؟ (منظورم حضرت عمر و ابوبکر است).
3. ما می‌دانيم كه حضرت عمر بر اساس حديث «سلمان منا اهل البيت» اسم سلمان را جهت دريافت حقوق از بيت المال داخل ليست خانواده پيامبر می‌نويسد (با اينكه او عجم بوده، طرفدار پر و پا قرص علي بوده و...) در اينصورت چگونه ممكن است باور كنيم كه حضرت عمر به خانواده پيامبر، ظلم و ستمي كرده باشد؟ و خلافت را غصب کرده باشد و سخنان پيامبر و آيات قرآن را زير پا گذاشته باشد!.
4. در حضور يكي از حضرات، جهت تاييد مطلبي آيه‌ای از قرآن را شاهد آوردم ايشان فرمودند: نخير! اينگونه نيست! فهم آيات قرآن كار امثال شما نيست! آيات قرآن ناسخ و منسوخ و محكم و متشابه دارد و فهميدن آن كار متخصص كارشناس است. و بايد طبق احاديث، تفسير و تاويل (شما بخوانيد: توجيه و تحريف) شود من گفتم:

آيا محكم و متشابه و ناسخ و منسوخ در رابطه با آيات احكام است يا درباره تمام موضوعات قرآن. ضمن اينكه آيه‌ای كه من گفتم جزو آيات محكمات بود.

با اين توصيف جنابعالي، تعدادي از آيات قرآن آيات متشابه است تعدادي ديگر ناسخ و منسوخ. تعدادي هم آيات احكام. تعدادي مربوط به روز قيامت. تعدادي در مدح افرادي خاص و تعدادي ديگر در ذم افرادي خاص. لطفا بفرماييد ما براي هدايت و رشد و تعالي كدام آيه را بايد بخوانيم و بعد اگر شما اجازه دهيد بفهميم و بعد هم اگر شيطان، اجازه داد عمل كنيم!!!.

چطور قرآن كه كلام وحي است و براي راهنمايي و هدايت بشر در تمام طبقات نازل شده و خداوند آيات آنرا مبين نور روشن مفصل و... معرفي کرده و شيعه و سني نيز در صحت آن ذره‌ای ترديد ندارند براي سند قرار دادن آن اينهمه مقدمه لازم است. آنگاه: مداحان و نويسندگان و وعاظ شيعه مطالبي را آن هم به صورت گزينشي از لابه لاي متون در هم تاريخي انتخاب كرده و مطالبي ناروا به كساني نسبت می‌دهند كه نتيجه‌اش جز تفرقه در امت اسلامي و شادي انگليس و صهيونيسم نتيجه‌ای ندارد؟ آيا فهم و بررسي متون تاريخي كار هر بيسوادي است و كارشناسي نمی‌خواهد؟

1. نويسندگان و محققين متعادل‌تر شيعه[[235]](#footnote-235)، می‌گويند: حضرت عمر و ابوبكر تا قبل از رحلت پيامبر، خوب بودند ولي پس از رحلت پيامبر، بد شدند. ولي مگر مي‌شود يك شبه بد شد؟ كدام يك از شما كسي را ديده ايد كه يك شبه بد شده باشد؟ آن هم كساني كه هميشه در كنار پيامبر بوده و نمی‌توانسته‌اند دست از پا خطا كنند (به ياد بياوريد داستاني كه در حضور پيامبر غيبت شد و ايشان بر خاستند و از محل خارج شدند)و کساني که تمان همنشينان آنها صحابه و اهل بيت و آدمهاي قرآن خوان شب زنده دار بوده‌اند چگونه يک شبه بد شدند؟
2. مي‌گويند حضرت عمر و ابوبكر ترسو بودند و در جنگ‌ها فرار می‌كردند و... و آنها را با حضرت علي مقايسه می‌كنند. غافل از اينكه در هنگام مقايسه (اگر قياس را عمل شيطان ندانيم) بايد وجه تشابه وجود داشته باشد. ولي: حضرت علي مرد رزم بوده -از نظر سني 18 سال از حضرت عمر و 28 سال از ابوبكر جوانتر بوده- پسر عموي پيامبر بوده و از نظر فرهنگ آن زمان، وظيفه بيشتري در همراهي و دفاع از پيامبر به عهده داشته ـ يا می‌گويند در جنگ خيبر ابتدا ابوبكر رفت و كاري از پيش نبرد سپس عمر رفت و او هم موفق نشد و روز سوم حضرت علي موفق به فتح خيبر شد ولي سه سئوال: 1- وقتي شما سه روز متوالي دشمني را زير فشار بگذاري مسلم است كه روز سوم، نيروي او تحليل رفته و ضعيف‌تر از روز اول است 2- اگر يك نفر به تنهايي می‌تواند سرنوشت جنگ را تعيين كند چرا پيامبر اكرم حضرت علي‌ را به تنهايي براي فتح خيبر نمي‌فرستند! که مسلمين کشته ندهند 3- اگر هم يک نفر به تنهايي چاره ساز نيست و حضرت علي با همان سپاه و افراد تحت امر حضرت عمر و ابوبكر رفته پس گناه حضرت عمر و ابوبكر چيست؟ 4- آيا نعوذبالله پيامبر قصد خراب كردن حضرت ابوبكر و حضرت عمر را داشته يا طبق رسم آن زمان، رعايت سن آنها را نموده‌اند؟ (همان ترتيبي كه در خلافت آنها نيز اتفاق می‌افتد: حضرت ابوبكر – عمر - عثمان - و علي).
3. چرا محققين شيعه هرگاه در برابر حقايق تاريخي قرار گرفته و دچار تناقض مي‌شوند می‌گويند: اشتباه شده؟!!! ‌شهيد مطهري در كتاب سيري در نهج البلاغه در رابطه با خطبه‌ای كه حضرت علي پس از رحلت حضرت عمر در ستايش او فرموده‌اند می‌نويسد: سيد رضي اين خطبه را اشتباهي در نهج البلاغه آورده است!!! يا دكتر شهيدي در كتاب زندگاني فاطمه زهرا (س) هنگامي كه به بررسي سند خطبه حضرت فاطمه در مسجد مدينه می‌پردازد در پاسخ به اين تناقض كه نويسنده كتاب بلاغاه النساء گفته (من به ابوالحسن زيد ابن علي ابن حسين ابن ابي طالب گفتم) در حاليكه زيد در سال 122 شهيد شده و نويسنده كتاب (احمد ابن ابي طاهر) در سال 204 به دنيا آمده!!!‌ آنگاه دكتر شهيدي می‌نويسند: «نويسندگان در ضبط سند دچار سهو شده‌اند‌!» براستي چرا هرجا به نفع ماست نويسندگان سهو نمی‌كنند و هر كجا به ضرر ماست اشتباهي می‌شود و يا نويسندگان سهو می‌كنند؟ و آيا ملاك تحقيق و بررسي علمي اينگونه است؟
4. حضرت عمر و حضرت ابوبكر، علاوه بر جمع آوري قرآن، اسلام را تثبيت و موجب گسترش آن در ساير كشورها شدند با اينهمه شيعه چه هياهويي پيرامون آنها براه انداخته است. مجسم كنيد اگر در زمان آنها جنگهاي داخلي و يا تضعيف اسلام (مانند زمان حضرت علي) صورت می‌گرفت، چه می‌كردند!!! پس صد رحمت به سني‌ها.
5. عجيب است كه برخي از افراطيون شيعه، مقام قنبر غلام حضرت علي را اينهمه بالا مي‌برند ولي حضرت عمر كه پدر زن پيامبر و داماد حضرت علي و موجب مسلمان شدن آنها و جمع کننده قرآن، بوده است را سب و لعن مي‌كند‌!!!.
6. حضرت عمر گفت: در خانه را آتش می‌زنم ولي شيعه می‌گويد آتش زد!‌ سئوال من اينجاست: حضرت عمر، قبل از آن هم در زمان پيامبر، گردن خيلي‌ها را زد ولي آيا واقعاً زد؟ يا فقط حرفش را مي‌زد؟ (يك نوع سياسي كاري و مديريت)
7. پيامبر اکرم مدت 23 سال هر روز دست کم 5 مرتبه وضو می‌گرفتند (يعني 41975 بار!) ولي با اينهمه پس از ايشان در شيوه وضو گرفتن اختلاف شد چطور شيعه حادثه‌ای که 15 دقيقه بيشتر طول نکشيده (حمله به سوي خانه علي) را با تمام جزئيات مو به مو می‌داند. می‌داند که حضرت فاطمه دقيقا کجا ايستاده بود و حضرت عمر کجا بود و ابوبکر کجا و حتي افراد حاضر در سرشان چه نيات و افکاري در جريان بوده... آيا اين موارد شک برانگيز نيست؟
8. يكي از اصول مذهب تشيع، عدل است. ولي وقتي وارد بطن انديشه‌هاي محققين و نويسندگان شيعه می‌شوي و محور فكري وعاظ و مداحان را بررسي مي‌كني می‌بيني مثلا در روز قيامت دو تا دستگاه حساب و كتاب وجود دارد. يك دستگاه، مخصوص شيعيان و دستگاه ديگري مخصوص سني‌ها و كفار و اهل كتاب. يك دستگاه مخصوص كساني كه پارتي دارند و يك دستگاه براي ديگران. آنگاه انسان تعجب می‌كند كه چگونه عدل جزو اصول اختصاصي مذهب شيعه است. پس هنگاميكه اصول را خدشه‌دار كرده‌اند، واي به حال فروع‌!!!.
9. هر گاه سياستي تحت عَلَم دين به قدرت برسد پس از مدتي دين زير نفوذ آن سياست قرار می‌گيرد. (و با عناوين من درآوردي مانند مصلحت و مقتضيات زمان كه لازمه تنازعات سياسي است) روح اصلي دين، مسخ می‌شود. و شايد به همين دليل، خداوند براي آخرين پيامبرش جانشين تعيين نفرمود.
10. براي من جاي تعجب است كه چگونه انصار پس از آنهمه فداكاري و بذل جان و مال و... و همچنين مهاجرين، چگونه همگي با هم حاضر شدند براي خليفه شدن يك نفر ديگر،آيات قرآن و دستورات پيامبر را زير پا بگذارند؟ آن هم به خاطر گفتن يك حديث از جانب ابوبکر «الائمه من قريش» مگر اينكه فكر كنيم آنها پيامبر را –نعوذبالله- بيشتر از خدا قبول داشتند و آيه تبليغ و سفارش پيامبر را كنار گذاشتند و به يك سخن ديگر پيامبر، عمل كردند‌!!! البته فقط يك ذهن ماليخوليايي چنين افكار آشفته‌ای را قبول می‌کند و به آن عشق و تعصب مي‌ورزد!!!.
11. برخي محققين فاضل و دانشمند هموطن من می‌گويند: بايد حقيقت را گفت و نمی‌شود به خاطر برخي مصالح مانند اتحاد و... از گفتن حقيقت ابا كرد. بنا به فرض محال كه: ذهنهاي بيمار و افكار متعصب و انديشه‌هاي جاهلي شما از لابه‌لاي متون درهم تاريخي، موفق به كشف حقيقتي هم شده باشد، آيا همه چيز را بايد گفت؟ اگر زن همسايه خراب بود بايد در كوچه و بازار راه بيفتي و اين حقيقت را افشاء كني؟ من با ديدن همين نكات پيش پا افتاده و احمقانه در شما متوجه غلط بودن 80 %‌ استدلالات و افكار شما شده و در پي اين تحقيق بر آمدم. و خدا را صدهزار مرتبه شكر كه: هدايت شدم.
12. اگر در افسانه‌هاي تاريخي شيعه دقيق شوي (از لابه لاي سخنان فاضلانه مداحان و وعاظ) مي‌بيني كه اين عملكرد و طرز سخنان و رفتار پيامبر اكرم بوده كه باعث شده حضرت عمر و ابوبكر به مرور با حضرت علي دشمن شوند!!! و پس از رحلت پيامبر به قصد گرفتن انتقام، خلافت را از علي غصب كنند!!!‌ نعوذ‌بالله يعني پيامبر، اولين سنگ اختلاف را ميان اصحاب خود می‌اندازد تا بعدها ثمره آن در سقيفه چيده شود!!!‌ سئوال من از برادران دانشمندم اينجاست: آيا اينكارها توهين به پيامبر محسوب نمی‌شود؟
13. ظلم آن نيست كه چاقو برداري و در شكم كسي فرو كني. آبروريزي و دروغ بستن به اين و آن و ايجاد تفرقه و فتنه، ‌گناهش از قتل بالاتر است. همانگونه كه خداوند در قرآن كريم می‌فرمايد: گناه فتنه بالاتر از قتل است. اينرا براي مداحان و وعاظ و نويسندگان متعصبي گفتم كه تنها هنرشان ايجاد تفرقه و تنها اطلاعات آنها افسانه‌هاي موهوم سليم ابن قيسي است. آري به قول خودتان: ﴿وَسَيَعۡلَمُ ٱلَّذِينَ ظَلَمُوٓاْ أَيَّ مُنقَلَبٖ يَنقَلِبُونَ ٢٢٧﴾ [الشعراء: 227][[236]](#footnote-236).
14. يك نفر بايد يك عمر، همنشينان بدي داشته باشد. عملكرد و رفتار و سخنان بدي داشته باشد و... تا به يك نقطه فاجعه آميز و بد برسد. آيا اصحاب (انصار و مهاجر) به طور اعم و حضرت عمر و ابوبكر به طور اخص، چنين مراحلي را طي كردند تا به سقيفه[[237]](#footnote-237) رسيدند؟!!!.
15. وعاظ و نويسندگان باهوش ما 400 سال گذشت تا متوجه شدند قمه زني اشتباه است (گرچه عده بسياري هنوز هم متوجه نشده‌اند!‌ و جالب اينجاست که نمي‌گويند حرام است چون موجب تخريب وجهه ما در برابر خارجي‌هاست فقط اشتباه است و انجام ندهيد!) 400 سال ديگر مي‌فهمند زنجير زني و هر آنچه به جسم و روح آسيب وارد می‌كند اشتباه است. 800 سال ديگر مي‌فهمند اصولا حضرت عمر قاتل محسن نبوده و 1200 سال ديگر، می‌فهمند اصلاً غصب خلافتي در كار نبوده است!!! من با اين تحقيق، شما را 2000 سال به جلو می‌برم.‌ ديگر، خود دانيد.
16. محقق شيعه در مقام جدل سئوال می‌كند: اگر حق با علي بود پس حضرت عمر و ابوبكر باطل بودند من بر همين مبنا سئوال می‌كنم: آيا پيامبر اكرم جامعه عرب را در زمان رحلت خود از نظر فرهنگي و اخلاقي ساخته بود يا نه؟ اگر بگويي: بله می‌پرسم: پس چگونه جامعه خوب دست به انتخاب بد زد؟ و فرد خوب را رها كرد!‌ و اگر بگويي: نه. می‌پرسم:‌ چرا از جامعه بد، انتظار داري دست به انتخاب خوب بزند؟ و گناه فرد منتخب چيست؟ مگر حضرت علي نمی‌گويد: هر ملتي ناچار از داشتن اميريست حتي ستمگر. و چگونه انتظار داري اسلام، ديني انسان ساز باشد وقتي پيامبرش به زنده بودنش نتوانست مردم و حتي نزديكان خود را هدايت كند! و اگر بگويي: نمي‌توان درباره همه جامعه اينگونه قضاوت كرد و افراد يك جامعه در طيفهاي متفاوتي قرار دارند. من می‌پرسم: پس چگونه است كه فرد منتخب توسط همين طيفهاي متفاوت در يك طيف كاملاً باطل قرار مي‌گيرد؟!!! نگاه كنيد هر پاسخي بدهيد دچار تناقض می‌شويد. زيرا سئوال غير منطقي و پاسخهاي غير منطقي‌تر، راهي جز تناقض در پيش رو ندارد.
17. اولي: چرا تا پيامبر زنده بود كسي مخالفتي نكرد ولي به محض رحلت پيامبر ناگهان همه در سقيفه جمع شده و از فرامين آن حضرت، سرپيچي كردند؟ دومي: تا پيامبر زنده بود كسي جرات مخالفت نداشت ولي به محض رحلت ايشان، حسدهاي ديرين مجال بروز يافت. اولي: آنها كه هميشه مطيع محض فرامين پيامبر و دستورات الهي بودند. پس چرا در اين يك مورد خاص، مخالفت كردند؟ دومي: نخير، شيخ شرف‌ الدين در كتاب خود، دهها مورد از تخلفات آنها در زمان حيات پيامبر را آورده است!!! اولي: لطفاً مي‌شود تكليف ما را روشن كنيد‌: ‌آنها با رحلت پيامبر، جرات مخالفت پيدا كردند يا در زمان حيات ايشان هم جرات مخالفت داشتند و مخالفت مي‌کردند!!!!.
18. شيعه معتقد است در جريان سقيفه تمام انصار و مهاجرين، ناگهان به محض شنيدن خبر رحلت پيامبر براي تعيين خليفه گرد هم جمع شده و آيات الهي در مورد جانشيني حضرت علي و سفارش پيامبر را به طور ناگهاني و دسته جمعي زير پا گذاشتند. چگونه است كه 27 سال بعد (كه به زعم شما مباني عقيدتي سست‌تر شده بود) افرادي مثل خوارج (يعني مردم كوفه) در جريان جنگ صفين حاضر نمي‌شوند در برابر همين قرآن كه بر سر نيزه شده شمشير بكشند؟ چيزي كه خدعه‌اي بيش نبوده؟ در حاليكه يك ساعت هم به پيروزي بيشتر فاصله نداشتند!!! آيا اين نشان دهنده آن نيست كه مردم آن دوره لااقل براي آيات الهي ارزش قائل بودند؟
19. حدود 5 يا 6 سال پس از واقعه سقيفه، يك عرب بدوي در حضور همه در مسجد بر سر حضرت عمر، خليفه مقتدري كه سه امپراطوري را به زانو در آورده، فرياد می‌كشد كه چرا لباس تو بلند‌تر از لباس من است؟ و حضرت عمر، مجبور مي‌شود فرزندش را بياورد كه شهادت بدهد پارچه اضافي از سهم اوست! آنگاه براي من، جاي تعجب است كه چگونه هنگام رحلت پيامبر اكرم، هيچيك از انصار و مهاجرين نه تنها در برابر غصب خلافت -البته به زعم شيعه- ايرادي نمي‌گيرند، بلكه كمك هم می‌كنند!!!.
20. شيعه پاسخ بسياري از شبهات دوران خلفاء را در قالب كلمات مصلحت يا تقيه بيان مي‌كند. ممكن است روابط و مناسبات في مابين حضرت علي و خلفاء را حمل بر اين دو كلمه كرد ولي در مورد پيامبر چه می‌گوييد؟ زيرا او با تمام خانواده‌اش (قبيله قريش) درگيري ايجاد كرد و هيچ رعايت مصلحت هم نكرد! از همة آنها بريد و به مدينه رفت و رعايت مصلحت نكرد! با اينكه در مكه در ضعف و اقليت هم بود! يا چرا حضرت علي در مورد معاويه بنا بر توصيه ابن عباس رعايت مصلحت نکرد تا در زمان مناسب او را بركنار کند؟
21. واعظي كه لباس روحانيت پوشيده بود، داشت روي منبر با آب و تاب فراوان و با ايماء و اشاره به حضرت عمر می‌تاخت و داستانهاي جعلي تاريخي را با شاخ و برگ تمام نقل می‌كرد... من در اين فكر فرورفتم كه اگر 1400 سال قبل، حضرت عمر به ايران حمله نكرده بود و ما مسلمان نشده بوديم طبق تحليل دكتر شريعتي، تمام ايران بدون شك در همان سالها مسيحي شده بود و اكنون، همين آقاي روحاني[[238]](#footnote-238) در حاليكه لباس كشيشها را به تن داشت با آب و تاب تمام داستان به صليب كشيده شدن عيسي را تعريف می‌کرد و جيغ و ضجه زن و مرد به هوا بلند!! يا با احساس تمام می‌گفت: اين مسلمين، چقدر نادان و بدبختند براي اينكه قبول ندارند خدا سه‌تاست: پدر، پسر، روح‌القدس!!!.
22. ما می‌دانيم كه اگر حديثي مخالف صريح آيات قرآن بود بايد آنرا به ديوار بزنيم ولي متاسفانه محققين شيعه نه تنها احاديث مخالف آيات قرآن، بلكه حتي داستانهاي تاريخي مخالف آيات قرآن را هم قبول می‌كنند. نمونه بارز آن آياتي است كه در ستايش انصار و مهاجريني كه در جنگ بدر و بيعت رضوان حاضر بوده‌اند و رد و تكفير و منافق كردن برخي از اين افراد با استناد به داستانهاي جعلي تاريخي!!!.
23. اولي: آيا پيامبر در گرماي غدير مردم را نگهداشت كه بگويد علي را دوست داشته باشيد؟ دومي: ولي عجيب است كه پيامبر اكرم 120 هزار نفر مسلمان را به قول شما در آن گرماي زياد نگهداشت تا موضوع خلافت حضرت علي را اعلام كند ولي با تمام اين مقدمات و... وقتي موقع بيان اصل مطلب فرا می‌رسد از كلمه‌ای براي بيان اين معني استفاده می‌كنند كه داراي 27 معني مختلف است. براستي پيامبر در ابلاغ و تفسير كدام يك از آيات الهي در پرده و به كنايه سخن گفتند كه اين بار دومشان بوده باشد؟ آن هم موضوع به اين مهمي! و اگر اينچنين نيست پس اين اختلاف ناشي از چيست؟
24. خداوند نه تنها در مورد اصول دين، صدها آيه نازل كرده بلكه حتي در مواردي كه به پيامبر اسائه ادبي می‌شده (فقط در حد اينكه صدايشان را جلوي ايشان بلند می‌كرده‌اند) يا زني با شوهرش دعوا می‌كرده و... آيه و حتي سوره نازل می‌شده است. چگونه است كه در اين يك مورد خاص اختلاف بين شيعه و سني هيچ آيه مشخص و واضحي وجود ندارد!!!.
25. آخرين روزهاي حيات پيامبر اكرم، اولين‌ها در اسلام! (حسب عيده شيعه):
26. پيامبر اكرم براي اولين بار در طول عمر گهربار خود در ابلاغ يك آيه دچار شك و ترديد و ترس از مردم می‌شوند!.
27. پيامبر براي اولين بار پيام خدا را در پرده‌ای از ابهام و با كلمه‌ای كه داراي 22 معني متفاوت است بيان می‌كنند.
28. پيامبر براي اولين بار و با وجود اينكه قرآن ايشان را امي (بيسواد) معرفي كرده درخواست قلم و كاغذ می‌كنند تا چيزي بنويسند كه مردم تا قيامت گمراه نشوند.
29. حضرت عمر براي اولين بار می‌تواند نقطه نظراتش را به كرسي بنشاند.
30. پيامبري که قبل از آن می‌گفت اگر می‌دانستم بيش از هفتاد بار طلب آمرزش براي منافقين موثر است چنين می‌کردم براي اولين بار لعن و نفرين می‌کنند آن هم نزديك‌ترين مسلمانان به خودش را! (در صورتيکه پيش ازاين خداوند، پيامبر را در حادثه بئر معونه از لعن و نفرين حتي قاتلين مسلمانها منع کرده بود).
31. براي اولين بار در تمامي تاريخ بشري در فاصله بين 2 ساعت ياران از جان گذشته تبديل می‌شوند به مرتد و ظالم و ياور غاصب!.
32. شيعه معتقد است كه اگر ابوبكر خليفه نشده بود هم اكنون، اسلام و ملل اسلامي سرنوشتي ديگر داشت ولي من عميقاً معتقدم اگر ابوبكر خليفه نشده بود حتي نام و نشاني از اسلام در خود عربستان هم باقي نمانده بود و ما نيز اکنون مسيحي شده بوديم. تاريخ سخن مرا به طور قاطع، ثابت می‌كند.(مراجعه کنيد به شورش اهل رده و نظرات دكتر شريعتي در خصوص اينكه مسيحيت می‌رفته تا ايران را بگيرد).
33. شيعه معتقد است كه حضرت علي به خاطر حفظ مصلحت اسلام با خلفاء نبرد نكرد و سكوت نمود ولي جاي تعجب است كه چرا ايشان براي حفظ تفكر واقعي اسلام از خطر افكار انحرافي خوارج و با سه گروه كه مسلمان هم بودند نبرد كرد و اولين جنگ داخلي را براه انداخت؟ و حتي از خطر تجزيه مملكت اسلامي در راه بيان حق و حقيقت نترسيد؟ و در همين راه دهها هزار نفر انسان قشري را به درك واصل كرد؟[[239]](#footnote-239).
34. يكي از دلايل اصلي كه باعث می‌شود مداحان و برخي از وعاظ و نويسندگان و... به حضرت عمر و حضرت ابوبكر بتازند ريشه در يك مساله روانشناسي دارد به نام: فرافكني. اگر از نزديك با روحية اين افراد، آشنا شوي می‌بيني مسلماني آنها قشري و ظاهري است و درون آنها پر از كثافت است. مسلماً خود آنها اين موضوع را می‌دانند ولي براي اينكه روي وجدان خودشان، سرپوشي بگذارند حضرت عمر و حضرت ابوبكر را پيش می‌کشند!!!.
35. وقتي كه زبير كه از بني‌هاشم بود و يار وفادار علي، تاب تحمل عدل او را نمي‌آورد (و همچنين عقيل برادر حضرت علي آن هم در زمان پيري ايشان) ما چگونه انتظار داريم در اولين روز وفات پيامبر اكرم، تمام قبايل عربستان، سر تسليم در برابر جواني 33 ساله فرود بياورند؟!!! دقت كنيد ارادتي كه ما نسبت به حضرت علي داريم آنها نداشته‌اند و ما بايد با عينك آنها به قضايا نگاه كنيم.
36. بسياري از آيات قرآن و احاديث وارده به ما توصيه می‌كند كه همنشين بد نداشته باشيد. ولي جاي تعجب است كه پيامبري كه چهره باطني افراد را مي‌ديده و از غيب خبر داشته (‌طبق عقيده شيعه) چرا اينهمه حضرت عمر و حضرت ابوبكر را به خود نزديك كرده‌اند؟ و حتي پس از پيامبر اكرم، حضرت علي نيز با آنها رفت و آمد داشته، مانند پيامبر به آنها دختر داده، پس از وفات آنها همسرشان را گرفته، طرف مشورت آنها بوده و... با عنايت به اين نكته مهم و حساس كه يكي از علل اصلي رسيدن اين افراد به خلافت، وجود همين مناسبات با پيامبر اكرم بوده است.
37. اولي: براي چه خلفاء را لعن می‌كني؟ دومي: چون در حديث امامان آنها را لعن كرده‌اند و براي رعايت اصل تولي و تبري بايد لعن كنيم. اولي: در برخي از احاديث امامان از خلفاء تعريف كرده‌اند. دومي: آنها در مقام تقيه بوده‌اند! اولي: آيا خنده دار نيست كه هرگاه به نفع شما می‌شود تقيه نكرده‌اند و هرگاه به ضررتان می‌شود تقيه كرده‌اند مگر تمام حكومتهاي دوران امامان، سفاك و خونريز نبوده‌اند و مردم هم همان مردم. چرا برخي اوقات تقيه كرده‌اند و تعريف و تمجيد و برخي اوقات نه تنها تقيه نكرده بلکه لعن و نفرين هم کرده‌اند؟!!!.
38. نكته بسيار جالب و خنده دار در نزد علماء و وعاظ و مداحان و نويسندگان ما اين است كه اگر كسي كوچك‌ترين ساز مخالفي بر خلاف افسانه‌هاي تاريخي زد، چماق تكفير و سب و لعن و دشنام را بلند می‌كنند و بعد روي منبر می‌نشينند و می‌گويند كه: در دوران حضرت عمر و ابوبكر، خفقان و اختناق بوده است. آنگاه ما در تاريخ می‌خوانيم كه يك عرب بيابانگرد وحشي وسط مسجد در حضور حضرت عمر، خليفه مقتدري كه سه ابرقدرت را شكست داده بلند مي‌شود و با داد و فرياد به او می‌گويد: چرا پارچه عباي تو بلند‌تر از عباي من است؟ تا جايي كه حضرت عمر مجبور می‌شود فرزندش را بياورد كه شهادت بدهد!!! يا آن عربي كه در حضور همه به حضرت عمر مي‌گويد: اگر خواستي كج شوي تو را با اين شمشير راست می‌كنيم. برادران عزيز من: دست از گمراهي مردم برداريد. اگر دين نداريد لااقل آزاد مرد باشيد. و اگر آزاد مرد نيستيد، لااقل: مرد باشيد. دوران آنها خفقان بود يا دوران شما كه حتي علمايي مانند برقعي و قلمداران و منتظري... جرات نفس كشيدن را ندارند چه برسد به سخنراني و چاپ كتاب!!!!!.
39. مردم شام، وقتي شنيدند كه علي در محراب كشته شده با تعجب سئوال كردند: مگر علي نماز هم می‌خوانده من هم وقتي به يكي از طلاب حوزه گفتم: ام كلثوم، دختر علي در زمان خلافت حضرت عمر با او ازدواج می‌كند او به فكر فرو رفت و تعجب كرد!!! اين يعني ﴿وَقَلَّبُواْ لَكَ ٱلۡأُمُورَ﴾ [التوبة: 48] سياه نمايي (بزرگ نمايي، كوچك نمايي) - قلب واقعيات - افراد خوب را بد و بد را خوب جلوه دادن - درهم آميختن حق و باطل براي فريفتن ديگران.
40. اگر اين چند كلمه وجود نداشت علماء و نويسندگان شيعه براي بسياري از ابهامات تاريخي هيچ پاسخي نداشتند: مصلحت ـ عصمت ـ تقيه ـ مماشات ـ توريه و علم غيب!!!.
41. چگونه غبار روبي حرم امام رضا براي آقايان،افتخاري بس بزرگ است كه حتي اجازه آن را به هر كسي نمی‌دهند و هزار تا پارتي و نوبت و... نياز دارد ولي كساني كه جزو اولين نفرات به پيامبر ايمان آورده و در راه او تحمل سختي و شكنجه كرده از خانه و خانواده بريده و هجرت كرده، تمام دارايي خود را در راه خريد زمين مسجد و آزاد كردن برده‌ها و تدارك جنگ‌ها انفاق كرده، و در نهايت در اين راه كشته شدند بی‌اهميت و حتي سزاوار لعن و نفرينند؟ من از روباهان حيله گري كه مردم را فريب می‌دهند تعجب نمی‌كنم زيرا آنها سرگرم انجام وظيفه‌ای هستند كه انگليس به عهده آنها گذاشته. تعجب من در حماقت بي‌نهايت عده‌ای از هموطنانم است که ادعاي هوش و نبوغ آنها گوش فلک را کر کرده!.
42. مي‌گويند خلفاء غاصب خلافت بودند. از ديگر سو مي‌گويند در كارهاي مختلف با حضرت علي مشورت مي‌كردند. مجسم كنيد مانند اين است كه يك دزد بيايد و با شما درباره شيوه از كار انداختن دزدگير مشورت كند و شما هم او را راهنمايي كنيد! حضرت علي براي چه به آنها مشورت می‌داد؟ براي مصلحت اسلام. و آنها چه مي‌كردند؟ تحريف و تخريب اسلام!!! و تحكيم پايه‌هاي قدرت خود! براستي آيا اينگونه تفكرات، زاييده ذهن‌هاي بيمار و مريض نيست؟
43. ممكن است پاسخ دهند كه آنها كاري به مصلحت نداشتند و همينطوري مي‌آمدند سراغ حضرت علي! پس چرا همينطوري نمی‌رفتند سراغ ابوسفيان؟ باز ممكن است بگويند اگر پاسخ سئوال آنها نتيجه ظلم داشت حضرت جواب نمی‌داد و اگر براي مصلحت اسلام بود پاسخ می‌دادند! خوب اين يعني اينكه آنها برخي مواقع دنبال مصلحت اسلام بودند و برخي مواقع ديگر در پي تحريف اسلام! گرچه مسخره است ولي اگر هم قبول كنيم شما هم اينگونه ايد. آنها معصوم نبودند. شما هم نيستيد شما هم برخي مواقع (بهتر است بگوييم: اكثر مواقع) غلط عمل می‌كنيد پس شما كه از آنها بدتريد حق ايراد گرفتن به آنها را نداريد.
44. پيامبر اكرم قطعاً می‌دانسته‌اند كلمه مولي داراي 27 معني مختلف است. شايد دقيقاً به همين خاطر در غدير، از اين كلمه استفاده مي‌كنند تا معناي آن مفيد معناي خلافت و امارت نباشد زيرا در غناي ادبيات عرب، كلمات فراواني وجود دارد كه دقيقاً و بدون هيچ ابهامي مفيد معناي خلافت است. كلماتي مانند: امير، اولي الامر، خليفه، والي، حاکم و... البته برخي از مورخين شيعه متوجه اين نقص شده و در كتب متاخر نوشته‌اند پيامبر پس از اتمام سخنانشان به ديگران گفتند به حضرت علي سلام امارت بدهيد! براستي ـ نعوذ بالله ـ طبق استدلال برادران شيعه، آيا پيامبر با استفاده از اين كلمه گنگ و 22 پهلوي (مولي‌) اولين باعث و باني اختلاف در امت اسلامي نبوده؟! يا اينكه طبق آيه قرآن مسائل براي ما مشتبه شده.... يا مشتبه کرده‌اند؟
45. يکي از حماقت‌هاي عجيب برخي از عوام شيعه اين است که حضرت عمر را (نعوذ بالله) منافق می‌دانند در حاليکه منافق هيچگاه به صورت علني مخالفت نکرده و خودش را در انظار به قول معروف، بده نمی‌کند بر خلاف حضرت عمر که هميشه پنهاني‌ترين افکار و نيات خود را در حضور همه رک و راست و بدون تعارف بر زبان می‌آورده و مانند ايراني‌ها اهل نمايش و تظاهر و دودوزه بازي و مخفي کاري نبوده است. دقيقاً همان چيزي بوده که نشان می‌داده و من با مطالعة همه جانبة متون تاريخي به اين نتيجه رسيده‌ام که متاسفانه هموطنان من به قصد فرافکني، اتهاماتي را به حضرت عمر وارد می‌کنند يعني دقيقاً همان چيزهايي که در خودشان است را به ديگران، نسبت می‌دهند!!!.
46. يکي از نکات بسيار جالب ديگر اين است که شيعه در زمينة جانشين پيامبر، سئوال می‌کند چگونه می‌شود خداوند و يا پيامبر اکرم، تکليف رهبري را مشخص نکرده و امت نوپاي اسلامي را به حال خود رها کرده تا دچار اختلاف و پراکندگي شوند؟ انسان، متعجب و حيران می‌شود. مگر مردم مدينه با انتخاب ابوبکر دچار اختلاف شدند؟ يا برعکس،ابوبکر با کمک همين مردم -که به قول حضرت عمر خود را کاملا وقف ابوبکر کردند- نتوانست شورش اهل رده را سرکوب و وحدت و انسجام کامل را در سراسر شبه جزيره حاکم کند؟ اين نيز از نوع همان فرافکني‌هاي هميشگي است. مگر کسي غير از: شيعيان غالي و کذاب و شيعيان شاه عباسي جامعه اسلامي را دچار اختلاف و پراکندگي کرده و جلوي نفوذ و گسترش اسلام را در سراسر جهان گرفته و در لحظات حساسي که امپراطوري عثماني می‌رفت طومار کليساي مسيحي در اروپا را در هم بپيچد،به قول دکتر علي شريعتي، ناگهان ضربه‌ای از پشت (توسط ايران ضد سني صفوي) به او وارد شد؟ شيعيان عزيز هموطن، که متاسفانه من افتخار آشنايي با شما را پيدا کرده‌ام (و به قول حضرت علي: ايکاش هيچگاه اين افتخار نصيب من نمی‌شد و نه من شما را می‌شناختم و نه شما مرا) خدا، عقل را براي همين جاها به انسان داده به قول حضرت علي: اي اشباه الرجال، چرا مانند روبات و عروسک کوکي هر حرف احمقانه‌ای را قبول مي‌کنيد؟ آن هم از ناحيه کساني که حماقت و دروغگو بودن آنها بر شما ثابت شده؟ چرااز عقل خود استفاده نمی‌کنيد؟ تو را به خدا بگوييد خدا عقل را براي چه به شما داده؟ تو را به خدا بگوييد آيا تا به حال جز براي کسب ثروت و بافتن دروغ و حقه بازي و توجيه و عذر‌تراشي، استفاده ديگري هم از عقل خود کرده‌ايد؟ در انتها باز هم می‌نويسند: من اين سخنان را براي غير تو نوشتم. من نيز اين سخنان را براي غير ابوجهلهاي روحاني نما و براي غير محققين متعصب و براي غير مداحان کودن، نوشته‌ام تا مگر جرقه‌ای در انديشه‌ای زده باشم. هر چند تا خدا نخواهد هيچکس توفيق هدايت پيدا نمی‌کند، پس: والسلام على من اتبع الهدى.
47. وقتي پيامبر اکرم، زنده بودند از طريق برخي از منافقان، تهمتي به حضرت عايشه وارد شد و از طريق عوام الناس احمق، به صورت شايعه در آمد و دهان به دهان گشت. تا اينکه با نزول جبرييل و از طريق وحي الهي به تمامي اين شايعات پايان داده شد و بی‌گناهي و پاکدامني عايشه به تصديق الهي رسيد. به قول شيخ شرف الدين: (اکنون نگاه کن مردم همان مردمند و زمانه همان زمانه) ولي متاسفانه ديگر وحي نازل نمی‌شود تا به عوام الناس احمق و منافقان کوردل حالي کند پدر عايشه نيز بی‌گناه و بی‌تقصير بوده و فقط به خاطر شرايط درهم و آشفته سقيفه خلافت را پذيرفت. براستي آيا فکر می‌کنيد او براي يکسال و سه ماه خلافتي که ذره‌ای سوء استفاده هم در آن نداشت، خودش را جهنمي کرد و تمامي سوابق و زحمات خودش را در راه اسلام بر باد فنا داد؟ آيا اين کودني زاييده ذهن بيمار وعاظ و علامه‌هاي ما نيست؟
48. سلطان الواعظين در كتاب شبهاي پيشاور مكرر به اين نكته اشاره می‌كند كه تمامي كينه‌توزي‌ها از جانب سني‌هاست و شيعه هيچ تحريكي در طول تاريخ انجام نداده است. براستي براي انسان جاي تعجب است چه كساني از صبح تا شب (حتي در اماكن مقدس در عربستان) در حال خواندن زيارت جعلي عاشورا و لعن خلفاي آنها هستند؟ چه كساني همه ساله در عيدالزهرا عمر كشان راه می‌اندازند. چه كساني ورد زبان صبح تا شبشان لعنت بر عمر است؟‌ براستي اگر جماعتي حضرت علي را لعن كنند رفتار شيعه با آنها چگونه است؟
49. مي‌گويند سكوت حضرت علي در ابتدا جهت جلوگيري از نابودي اسلام بوده (خروج اهل رده در زمان ابوبكر و..‌.) پس در زمان حضرت عمر كه اسلام در اوج قدرت بوده چرا ايشان قيام نمی‌كنند؟ يا لااقل در مشورت با حضرت عمر سكوت مي‌كردند تا او به جنگ با ايران و روم برود و كشته شود؟ (مسلماً ايشان مي‌دانسته‌اند حتي با كشته شدن حضرت عمر خلافت در آن شرايط به ايشان نرسيده و كسي روي كار می‌آيد كه ممكن است اسلام را ريشه كن كند) يا حتي چرا به حضرت عثمان، توسط فرزندان خود ياري رسانند؟ آيا عدم سكوت، واجب‌تر از انحراف و نابودي اسلام بوده است؟
50. حضرت علي می‌فرمايند: كمك به ظالم مانند شركت در ظلم اوست و... چرا حضرت علي دوبار هر بار به مدت يکماه جانشين حضرت عمر در مدينه می‌شوند؟ تا حضرت عمر به شام و فلسطين سرکشي کند. چرا عمار ياسر و سلمان فارسي در زمان خلفاء، حاكم كوفه و مدائن می‌شوند. چرا حضرت علي آنقدر به حضرت عمر مشورت می‌دهد كه فقط حضرت عمر 70 بار گفته: «لولا علي لهلك عمر». چرا فرزندانش حسن و حسين را براي دفاع از حضرت عثمان می‌فرستد و چرا پس از قتل حضرت عثمان وقتي مردم براي بيعت با ايشان هجوم می‌آورند مي‌فرمايد: من وزير و مشاور باشم براي شما بهتر است تا امير (يعني در اين 25 سال مشاور بوده‌ام) (البته در مورد امام رضا ايشان در رابطه با پذيرش ولايتعهدي فرموده‌اند بين كشته شدن و اينكار مخير شدم و در كل، ايشان با اجبار وادار به اينكار شدند ولي حضرت علي و ديگران در مصاديق فوق، اجباري نداشته‌اند).
51. در تاريخ آمده پس از اينكه حضرت عمر فدك را پس داد در رابطه با مالكيت آن بين حضرت علي و عباس اختلاف پيش آمد كه نزد حضرت عمر می‌روند و حضرت عمر می‌گويد اين ديگر ربطي به من ندارد و... چرا شيعه در باره فدكي كه در اصل مالكيت آن اختلاف بوده چنين هياهويي براه انداخته است؟
52. مي‌گويند حضرت عمر و ابوبكر در جريان سقيفه (توطئه، كودتا، دسيسه و... كرده‌اند) ولي ما در تمامي كتب تاريخ مي‌خوانيم كه به آن دو نفر خبر می‌رسد كه انصار در سقيفه براي انتخاب خليفه جمع شده‌اند و آن دو نفر نيز با سرعت خود را به آن محل می‌رسانند اين چه توطئه‌ای بوده كه خود آنها هم از آن بي‌خبر بوده‌اند؟ (ايکاش مردم ما با شنيدن هر سخني، اندکي به سلول‌هاي خاکستري مغز خود فشار واردمي کردند! و سريع هر حرفي را قبول نمی‌کردند).
53. مگر پيامبر نفرموده‌اند آدم عاقل و يا مومن از يك سوراخ دوبار گزيده نمي‌شود؟ چگونه است كه حضرت علي با وجود اين پيمان شكني باز هم 25 سال بعد حاضر مي‌شوند با مردم بيعت كنند؟ (كه می‌بينيم طلحه و زبير و خوارج و... پيمان شكني كردند) و آن حضرت با چه اعتمادي بيعت كردند؟ و چرا در گله و شكايت خود از بيعت شكنان در کوفه به اين نكته اشاره نمی‌كنند كه اين كار امروز و بار اول شما نيست و شما در اينگونه امور سابقه داريد؟
54. اهداف و نيات حضرت عمر و ابوبكر از به دست گرفتن قدرت چه بوده است؟

چپاول بيت المال و ساختن كاخهاي سر به فلك كشيده و خريدن غلامان و كنيزكان و پوشيدن لباس‌هاي فاخر و خوردن غذاهاي لذيذ!!! (همان کاري که اکثر مسئولين حداقل در انديشه آنند).

اعطاي حكومت ولايات به پسران و برادران و نزديكان قبيله خود!!! (همان باند بازي خودمان).

اعطاي منصب خلافت به فرزند يا اقوام خود (براي پس از خود)[[240]](#footnote-240).

اجرا نكردن حدود الهي بر نزديكان خود!!! (همان پارتي بازي خودمان).

عدم جمع آوري قرآن و سعي در نابودي و يا تحريف آن!!! (همان کاري که دارد اتفاق می‌افتد).

بسط و گسترش ندادن اسلام به كشورهاي همسايه!!!(همان کاري که در زمان ما عکسش اتفاق افتاد و می‌بينيم آمريکا دورتا دور ايران را در پنجه خود گرفته).

گوش نكردن به مشورتها و نصايح افرادي چون: حضرت علي!!!. (کدام يک از ما حتي به يک حديث علي عمل کرده‌ايم؟).

نداشتن خطر جاني و كشته نشدن در اين مقام و منصب!!! (همان محافظ‌ها و بادي گاردها و...).

از ترس جانم می‌ترسم ادامه دهم!!!.

1. در حيله گر بودن و کتمان حق کردن و تعصب وعاظ و نويسندگان، همين بس که حتي يک نفر از شيعيان نمی‌دانند حضرت عمر، داماد حضرت علي و پدر زن رسول خدا بوده است! يعني چيزهايي که قطعي و حتمي است ولي دري که مي‌گويند حضرت عمر به پهلوي فاطمه زد و در هيچ کتاب غير شيعي نيامده را همه می‌دانند. يعني يک چيز دروغ غير قطعي. پس به من حق بدهيد که در دروغ بودن ساير سخنان و عقايد شما نيز شک کنم.
2. آيا می‌دانيد بركه غدير خم، آبش مسموم بوده و در اين مكان، سال‌ها يكي از مشهورترين بت‌هاي عرب به نام منات عبادت می‌شده است آيا اين خود، تداعي گر افكار مسموم و شرك آميز شيعه نيست؟ و تعجب اينجاست كه شيعه خلفاي راشدين را به فريب سامري بني اسراييل را در عبادت گوساله زرين تشبيه می‌كنند!!!.
3. خنده دارترين لطيفه تاريخ: دادن القاب علامه و واعظ و مداح، به کساني است که جهل و تعصب از سر و روي آنها می‌بارد و حتي در چهره آنها اثر گذاشته و در باطن، جز پايين آوردن حقيقت اسلام و شخصيت ائمه کار ديگري نکرده‌اند. شاهد اينکه 25 سال است حکومت و تمام ارگانها و رسانه‌ها ومخارج و هزينه‌ها و... در دست آنهاست ولي وقتي آمار می‌گيرند با تعجب می‌بينند:راکي و آرنولد محبوبترين چهره نزد جوانانند! خدا را شکر، جنگ هم تمام شده و نفت هم به بالاترين قيمت خود در تاريخ رسيده و به جز آمريکا بهانه ديگري وجود ندارد. ولي تعجب من در اينجاست که چرا جوانان سني اندونزي و عربستان و... تحت تاثير تهاجم آمريکا قرار نگرفته‌اند!.
4. بهترين دليل زنده و ملموس براي اشتباه بودن راه و روش ما اين است که: به آن رسيده ايم و در سطح جامعه می‌بينيم. براستي عيب کار در کجاست؟
5. حضرت علي می‌فرمايند: پس از من اين امت به هفتاد و سه فرقه تقسيم می‌شوند بدانيد بدترين آنها کساني هستند که خودشان را به من مي‌بندند ولي رفتارشان مانند من نيست. خدا وکيلي نگاهي به اطراف خودتان بيندازيد، آيا دروغگو‌تر و حيله‌گر‌تر و جاه طلب‌تر و دنيادوست‌تر و بی‌نظم و ترتيب تر و کاهل نماز يا بی‌نماز تر از ايراني‌ها سراغ داريد؟ شيعه دين خوب و درستي است ولي آقايان عزيز، خلط مبحث نکنيد. شما را چه به شيعه. شما فقط اسم شيعه را يدک می‌کشيد. شما باعث سرافکندگي امامان شيعه شده ايد. دين از سياست جدا نيست ولي خلط مبحث نکنيد. صرف پوشيدن لباس دين نشان دين نيست. دين از سياست جدا نيست ولي اين سخن راست و درست چه ربطي به شما دارد؟[[241]](#footnote-241) مگر معني دين يعني: پوشيدن لباس روحانيت؟
6. از يکي از حضرات پرسيدم: مگر طبق صريح آيات قرآن، خداوند نفرموده: از کسانيکه هجرت کردند و در جنگ بدر حاضر بودند و در بيعت رضوان حضور داشتند خدا راضي است و بهشت را بر آنها وعده داده و حضرت عمر و ابوبکر نيز در تمام اين موارد حضور، آن هم حضور حساس و سرنوشت ساز داشته‌اند؟ ايشان پاسخ دادند: خداوند می‌گويد: مومنين و آنها مومن نبودند. من پاسخ دادم: چه بی‌ايماني جالبي که به پيامبر دختر می‌دهد تمام اموالش را در راه اسلام خرج مي‌کند در خطرات و سختي‌هاي هجرت، تنها همراه پيامبر است و... ايشان باز هم گفتند: به هر حال، ايمان نداشته‌اند! من گفتم: آيا قبول داريد که بهترين تفسير قرآن، تفسير آيه به آيه است. گفتند: بله. گفتم: مگر در قرآن نيامده که مومنان بايد از مومنان دوست بگيرند و فقط با مومنان رفت و آمد داشته باشند.چطور تاريخ را که می‌خواني نام حضرت عمر و ابوبکر و علي و عمار ياسر را همه جا در کنار نام پيامبر می‌بيني؟ مگر در قرآن نيامده که فقط مومنين حق تعمير و آباداني مساجد را دارند چطور پيامبر به ابوبکر اجازه می‌دهند که زمين مسجد بخرد و برده‌هاي تازه مسلمان شده را از جيب خودش در راه خدا بخرد و آزاد کند و هزينه جنگ‌ها (به خصوص جنگ تبوک) را بدهد و در اين جنگ علمدار هم باشد و چطور پيامبر يک نفر بی‌ايمان را سال قبل از آن، امير حجاج مومن کرد و در آخرين روزهاي حياتش امام جماعت مسجد؟... ﴿فَبُهِتَ ٱلَّذِي كَفَرَ﴾.
7. آيا اگر ابوبکر پس از اعتراض حضرت علي بيعت خود را نقض می‌کرد و کنار می‌رفت سعد ابن عباده دوباره مدعي نمی‌شد؟ پس مسلماً بني‌هاشم و بني اميه و اوس و خزرج به جان هم می‌افتادند؟ ضمن اينکه حرمت و جايگاه بيعت نيز لوث مي‌شد! براستي ابوبکر مرتب به مردم می‌گفت مرا رها کنيد و بياييد و بيعت خود را با من فسخ کنيد که من بهترين شما نيستم. پس چرا مردم چنين نمي‌کردند؟ و گناه ابوبکر چيست که بار مسئوليتي را به اجبار و در شرايط پيچيده و در هم سقيفه به دوش او گذاشتند؟
8. سني‌ها مانند برخي از شيعه‌ها نادان و جزئي نگر نيستند که از عده‌ای الکي خوششان بيايد و با عده‌ای ديگر الکي دشمن باشند. آنها به دو دليل اصلي (و صدها دليل فرعي ديگر) حضرت عمر و ابوبکر را دوست دارند: 1- تمام مورخين بی‌طرف، معترفند از نقطه نظر قدرت ظاهري و مادي با اسلام آوردن حضرت عمر و حمزه در سال ششم، اسلام قوت گرفت. جالب است که حضرت عمر حدود 20 سال بعد باز هم از همين جهت (يعني قدرت ظاهري و مادي) به اسلام، خدمات شاياني کرده و با شکست سه امپراطوري وقت و فتح سرزمين‌هاي همسايه نه تنها بقاء اسلام را در امتداد تاريخ تضمين کرد بلکه موجب اسلام آوردن ملل ديگر نيز شد. 2- ابوبکر نيز مانند حضرت عمر 2 بار در طول عمر خود از نقطه نظر فکري و معنوي و مصلحت انديشي و استراتژيکي به اسلام، خدمات شاياني کرد بار اول به عنوان اولين مرد بالغي که بدون لحظه‌ای تامل به پيامبر ايمان آورد و بلافاصله پس از اسلام آوردن او 5 نفر از سرشناسان مکه تحت نفوذ فکري و شخصيتي او مسلمان شدند. و 23 سال بعد براي بار دوم دقيقا از همين نقطه نظر (دورانديشي و مصلحت نگري) نه تنها شورش اهل رده را سرکوب کرد بلکه آن جو آشوب زده را به محيطي با ثبات و امن و يکپارچه بدل کرد تا فقط 2 سال بعد پس از رحلتش، حضرت عمر توانست سه امپراطوري آن زمان را به زمين بزند.
9. محقق نادان شيعه می‌گويد: براي اين فدک را از فاطمه گرفتند مبادا آنها با بذل و بخشش منافع فدک طرفداراني براي خود دست و پا کنند ولي از شدت بيسوادي نمی‌دانند که فقط دو سال بعد حضرت عمر فدک را پس داد و آنگاه بين مالکيت آن اختلاف شد!!.
10. درست است که بهترين گزينه علي بوده ولي بهترين گزينه در بهترين شرايط و بين بهترين فرهنگ و بهترين مردم جواب می‌دهد. براي همين، علي پس از مرگ حضرت عثمان می‌گويد: مرا رها کنيد و به سراغ ديگري برويد زيرا شما تحمل عدل مرا نداريد و همين شيخ مفيد شيعي نيز می‌گويد: امام زمان براي اين ظهور نمی‌کند که دين اکثر مردم تقليدي است و به آن اعتمادي نيست. براي روشن شدن بهتر مطلب: مي‌دانيم که اورانيوم غني شده بهترين سوخت براي نيروگاه است ولي براي نيروگاه اتمي و نه براي نيروگاه ذغالي!.
11. من از روحانيون و علماء و محققين ايراني در تعجبم که چوب روزگار را خورده‌اند و باز هم حاضر نيستند دست از تعصب و دروغ بردارند.

به قول خودتان 1400 سال است که در حوزه‌ها روي قوانين فقهي کار آکادميک شده و ما پيشرفته‌ترين قوانين (به خصوص از لحاظ قانون مدني) را در جهان داريم. تمام شئونات کشور در دست شماست. قرن قرن 21 است. با تمام امکانات رسانه‌ای و قواي انتظامي و دانشگاهها و... با اينهمه دست تقدير چنان کرد که شما روي کار بياييد و مجبور به تشکيل مجمع تشخيص مصلحتي شويد که دقيقا وظيفه‌ای ندارد جز تصويب قوانين مخالف اسلام!!! آنوقت شما متعصبانه 1400 سال به حضرت عمر گير داديد که چرا صيغه را حرام کرد؟ (طبق ادعاي شيعه) بدون اينکه شرايط و اوضاع و احوال زمان او را بدانيد؟

400 سال بود از زمان صفويه،شبانه روز در کتاب‌ها و بالاي منبرها می‌گفتيد: مگر مي‌شود پيامبر امت را بدون سرپرست رها کند و برود؟ و جانشين براي خودش تعيين نکرده باشد؟ آنگاه دست تقدير چنان کرد که شما حاکم شويد و بعد آيت الله خميني فوت کند بدون اينکه براي خودش جانشيني تعيين کرده باشد آنهم در شرايطي که تمام جهان به خصوص آمريکا و کشورهاي همسايه با ايران سر دشمني داشتند؟ و منافقان داخلي نيز بيکار نبودند. و آنگاه مجلس خبرگان يک شبه و به صورت فلته و ناگهاني يک نفر را درجه اجتهاد داده و به عنوان رهبر به مردم معرفي کرده و آيت الله منتظري هم هيچگاه نگفت که خلافت را از من غصب کرديد بلکه با رضايت تمام کنار کشيد. ممکن است بگويند: آقاي خميني مي‌دانست که مجلس خبرگان جانشين را تعيين می‌کند. پس چطور پيامبري که (به قول شما) از غيب مطلع بود نبايد بداند که در عربستان شمالي هميشه انتخاب رهبر با راي اکثريت مردم بوده است؟ و اينکه اصحاب و مهاجرين مخلص و فداکارش به خوبي از عهده اين وظيفه بر می‌آيند که بر هم آمدند.

1. اگر بنا شود حضرت عمر و ابوبکر پس از آنهمه خدمت و فداکاري، فقط به خاطر يک اشتباه، جهنمي شوند مطمئن باشيد تمام مردم كرة زمين جهنمي خواهند شد.
2. عوام ما به قدري احمقند که فکر می‌کنند روز درگذشت حضرت عمر روز 9 ربيع الاول است در حاليکه همه مورخين می‌دانند روز 28 ذي الحجه روز شهادت حضرت عمر است. البته انسان‌هاي آگاه می‌دانند که عمرکشان کاري است پايه‌ريزي شده توسط مستر همفر جاسوس انگليسي در ممالک اسلامي! آيا براي خريت، نهايتي هست؟ البته اين هم به نفع عمر تا به حسابش پس از گذشت 14 قرن هنوز هم صواب واريز شود.
3. شيعه براي به کرسي نشاندن عقايدش تمام قوانين عقلي و فطري و روانشناسي و... را به هم می‌ريزد. به عنوان مثال: تاثير همنشين در روحيه و رفتار انسان امري مسلم است سعدي نيز در شعر زيباي خود می‌گويد:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گلـي نـاچيز در حمـام روزي |  | رسيد از دست محبوبي به دستم |
| بدو گفتم که مشکي ياعبيــري |  | کـه از بـــوي دلاويز تـو مستم÷ |
| بگفتا من گلي ناچيــز بــودم |  | وليکـن مــدتي بـا گل نشستم |
| کمال همنشين در من اثر کردج |  | وگرنه من همان خاکم که هستـم |

اگر تمام کتب تاريخي را زير و رو کني به جز پيامبر اکرم و ساير صحابه، همنشيني براي حضرت عمر و ابوبکر پيدا نخواهي کرد. حال اينها در کنار چه کساني (البته طبق نظر شيعه) حسود و منافق و ظالم شدند!!! والله اعلم.

1. در برخي از شهرهاي ايران، مسيحيان، زرتشتي‌ها و حتي يهودي‌ها براي عبادت خداوند معبد دارند ولي سني‌ها حتي اجازه ساختن يک مسجد هم ندارند (جالب است که بدانيم بسياري از مدارس و مساجدي که در زمانهاي قديم در شهرهاي ايران توسط وزراء و پادشاهان سني مذهب ساخته شده وقف طلاب يکي از مذاهب چهارگانه سنت بوده است! و اينك صرف تربيت روحاني دشمن سنت شده) آيا علتش را می‌دانيد؟ من به شما می‌گويم: ممکن است در مساجد اهل سنت، حقايقي مطرح شود و مشت دروغگوها باز شود و دکان‌هايي بسته!! ضمن اينکه آنها بر خلاف ما که امامان آنها را لعن می‌کنيم امامان ما را دوست دارند.(که بهانه کنيم به امامان ما توهين می‌کنند) حتي شيخ شلتوت مفتي دل آگاه مصري حکم آزادي و عدول از ساير مذاهب سنت به مذهب شيعه را داد با اينکه می‌دانست شيعه امامان آنها را لعن می‌کند! پس به من حق بدهيد به عنوان يک شيعه در صداقت آخوندها شک کنم. آري اين است آزادي از گردن به بالاي شما!.
2. تشيع (البته از نوع صفوي) دين استثنائات: پيامبر فقط يکي دوبار از روي اضطرار نماز ظهر و عصر را با هم خواند ولي ما کار هر روزمان است! طبق روح تمام آيات و روايات، اصل بر عمل است نه دعا! بر حقيقت و صراحت است نه تقيه! بر شادي و نشاط است نه عزا! بر تحقيق و تعقل است نه تقليد! ولي ما را به شاخ و برگها مشغول کرده‌اند تا اصل را فراموش کنيم. عزيزان من: اصل بر توحيد است. يعني شناختن ذات خداوند به يگانگي! و گم شدن در درياي حيرت او. و اگر سرگرم شاخ و برگ‌ها شوي، شيطان، تو را آرام آرام به وادي شرک می‌کشاند.
3. کجاي تاريخ ديده‌ايد؟ حتي در زندگي اطراف خود کجا سراغ داريد کاري انجام شود و سخني زده شود و همه موافقت کنند و کف بزنند؟ پس چرا انتظار داريد ابوبکر را با آنهمه مشکلات: شورش اهل رده و شرايط قبيله‌ای و جاهليت و... همه تاييد کرده و هيچکس از دستش دلخور نباشد؟ وقتي يک شهردار مي‌خواهد خياباني را در شهر احداث کند مسلما کساني که خانه‌هايشان خراب مي‌شود ناراحتند و کساني که خانه‌هايشان نزديک خيابان می‌افتد خوشحال! طبق شرايط رئاليستي به من بگوييد: چاره چيست و چه بايد کرد که همه راضي و خشنود باشند؟
4. تا به حال ديده‌ای دو نفر غريبه با هم دعوي کنند؟ مسلماً بيشتر دعواها و درگيريها بين کساني است که با هم دوست و آشنا هستند. و هر چه اين روابط دوستانه‌تر باشد امکان اختلاف و دعوي نيز بيشتر است (ضرب المثل قديمي: دوري و دوستي) من مطمئنم که ابوبکر حضرت فاطمه را بيشتر از عايشه دوست داشته[[242]](#footnote-242) و مطمئن شده‌ام که روابط ابوبکر با خاندان پيامبر، کاملا عکس آن چيزي است که براي ما می‌گويند و طنز تلخ روزگار نيز در همينجاست!!!.
5. مي‌گويند فدک را براي اين گرفتند که خاندان پيامبر با بذل و بخشش عايدات آن، به دنبال کسب محبوبيت بوده‌اند! ولي خاندان پيامبر که تمام نيتشان قربه الي الله بوده چرا شما مانند زمان حال فکر می‌کنيد آنها در فکر کسب آراء انتخاباتي بيشتر بوده‌اند؟ و آيا اين سخنان، توهين به خانداني نيست که هر چه مي‌کرد فقط براي رضايت خدا بود؟ ممکن است شما اينچنين باشيد ولي:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| کار پاکان را قياس از خود مگير |  | گر چه باشد در نوشتن شير شير |

1. نگاه علي به خلافت اين بوده: کمتر از آب دماغ بز! بی‌ارزش‌تر از لنگه کفشي پاره! آيا خدا حضرت عمر يا ابوبكر را در روز قيامت براي چنين چيز بی‌اهميتي مجازات می‌کند؟ آري حکومت، مهم است و موجب کسب شهرت و جلب منفعت. ولي براي شما، نه براي حضرت عمر يا براي علي!.
2. هرقدر عذاب الهي شديدتر باشد و گناه بزرگتر، بايد انگيزه تخلف نيز قوي‌تر باشد! براستي انگيزه اصحاب پيامبر از کنار گذاشتن علي و روي کار آوردن يک نفر ديگر آن هم از همان قبيله (قريش)! و زير پا گذاشتن آيات قرآن و توصيه پيامبر و جهنمي کردن خودشان چه بود؟ آيا ابوبکر پس از روي کار آمدنش به کسي رشوه‌اي داد؟ آيا به کسي مقامي داد؟ من هرچه در لابه لاي متون تاريخي کنکاش کردم و هرچه به مغزم فشار آوردم به نتيجه‌ای نرسيدم. با توجه به اين نکته که عدالت در زمان حضرت عمر و ابوبکر مانند زمان خلافت علي، به شديدترين شکل، اجرا می‌شد. براستي اصحاب پيامبر به چه دليل و انگيزه‌ای خودشان را جهنمي کرده و فرمان صريح پيامبر و آيه قرآن را زير پا گذاشتند؟
3. پيامبر اکرم قبر آن صحابي شهيد را با چنان دقتي ساخت که موجب تعجب همه شد. قبر! يعني چيزي بي‌اهميت که زير خاک می‌رود! آنگاه در معرفي جانشين براي پس از خود از کلمه‌ای استفاده مي‌کنند که 27 معني مختلف دارد و نعوذبالله در اين زمينه بسيار مهم و حياتي اينقدر ابهام و سهل‌انگاري به خرج مي‌دهند؟
4. برخي از آقايان، سيره ابن اسحاق را قبول نداشته و آنرا شديدا نفي می‌کنند درصورتيکه شهيد دکتر علي شريعتي و تمامي اساتيد دانشگاه و تمامي محققين غربي و تمامي محققين سني آنرا به عنوان معتبرترين کتاب تاريخي صدر اسلام مي‌شناسند. ولي همين آقايان، کتاب سليم ابن قيس را وحي منزل می‌دانند در صورتيکه بيشتر اساتيد شيعه و برخي علماي علم رجال و تمامي محققين غربي و سني اين کتاب را جعلي می‌دانند!!! علت آن هم مشخص است سيره ابن اسحاق، حضرت عمر و ابوبکر را لعن نکرده ولي سليم...!!!.
5. يکي از آقايان فضلاء در کتاب خود نوشته بود من روزي داخل مغازه‌ای نشسته بودم و صاحب مغازه کناري براي کاري خارج شد و يک نفر ديگر را جاي خودش گذاشت. من به خودم گفتم مگر امکان دارد پيامبر اکرم، امت را بدون سرپرست رها کرده باشد؟ البته به اين برادر بزرگوار بايد گفت: چنانچه پيامبر اکرم هم اينک در ايران حضور داشتند قطعاً براي خود جانشين معرفي مي‌کردند ولي با اين مثال به جايي که زديد خدمت شما بايد عرض کنم هم اينک در عربستان، موقع ظهر تمام مغازه دارها دکان خود را همانطور باز رها کرده و به مسجد می‌روند و هيچ اتفاقي هم نمی‌افتد! زيرا از وضعيت محيط و جامعه خود به خوبي آگاهي دارند. همان اطميناني که پيامبر اکرم 1400 سال پيش به اصحاب از جان گذشته خود داشت.
6. آقايان چون خودشان روحيه ديکتاتوري داشته و تحمل پذيرش سخن مخالف را ندارند و مي‌خواهند همه مانند گوسفند مطيع محض آنها باشند فکر می‌کنند نعوذبالله پيامبر اکرم نيز همينگونه بوده و به همين دليل، يکي دوباري که حضرت عمر (يا ساير اصحاب) مخالفت کرده‌اند را علم می‌کنند در صورتيکه اين نشانه اوج آزادي و ارزش و اعتبار و شخصيتي است که پيامبر به اصحاب خود داده تا آنها بر خلاف يک ربات، امکان رشد و مطرح شدن داشته باشند. و دقيقاً همين تربيت پيامبر اکرم باعث شد اصحاب او نه تنها از شرايط آشفته پس از رحلت پيامبر (انتخاب ابوبکر، شورش رده و...) موفق بيرون بيايند بلکه سه ابرقدرت آن روزگار را نيز به زمين بزنند. پس: فاعتبروا يا اولي الابصار.
7. جالب است که عالم صفوي به ابوبکر و حضرت عمر، انگشت تفرقه افکني و تحريف و اختلاف می‌زند ولي اکنون نگاهي به جامعه ايراني که اين آقايان خواص ساخته‌اند بيندازيد(مگر نمي‌گوييد عوام، پيرو خواصند؟) فارس براي ترک جوک می‌سازد و لر با کرد دشمن است و در شهرها جنگ چپ و راست و در ادارات دشمني رييس و مرئوس و حسادت و باند بازي و... آخوندها هم که صبح تا شب پايشان را کرده‌اند توي کفش سني‌ها! تمام اقشار ايراني با هم دشمن و در حال اختلاف! پس چوب خدا را بخوريد که نه صدا دارد و نه دوا! ﴿فَٱعۡتَبِرُواْ يَٰٓأُوْلِي ٱلۡأَبۡصَٰرِ﴾.
8. پيامبر اکرم می‌گويند اگر می‌دانستم بيشتر از هفتاد بار استغفار من موجب بخشش منافقان مي‌شود بيش از هفتاد بار طلب آمرش می‌کردم.(در قرآن آمده اگر هفتاد بار هم براي آنها طلب بخشش کني بخشيده نمی‌شوند) اين نيت و طرز تفکر و روحيه و محور انديشة كسي بوده كه ما ادعاي پيروي و حب او را داريم ولي آقايان از آنجايي که خودشان روحيات نازک نارنجي زنانه و زودخشم و کينه توزانه دارند فکر مي‌کنند نبي اكرم، روز قيامت، اصحابي که آنهمه براي او و اسلام جان نثاري کردند را براي يکي دو خطاي بدون سوء نيت نمی‌بخشد.عزيز دل برادر:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| کار پاکان را قياس از خود مگير |  | گـرچـه بـاشد در نـوشتن شير شير |

1. اگر روحية طنز و باز و پرگذشت شيعه را با روحيه تند و تيز و منظم سني قاطي کنيد يک آدم کامل درست می‌شود!.
2. يوسف، برادرانش را بخشيد با اينکه او را در کودکي و با سوء نيت به داخل چاه انداختند چرا پيامبر نبايد در روز قيامت اصحابش را ببخشد؟ (اگر گناه يا خطايي آن هم از روي سهو و آن هم به زعم و خيالات شما انجام داده باشند؟).
3. حضرت علي در جايي می‌فرمايند خلافت نزد من از آب دماغ بز کم ارزش‌تر است و در جايي ديگر می‌فرمايند از لنگه کفش پاره کمتر است! با اين وصف اگر خلافت و امامت يک موضوع واحد بوده و بر مبناي نص الهي باشد، آيا آن حضرت، مجاز بوده‌اند چنين توهيني به اين مقام و منصب الهي بکند؟! شايد مانند هميشه پاسخ می‌دهيد که منظور ايشان تقيه و توريه و مماشات و مصلحت و... بوده يا اينکه ايشان قصد شکسته نفسي داشته‌اند به هر حال: عاقلان دانند. به قول شهيد دکتر علي شريعتي براي علي هيچ چيز دردآورتر از اين نيست که به ظاهر شيعيان او فکر کنند او براي خلافت غصه می‌خورده و درد خود را با چاه می‌گفته است!!!.
4. پيامبر اکرم مدت 23 سال دست کم در هر شبانه روز 5 مرتبه وضو مي‌گرفتند با اينهمه پس از ايشان در نحوه وضو گرفتن بين مردم اختلاف شد. اکنون ما با چه اطميناني حوادثي که در يک ساعت از يک روز (غدير يا سقيفه و افسانه در) اتفاق افتاده را با اطمينان کامل تجزيه و تحليل کرده و مثلا با اطمينان صددرصد می‌گوييم منظور پيامبر از کلمه مولي که داراي 27 معني مختلف است معني خليفه بلافصل بوده است؟!!! و بر مبناي آن به نزديک‌ترين ياران پيامبر، تهمت غصب خلافت و افتراء وارد می‌کنيم؟ و به خيال خود فکر می‌کنيم مقام حضرت علي رااينگونه بالا برده‌ايم. يا اينکه دقيقا می‌دانيم در آن چند دقيقه حمله به خانه علي چه کساني شرکت داشته و دقيقا افراد در چه نقاطي ايستاده بوده و دقيقا چه افکاري در سرشان جريان داشته و دقيقا چه جملاتي بين آنها رد و بدل شده است و...!!.
5. شيعه حضرت فاطمه را شهيد می‌داند در صورتيکه ربط دادن علت رحلت ايشان به جريانات روز سقيفه بسيار ضعيف است ولي حضرت عمر که بدون علت و به صورت عمد به دست يک نفر مجوسي کشته شد را شهيد نمی‌دانند. براستي چرا؟
6. اشتباه شيعه اين است که فکر می‌کند روز قيامت، حضرت علي و حضرت فاطمه يک طرف ايستاده‌اند و حضرت عمر و ابوبکر هم يک طرف ديگر. بعد سني‌ها مي‌روند پشت سر حضرت عمر و ابوبکر و شيعه‌ها می‌روند پشت سر علي.آنگاه حضرت عمر و ابوبکر را به همراه سني‌ها به جهنم می‌برند و شيعه‌ها را به همراه علي وارد بهشت می‌کنند! ولي عزيزان من اينگونه نيست. حضرت علي و فاطمه که يقينا به بهشت می‌روند. حضرت عمر و ابوبکر هم که انشاء الله به کوري چشم بعضي‌ها بهشتي‌اند. ولي می‌آييم به سراغ شيعه‌ها و سني‌ها. از سني سئوال مي‌شود چکار کردي. پاسخ می‌دهد: نمازم را به موقع خواندم دروغ و حقه بازي هم نداشتم. به کسي فحش ندادم و کاري هم نکردم که در امت اسلامي تفرقه و اختلاف ايجاد شود. پس آنها به بهشت می‌روند. آنگاه از شيعه سئوال می‌شود وقتي آمريکا کشور شما را 360 درجه محاصره کرده بود چه کردي؟ چون در آنجا ديگر نمی‌شود دروغ گفت می‌گويد: عمر کشان راه انداختم، فحش و لعنت فرستادم و ايجاد تفرقه و اختلاف کردم. پس خطاب می‌آيد که وارد جهنم شو.
7. محقق شيعه با هزار و يک دليل و توجيه و تفسير، جريان ازدواج ام کلثوم با حضرت عمر -خواستگاري حضرت علي از دختر ابوجهل- وجود شخصي به نام ابن سباء -امامت نماز جماعت توسط ابوبکر در ايام بيماري پيامبر- اجازه باز بودن فقط در خانه ابوبکر به سمت مسجد پيامبر - فوت محسن در سنين کودکي- عشره مبشره و... را زير سئوال می‌برد و نفي می‌کند. من نيز اصراري ندارم که ثابت کنم تمام اين وقايع کاملا درست و صحيح است ولي سئوال من اينجاست: وقتي مواردي که در اکثر کتب تاريخي حتي شيعه (مانند بحارالانوار يا تاريخ يعقوبي) آمده است را شما می‌توانيد نفي کنيد چرا نمی‌توان فقط نحوه برداشت از يک واقعه تاريخي را مورد شک قرار داد (مانند قصد پيامبر اكرم از اعلام دوستي با علي در غدير) وقتي که شما اصل يک واقعه را زير سئوال می‌بريد چگونه نمی‌شود فرع يک اتفاق را زير سئوال برد؟! همانطور که در بخش غدير و سقيفه نيز مشاهده کرديد که به خوبي و با صدها سئوال و مثال، ثابت کرديم که منظور پيامبر در غدير خم، تعيين جانشين براي پس از خودشان نبوده است.
8. تناقض بلاي جان محقق شيعه است او در جايي حديث کساء را می‌آورد و مي‌گويد پيامبر به ام‌سلمه گفت: تو نمی‌تواني جزء اهل بيت باشي و اهل بيت فقط اين چهار نفرند (علي - فاطمه - حسن و حسين) ولي در جايي ديگر اين موضوع را فراموش می‌کند و براي خرد کردن هر چه بيشتر حضرت عمر و ابوبکر مي‌گويد: پيامبر در باره سلمان فرمود: سلمان منا أهل البيت. حالا اگر اين تناقض نيست پس چيست؟ يا در جايي می‌گويند پيامبر اکرم نام 11 امام پس از علي را دقيقا گفت ولي در جاي ديگر می‌نويسد: امام صادق، اسماعيل - پسر بزرگشان- را به عنوان جانشين معرفي کردند ولي پس از فوت او فرمودند در مورد اسماعيل بداء حاصل شده و فرزند سومشان را به عنوان امام بعدي معرفي کردند. اکنون آيا مي‌توان باور کرد که امام صادق از اين حديث بسيار مهم بي‌اطلاع بوده‌اند؟ تا اسماعيل را به عنوان جانشين پس از خود معرفي نکرده تا فرقه ضاله اسماعيليه به همين بهانه ساخته نشود و هزار و يک مساله ديگر؟ يا در اينجا باز هم تقيه و توريه و مصلحت را پيش می‌کشيد! يا می‌گوييد: امام در آن لحظه به علم غيب خود رجوع نکردند!!! هر چند در عصر فعلي چنين پاسخ‌هايي را حتي کودکان خردسال نيز قبول نمي‌کنند!.
9. روزي به يکي از ابوجهل‌هاي زمان گفتم: ديشب چه خورده‌اي؟ گفت: به ياد نمی‌آورم. گفتم: پس با چه مدرکي خودت را جهنمي می‌کني! با استناد به داستان‌هايي که بين 250 تا 400 و حتي 1200 سال[[243]](#footnote-243) پس از پيامبر اكرم نوشته و مکتوب شده و از حالت شفاهي درآمده و تازه 1400 سال دست به دست شده تا به تو رسيده است؟ و هر کسي رسيده لابه لاي متون آن، دستکاري و اعمال نظر کرده است؟
10. ابوجهل‌ها و خوارج دوران ما يا اصلا در اصول دين خود تحقيقي ندارند و يا اگر دارند مسير تحقيق آنها همانجايي می‌رود که خود آنها می‌خواهند!!! و به هر حال محال است کتب مخالف را بخوانند چون ممکن است گمراه شوند! ولي عزيز دلم اگر فقط کتب موافق را بخواني به همينجايي که هم اکنون هستي مي‌رسي! يعني به همان نتايج تقليدي قبلي! پس چرا خودت را زحمت بيهوده مي‌دهي؟ (مثل اسب عصاري که صبح تا شب تاب می‌خورد و هنگاميکه چشمش را باز می‌کنند می‌بيند همانجاي اول ايستاده! نمی‌خواهد زحمت بکشي و تحقيق کني همينجا که ايستاده‌ای بايست!).
11. من تمامي کتب تاريخي را زير و رو کردم و به قدري در اين زمينه فکر کردم انگار يکي از افراد همان زمان شدم. تعجب من اينجاست که فهميده‌ام تاريخ، ساده دل‌تر و رک‌تر و صريح الهجه‌تر و بی‌غل و غش‌تر از حضرت عمر را نيافريده ولي مداح و روحاني شيعه او را حيله گر و دروغگو و حسود معرفي مي‌کند و اين نيست جز به خاطر بی‌سوادي مردم. عزيزان من دکتر شريعتي به فرزندش وصيت کرده: اگر می‌خواهي به دست هيچ ديکتاتوري گرفتار نشوي يک کار بکن: بخوان و بخوان و بخوان.
12. محقق شيعه وقتي در مخمصه و تضاد گير می‌کند دست به دامان يکي از اصطلاحات زير می‌شود:

امام در آن لحظه به علم غيب خود رجوع نکردند!!!.

تقيه

توريه

مصلحت

مماشات.

نويسنده، اشتباهي اين نکته را آورده![[244]](#footnote-244).

ولي من مطمئنم در قرن حاضر، حتي کودکان دبستاني نيز متوجه اين دوز و کلکها مي‌شوند.

1. مادري در حضور فرزندان به پدر توهين می‌کرد البته پدر، بد دهن و سيگاري بود و... بچه‌ها وقتي بزرگ شدند مانند پدر و مادرشان شدند. ولي پدر و مادر، جامعه و دولت را مقصر می‌دانستند! وقتي علماء و آقابالاسرها در پشت بلند گو و به صورت شبانه‌روزي به حضرت عمر و ابوبکري که حد اقل يک ميليارد از مسلمانها به آنها علاقه داشته و نزد آنها مقدسند توهين کرده و از هرگونه بدگويي و دروغ و ناسزايي ابا نمی‌کنند آنگاه شخصي به نام سلمان رشدي می‌آيد و به پيامبر اسلام توهين می‌کند و يا روزنامه‌هاي دانماركي كاريكاتورهاي نبي اكرم را می‌كشند[[245]](#footnote-245)، آقايان که بنيانگذار حرمت شکني هستند عصباني می‌شوند و آمريکا و انگليس را مقصر می‌دانند.
2. طبق داستاني افسانه‌ای روزي مرده شويي مشغول شستن جسد ميتي بوده. اطرافيان داشتند پشت سر ميت بدگويي می‌کردند. مرده شو با خشم می‌گويد: بس کنيد شيطان هم دست از سر او برداشته و شما دست بر نمی‌داريد! ناگهان ميت دست او را گاز می‌گيرد. مرده شو تعجب می‌کند. شب هنگام ميت را در خواب می‌بيند. علت را از او مي‌پرسد. می‌گويد: من خيلي گناه داشتم و آنها داشتند با حرفهايشان گناهان من را پاک می‌کردند و نامة اعمال خودشان را سياه و تو با حرفي که زدي باعث شدي مقداري از گناهان من باقي بماند. اکنون من مطمئن شده‌ام بسياري از آقايان از شيطان بدترند که دست از سر کساني که 14 قرن پيش مرده‌اند بر نمي‌دارند.
3. در سراسر قرآن سخن از ايمان است و عمل صالح. ولي نويسنده و سخنران شيعه در خصوص قضاياي تاريخي نه ايمان و علم صددرصد و يقيني دارد و نه رفتارش از مصاديق عمل صالح است. عمل صالح عملي است که موجب صلح و صفا و اتحاد می‌شود ولي آقايان عملشان عمل فاسد است آيا فحش و ناسزا و دروغ و تهمتي که موجب تفرقه و اختلاف در امت اسلامي است عمل صالح است يا عمل فاسد؟ به اين آيه دقت کنيد: ﴿إِنَّمَا ٱلۡمُؤۡمِنُونَ إِخۡوَةٞ فَأَصۡلِحُواْ بَيۡنَ أَخَوَيۡكُمۡ﴾ [الحجرات: 12]. «همانا مومنان با يکديگر برادرند پس ميان برادران خود صلح و آشتي برقرار کنيد».
4. نکته تاسف آور و خنده دار در مورد هموطنان شيعه من آن است که در تمام احاديث سفارش به آشتي دادن و اصلاح امور بين مردم شده و حتي دروغ که بزرگ‌ترين گناه است را براي آشتي بين دو مسلمان جايز شمرده‌اند ولي علامکها و مداحکها و قلم به دستان نادان، براي ايجاد خونريزي و عداوت و کينه بين شيعه و سني دروغ‌هايي را به هم می‌بافند تا دو گروه عمده از جامعه اسلامي را از هم جدا کنند و دول مخالف اسلام نيز از آن سو نقشه‌هاي خود را عملي کنند. تنها مدرک معتبر و مستدل آقايان نيز اين است که در کتب خودشان اين مطالب را نوشته‌اند ولي عزيز دلم هزار و يک مطلب وحشتناک‌تر و اشتباهتر در بحارالانوار و مفاتيح و حتي اصول کافي آمده پس آنها هم بيايند و هو کنند!.
5. اگر نيت ابوبکر توطئه و دسيسه بود و قصد خلافت داشت و به قول آقاي سليم ابن قيس، در کنار کعبه پيمان نامه توطئه نوشته بودند و... آري چرا با اين وجود، در يکي دو روز مانده به وفات پيامبر به منزل زن دومش در سنح رفت و از مدينه دور شد و همانجا در مدينه مترصد فرصت نماند؟؟؟؟
6. عجيب است که احاديث مختلفي از زبان حضرت علي به استناد سخنان پيامبر وجود دارد که اي علي تو پس از من با سه گروه (مارقين و قاسطين و ناکثين) خواهي جنگيد و حتي نشانه آن مردي که پستان بزرگ داشته است (حضرت علي او را در ميان کشته شدگان خوارج می‌بيند) را نيز به حضرت علي می‌دهند ولي حتي يک حديث از زبان حضرت علي در رابطه با تخلفات حضرت عمر و ابوبکر (که پيامبر گفته باشد) وجود ندارد؟ با اينکه به زعم شيعه اين تخلفات مهمتر و نزديکتر به زمان رحلت پيامبر بوده است. مگر اينکه به احاديث جعلي کتاب موهوم سليم ابن قيس يا بحار الانوار مراجعه کنيد. گرچه دوران اين دوز و کلکها رو به پايان است.
7. برخي از نويسندگان و وبلاگ نويسها می‌گويند حضرت عمر و حضرت ابوبکر لياقت حکومت را نداشتند زيرا معناي ابا و کلاله را نمی‌دانستند. من حرفي براي گفتن ندارم. قضاوت با عقل و شعور خوانندگان.
8. اگر نويسنده و مداح و واعظ شيعه راست می‌گويد و در بيان حقايق هيچ تعصبي ندارد. چرا وقتي در مورد فدک داد سخن می‌دهد نمی‌گويد که حضرت عمرابن خطاب 2 سال بعد آنرا پس داد؟ چرا نمي‌گويد وقتي حضرت عمر، فدک را پس داد تازه بين علي و عباس درباره مالکيت آن اختلاف شد؟ چرا نمی‌گويد مالکيت آن را نگرفتند بلکه استفاده از عين و نمائات آن را گرفتند؟ چرا نمی‌گويد حضرت ابوبکر عوايد آنرا براي خودش نمي‌خواست بلکه براي تجهيز سپاه اسلام در سرکوب شورش رده که زکات نمي‌دادند می‌خواست؟ آري چرا هنگام بيان يک مطلب يا حتي يک حديث يا آيه، همه آنرا نمی‌گويند بلکه فقط يک قطعه از آن را که به نفع خودشان است انتخاب و برجسته و به صورت نيمه جويده در بوق و كرنا می‌كنند؟
9. بزرگ‌ترين گناه حضرت عمر اين بود که به ايران حمله کرد و باعث مسلمان شدن ايراني‌ها شد. وگرنه محال بود در ايران يک دشمن هم داشته باشد.
10. انسان در صورتي حق دارد به ديگري انتقادي وارد کرده و او را متهم کند که خودش لااقل مثل او يا بهتر از او باشد. در هيچ کجاي تاريخ ذره‌ای سوء استفاده از بيت المال يا روي کار آوردن قوم و خويش يا رانت خواري يا ظلم و ستم و... توسط حضرت عمر و حضرت ابوبکر ثبت نشده است (حتي در کتاب جعلي سليم ابن قيس‌) و خدا را شکر که پس از 14 قرن کساني روي کار آمدند و مرتکب چه کارهايي که نشدند و طرفه آنکه صبح تا شب به حضرت عمر و ابوبکر توهين می‌کنند.
11. برخي از نويسندگان قديمي شيعه ابوبکر را مورد طعن قرار می‌دهند که نتوانست يكي از پسرانش را مسلمان کند ولي: نعوذ بالله پيامبر نيز بسياري از اقوام خود را نتوانست مسلمان کند و ديگر اينکه ابوبکر نيز از کودکي دوست پيامبر بوده و نعوذبالله پيامبر نيز (البته به قول شما) نتوانست ايمان را در دل دوست خود يعني ابوبکر، وارد کند.(ضمنا پسر حضرت نوح نيز در كفر ماند).
12. جمال الدين اسدآبادي گفت: در اروپا اسلام ديدم ولي مسلمان نبود و آمدم اينجا مسلمان بود ولي اسلام نبود. عزيزان، من به يكبار به عربستان رفته ام، هم مسلمان بود و هم اسلام.
13. هنگاميکه اسراء جنگ ايران و عراق فقط پس از گذشت 10 سال به کشور بازگشتند از تعجب مات و مبهوت شده بودند. آهنگهاي آنچناني و طرز حجاب زنان، برنامه‌هاي راديو و تلويزيون، تغيير لحن شعارها و مواضع مسئولين و... مطمئن باشيد اگر مسلمانان صدر اسلام زنده شوند از تعجب خشک نمي‌شوند بلکه از غصه دق می‌کنند.
14. روحاني صفوي می‌گفت: مخفي بودن محل قبر فاطمه و مشخص نبودن زمان وفات ايشان، حامل معنا و پيامي است. سئوال من اينجاست معلوم نبودن تاريخ تولد ايشان حاوي چه پيامي است؟ و مخفي بودن قبر زنان و ساير فرزندان پيامبر حاوي چه پيامي است؟ و معلوم نبودن تاريخ رحلت پيامبر اکرم حاوي چه پيامي است؟ و ازدواج ام كلثوم دختر علي با حضرت عمر حاوي چه پيامي است؟
15. مي‌گويند پيامبر اکرم هنگام هجرت، ابوبکر را اتفاقي ديد و ابوبکر در پي ايشان رفت. به قول حضرت علي خطاب به معاويه: به خدا خواستي سرزنش کني ستايش کردي! شدت علاقه به پيامبر را نگاه کن که بدون خداحافظي با زن و فرزند، بدون اينکه فکر مال و اموالش باشد حاضر شد شهرش را رها کند و به دنبال پيامبر برود و جانش را در خطر بيندازد! و اينجاست که من متوجه شدم آن حديث پيامبر اکرم، صحيح است که فرمودند: تنها کسي که بدون ذره‌ای تامل با من دست بيعت داد و نبوت مرا پذيرفت ابوبکر بود. براستي چگونه می‌توان قبول کرد هم او اولين کسي بود که بيعت شکني کرد؟
16. اگر حضرت عمر و ابوبکر پس از فتح مکه مسلمان شده بودند امکان وارد کردن هر گونه تهمتي به آنها وجود داشت. ولي اينکه آنها جزء اولين نفراتي هستند که در مکه به محمد ايمان آوردند راه را براي هرگونه تهمتي می‌بندد پس واي بر تهمت زنندگان: فويل للکافرين من نار.
17. شيعه می‌پرسد اين چه طريق بيعت گرفتن در سقيفه است؟ و فراموش می‌کند که آنجا وسط صحراهاي عربستان بوده و فقط 23 سال با فرهنگ جاهلي فاصله داشته، 1400 سال پيش بوده، فراموش می‌کند که بيشتر قبايل با شنيدن خبر رحلت پيامبر اکرم مرتد شده و حتي 4 نفر که يکي از آنها زن بوده ادعاي پيامبري مي‌کنند! و قبائل راهزن قصد حمله به مدينه را داشته‌اند. و اگر حکومت مرکزي به سرعت در مدينه تثبيت نشده و گرفتار جنگ قدرت داخلي ميان قبايل انصار و مهاجرين می‌شد کلک اسلام در همانجا کنده شده بود. (به همه اين موارد اضافه کنيد حضور ابوسفيان در مدينه را!!!).
18. من از کار پيامبر در عجبم! آقايان علماي ما باهوشند و زيرک و با مطالعه کتب تاريخي متعدد و احاديث بحارالانوار و کتاب سليم ابن قيس، متوجه بد بودن و منافق بودن و ظالم بودن و خيانتکار بودن برخي از صحابه شدند. آن عرب بيچاره بدوي جاهلي بيسواد ساده دل که اين چيزها را نمی‌دانسته، چرا پيامبر آنها را (نعوذبالله) فريب داد و اينقدر حضرت عمر و ابوبکر را به خود نزديک کرد؟ تا جايي که گاه، غريبه‌ها بين تشخيص پيامبر و ابوبکر دچار اشتباه می‌شدند، دختر آنها را به زني می‌گرفت به آنها دختر می‌داد، آنها را طرف شور و مشورت خود قرار داده و.... حسب نگاه شما شخص پيامبر با اتخاذ چنين روشي نعوذبالله اولين کسي بود که موجبات گمراهي امت خود و ايجاد اطمينان در آنها نسبت به حضرت عمر و ابوبکر را فراهم نمودند! اكنون با عنايت به اين نکته که شما پيامبر اكرم را داراي علم غيب و معصوم از هر خطايي می‌دانيد، آيا يافتن پاسخ براي سئوال من بسيار دشوار و غير ممكن نمی‌شود؟
19. شيعه 1400 سال به حضرت عمر و ابوبکر گير می‌داد که چرا به آن سرعت و قبل از دفن پيامبر در سقيفه جهت انتخاب خليفه جمع شديد و چرا حضرت علي را کنار زديد. خدا را شکر که سردمداران اين تفکر، پس از 14 قرن در همين کشور روي کار آمدند و جانشنين رهبري را (به حق يا ناحق) کنار زدند و او سالها خانه نشين شد (حصر بيت منتظري) و يک نفر ناگهان از روي اجبار و اضطرار يک شبه مجتهد شد و با سرعتي باور نکردني (فلته!) رهبر به صورت شورايي انتخاب شد[[246]](#footnote-246) (سقيفه!) و امام خميني رفت در حاليکه براي خودش جانشيني تعيين نکرده بود و ثمرات انقلاب با اينهمه شهيد و جنگ و... را در ميان دشمنان قلدري چون آمريکا و اسراييل و انگليس و منافقين داخلي، بی‌پناه و بی‌جانشين رها کرد و... فاعتبروا يا اولي الابصار.
20. شيعيان (به خصوص از نوع دو آتشه) خيلي ادعاي پيروي تام و تمام از راه و روش امامان خود را دارند. براي آنهايي که نمی‌دانند می‌گويم: 10 امام از 12 امام شيعه در بين فرزندان خود نامهاي عمر و ابوبکر و عثمان و حتي عايشه داشته‌اند اگر شما راست می‌گوييد و پيرو واقعي امامان هستيد چرا مثل آنها نام فرزندان خود را عمر و ابوبکر نمی‌گذاريد؟ البته خواهش می‌کنم بحث تقيه را پيش نکشيد که ديگر در اين زمانه خريداري ندارد.
21. از کارهاي بسيار جالب و ديدني پتروشيمي صفويه اين است که تبصره را اصل می‌کند و اصل را حذف!‌!! در قرآن، ملاک رستگاري در: عمل خوب و ايمان به خداست ولي در پتروشيمي صفويه اصل را در شفاعت نشان می‌دهند در حاليکه شفاعت، تبصره‌ای بيش نيست! اصل بر عمل توام با تعقل و تفکر است ولي اينجا اصل را در دعاي توام با نذر و نياز می‌دانند! اصل بر انتخاب توام با تحقيق و تعقل است ولي اينجا اصل را پيروي همراه با تقليد و تعبد نشان می‌دهند و کسي چه مي‌داند با اين روال شايد خداوندي که اصل را در روز قيامت بر رحمت و بخشايش خود قرار داده به تبصره رجوع کرده و در روز قيامت، آقايان را روانه جهنم کند، انشاء الله.
22. عليرغم ذهنيت ماليخوليايي محقق شيعه، اين ذهن مآل انديش و واقع گراي ابوبکر بود که باعث تثبيت و بقاي اسلام شد و مطمئناً اگر يکي از اين آقايان رمانتيک با ذهنيات آرمانگراي زنانه در آن روز زنده بودند و خداي ناکرده خليفه می‌شدند فقط خدا می‌داند چه به روز اسلام می‌آمد (که نمونه فعلي آن به عنوان شاهدي زنده پيداست كه چه بر سر اسلام آمده!).
23. وقتي يک نفر، احساس مظلوميت کند حتي اگر پشه‌ای از کنار او رد شود آن شخص، اين حرکت را چيزي عليه خودش به شمار می‌آورد. محقق شيعه نيز هدف از خلافت ابوبکر را کنار گذاشتن حضرت علي هدف از تصرف فدک را ضربه زدن مالي به حضرت فاطمه، هدف از سوزاندن احاديث را کتمان فضايل حضرت علي و... می‌داند که بچه گانه بودن اين استدلال‌ها از ظاهر آن به خوبي پيداست و نيازي به توضيح ندارد.
24. از حماقت شبه علامه‌ها و نويسندگان و مداحان و وعاظ شيعه در عجبم که ظلم حال و ظالم زنده را فراموش کرده و سرگرم کساني شده‌اند که حکومتشان بهترين نمونه عدل و داد (حداقل براي مردم خودشان) در كل تاريخ جهان بوده است.
25. يکي از جملات تکراري و بسيار خنده آور نويسندگان شيعه اين است که با آه و ناله مي‌گويند که اي واي، دار و دسته ابوبکر پس از رحلت نبي اکرم به خانه وحي حمله کردند و خانه وحي را به آتش كشيدند و حرمت خانه وحي را ريختند در حاليکه ما می‌دانيم بدن مطهر پيامبر اکرم در خانه عايشه (يعني دختر ابوبکر) بوده و در همانجا نيز به خاک سپرده شده است!!! و همه از جمله حضرت فاطمه و علي در اتاق عايشه بوده‌اند و عايشه نيز اختيار اتاقش را داشته كه درش را بروي هر كس می‌خواهد ببندد و يا باز كند (گر چه در جاي خودش در اين كتاب ثابت مي‌كنيم اتاق‌هاي آن دوره در نداشته و فقط يك پارچه جلوي آن آويزان بوده است!!!‌).
26. بزرگ‌ترين مصيبتي که تشيع و پيشوايان آن يعني امام علي و امام حسين گرفتار آن شده‌اند يزيد و شمر و ابن ملجم نيستند زيرا آنها قرنهاست كه مرده‌اند و به سزاي اعمال خود رسيده‌اند. بلکه بزرگترين مصيبت براي امامان شيعه خود شيعه است و افکار منحط و آداب و رسوم جاهلي آنها. بيهوده نيست كه امامان شيعه خطاب به پيروان خود فرموده‌اند: كونوا لنا زينا و لا شينا: مايه زينت ما باشيد نه مايه سرافكندگي ما!!!.
27. من نمی‌دانم چرا محقق شيعه هميشه می‌خواهد همه چيز را به حضرت عمر و ابوبکر بچسباند مانند حديثي که اصحاب پيامبر در روز قيامت از او فرار می‌کنند و پيامبر می‌گويد خدايا اصحابم و خداوند می‌گويد نه اينها اصحاب تو نيستند نمي‌داني بعد از تو چها کردند!!! گذشته از مخالفت اين حديث با آيات قرآن که در ستايش اصحاب آمده و قرائن جعل نيز به خوبي از متن حديث آشکار است ولي به هر حال از کجا فهميديد منظور پيامبر اکرم حضرت عمر و ابوبکر بوده. چرا طلحه و زبير و ابوهريره و معاويه و... نبايد مصداق اين حديث باشند؟ هر چند كه می‌دانيم حضرت علي حتي قاتل زبير را لعن و نفرين كرده‌اند!.
28. حضرت عمر ادعاي صدور اسلام را نداشت ولي ظرف مدت فقط 10 سال، اسلام را به تمام جهان متمدن آن روز صادر کرد به نحوي که 1400 سال تا زمان ما دوام آورده. آقايان نيز با ادعاي صدور اسلام به جهان، خونها به زمين ريخته و ميلياردها دلار از ذخاير کشور را بر باد فنا داده و در عوض نه تنها اسلام را صادر نكردند و نه تنها بدترين چهره را از اسلام در جهان ترسيم کردند بلکه کم کم داريم به جايي مي‌رسيم که اسلام حتي در داخل کشور نيز دستخوش تحريف و نابودي قرار گرفته است!! و زبان حال انسانهاي دلسوخته اين مرز و بوم نيز اينچنين است:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| از طلا گشتن پشيمان گشته‌ايم |  | مرحمت فرموده ما را مس کنيد |

1. به تواتر ثابت شده حضرت علي در زمان خلافتشان کساني که ايشان را بر حضرت عمر و ابوبکر برتري ميدادند حد می‌زدند. يکي از آقايان گفت چرا حضرت علي ابوبکر را حد نزد؟ گفتم چرا. گفت: چون ابوبکر هم می‌گفت: مرا رها کنيد من بهترين شما نيستم. گفتم اي آدم احمق، امامان ما نيز در دعاهايشان خود را گناهکار و... معرفي مي‌کردند و با سوز و گداز از خداوند طلب بخشش مي‌کردند و...آري:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| کار پاکان را قياس از خود مگير |  | گرچه باشد در نوشتن شير شير |

1. کار بسيار زشت و کثيف برخي از نويسندگان قديمي شيعه اين است که براي بالابردن مقام يک نفر مقام تمام اصحاب و ياران پيامبر را لگد مال کرده و آنها را مرتد و بی‌غيرت و بی‌حال معرفي می‌کند.
2. اگر کسي در زمينه احاديث مورد استناد شيعه تحقيقي جامع و دقيق به عمل آورد متوجه می‌شود دست کم سند نيمي از اين احاديث، مغشوش و باطل است و به افراد غالي يا فاسدالمذهب (واقفي خوارج كيسانيه و...) ختم مي‌شود.
3. وقتي انسان تهي مغز باشد اينکه کي و کجا به دنيا آمده باشد فرقي به حال او نمی‌کند. حضرت علي 1400 سال قبل فرموده: به سخن نگاه کن نه به گوينده ولي براي خوارج زمان ما کتاب‌ها و نظرات افرادي مانند شريعتي يا بازرگان فقط و فقط به صرف نام اين افراد، مطرود و منفور است در حاليکه حتي نام کتابهاي اين نويسندگان را هم نمی‌دانند!.
4. خدا با آن عظمتش در رابطه با نبوت پيامبر به آن عزيزيش خطاب به اعراب به آن جاهلي مي‌فرمايد: تک تک و يا دو به دو بنشينيد و به جاي لعن و نفرين و تکفير و چسباندن مارک جنون و جادوگري و شاعري، فکر کنيد و ببينيد آيا سخنان اين شخص درست است و منطقي يا دروغ است و غير عقلي. يعني حتي پيرامون وجود خدا بايد فکر کرد و کورکورانه اطاعت نکرد حتي اگر دعوت کننده محمد امين و راستگو باشد. آقايان خوارج چرا هر کس هر چه بالاي منبر و پشت تريبون مي‌گويد را بدون تحقيق و به طور کامل قبول می‌کنيد؟ آقايان ابوجهل، چرا ذره‌ای در آنچه مي‌شنويد تحقيق نمی‌کنيد؟ آن هم پيرامون سخنان کساني که حماقت و تعصب و ندانم کاريهاي آنها براي شما رو شده است.
5. محال است كسي پاي منبر بنشيند و دشمن حضرت عمر و ابوبكر نشود و محال است كسي كتاب‌هاي معتبر تاريخي را بی‌طرفانه مطالعه نكند و اين دو نفر را آنگونه که واقعاً بوده‌اند نشناسد.
6. مي‌گويند ابوبكر ترسو بوده و در جنگها كسي را نكشته و... اولا: پيامبر اكرم نيز فقط در يك جنگ يك نفر را زخمي كرد و آن شخص در راه بازگشت به مكه كشته شد. ثانيا: آدم كشي افتخار نيست نبي اكرم به قول خداوند رحمه للعالمين بوده است و ثالثا: اين چه شخص ترسويي بوده كه وقتي حضرت علي از او مي‌خواهد در اولين روزهاي پس از خلافتش به خانه علي (تجمع بني‌هاشم با شمشيرهاي كشيده و خشمگين) و آن هم به تنهايي بيايد بدون ترس قبول می‌كند و به آنجا مي‌رود. در حاليكه هنوز بيعتي نيز بر گردن حضرت علي نداشته است؟ يا در هجرت پر مخاطره نبي اكرم به مدينه همراه ايشان می‌رود؟ يا در مكه بين آن همه از مشركين فوري مسلمان می‌شود؟
7. هر كس در تاريخ صدر اسلام مطالعه كند و عميق شود و تبحري به دست آورد به خوبي متوجه می‌شود نگاه مردم آن زمان به خلافت به هيچ وجه مانند نگاه مردم زمان حال و حتي مردم 30 سال بعد (يعني زمان خلافت حضرت علي) نبوده است. ديدگاه آنها نسبت به خلافت، قدرت بلامنازع يك نفر نبوده است. خليفه شدن فقط و فقط در ديد خلفاي اوليه وسيله‌ای براي كسب افتخار بوده است و بس. آن هم افتخار خدمت به اسلام و بردن صواب بيشتر. زيرا هر گاه خليفه قصد داشته كه دست از پا خطا كند تمامي اصحاب تربيت شده توسط پيامبر با قدرت جلوي او ايستادگي می‌كردند. حضرت عمر نمی‌تواند حتي يك آيه كه به نظرش می‌آمد از پيامبر شنيده بوده را وارد قرآن كند و حتي مجبور می‌شود براي يك وجب پارچه اضافي لباسش توضيح بدهد! و تعجب من از افسانه‌هاي توهين به ولايت و غصب خلافت و سكوت امت است كه ورد صبح و شام شيعه شده. و از آن عجيبتر افسانة شهادت حضرت فاطمه است به دست حضرت عمر ابن خطاب. واقعاً كه شيعه، تاريخ را تبديل به يك طنز تلخ و مسخره كرده است.
8. يكي از آقايان با خشم، سئوال می‌كرد: چرا حضرت عمر، معاويه را در شام پر و بال داد؟ من به او گفتم: برادر عزيز، اتفاقاً حضرت عثمان نيز همين سئوال شما را از حضرت علي می‌پرسد آيا شما پاسخ حضرت‌علي را قبول داريد يا نه؟ آن شخص جواب نداد (مطمئن باشيد حتي اگر حضرت علي زنده هم شود، اين آقايان زير بار حرف حق نمی‌روند) من ادامه دادم: حضرت علي به عثمان پاسخ می‌دهند: «مگر تو نمی‌داني كه معاويه از يرفا غلام حضرت عمر بيشتر از خود عمر می‌ترسيد؟» و آن دوست عزيز همچنان به من نگاه می‌كرد!.
9. به اين دو سخن از دو نويسنده بزرگ، دقت كنيد: 1- آدمي هرگز از كسي كه از خود خردتر مي‌شمارد نفرت ندارد، بلكه هنگامي به كسي نفرت می‌ورزد كه او را با خود برابر يا از خود برتر شمارد (‌نيچه ـ فراسوي نيك و بد) 2- وقتي ما از يك نفر متنفريم، چيزي از چهره او ما را متنفر می‌كند كه در درون خود ماست (هرمان هسه - دميان) آيا اكنون به علت نفرت و كينه روحانيون و نويسندگان از حضرت عمر و ابوبكر بهتر پي نمی‌بريد؟
10. حضرت علي -يعني امامي كه شيعه مقام او را بالاتر از همة امامان حتي امام حسين می‌داند- در زمان حيات و خلافتش مردم شهر انبار را كه دنبال ايشان فقط راه افتاده بودند سرزنش مي‌كند و می‌فرمايد چه زشت است رنجي كه پايانش آتش دوزخ است!!!‌ آنگاه افرادي مثل من بايد با روحانيون (عوام كه جاي خود دارد) بر سر تحريم قمه زني بحث و جدل كنيم! يعني كوبيدن با شمشير به فرق سر در سوگ و حب امام حسين! خدا وكيلي با روشي كه از حضرت علي سراغ داريم اگر ايشان يا امام حسين زنده مي‌شدند به ما چه می‌گفتند؟
11. انسان وقتي كتب حديثي مانند بحار الانوار در 110 جلد را مشاهده مي‌كند بي‌اختيار اين فكر به مغزش خطور می‌كند كه نعوذ بالله پيامبر و ساير اصحاب، بيكار بوده‌اند و كارشان از صبح تا شب فقط گفتن و شنيدن و حفظ كردن حديث بوده است و من نمی‌دانم كي و چه وقت به نبرد و ثبت و ضبط قرآن و نماز خواندن و كار و تلاش و ساير امور ديني و اجتماعي خود می‌رسيده‌اند زيرا بيشتر احاديث، مربوط به دوران اقامت ايشان در مدينه است كه فقط 10 سال بوده است با اين پيش فرض جالب كه بدانيم شيعه معتقد است ائمه هر چه گفته‌اند از پيامبر بوده و از پيش خود چيزي نگفته‌اند! و تازه می‌گويند اينها نيز همة احاديثي نيست كه به دست ما رسيده و مقداري از احاديث در گذر زمان دچار فراموشي شده و از ميان رفته است!.
12. تشيع (منظور من اموري است كه به عنوان تشيع در كوچه و بازار و مسجد و منبر و تكيه و روضه‌خواني و در رگ و ريشه و فكر و فرهنگ مردم جريان دارد و نه آنچه به صورت تئوري در كتابهاي شيعه نوشته‌اند زيرا ميان نوشته تا عمل تفاوت بسيار است. به قول حضرت علي، حقيقت در ميدان حرف، جولانگاه وسيعي دارد ولي در عمل...) ملغمه‌ای است از تفكرات صوفي گرايانة مسيحي و هندي و صوفي‌هاي دوران صفوي، تفكرات باطني گرايانه و تاويلي فرقة اسماعيليه، احساسات و داستانهاي عجيب و غريب و پر از غلو غاليان قرن اول و دوم هجري، فلسفه بافي‌هاي پوچ متكلمين و رافضيان و مفوضه، اسرائيليات نويسندگان نفوذي يهودي، آداب و رسوم مسيحي و...
13. دوستي می‌گفت: اين مطالب كه به نفع شيعه است در كتب اهل سنت هم نوشته شده. به او گفتم: آيا تمام مطالبي كه در كتب شيعه وجود دارد صحيح و درست است؟ گفت: نه حتي در كتب قديمي و معتبري مانند اصول كافي نيز روايات دروغ و جعلي وجود دارد. گفتم: پس چرا كتب اهل سنت بايد از اين عيب مبرا باشد. گفت: زيرا اين مطالب به نفع ما و به ضرر آنهاست. گفتم: مگر آنها دشمن علي هستند يا ايشان را قبول ندارند؟ و در اينجا دوستم به فكر فرو رفت.
14. در غرب اگر كسي هولوكاست را رد كند زنداني و محكوم می‌شود ولي در ايران اگر كسي به خرافات 1400 سال قبل ايراد بگيرد هزار و يك بلا سرش مي‌آيد. و اين است معناي آزادي از سر به بالا در ايران. فسيعلو الذين ظلموا اي منقلب ينقلبون.
15. داستان بسيار تامل برانگيزي در قرآن هست: يهوديان ساكن در نقطه‌ای ساحلي از ماهيگيري در روز شنبه منع می‌شوند. از قضا ماهي‌ها فقط روزهاي شنبه به كنار آب مي‌آيند و مغزهاي متفكر می‌نشينند و نقشه می‌كشند كه در كنار ساحل حوضچه‌هايي درست كنند تا ماهي‌ها روز شنبه در آن گير افتاده و آنها روز يكشنبه آنها را صيد كنند براي همين زرنگ بازي خداوند آنها را مسخ و تبديل به بوزينه مي‌كند. با خواندن اين داستان، انسان به ياد لابراتوار روحانيون دربار صفوي مي‌افتد زيرا اينها نيز براي هر مشكلي راه حلي زيركانه دارند (شما بخوانيد: كلاه شرعي) و حرام خداوند پس از ورود به اين لابراتوار با وسايل و مصالح پيچيده‌ای مانند: توجيه و تفسير و تاويل و مصلحت و تعبد و تقليد و... تبديل به حلال می‌شود. در حاليكه نزد خداوند، ماهيت و نفس عمل و نيات افراد مهم است و نه نوشته‌هاي روي كاغذ و لقلقه‌هاي زبان و يا قواعد و چارچوب‌هاي تراشيده شده ظاهري و حقوقي ما و يا كلاه شرعي‌هاي آنان.
16. جاي تعجب و حتي تاسف است كه همان دروغي كه ابوجهل و ابولهب در مكه شايع كرده بودند كه هدف محمد از اين كارها، حكومت و فرمانروايي است آري همين دروغ را پس از 14 قرن، روحانيون در ايران از صبح تا شب تبليغ می‌كنند و اين در حالي است كه در جاي جاي قرآن می‌خوانيم: تو (اي محمد) بشارت‌دهنده و ترساننده‌اي بيش نيستي، تو فرستاده‌اي، تو تذكر دهنده اي، بگو من هيچ اجر و مزدي از شما نمی‌خواهم و...
17. مي‌دانيد در كشورهاي سني سخنرانان بالاي منبر چگونه چهره‌ای از شيعه در ذهن دارند: شيعه تركيبي است از يهود و مجوس كه تحت نام اهل بيت پيامبر با اسلام دشمني می‌كنند و قرآن را ناقص می‌دانند. به ناموس پيامبر (عايشه) اهانت روا می‌دارند. اصحاب را از يك كنار تكفير می‌كنند خلفا را از اول قبول اسلام منافق و خائن و مشرك و فاسد مي‌شمرند. به نماز با مسلمين عقيده ندارند. علي را می‌پرستند. جبرييل را خائن می‌شمارند و مي‌گويند مامور بوده كه رسالت را به علي ابلاغ كند به محمد ابلاغ كرد. مهر پرستي می‌كنند. از قبر شفا مي‌خواهند به تقليد كعبه، ضريح براي مردگان مي‌سازند. و دور آن طواف می‌كنند. ائمه‌شان را در گردش كائنات و خلقت موجودات و نزول باران و تابش آفتاب و روييدن گياه دخيل و شريك خدا مي‌دانند... می‌گويند اين قرآن غلط است قابل اعتماد نيست. كم كرده‌اند. قرآن دست امامهاي ما بوده و الان دست امام زمان است و قرآن هم مثل امام غايب است وجود ندارد... اينها مشركند و دشمن اسلام و مسلمين و قرآن و پيامبر و... (تشيع علوي و تشيع صفوي. دكتر شريعتي ص 243).
18. چرا ما فكر می‌كنيم ارزش و مقام يك نفر بستگي به ميزان سختي‌ها و بلاهايي است كه سر او آمده به همين دليل مسيحيان بايد از مسلمين كه اعتقاد دارند حضرت عيسي به صليب كشيده نشد بلكه خداوند او را به آسمان برد، متنفر باشند. داستان‌هايي كه مداحان به شيوه مكتب رمانتيسيسم براي مردم مي‌‌گويند در همين راستاست. و شايد بدانيد كه در اين مكتب افسار احساسات گسيخته شده و هر چيز، بسيار پرآب و رنگ‌تر از واقعيت اصلي جلوه گر مي‌شود. انسانها نيز به طرز عجيبي طالب ديدن و شنيدن مصايب وارده بر بزرگان تاريخ هستند (به فروش بی‌سابقه فيلم مصايب مسيح دقت كنيد) نكتة جالب ديگر اينكه: خانم‌ها در اين مكتب (ساختن خرافه‌ها و داستان‌هاي واهي) استادترند و گوي سبقت را از مردها ربوده‌اند.
19. سعي كن حتي به چشمانت نيز اعتماد نكني چه برسد به خيالات و باورهاي غلط و پندارهايي كه ريشه آن در قصه‌هاي دروغين تاريخي است كه از كودكي تا به حال مرتب در گوشت فرو كرده‌اند: با راديو، تلويزيون كتاب، سخنراني و... الكي احساساتي نشو بلكه تنها معيار تو بايد عقل سليم و دلايل محكم منطقي باشد. بقيه چيزها را به سطل آشغال بريز اگر ضرر كردي پاي من.
20. كسي كه می‌خواهد وارد بنگاه شود از قبل می‌داند كه دروغ‌هاي زيادي را خواهد شنيد. با توجه به اين نكته كه بنگاه دار، وجهة خوبي هم در جامعه ندارد. ولي كسي كه پاي روضة واعظ و مداح می‌نشيند حتي احتمال شنيدن ذره‌ای دروغ را هم به خود نمی‌دهد. براي همين، مداح و واعظي كه بدون تحقيق و مطالعه داد سخن می‌دهد از هر بنگاه دار حيله‌گري، پست‌تر است.
21. براستي ما با چه جراتي درباره ديگران حتي مردگان به راحتي قضاوت مي‌كنيم و می‌گوييم او خوب بود و او بد و او خائن. مگر اينجا محكمه الهي است و مگر زمان قيامت است و مگر ما فرشتگان محاسب خداونديم. (آن هم با اطلاعات ما كه در حد صفر است زيرا براي بررسي و قضاوت درباره يك نفر بايد اطلاعات كاملي از وراثت، خانواده، محيط جغرافيايي و اجتماع آن فرد داشته باشيم) ما بايد از كارهاي خوب الگو بگيريم و كاري نداشته باشيم كه آن كار خوب را خارجي انجام داده يا ايراني، مسلمان بوده يا كافر، شاه بوده يا رعيت، كودك بوده يا پير و... و ديگر، كاري با خود اشخاص نداشته و حساب آنها را به خداوند واگذار كنيم.
22. ساختن بنا روي مقبره‌ها يك عمل فرعوني و القاء شده توسط شيطان در مغز پوك شيعيان است كه طبق احاديث مكرر و متواتر توسط پيامبر اكرم، منع شده است. آيا اهرام مصر و مقبره پاسارگاد در شيراز چيز جز يك بناي يادبود است؟
23. برگزاري مراسم تولد و عزا در هيچ جايي از سنت نبوي و علوي و در هيچ حديث و آيه‌ای از قرآن بيان نشده است و چيزي جز بدعت نيست.
24. نمي دانم چرا فقط مسائلي كه به مذاق روحانيون خوشايند است در مذهب تشيع هست ولي در تسنن نيست مسائلي مانند: خمس - صيغه - تقليد - ولايت مطلقه فقيه -.
25. چقدر زشت و اشتباه و مسخره و تاسف آور است كه فكر كنيم رهبري سياسي بايد در خاندان و قبيله‌ای خاص يا نژادي خاص باشد يا به دست افرادي از يك قشر خاص (مثلا سرمايه‌داران يا روحانيون يا نظاميون) يا اينكه اين افراد سايه خدا و نماينده خدا و دست خدا و... هستند. اين نوع طرز تفكر در هميشة تاريخ به استبداد و ديكتاتوري ختم شده است.
26. پيامبر به آن عزيزي و بزرگواري وقتي خورشيد در هنگام مرگ پسر 2 ساله‌اش ابراهيم، مي‌گيرد و در بين مردم مدينه شايعه می‌شود كه اين خورشيد گرفتگي به خاطر مرگ ابراهيم بوده به سرعت بالاي منبر می‌روند و می‌گويند: خورشيد و ماه دو آيت از آيات الهي هستند كه در سوگ هيچ كسي نمی‌گيرند.. اكنون مايه تاسف است كه در قرن 21 مردم احمق ما هر خرافه‌ای را از زبان هر كسي كه می‌شنوند قبول می‌كنند. البته به قول ابن سينا: هر كس بگويد يا بشنود بدون دليل از جرگة انسانيت، خارج است.
27. فقط از روي عملكرد و نتيجه كارها می‌توان پي به نيت افراد برد عملكرد و نتيجه كار حضرت عمر و ابوبكر در كل (و صرفه نظر از برخي ايرادهاي بچه گانه و افسانه‌هاي دروغ تاريخي و روايات واحد) بسيار عالي و مثبت بوده است تا جايي كه شريعتي حكومت آنها را پس از حكومت علي بهترين حكومت در تمام تاريخ بشر می‌داند. براستي محقق فاضل شيعه از كجا متوجه سوء نيت اين دو نفر شده است؟
28. تحليل‌هاي اشتباه شيعه حتي آيات قرآن كريم را نيز به چالش كشيده است در قرآن كريم آيه‌ای وجود دارد مبني بر اينكه: كساني كه با تقوي هستند وقتي طايفه‌ای از شياطين می‌خواهند آنها را منحرف كنند متذكر خدا شده و به حقيقت امر بينا می‌شوند. شيعه و سني متفق القولند كه حضرت ابوبكر تا زمان رحلت پيامبر اكرم، فرد با تقوي و پرهيزكاري بوده است چطور ناگهان بلافاصله پس از رحلت نبي اكرم خيانتكار از آب درآمد؟ و فريب شيطان را خورد و بينا هم نشد؟ آيا ثمرة آنهمه همنشيني با پيامبر و آنهمه ايثار و اخلاص، گمراهي در آخر عمر است؟ آن هم براي هيچ و پوچ!.
29. علماء و نويسندگان شيعه آنچنان جو و هياهويي براه انداخته‌اند كه تمام مردم شيعه فكر مي‌كنند پيرو واقعي قرآن و اهل بيت اينها هستند ولي با كمي دقت می‌بيني كه در عرصة عمل، عامل به قرآن، كساني ديگرند و محبان بدون افراط و تفريط و عارف اهل بيت فقط اهل سنتند.
30. يك تحليل، شبيه تحليل‌هاي آبگوشتي نويسندگان دربار صفوي: اگر پيامبر اكرم با دختران حضرت عمر و ابوبكر ازدواج نمی‌كرد اگر ايشان با ابوبكر دوست و همدم نبود اگر در هجرت به مدينه فقط ابوبكر همراه او نبود اگر در سال آخر، علمدار جنگ تبوك، ابوبكر نبود اگر در ايام آخر عمر پيامبر، ابوبكر امام جماعت مسجد نبود و اگر در روزهاي آخر، پيامبر اكرم در خانه دختر او بستري نمی‌شد و اگر در سال هفتم ابوبكر امير حاج نبود و.... آري چنانچه پيامبر اكرم، اينكارها را نكرده بودند و اينگونه رفتار نمي‌كردند مردم مدينه به جاي ابوبكر با علي بيعت مي‌كردند پس (نعوذبالله) اين پيامبر اكرم بودند كه اولين پايه گذار خروج مردم از ولايت و موجب فريب مردم و نزديكي و حمايت آنها از ابوبكر شدند!!!.
31. اشتباه بزرگ محققين شيعه آن است كه انتظار دارند تخمي كه در وسط كوير عربستان كاشته شده بود به جاي نخل خرما مثلا درخت نارگيل و موز از آن مي‌روييد. هدف اوليه آن هم در چنان شرايط و اوضاعي ريشه كردن اسلام در خاك بود و سپس گسترش در سطح جهان و نه خواب و خيالهاي آيده آليستي شيعه در قرن 21.
32. به اين شعر شاعر نادان شيعه توجه كنيد:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ما به محبان علي و عمر |  | هيچ نگوييم ز خير و ز شر |
| حشر محبان علي با علي |  | حشر محبان عمر با عمر |

آقاي شاعر عزيز براي اينكه كسي با كسي محشور شود دوست داشتن صرف آن شخص كافي نيست. بلكه بايد علاوه بر دوست داشتن، شناختي حداقل نسبي از آن شخص داشته باشي و رفتار و كردارت نيز مانند او باشد. اكنون انسانهاي احمقي كه مانند شما از علي بتي غير قابل دسترس ساخته‌اند كجا می‌توانند او را بشناسند و مثل او رفتار كنند‌؟ ولي از آنجا كه حضرت عمر انساني بوده مانند بقيه انسان‌ها با ماهيتي بشري پس سني‌ها براحتي می‌توانند او را بشناسند و از او پيروي كنند. ولي تصويري كه شما از حضرت علي ارائه می‌كنيد تصويري نيمه انساني نيمه خدايي و تا حدود زيادي دست نايافتني است پس نمی‌توانيد او را بشناسيد و مانند او رفتار كنيد پس با او محشور نمي‌شويد و چه بسا اين جهالت و تعصب باعث شود كه شما با ابوجهل محشور شويد! و براي همين در روز قيامت مات و مبهوت خواهيد شد. به قول شاعر: ما در چه خياليم و فلك در چه خيال.

1. آقاي تيجاني در كتب گرانقدر و علمي خود!!! به ابوبكر تاخته‌اند كه چرا مرتدين را كشته است و مي‌گويد ابوبكر طبق حديث پيامبر اكرم، حق نداشته گوينده لااله الا الله را بكشد ولي عجيب است كه اين محقق گرانقدر!! فراموش كرده كه حضرت علي در يك روز 4000 نفر عابد متقي حافظ قرآن را از دم تيغ گذراند[[247]](#footnote-247) فقط براي اينكه نخواست براي حفظ ظاهر هم كه شده يك كلمه توبه كند! براستي اگر بنا بر گرفتن ايراد باشد دست چه كساني پرتر و بازتر است؟
2. منتهاي آمال و آرزوي شيعيان (منتهي الآمال) رسيدن به كليدهاي بهشت (مفاتيح الجنان) از طريق درياهايي از نور (‌بحارالانوار) است ولي من می‌ترسم كه با اين خواب و خيال‌هاي خوش ايده‌آليستي و اوهام ماليخوليايي بچه‌گانه، سر از دوزخ درآورند!.
3. آيا پاداش امتي كه تمام مال و جان و عمر خود را به پاي پيامبر و خدا ريخت اين بود كه عده‌ای آدم ظالم و منافق بر گردن آنها سوار شوند؟ آيا تعجب آور نيست كه اين نكته در هيچ كجاي تاريخ تكرار نشده و مطابق هيچ عقل و عرف و حتي عدالت خداوند نيست؟
4. امام صادق در حديثي فرموده‌اند هرجا در قرآن به كلمه منافق اشاره‌ای شده مصداق اتم و اكمل آن شيعيان هستند! جالب است كه بدانيم منافقين هر صدايي را عليه خود می‌پندارند. مانند برخي از شيعيان كه هر حركتي را عليه خود و هر انتقادي عليه خرافات را با اتهام وهابي گري خرد می‌كنند. و اگر در تاريخ، پشه‌ای از گوشه‌ای رد شده باشد آن را ظلم به خود يا اهل بيت، قلمداد می‌كنند و...
5. تنها كتابي كه قبل از اختراع چاپ، مكتوب شده و ذره‌ای تحريف در آن راه نيافته كتاب قرآن است و تنها ديني كه ياران پيامبر آن دين توانستند آنرا به خوبي حفظ كرده و بر مبناي آن تشكيل حكومت داده و حتي ساير ملل را نيز متمايل به آن دين كنند دين اسلام بوده. اكنون محقق شيعه چرا طبق خيالات ايده آليستي خود انتظار بيشتري از ياران پيامبر دارد و همه آنها را -به خاطر چند تحليل پوچ و چند افسانة مسخره- مرتد اعلام می‌كند؟ والله اعلم.
6. حضرت عيسي براي خود جانشيني معرفي نكرد و خود نيز جانشين كسي نبود (با اينكه پس از ايشان زمين دچار فترتي 600 ساله در انقطاع وحي بوده) با اينهمه پس از غيبت و صعود او به آسمانها، مسيحيان، آنقدر درباره او غلو كردند كه گفتند او پسر خداست! براستي علت فوت زود هنگام تمام فرزندان پيامبر به خصوص فرزندان پسر ايشان چيست؟ چرا در قرآن مي‌فرمايد: ﴿مَّا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَآ أَحَدٖ مِّن رِّجَالِكُمۡ وَلَٰكِن رَّسُولَ ٱللَّهِ وَخَاتَمَ ٱلنَّبِيِّ‍ۧنَۗ وَكَانَ ٱللَّهُ بِكُلِّ شَيۡءٍ عَلِيمٗا ٤٠﴾ [الاحزاب: 40]. محمد پدر احدي از مردان شما نيست و دقيقاً براي همين پيامبر به دخترش فاطمه می‌گفته: ام ابيها: مادر پدرش و نه بنت ابيها: دختر پدرش. علت اعلام صريح بر عدم فرزندخواندگي زيد و آوردن صريح نام زيد در قرآن، و علت عدم تعيين جانشين، توسط پيامبر و خداوند، اين بوده است كه آن انحرافات و زياده رويهايي كه در ساير اديان الهي به خصوص دين مسيحيت بوجود آمد در اين آخرين دين الهي بوجود نيايد. كسي را فرزند خدا و يا ولي و سايه او ندانند و با اين بهانه‌هاي واهي بر گرده مردم سوار نشوند. هر چند با كمال تاسف، عده‌اي غالي و رافضي بر مبناي عقايد مسيحي و ايراني و هندي و يهودي، چنين كاري را در زمان حضرت علي و ساير امامان، پايه‌ريزي كردند و قرن‌ها بعد، پادشاهان صفوي آمدند و ميوه آن را چيدند و اينك نيز... ﴿وَسَيَعۡلَمُ ٱلَّذِينَ ظَلَمُوٓاْ أَيَّ مُنقَلَبٖ يَنقَلِبُونَ ٢٢٧﴾ [الشعراء: 227].
7. تو يك سيب بخور در راه خدا يا يك نان ببخش در راه خدا! هر دو كار پسنديده است. برخي مردم، كار درست و صحيح را انجام می‌دهند و برخي ديگر كاري كه لازم است و بايد را انجام مي‌دهند. حضرت علي از دسته نخست و حضرت عمر از دسته دوم بوده‌اند. حضرت علي كار شايسته را انجام می‌داده و حضرت عمر كار بايسته را. براي همين علي مردي شايسته بوده و حضرت عمر مردي بايسته. علي چون فردي شايسته بود در مقابل خوارج حتي حاضر نشد يك كلمه توبه مصلحتي كند و كار به جنگ كشيده شد ولي چون حضرت عمر فردي بايسته بود مسلماً اگر آنها می‌خواستند صد بار هم توبه می‌كرد. علي چون فردي شايسته بود براي پس از خود جانشيني تعيين نكرد ولي حضرت عمر چون فردي بايسته بود كار را به شوري واگذاشت. مسير و شريعت و راه يكي است: اسلام. اصول و فروع يكي است. ولي وسيله حركت می‌تواند متفاوت باشد. تشيع مي‌توانست مثل يك خودروي آخرين سيستم عمل كند ولي رانندگان احمق، چرخ‌هاي آنرا پنچر كردند تا اينكه برادران اهل تسنن از ما جلو زدند.
8. بزرگ‌ترين هنر شيعه و نويسندگان و علماي شيعه بزرگ كردن نقاط ضعف ياران و اصحاب پيامبر است (آن هم بر مبناي روايات آحاد و بحث‌هاي كلامي) و اين نتيجه‌اي ندارد جز تضعيف اسلام در برابر ساير اديان. به يقين، برادران اهل سنت براي همين آبروداري هم كه شده در روز قيامت، بر شيعيان برتري پيدا كنند.
9. شايد مشاهده گنبد و بارگاه و طلا و نقره‌ها و تزيينات آنها نوعي آرامش كاذب و مقطعي براي انسان داشته باشد ولي انسان را از فهم و درك آن آرامش عميق و دائمي كه در توحيد ناب، نهفته است باز مي‌دارد. و براي اين است كه دين شيعه قشري و سطحي است و عمقي ندارد. آري مواد مخدر نيز در ابتدا نوعي آرامش موقتي به انسن می‌دهد و در دراز مدت چه؟
10. يكي از دوستانم به عقايد من مرتب ايراد می‌گرفت. روزي به او گفتم آيا تو مي‌تواني بدون استفاده از روايات تاريخي حتي نيم آيه از قرآن در تاييد عقايدت بياوري؟ گفت: نه. گفتم روحانيون مي‌گويند در هر علمي بايد به خبره آن علم رجوع كرد و در علوم فقهي به رساله‌ها رجوع كرد و... ما مي‌دانيم كه قبلا در حوزه‌ها حتي يك واحد تاريخ تدريس نمی‌شده شما يك استاد تاريخ از دانشگاه بياور تا من با او بحث كنم. جالب است كه بدانيد سالها از اين مباحثه می‌گذرد ولي دوستم هنوز موفق به پيدا كردن آن استاد تاريخ نشده است!!!.
11. وقتي اراده الهي بر امري تعلق گرفت دشوارترين كارها به نتيجه می‌رسد مانند موفقيت پيامبر اكرم در شبه جزيره عقب افتاده و جاهلي عربستان با دست خالي و تك و تنها و وقتي او نخواهد...
12. بزرگ‌ترين ارمغان پيامبر اكرم براي بشريت: آزادي نوع انسان از يوغ بندگي بت‌ها و پادشاهان و سرمايه داران و جهالتها و خرافات بود و بزرگ‌ترين ارمغان تشيع صفوي براي ايراني‌ها زنجير تقليد و ابداع خرافات و ترويج دروغها و افسانه‌هاي تاريخي و تبديل شدن به يك غدة سرطاني در گلوي جهان اسلام بود.
13. مسلمين پس از رحلت نبي اكرم با اصل انتخاب آزاد و شوري، 14 قرن به جلو تاختند و شيعيان با اعتقاد به وجود نص و خلافت موروثي در خاندان پيامبر و پس از آن ولايت مطلقه فقيه، سه هزار سال به عقب بازگشتند.
14. قرآن كريم طي دهها آيه مرتباً خودش را: روشن، آشكار، فرقان، وسيله‌ای براي جدايي حق از باطل، وسيله هدايت، راه نجات، راه اتحاد، ريسمان هدايت و... معرفي كرده است. از روحانيون سئوال مي‌كنيم چرا بايد خمس بدهيم؟ مي‌گويند: از كلمه غنمتم در آيه خمس. می‌پرسيم: ولي سياق آيات قبلي و بعدي اين نكته را مي‌رساند كه موضوع: غنيمت در جنگ است[[248]](#footnote-248). می‌گويند: يكي از معاني غنمتم استفتم يعني سود منافع ساليانه است. می‌پرسي نص بر خلافت حضرت علي را از كجا فهميديد؟ می‌گويند: از آية ابلاغ. می‌پرسي در اين آيه اشاره‌ای به خلافت حضرت علي نشده مي‌گويند: پيامبر اكرم اين آيه را تفسير كرده و در غدير خم علي را به عنوان جانشين معرفي كردند. می‌پرسي از كجاي سخنان پيامبر متوجه خلافت حضرت علي شديد؟ می‌گويند از كلمه مولي. می‌پرسي: اين كلمه داراي 27 معني مختلف است كه هيچكدام از آنها معناي خلافت را نمي‌دهد. می‌گويند: يكي از معاني مولي، اولي بالتصرف است و مصداق بارز اولي بالتصرف، ولي‌امر است و ولي امر يعني همان ولايت و ولايت يعني همان خلافت! می‌بينيد كه دين خدا چقدر راحت و آسان و قابل فهم است!.
15. آشكارترين دليل بر گمراهي شيعه آن است كه بر خلاف صريح آيات قرآن با هر گبر و كافر و پيروان ساير اديان، دوستي می‌كنند و باز بر خلاف صريح آيات قرآن با ساير مسلمان‌ها كينه توزند. شعارها و نمايشها و سياستها را رها كنيد منظور من آن چيزي است كه واقعاً در متن تودة جامعه و در اعماق جان و دل آنها در جريان است.
16. روحاني صفوي در اعماق ضمير ناخودآگاهش می‌داند كه پاسخ‌هاي او توجيه و سفسطه‌بازي و مغلطه و بازي باكلمات است ولي نمی‌دانم اين چه نيروي شيطاني است كه اجازه نمی‌دهد او در برابر حرف حق، سر تسليم فرود بياورد ﴿وَسَيَعۡلَمُ ٱلَّذِينَ ظَلَمُوٓاْ أَيَّ مُنقَلَبٖ يَنقَلِبُونَ ٢٢٧﴾ [الشعراء: 227].
17. نويسنده شيعه به دنبال كشف حقيقت نيست بلكه به دنبال انتقام گرفتن از سني‌ها و خلفائيست كه قرنها پيش مرده‌اند.
18. افراد به ظاهر حزب اللهي در روز قيامت براي چيزي كه به خواب هم نمی‌بينند يقة آنها را مي‌گيرند: دشمني با سني‌ها و دشمني با حضرت عمر و ابوبكر.
19. اگر حق با شيعه باشد سني‌ها به جهنم نمی‌روند زيرا آنها به اصول دين معتقد بوده و كسي را هم لعن و نفرين نمي‌كنند ولي اگر حق با شيعه نباشد و در دشمني با سه خليفة اول، اشتباه كرده باشند به نظر شما چه اتفاقي می‌افتد. (حتي اگر بنا به فرض صددرصد محال، تمام ادعاهاي شيعه درست باشد سه خليفة اول به جهنم نمی‌روند زيرا خداوند در قرآن فرموده: به جز شرك هر گناهي را اگر خواستم می‌بخشم. پس ﴿وَسَيَعۡلَمُ ٱلَّذِينَ ظَلَمُوٓاْ أَيَّ مُنقَلَبٖ يَنقَلِبُونَ ٢٢٧﴾ [الشعراء: 227].
20. مي‌دانيد چرا خداوند و پيامبر اسلام، جانشيني معرفي نكردند؟ براي اينكه پايه‌گذار اين بدعت شوم نشوند تا اينكه تا ابد، خلق خدا مجبور باشند علاوه بر خداوند در برابر مخلوقات او نيز سر تسليم فرود بياورند. همان چيزي كه شيعه پس از 14 قرن تحت عنوان ولايت مطلقه فقيه به آن رسيده است.
21. شيعه معتقد است تمام اصحاب به جز سه نفر پس از نبي اكرم مرتد و در نهايت دوزخي شدند. اين به آن معناست كه اصحاب، 23 سال از مال و جان خود در راه اسلام گذشتند و چه سختي‌ها كه نكشيدند و نعوذبالله وجود نازنين و مقدس پيامبر اكرم و رسالت ايشان، باعث دوزخي شدن آنها شد، درست مانند ابوجهل و ابولهب! براستي يعني دستمزد آنها اين بوده كه پس از آنهمه سختي و فداكاري جهنمي شوند؟ آن هم به خاطر وجود رحمه للعالمين نبي اكرم؟!!!!.
22. وقتي خوارج حزب اللهي معتقدند كه قائم مقام رهبري آيت الله منتظري با آنهمه سوابق علمي و سياسي در آخر عمر فريب خورد و منحرف شد از كجا معلوم كه مجلسي پدر تشيع صفوي اشتباه نكرده باشد؟
23. اگر حضرت عيسي ظهور كند بيشتر مشكلاتش مانند دورة اول، مجدداً با روحانيون اسلام و ارباب كليساهاست.
24. اگر در عقل آقايان شك نداري از تو خواهشي دارم: سري به كتب و فتواها و سايت آقايان بزن و نظرات آنها را در مورد عزاداري و مواردي مانند قمه زني مطالعه كن. هنوز بر سر مباح بودن و صواب داشتن يا حرام بودن آن دعوا و شك است!!!!.
25. GOOD NEWS IS NO NEWS اخبار خوب، اخبار نيست. اين شعار خبرنگاران غربي است يعني مردم، اخبارخوب و عادي را نمی‌پسندند. مردم دنبال حوادث و امور عجيب و غريب و دروغ مي‌گردند و اين موضوعات براي آنها جالب‌تر است. آري اين نكات ساده را غاليان و رافضيان دروغگوي افسانه پرداز قرون اول و دوم هجري فهميدند ولي شيعيان تحصيلكرده قرن بيستم، هنوز اين مسائل را نمي‌فهمند.
26. حضرت خضر (البته نام خضر برده نشده) طبق صريح آيات قرآن، مجوز داشت آن كودك را پيش از ارتكاب هر جرمي (البته به فرمان خدا) به قتل برساند. نمونه‌هايي از ترورهاي مخفيانه سياسي در زمان حيات پيامبر اكرم در مدينه در تاريخ ثبت شده است. اگر حضرت عمر و ابوبكر عاملان اصلي خط انحراف و نابودي اسلام و تمامي آنچه شيعه مي‌گويد بوده باشند و چنانچه پيامبر از طريق وحي، علم غيب داشته و از وقايع آينده مطلع بوده چرا در زمان حياتشان، دستور ترور مخفيانه حضرت عمر و ابوبكر را صادر نمی‌كنند؟ يعني خطر آنها كم‌تر از آن كودك بوده كه به دست خضر به قتل می‌رسد؟!!!! و چرا پس از غصب خلافت!!! حضرت علي يا اصحاب ايشان چنين نمی‌كنند؟ و چرا و چرا و چرا....
27. در هر كاري استارت و شروع اوليه بسيار مهم است. شروع پيامبر اكرم بسيار عالي بوده و ادامه كار، توسط ابوبكر و حضرت عمر نيز (منهاي چند ايراد جزيي و بچه‌گانه كه شيعه در بوق و كرنا كرده) بسيار عالي بوده است.
28. هر تخلفي كه دشمنان شيعه انجام دهند نامش می‌شود بدعت و هر تخلفي كه شيعه انجام دهد نامش مي‌شود: حب اهل بيت و مصلحت و مقتضيات زمان و اجتهاد و فقه پوياي شيعه!.
29. تشيع را اگر شناختن و دوست داشتن علي و پيروي از او تعريف كني بهترين مرام در جهان و اگر به معناي خلافت منصوص حضرت علي معنا كني سرآغاز هزار گونه كفر و خرافه می‌شود و در نهايت: بدترين مرام در جهان.
30. مي دانيد شباهت رفتار و اعمال نواصب و خوارج با رافضيان و غاليان در چيست؟ آنها به صواب‌هاي حضرت علي اضافه می‌كنند و اينها به صواب‌هاي حضرت عمر و ابوبكر.
31. يكي از علل مهم عدم تعيين جانشين براي پيامبر اكرم، همين شرايطي است كه شيعه دچار آن شده است: فراموشي اصل كه خدا و قرآن و روش پيامبر بوده و اصل شدن مصاديق حاشيه‌ای و پس از آن به دام خرافه و شرك افتادن و اينگونه كه پيداست همين پوسته‌هاي ظاهري نيز، مي‌رود كه نابود شود ﴿وَسَيَعۡلَمُ ٱلَّذِينَ ظَلَمُوٓاْ أَيَّ مُنقَلَبٖ يَنقَلِبُونَ ٢٢٧﴾ [الشعراء: 227].
32. براستي براي من بسيار جاي تعجب شده كه چرا تمام عقائد خاصه شيعه را خداوند در قرآن كريم در هاله‌ای از ابهام و تقيه و غير واضح و رمزي بيان فرموده است؟! مواردي مانند: خلافت حضرت علي - امامت اثني عشريه - عصمت - غيبت و ظهور منجي - ساختن و آباد كردن قبور و زيارت و زيارتخواني - ارتداد و لعن اصحاب پيامبر - علم غيب - معجزات خرافي - عزاداري و...
33. وقتي انسان، حكومتهايي را كه ادعاي عدل علي را دارند با حكومت عادلانه حضرت عمر، می‌سنجد مي‌فهمد نه تنها ذره‌ای از عدالت حضرت عمر در اينها نيست بلكه اينها دست يزيد را هم از پشت بسته‌اند و چه مضحك است وقتي مي‌بينم ظالم و مظلوم هر دو بر حسين، می‌گريند.
34. شايد باور نكنيد ولي من حتي در زماني كه 10 سال بيشتر نداشتم برخي مواقع اين سئوال براي من به صورت ناخودآگاه پيش می‌آمد كه چرا موضوع به اين مهمي را خداوند در قرآن نياورده و چرا در قرآن كريم به صراحت، نامي از علي نيست؟ فكر می‌كنم اين سئوالي است كه براي بيشتر شيعيان حتي در سنين خردسالي پيش می‌آيد ولي در بزرگسالي فراموش می‌كنند.
35. ما می‌دانيم كه خوارج، بسيار مقيد به امور ديني بوده و بسياري از آنها حافظ و قاري قرآن بودند و حتي پيامبر اكرم و قرآن و... را از صميم دل قبول داشته و حتي نيتشان هم طبق فرمايش حضرت علي خوب بوده ولي با اينهمه حضرت علي چهارهزار نفر از آنها را در يك روز می‌كشد براي اينكه آنها فقط از علي می‌خواستند يك كلمه بگويد: در صلح با معاويه اشتباه كرده ولي حضرت علي رعايت مصلحت و... را نكردند و با آنها جنگيد. آنگاه من تعجب می‌كنم كه حضرت علي براي حفظ مصلحت اسلام با غاصبان خلافت و كساني كه دستور خدا و آنهمه سفارش پيامبر را زير پا گذاشتند، نه تنها درگير نمی‌شود بلكه رفت و آمد فاميلي می‌كند و به آنها مشورت می‌دهد و حتي يك كلمه نيز در اين باب (غصب خلافت) كلامي هم نمی‌گويد! براستي آيا اينها تناقض نيست؟
36. يكي از خوارج حزب اللهي می‌گفت: خدا را شكر كه تا كنون دين و ايمانمان، سالم مانده و در مسير خدا بوده ايم و گمراه نشده ايم. به او گفتم: به قول خطبه جعلي فدكيه: بهانه آورديد كه از فتنه می‌ترسيد. آگاه باشيد كه در فتنه قرار گرفته ايد و براستي جهنم، محيط بر كافران است.
37. شيعه پيرو علي نيست. حتي دوست علي هم نيست. شيعه، دشمن سني‌هاست!.
38. اينکه داري به کجا می‌روي مهمتر است از اينکه با چه چيز می‌روي. روحاني صفوي تو را با نقاب زيباي حب اهل بيت به پرتگاه بی‌بازگشت شرک می‌کشاند درست مانند کسي که به تو مي‌گويد آقا مسافرت بيا همراه من، من بنز دارم بنز آخرين مدل. از مقصدش جويا می‌شوي مي‌فهمي گيج و منگ و احساساتي و لاقيد است و مقصد او جايي نيست جز ته دره. يک نفر ديگر مي‌گويد آقا وسيله مسافرتي من الاغ است ولي مي‌بيني عاقل است و راهدان و هشيار. تحقيق مي‌کني می‌بيني مقصدش مکاني خوش آب و هواست. هر انسان عاقلي دنبال اين نفر دوم می‌رود ولي آدم احساساتي که عقلش داخل چشمش است: دنبال نفر اول مي‌رود. فسيعلموالذين ظلموا اي منقلب ينقلبون.
39. آقاي خميني می‌گفت: ما مكلف به نتيجه نيستيم و وسيله هدف را توجيه نمي‌كند ولي در جهان امروز، تمامي مكاتب (حتي مكاتب اقتصادي و مديريتي) مي‌گويند انسان بزرگ را نه از نيت او يا حتي از كاري كه شروع كرده بلكه به آنچه كه به پايان رسانده می‌شناسند. داد و فرياد می‌زني كه آقا من دانه ميوه كاشته‌ام. می‌گويد خوب كاشته‌ای كه كاشته باش. می‌گويي آقا دانه سبز شد. می‌گويد به ما چه؟ می‌گويي آقا نهال شد و شكوفه داد. می‌گويد: چه فايده؟ شكوفه‌هاي ميوه می‌شود آنها را می‌چيني و می‌گويي آقا ببين چه ميوه مرغوب و خوبي. آنگاه به تو می‌گويند: آفرين بر تو.كار تو خوب بود. اگر نگاهي به عملكرد و نتيجه اعمال پيامبر اكرم و حضرت ابوبكر و حضرت عمر در اواخر عمر هر كدام از آنها بيندازي قطعاً به آنها نمره 20 می‌دهي. آن هم در آن شرايط.
40. سه ماه قبل از رحلت نبي اكرم (و با وجود اينكه ايشان هنوز زنده بودند) حضرت علي فرمانده سپاهيان مسلمان عازم يمن بوده و با آنها درگيري شديد (كه حتي منجر به ضرب و جرح نيز می‌شود!) پيدا مي‌كنند. چگونه شيعه معتقد است كه به محض رحلت نبي اكرم همه از پير و جوان بی‌چون و چرا از علي تبعيت كرده و در آن گيرو دار شورش رده با حضرت علي درگيري پيدا نمي‌كردند؟ ممكن است بگوييد وقتي جانشيني به فرمان خدا بوده كسي را ياراي سرپيچي نيست ولي شما پس از 1400 سال هنوز موفق نشده ايد اين دروغ را ثابت كنيد! چگونه با استناد به آن، می‌خواهيد ساير دروغ‌ها را ثابت كنيد؟
41. مذهبيون در ايران مرتباً دعايي را می‌خوانند از اين قرار: «اللهم اصلح كل فاسد من أمور الـمسلمين»: «خداوندا اصلاح كن در امر فاسدي از امور مسلمين را». ولي در عمل اگر كسي قصد كوچك‌ترين اصلاحي را آنهم فقط در حد حرف و سخن را داشته باشد سرو كارش با كرام الكاتبين خواهد شد. ﴿وَسَيَعۡلَمُ ٱلَّذِينَ ظَلَمُوٓاْ أَيَّ مُنقَلَبٖ يَنقَلِبُونَ ٢٢٧﴾ [الشعراء: 227].
42. در فرهنگ قرآني، مرگ و زندگي آن جهاني،حيات واقعي است ﴿وَمَا هَٰذِهِ ٱلۡحَيَوٰةُ ٱلدُّنۡيَآ إِلَّا لَهۡوٞ وَلَعِبٞۚ وَإِنَّ ٱلدَّارَ ٱلۡأٓخِرَةَ لَهِيَ ٱلۡحَيَوَانُۚ لَوۡ كَانُواْ يَعۡلَمُونَ ٦٤﴾ [العنکبوت: 64]. به خصوص اگر آن مرگ، از نوع شهادت باشد ﴿وَلَا تَحۡسَبَنَّ ٱلَّذِينَ قُتِلُواْ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ أَمۡوَٰتَۢاۚ بَلۡ أَحۡيَآءٌ عِندَ رَبِّهِمۡ يُرۡزَقُونَ ١٦٩﴾ [آل‌عمران: 169]. ولي در فرهنگ شيعه، نگاه به مرگ، به گونه‌ای ديگر است و جاي تعجب كه آن هم در مورد شهداء شديدتر می‌شود! از مراسماتي كه در اين مواقع انجام مي‌دهند و از روح حاكمي كه بر مجالس آنها حاكم است بوي اعتراض به خداوند به مشام مي‌رسد. تفاوت آنچه محققين شيعه در اين خصوص روي كاغذ می‌نويسند با آنچه در عمل وجود دارد از زمين تا آسمان است. در عمل برخورد شيعه با مرگ، بسيار غمگين و گيج و مبهوت كننده است. و ته دلشان می‌خواهد ايكاش اين چنين نشده بود. اين در حالي است كه مثلاً عبدالله آن جوان 12 ساله به امام حسين می‌گويد مرگ نزد من از عسل شيرين‌تر است! ممكن است در پاسخ بگويند شيعه هميشه براي مردن آماده است! ولي عيب كار، دقيقاً در همينجاست. مگر خداوند ما را براي مردن آفريده است؟ حتي اگر به امامان شيعه هم رجوع كنيم 11 نفر آنها در صلح و صفا و آرامش بوده‌اند و حتي امام حسين نيز اگر نبود خلف وعده مردم كوفه به آن شهر نمی‌رفتند و كشته نمي‌شدند. آري اگر بنا باشد انسان،خوار و خفيف شود و زير ذلت زندگي كند همان بهتر كه بميرد و من سئوال می‌كنم چه ذلتي بالاتر از شرك و خرافه و لعن صحابه و قبر پرستي و اعتقاد به افسانه‌هاي تاريخي و ايجاد تفرقه در جامعه اسلامي؟
43. شيعه می‌گويد فقط مسلمانها به بهشت می‌روند. سئوال من اينجاست: حضرت علي مي‌فرمايند: «الاسلام هو التسليم» «اسلام يعني تسليم شدن». آيا شما نداي اسلام را به صورت صحيح و منطقي و درست و حقيقي به گوش مردم دنيا رسانده ايد و آنها تسليم نشدند تا به جهنم بروند؟ رفتار شما را ديدم. آيا اين است اسلام ناب محمدي؟ آيا اين است حكومت عدل علي؟ به قول حافظ:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گر مسلماني از اين است كه حافظ دارد |  | واي اگر از پس امروز بود فردايي |

آري واي بر شما اگر قيامتي در كار باشد كه نه تنها خود را جهنمي كرديد و نه تنها مانع مسلمان شدن ديگران شديد بلكه اسلام را در داخل كشور هم ريشه كن كرديد. ﴿وَسَيَعۡلَمُ ٱلَّذِينَ ظَلَمُوٓاْ أَيَّ مُنقَلَبٖ يَنقَلِبُونَ ٢٢٧﴾ [الشعراء: 227].

1. وقتي صفويه شكل گرفت و پس از آنكه با زور شمشمير مردم را شيعه كرد با اين سئوال بسيار مهم از جانب تودة مردم مواجه شد كه چگونه آنهمه دانشمند و شاعر مورد علاقه مردم ايران، سني بوده و حقيقت را نمی‌دانسته‌اند؟ جواب مزورانه روحاني صفوي اين بود: آنها حقيقت را می‌دانسته‌اند ولي از ترس جانشان و از ترس حكومت‌هاي سني، تقيه می‌كرده‌اند! عجيب است پس چرا شيخ شهاب الدين سهروردي و يا ملاصدرا و يا عين القضات همداني و امام محمد غزالي و حلاج و صدها عالم شيعه يا سني ديگر بر سر مسائلي بسيار كم اهميت‌تر از اين، تقيه نكرده و مقتول و مرعوب و آواره كوه و دشت شدند؟ و چطور عده‌ای از علماء شيعه بودند و اتفاقي هم برايشان نيفتاد و...
2. مادرم قسم می‌خورد (و اين در حالي است كه تا كنون نشنيده بودم او قسم بخورد) كه: وقتي 7 سال داشتم (يعني 60 سال قبل!) و مادرش او را به مسجد پاي منبر حاج... مي‌برد وقتي حاجی شروع می‌كرد به بد و بيراه گفتن به ابوبكر و عمر، او كه 7 سال هم بيشتر نداشته متنفر می‌شده و تعجب می‌كرده كه چرا اين آدمهاي بزرگ، نشسته‌اند و چنين اراجيفي را گوش مي‌كنند!!!.
3. شيعه، عنوان بدعت را عليه مخالفين خود زياد مطرح می‌كند در حاليكه 90 درصد دروغها و بدعت‌ها و خرافات دنيا در فرهنگ تودة شيعه در جريان است و اين موضوع، انسان را به ياد دزدي می‌انداخت كه داخل مردم شده بود و دزد دزد می‌كرد!.
4. از حضرت علي سئوال می‌كنند بهترين شاعر كيست؟ می‌فرمايد: همه در يك وادي نتاخته‌اند تا بدانيم بهترين شاعر كيست ولي اگر چاره‌ای از انتخاب نباشد بايد بگوييم: امروالقيس. شيعه بحث اولويت را زياد مطرح می‌كند كه اگر حضرت علي زنده بودند همين پاسخ را به خوارج حزب اللهي می‌دادند علاوه بر اينكه مي‌گفتند اگر چاره‌ای از انتخاب نباشد پس از نبي اكرم: ابوبكر و عمر (البته 80 روايت متواتر در اين باره از حضرت علي وجود دارد كه حضرت ابوبكر و عمر را برتر دانسته‌اند، اگر گوش شنوايي باشد).
5. اولين كسي كه گفت من از او بهترم شيطان بود و آخرين كساني هم كه صبح تا شب در حال تبليغ اين نگرش هستند علما و وعاظ و مداحانند.
6. شخصي از امام رضا می‌پرسد: مردم می‌گويند شما علم غيب داريد؟ امام رضا به او می‌گويند: دستت را بر من بگذار! آن مرد می‌گويد: چرا؟ امام رضا می‌فرمايند: از اين سخن تو تمام موهاي بدنم راست شد!!!!.
7. تفاوتهاي دين و مذهب: دين از جانب خدا و مذهب ساختة دست بشر است -در دين هيچ تضاد و تناقضي نيست ولي مذهب، سرشار از تناقض است- دين؟ انسانها را به توحيد خدا و اتحاد بين ملتها دعوت مي‌كند ولي مذاهب، سرمنشاء و دعوت كننده به تفرقه و اختلافند - دين توجه مردم را به خدا و مذهب توجه مردم را به انسانها دعوت می‌كند - فهم و اثبات دين بسيار آسان و ساده ولي اثبات مذهب نياز به هزار و يك جدل و كتاب و توجيه و تفسير دارد - دين فقط كتاب خداست ولي در مذهب هزار و يك كتاب عجيب و غريب وجود دارد - در دين، هيچ خرافه‌ای نيست ولي مذهب سرشار از خرافه و بدعت و انحراف است - دين در هميشه تاريخ، موجب اتحاد و سربلندي يك ملت و مذاهب سرآغاز تفرقه و بدبختي آنها بوده‌اند. پس در يك كلام به فرموده خداوند: ﴿إِنَّ ٱلدِّينَ عِندَ ٱللَّهِ ٱلۡإِسۡلَٰمُ﴾ دين نزد خدا اسلام است.

در انتها به توضيح دكتر علي شريعتي از اين آيه دقت كنيد: ﴿إِنَّكَ لَا تُسۡمِعُ ٱلۡمَوۡتَىٰ وَلَا تُسۡمِعُ ٱلصُّمَّ ٱلدُّعَآءَ إِذَا وَلَّوۡاْ مُدۡبِرِينَ ٨٠﴾ [النمل: 80]. به مرده نمی‌تواني حرف بفهماني. به آدم كري كه اصلا گوشش نمی‌شنود و ناز و اداهايش زياد است. داري با او حرف می‌زني حرفت را گوش نمی‌دهد و به تو پشت كرده می‌رود كه حرفت را گوش ندهد. تازه اگر هم بخواهد گوش دهد باز هم اصلا نمی‌فهمد. اگر بيايد و بخواند و گوش بدهد و ببيند و دقيق هم بشود و فكر هم بكند و انصاف هم به خرج دهد شعور ندارد كه بفهمد چه برسد به اينكه نمی‌خواهد و نمي‌شنود و حاضر هم نيست كه گوش بدهد و فرار هم می‌كند. (از كتاب: چه بايد كرد. دكتر شريعتي) چقدر شبيه منش خوارج به اصطلاح حزب اللهي در ايران است!!!.

آياتي از قرآن كريم و احاديثي از كتب شيعه

قرآن كريم

* 1. ﴿قُل لَّآ أَمۡلِكُ لِنَفۡسِي نَفۡعٗا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَآءَ ٱللَّهُۚ وَلَوۡ كُنتُ أَعۡلَمُ ٱلۡغَيۡبَ لَٱسۡتَكۡثَرۡتُ مِنَ ٱلۡخَيۡرِ وَمَا مَسَّنِيَ ٱلسُّوٓءُۚ إِنۡ أَنَا۠ إِلَّا نَذِيرٞ وَبَشِيرٞ لِّقَوۡمٖ يُؤۡمِنُونَ ١٨٨﴾ [الأعراف: 188]. «(اي پيامبر) بگو من اگر بر غيب، آگاه بودم خير بسيار گرد می‌آوردم و به من بدي نمي‌رسيد من براي آنانكه بيم آورده‌اند جز بيم دهنده و مژده آورنده‌ای بيش نيستم».
	2. ﴿يَٰٓأَهۡلَ ٱلۡكِتَٰبِ لَا تَغۡلُواْ فِي دِينِكُمۡ وَلَا تَقُولُواْ عَلَى ٱللَّهِ إِلَّا ٱلۡحَقَّ﴾ [النساء: 171]. «اي اهل كتاب در دين خود غلو (زياده روي افراط و تفريط سياه نمايي تقدس نمايي بدعت و...) نكنيد و دربارة خدا جز به راستي سخن مگوييد».
	3. ﴿قُلۡ يَٰٓأَهۡلَ ٱلۡكِتَٰبِ لَا تَغۡلُواْ فِي دِينِكُمۡ غَيۡرَ ٱلۡحَقِّ وَلَا تَتَّبِعُوٓاْ أَهۡوَآءَ قَوۡمٖ قَدۡ ضَلُّواْ مِن قَبۡلُ وَأَضَلُّواْ كَثِيرٗا وَضَلُّواْ عَن سَوَآءِ ٱلسَّبِيلِ ٧٧﴾ [المائدة: 77]. «بگو اي اهل كتاب در دين خود به ناحق غلو نكنيد و از پي خواهشهاي آن قومي كه خود گمراه شدند و بسياري را نيز گمراه كردند و از راه راست دور افتادند نرويد (مانند مداحان و وعاظ نادان و برخي از روحانيون و نويسندگان متعصب و كينه جو)».
	4. ﴿وَمِنَ ٱلنَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِن دُونِ ٱللَّهِ أَندَادٗا يُحِبُّونَهُمۡ كَحُبِّ ٱللَّهِۖ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ أَشَدُّ حُبّٗا لِّلَّهِۗ وَلَوۡ يَرَى ٱلَّذِينَ ظَلَمُوٓاْ إِذۡ يَرَوۡنَ ٱلۡعَذَابَ أَنَّ ٱلۡقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعٗا وَأَنَّ ٱللَّهَ شَدِيدُ ٱلۡعَذَابِ ١٦٥﴾ [البقرة: 165]. «برخي از مردم، غير خدا را همانند خدا گيرند و آنها را دوست دارند مانند دوستي خدا، ليكن آنها كه اهل ايمانند كمال محبت را فقط به خدا مخصوص دارند و اگر بدانند مشركان ستمكار آن هنگام كه عذاب خدا را مشاهده كنند كه قدرت خاص خداست. عذاب خدا مشركان را بسيار سخت است».
	5. ﴿وَجَعَلُواْ لِلَّهِ أَندَادٗا لِّيُضِلُّواْ عَن سَبِيلِهِۦۗ قُلۡ تَمَتَّعُواْ فَإِنَّ مَصِيرَكُمۡ إِلَى ٱلنَّارِ ٣٠﴾ [ابراهیم: 30]. «و در مقابل خداوند، امثال و اضدادي جعل كردند كه خود و خلق را از راه خدا گمراه كنند بگو (اي بدبختان) به لذات دنيوي مشغول باشيد كه بازگشت شما به آتش دوزخ خواهد بود».
	6. ﴿وَقَالَ ٱلَّذِينَ ٱسۡتُضۡعِفُواْ لِلَّذِينَ ٱسۡتَكۡبَرُواْ بَلۡ مَكۡرُ ٱلَّيۡلِ وَٱلنَّهَارِ إِذۡ تَأۡمُرُونَنَآ أَن نَّكۡفُرَ بِٱللَّهِ وَنَجۡعَلَ لَهُۥٓ أَندَادٗا﴾ [سبأ: 33]. «مستضعفان به مستكبران مى‏گويند: بلكه نيرنگ‏هاى [پى‏گير شما در] شب و روز كه به ما فرمان مى‏داديد به خدا كافر شويم و همتايانى براى او قرار دهيم [ما را گمراه كرد]».
	7. ﴿وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌۖ أُجِيبُ دَعۡوَةَ ٱلدَّاعِ إِذَا دَعَانِ﴾ [البقرة: 186]. «و هنگاميكه بندگان من از تو درباره من سئوال می‌كنند بگو من نزديكم دعاي دعا كننده را به هنگاميكه مرا می‌خواند پاسخ مي‌گويم. (يعني بدون واسطه و دربان و حاجب و..)».
	8. ﴿أَلَيۡسَ ٱللَّهُ بِكَافٍ عَبۡدَهُۥ﴾ [الزمر: 36]. «آيا خداوند براي بنده اش، كافي نيست؟» (يا محمد و يا علي يا علي و يا محمد اكفياني فانكما كافيان!‌!!).
	9. ﴿إِيَّاكَ نَعۡبُدُ وَإِيَّاكَ نَسۡتَعِينُ ٥﴾ [الفاتحة: 5]. «فقط تو را می‌پرستيم و فقط از تو ياري می‌خواهيم». (اين آيات يعني اينكه خداوند دربان و وكيل و وصي و واسطه ندارد و همه اينها شرك و كفر است كه زير نقاب زيباي حب اهل بيت و هزار و يك زيارت جعلي و خرافي و هزاران صفحه توجيه و سفسطه پنهان شده است هر چند اين مطالب و كل اين كتاب براي عده‌ای نامفهوم و گنگ است زيرا:)
	10. ﴿وَلَقَدۡ ذَرَأۡنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرٗا مِّنَ ٱلۡجِنِّ وَٱلۡإِنسِۖ لَهُمۡ قُلُوبٞ لَّا يَفۡقَهُونَ بِهَا وَلَهُمۡ أَعۡيُنٞ لَّا يُبۡصِرُونَ بِهَا وَلَهُمۡ ءَاذَانٞ لَّا يَسۡمَعُونَ بِهَآۚ أُوْلَٰٓئِكَ كَٱلۡأَنۡعَٰمِ بَلۡ هُمۡ أَضَلُّۚ أُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡغَٰفِلُونَ ١٧٩﴾ [الأعراف: 179]. «به طور مسلم گروه بسياري از جن و انس را براي دوزخ آفريديم آنها دلهايي دارند كه با آن نمی‌فهمند و چشماني دارند كه با آن نمی‌بينند و گوشهايي دارند كه با آن نمي‌شنوند آنها همچون چهارپايانند بلكه گمراه‌تر اينان همانا غافلانند». (البته بر خلاف عقيده نادانان متعصب، حتي حنبلي‌ها نيز به دوست داشتن و مقام والاي اهل بيت معتقدند ولي فرق است ميان دوست داشتن با معرفت و عمل طبق سيره آن بزرگواران تا افتادن به دام هزار و يك خرافه و دروغ و غلو و شرك و كينه و تعصب بيجا و بيمورد).
	11. ﴿وَإِذۡ زَيَّنَ لَهُمُ ٱلشَّيۡطَٰنُ أَعۡمَٰلَهُمۡ﴾ [الأنفال: 48]. «و به ياد آر هنگاميكه شيطان اعمال آنها را در نظرشان جلوه داد».
	12. ﴿قُلۡ هَلۡ نُنَبِّئُكُم بِٱلۡأَخۡسَرِينَ أَعۡمَٰلًا ١٠٣ ٱلَّذِينَ ضَلَّ سَعۡيُهُمۡ فِي ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا وَهُمۡ يَحۡسَبُونَ أَنَّهُمۡ يُحۡسِنُونَ صُنۡعًا ١٠٤﴾ [الکهف: 103-104]. «بگو آيا می‌خواهيد شما را به زيانبارتين اعمال آگاه كنم؟ زيانكارترين مردم كساني هستند كه عمرشان را در دنيا تباه كردند و به خيال خود فكر می‌كردند بهترين كارها را انجام می‌دهند».
	13. ﴿وَمَنۡ أَظۡلَمُ مِمَّنِ ٱفۡتَرَىٰ عَلَى ٱللَّهِ كَذِبًا أَوۡ كَذَّبَ بِ‍َٔايَٰتِهِۦٓۚ إِنَّهُۥ لَا يُفۡلِحُ ٱلظَّٰلِمُونَ ٢١﴾ [الأنفال: 21]. «كيست ظالم‌تر از آنكه به خداوند دروغ می‌بندد». (واي به حال دروغ گوياني كه اينهمه حديث دروغ وارد كتب شيعه و سني كرده و پايه گذار اينهمه كينه و تفرقه و اختلاف و شرك شدند. واي)
	14. ﴿وَٱلَّذِينَ جَآءُو مِنۢ بَعۡدِهِمۡ يَقُولُونَ رَبَّنَا ٱغۡفِرۡ لَنَا وَلِإِخۡوَٰنِنَا ٱلَّذِينَ سَبَقُونَا بِٱلۡإِيمَٰنِ وَلَا تَجۡعَلۡ فِي قُلُوبِنَا غِلّٗا لِّلَّذِينَ ءَامَنُواْ رَبَّنَآ إِنَّكَ رَءُوفٞ رَّحِيمٌ ١٠﴾ [الحشر: 10]. «و كساني كه پس از آنها (اصحاب پيامبر) آمدند به درگاه خداوند مي‌گويند: خدايا ما و برادرانمان را كه در ايمان بر ما پيشي گرفتند ببخش و در دل ما هيچ كينة مومنان را قرار مده. خدايا تويي كه بسيار رئوف و مهرباني».

(و شيعه در طول تاريخ چه زيبا به اين آيه عمل كرده!!! همه اصحاب پيامبر را مرتد می‌داند به جز 3 نفر و با آنها دشمن است و آنها را بدترين انسانها می‌داند و دشمن اهل بيت و...)

* 1. ﴿وَٱلسَّٰبِقُونَ ٱلۡأَوَّلُونَ مِنَ ٱلۡمُهَٰجِرِينَ وَٱلۡأَنصَارِ وَٱلَّذِينَ ٱتَّبَعُوهُم بِإِحۡسَٰنٖ رَّضِيَ ٱللَّهُ عَنۡهُمۡ وَرَضُواْ عَنۡهُ وَأَعَدَّ لَهُمۡ جَنَّٰتٖ تَجۡرِي تَحۡتَهَا ٱلۡأَنۡهَٰرُ خَٰلِدِينَ فِيهَآ أَبَدٗاۚ ذَٰلِكَ ٱلۡفَوۡزُ ٱلۡعَظِيمُ ١٠٠ وَمِمَّنۡ حَوۡلَكُم مِّنَ ٱلۡأَعۡرَابِ مُنَٰفِقُونَۖ وَمِنۡ أَهۡلِ ٱلۡمَدِينَةِ مَرَدُواْ عَلَى ٱلنِّفَاقِ لَا تَعۡلَمُهُمۡۖ نَحۡنُ نَعۡلَمُهُمۡۚ سَنُعَذِّبُهُم مَّرَّتَيۡنِ ثُمَّ يُرَدُّونَ إِلَىٰ عَذَابٍ عَظِيمٖ ١٠١﴾ [التوبة: 100-101]. «آنانكه در صدر اسلام سبقت به ايمان گرفتند از مهاجر و انصار و آنانكه بطاعت خدا پيروي آنان كردند از ساير امت، خدا از آنان خشنود است و آنها از خدا خشنودند و خدا براي آنها بهشتي كه از زير درختانش نهرها جاريست مهيا ساخته كه تا ابد در آن متنعم باشند و اين به حقيقت سعادت بزرگ است. برخي از اعراب اطراف مدينه منافقند و برخي از اهل شهر مدينه هم منافق و بر نفاق ماهر و ثابتند و تو از نفاقشان آگاه نيستي ما بر درون ناپاك انها آگاهيم و انان را دوبار عذاب می‌كنيم و عاقبت نيز به عذاب سخت ابدي دوزخ بر می‌گردند».

در اين آيه خداوند صريحاً منافقين را منحصر به برخي مردم مدينه و اطراف آن كرده و از مسلمين نخستين، تمجيد كرده ولي نظر شيعه دقيقاً عكس اين است شيعه انصار را خوب يا فريب خورده و حضرت عمر و ابوبكر و ابوعبيده جراح و... كه همگي جزو نخستين مسلمانان مهاجر هستند را منافق می‌داند نكته ديگر اينكه تمامي آياتي كه در آنها كلمه منافق وجود دارد متعلق به مدينه است و حتي يك آيه مكي نداريم كه در آن كلمه منافق آمده باشد!!!) ضمنا در آيه به پيامبر فرموده منافقان را نمی‌شناسي يعني چشم بصيرتي كه بعضي شيعيان مدعي آن هستند و يا معتقدند افراد مقدس مذهب شيعه چهره برزخي افراد را می‌بينند تبليغات پوچ می‌باشند و دروغ است.

* 1. ﴿مُّحَمَّدٞ رَّسُولُ ٱللَّهِۚ وَٱلَّذِينَ مَعَهُۥٓ أَشِدَّآءُ عَلَى ٱلۡكُفَّارِ رُحَمَآءُ بَيۡنَهُمۡ﴾ [الفتح: 29]. «محمد فرستاده خداست و كساني كه با اويند با كافران سخت و بين هم مهربان و دوستند». (ولي شيعه می‌گويند آنها با هم و با اهل بيت دشمن بوده‌اند).
	2. ﴿فَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ وَأَصۡلِحُواْ ذَاتَ بَيۡنِكُمۡۖ وَأَطِيعُواْ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥٓ إِن كُنتُم مُّؤۡمِنِينَ ١﴾ [الأنفال: 1]. «از خدا بپرهيزيد و ميان برادراني كه با هم ستيزه دارند را آشتي دهيد و اطاعت خدا و پيامبرش را كنيد اگر ايمان داريد». (باز هم چشم مداحان و نويسندگان نادان روشن)
	3. ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا يَسۡخَرۡ قَوۡمٞ مِّن قَوۡمٍ عَسَىٰٓ أَن يَكُونُواْ خَيۡرٗا مِّنۡهُمۡ وَلَا نِسَآءٞ مِّن نِّسَآءٍ عَسَىٰٓ أَن يَكُنَّ خَيۡرٗا مِّنۡهُنَّۖ وَلَا تَلۡمِزُوٓاْ أَنفُسَكُمۡ وَلَا تَنَابَزُواْ بِٱلۡأَلۡقَٰبِ﴾ [الحجرات: 11]. «اي كساني كه ايمان آورده‌ايد نبايد گروهي از شما گروهي ديگر را مسخره كنند شايد آنها از اينها بهتر باشند... و يكديگر را مورد طعن و عيبجويي قرار ندهيد و با القاب زشت و ناپسند ياد مكنيد».

بسيار بد است كه بر كسي بعد از ايمان، نام كفر بگذاريد و آنها كه توبه نكنند ظالم و ستمگرند.

* 1. ﴿وَأَنَّ ٱلۡمَسَٰجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدۡعُواْ مَعَ ٱللَّهِ أَحَدٗا ١٨﴾ [الجن: 18]. «مساجد مخصوص خداست پس در آنها احدي را به جز خداوند صدا نزنيد». (چشم هياتها و روضه خوانها و مداحان، روشن)
	2. ﴿وَمَنۡ أَظۡلَمُ مِمَّن مَّنَعَ مَسَٰجِدَ ٱللَّهِ أَن يُذۡكَرَ فِيهَا ٱسۡمُهُۥ وَسَعَىٰ فِي خَرَابِهَآۚ أُوْلَٰٓئِكَ مَا كَانَ لَهُمۡ أَن يَدۡخُلُوهَآ إِلَّا خَآئِفِينَۚ لَهُمۡ فِي ٱلدُّنۡيَا خِزۡيٞ وَلَهُمۡ فِي ٱلۡأٓخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٞ ١١٤﴾ [البقرة: 114]. «و كيست ظالم‌تر از آنكه مانع پرستش و عبادت و ذكر خدا در مساجد مي‌شود و سعي می‌كند كه آنرا ويران كند».

(مشخص است كه منظور از تخريب، تخريب معنوي است كه با ورود هزار و يك خرافه و مراسم در مسجد و از كار انداختن وجه توحيدي آن انجام گرفته و می‌گيرد ونه تخريب با بيل و كلنگ، باز هم چشم هياتها و مداحان روشن).

* 1. ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ فَرَّقُواْ دِينَهُمۡ وَكَانُواْ شِيَعٗا لَّسۡتَ مِنۡهُمۡ فِي شَيۡءٍۚ إِنَّمَآ أَمۡرُهُمۡ إِلَى ٱللَّهِ ثُمَّ يُنَبِّئُهُم بِمَا كَانُواْ يَفۡعَلُونَ ١٥٩﴾ [الانعام: 159]. «آن كساني كه دين خود را پراكنده و متفرق ساختند و شيعه (دسته دسته) شدند چشم از آنها بپوش كه چنين كسان به كار تو نيايند مجازات كار آنها با خداست خداوند آنها را به اعمالشان آگاه می‌كند».
	2. ﴿وَإِنَّ هَٰذِهِۦٓ أُمَّتُكُمۡ أُمَّةٗ وَٰحِدَةٗ وَأَنَا۠ رَبُّكُمۡ فَٱتَّقُونِ ٥٢ فَتَقَطَّعُوٓاْ أَمۡرَهُم بَيۡنَهُمۡ زُبُرٗاۖ كُلُّ حِزۡبِۢ بِمَا لَدَيۡهِمۡ فَرِحُونَ ٥٣﴾ [المؤمنون: 52-53]. **«**‏و اين مردم امتي واحدند و من خداي شما هستم پس از من بترسيد. پس كارشان را در بين خودشان جدا جدا كردند كه هر گروهي به آنچه نزدش هست خوشحال است».
	3. ﴿مِنَ ٱلَّذِينَ فَرَّقُواْ دِينَهُمۡ وَكَانُواْ شِيَعٗاۖ كُلُّ حِزۡبِۢ بِمَا لَدَيۡهِمۡ فَرِحُونَ ٣٢﴾ [الروم: 32]. «از آن فرقه نباشيد كه دين خود را متفرق هواي نفس خواستند و گروه گروه شدند و بودند شيعه (شيعا) و هر گروهي به (اوهام و عقايد و خيالات فاسد خود) دلشاد است».
	4. ﴿وَلَا تَسُبُّواْ ٱلَّذِينَ يَدۡعُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ فَيَسُبُّواْ ٱللَّهَ عَدۡوَۢا بِغَيۡرِ عِلۡمٖۗ كَذَٰلِكَ زَيَّنَّا لِكُلِّ أُمَّةٍ عَمَلَهُمۡ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِم مَّرۡجِعُهُمۡ فَيُنَبِّئُهُم بِمَا كَانُواْ يَعۡمَلُونَ ١٠٨﴾ [الانعام: 108]. «دشنام به آنان كه غير خدا را می‌خوانند ندهيد تا مبادا آنها نيز از روي جهل و دشمني خدا را دشنام دهند ما عمل هر قومي را در نظرشان زينت می‌دهيم. پس بازگشت آنها به سوي خداست و خدا انان را به كردارشان آگاه می‌گرداند».

 (حالا تو از صبح تا شب زيارت جعلي عاشورا را بخوان كه در آن 18 بار كلمة لعن آمده است)

براي جلوگيري از اطالة كلام از خوانندگان عزيز می‌خواهم قرآن را باز كنند سوره اعراف را (البته معناي آيات آنرا) و سوره مائده را و آيات 25 و 41 و 42 و 69 سوره عنكبوت را با دقت مطالعه كنيد انگار اين آيات همين امروز براي مردم ايران نازل شده است!

احاديث

* + 1. مردگان، رفته گان همسايگاني هستند كه هر گاه آنان را بخوانند پاسخي نمي‌دهند و ظلم و ستمي را دفع نمی‌كنند و متوجه نوحه سرايي و مداحي نمي‌شوند اگر در حق ايشان نيكي شود شاد نگردند و اگر قحطي شود نا اميد نمي‌‌شوند با هم هستند در حالي كه تنها هستند و همسايه‌اند در حالي كه از هم دورند به زيارت يكديگر نمی‌روند. [نهج البلاغه: خطبه111].
		2. هروي از امام رضا می‌پرسد: يا ابن رسول الله در كوفه گروهي هستند كه مي‌پندارند كه بر رسول خدا سهو و اشتباهي در نمازش واقع نمی‌شد. امام رضا فرمودند: خدا ايشان را لعنت كند دروغ گفته‌اند. آنكه سهو نمی‌كند فقط خداي تعالي است كه جز او خدايي نيست. (جلد 7 بحارالانوار و عيون اخبار الرضا) (همچنين: آيه قرآن: ﴿قُلۡ إِنَّمَآ أَنَا۠ بَشَرٞ مِّثۡلُكُمۡ﴾ [الکهف: 110]. «اي پيامبر بگو من نيز بشري مانند شما هستم» نيز مويد اين مطلب است.
		3. حضرت علي در نامه‌ای به منذر ابن جارود می‌فرمايد: همانا نيكوكاري پدرت مرا فريفت و پنداشتم كه هدايت او را پيروي می‌كني و به راه او می‌روي [نهج ‌البلاغه: نامه 71].
		4. در مقدمه تفسير البرهان در باب دهم منقول است كساني بعضي آيات را به ائمه تفسير می‌كردند. مفضل ابن عمر اين معني را خدمت حضرت صادق عرض نمود آن بزرگوار فرمود: كسي كه چنين عقيده‌ای كه تو از آن پرسش نمودي دارد در نزد من مشرك به خداست!. (چشم مفسران و محققان و مداحان روشن).
		5. حضرت علي: از غلو و مبالغه درباره ما برحذر باشيد ما بندگاني پرورده خداييم درباره فضايل ما آنچه می‌خواهيد بگوييد. كسي كه ما را دوست بدارد بايد عمل ما را انجام دهد و از پرهيزگاري مدد بگيرد. [تحف العقول].
		6. حضرت علي: «لا تفضحوا انفسكم عند عدوكم يوم القيامة» با اين عقايد سخيفه موجب روشني چشم دشمن و رسوايي خودتان در روز قيامت نشويد. [زيارت قبور: حيدرعلي قلمداران ص 162].
		7. من ديروز همنشين شما بودم و امروز براي شما عبرتم و فردا از شما جدا مي‌شوم. [نهج البلاغه: خطبه 149].
		8. رفته‌گان، گورشان خانه‌هايشان شد و اموالشان به ميراث رفت كسي را كه بر سر گورشان می‌آيد نمی‌شناسند و به كسي كه برايشان گريه می‌كند توجهي ندارند و هر كس كه ايشان را بخواند جواب نمی‌دهند. [نهج‌البلاغه: خطبه 235].
		9. حضرت علي پس از خواندن سوره تكاثر می‌فرمايد: عجب مقصد دوري است و چه زيارت غافلانه‌ای اگر (قبور بزرگان) باعث عبرت باشد سزاوارتر از آن است كه مايه فخر گردد و اگر با ديده فروتني به قبر نگاه كنند خردمندانه‌تر از آن است كه آنها را وسيله فخر قرار دهند بی‌درنگ كه با ديده‌ای تار به آنها نگاه می‌كنند و بدين سبب به درياي جهل و ناداني فرو رفته‌اند. به اهل قبور جامي نوشانده‌اند كه قوه گويايشان را به گنگي و شنوايشان را به كري و حركاتشان را به سكون تبديل كرده است. [نهج البلاغه: خطبه 221].
		10. مرا با ثناي پسنديده ثنا خواني نكنيد تا خود را نسبت به خداوند آماده كنم و از عهدة حقوقي كه هنوز ادا نكرده‌ام برآيم و من خود را از خطا مصون نمی‌دانم و در كارم از خطا ايمن نيستم مگر اينكه خداوند مرا در برابر نفسم نگه فرمايد كه از من بر اين كار تواناتر است همانا من و شما بندگان و مملوك پروردگاري هستيم كه جز او پروردگاري نيست. پروردگاري كه ما را از آنچه در آن بوديم بيرون آورد و به آنچه صلاح ما بود وارد ساخت و گمراهي ما را به هدايت و نا بينايي ما را به بينايي مبدل ساخت. [نهج ‌البلاغه: خطبه 216].
		11. به روي مداحان خاك بپاشيد. رسول اكرم [وسائل الشيعة: ج 12 ص 132 حديث اول].
		12. قبرم را قبله‌گاه و محل توجه و مسجد قرار ندهيد همانا خداي متعال يهود را لعنت نمود زيرا قبور پيامبران خود را مساجد قرار داده‌اند. پيامبر اكرم [وسائل الشيعة: ج 2 باب 65 ص 887].
		13. پيامبر از گچ كاري قبر و نوشتن روي آن نهي فرموده [مستدرك الوسائل محدث نوري از علامه حلي در كتاب النهاية. مستدرك چاپ سنگي 1/127].
		14. علي فرمود: شنيدم كه رسول خدا می‌فرمايد: قبرم را محل رفت و آمد قرار ندهيد و قبرهايتان را مساجد خويش قرار ندهيد و خانه‌هايتان را محل دفن مرده‌هايتان قرار ندهيد [مستدرك الوسائل: ج 1 باب 55 از ابواب دفن ص 132].
		15. موسي ابن جعفر: قبر مرا بيش از چهار انگشت باز از هم بيشتر بالا نبريد. [وسائل الشيعة: ج 2 باب 31 از ابواب دفن ص 858].
		16. امام صادق: هرگز ايستاده آب منوش و هيچ قبري را طواف مكن و در آب پاك ادرار مكن [وسائل الشيعة: ج 10 باب 92 سفينة البحار: ج2 ص 99].
		17. حضرت علي: رسول خدا ما را از ذخيره كردن گوشت‌هاي قرباني بيش از سه روز نهي فرمود و... و ما را از زيارت قبور نهي نمود [مسند امام زيد كتاب الحج].
		18. پيامبر اكرم: خداوند فرموده: من نزد دلهاي شكسته و قبرهاي ويرانم.
		19. امام صادق: قبر رسول خدا از شن قرمز رنگ است [وسائل الشيعة: ج 2 باب 37 ص 864] پس تا آن زمان قبر رسول الله بنا و زينت و... نشده بوده!.
		20. عبدالرزاق صنعاني از قدماي شيعه از ابن طاووس روايت كرده: پيامبر از اينكه بر قبر مسلمين بنايي ساخته شود و يا گچ كاري و يا بر روي آن زراعت شود نهي نموده و فرمودند: بهترين قبور شما قبري است كه شناخته نشود. [الـمنصف: 3/506].
		21. ذكري: رسول خدا قبر فرزندش ابراهيم را مسطح نمود و قاسم ابن محمد گويد: قبر نبي اكرم و شيخين را در حالي ديدم كه مسطح بود و نيز مي‌گويد قبر مهاجرين و انصار در مدينه منوره مسطح بود (توحيد عبادت سنگلجي انتشارات دانش ص 149).
		22. امام صادق: قبر مرا از گل غير خودش گل كاري نكنيد [وسائل الشيعة: ج 2 باب 16 از ابواب دفن ص 864].
		23. حضرت علي: رسول خدا از اينكه بر قبر، خاكي ريخته شود كه از خودش نيست نهي فرمود [مستدرك: ج 1 باب 34 از ابواب دفن ص 126].
		24. رسول خدا در آخرين لحظات عمر شريف: «اللَّهُمَّ لاَ تَجْعَلْ قَبْرِى وَثَنًا يُعْبَد**ُ**» «خدايا قبرم را بتي قرار مده كه عبادت شود».
		25. شهيد اول در كتاب ذكري گذاشتن يك قطيفه بر مرقد مطهر نبي اكرم را فاقد دليل شرعي و ترك اين كار را اولي دانست.
		26. (جالب است در مفاتيح و ساير كتب جعلي آمده كه وقتي قبه قبر ما را ديدي چنان و چنين بگو و وقتي به ضريح رسيدي چنين و چنان بكن و اين در حالي است كه تا سالها پس از رحلت ائمه، ساختمان و قبه و ضريحي بر مزار انها نبوده است!!!).
		27. حضرت علي: شايسته است كسي كه جلال پروردگار بر خود بزرگ می‌بيند و مقام حق در دلش عظمت دارد همه چيز جز حق در نظرش به سبب عظمت الهي كوچك آيد. و من نمی‌پسندم كه از ذهن تان بگذرد كه مدح و ستايش خويش و شنيدن ثناي خود را دوست دارم. سپاس آن خدايي را كه چنين نيستم [نهج البلاغه خطبه 216].
		28. رسول خدا: پروردگارا هيچ پناهگاه و گريزگاهي جز به سوي تو وجود ندارد. امام سجاد: ستايش سزاوار آن خدايي است كه تمام درهاي طلب حاجت را بروي ما بست مگر آن دري كه فقط به سوي او منتهي می‌شود. (صحيفه سجاديه دعاي اول) امام سجاد: خدايا جز از تو طلب گشايش را نخواهم كرد [مفاتيح الجنان اواخر دعاي ابوحمزه ثمالي].
		29. يكي از دعاهاي كتاب جعلي مفاتيح: «يا محمد ويا علي احفظاني فإنكما حافظاني اكفياني فإنكما كافياني» «اي محمد و اي علي شما دو نفر مرا حفظ كنيد و شما دو نفر مرا كفايت كنيد كه شما مرا كافي هستيد». ولي در سوره توبه می‌خوانيم: براي شما غير خدا سرپرست و ياوري نيست. و در سوره نساء: ﴿وَكَفَىٰ بِٱللَّهِ وَلِيّٗا وَكَفَىٰ بِٱللَّهِ نَصِيرٗا ٤٥﴾ [النساء: 45]. فقط خدا ولي و سرپرست است و كافي است كه خدا ياور باشد. و در سوره زمر: ﴿أَلَيۡسَ ٱللَّهُ بِكَافٍ عَبۡدَهُۥ﴾ [الزمر: 36]. عبده: آيا خداوند براي بنده خود كافي نيست؟ البته نبي اكرم و حضرت علي و ساير اصحاب بلندقدر ايشان بايد براي ما الگو و سرمشق باشند ولي تفاوت است ميان اسوه بودن تا داشتن عقايد شرك‌آميز. ﴿وَظَنُّوٓاْ أَن لَّا مَلۡجَأَ مِنَ ٱللَّهِ إِلَّآ إِلَيۡهِ﴾ [التوبة: 118]. هيچ پناهگاهي در برابر خداوند نيست مگر به سوي خود او. ﴿وَلَآ أَعۡلَمُ ٱلۡغَيۡبَ﴾ [الانعام: 50]. بگو من غيب نمی‌دانم. (براستي اين آيات چقدر براي شيعيان، عجيب و جديد و تازه و غيرقابل فهم، خواهد بود!).
		30. حضرت علي: فقط از خدا حاجتت را بخواه زيرا عطا كردن و محروم ساختن فقط به دست خداست و فقط خداست كه تو را از گرفتاري رهايي می‌بخشد پس بايد تعبد و بندگيت فقط براي او و رغبت تو فقط به سوي او باشد. (نهج البلاغه نامه 31) كه دقيقا با آيات قرآني موافق است مانند: ﴿أَمَّن يُجِيبُ ٱلۡمُضۡطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكۡشِفُ ٱلسُّوٓءَ وَيَجۡعَلُكُمۡ خُلَفَآءَ ٱلۡأَرۡضِۗ أَءِلَٰهٞ مَّعَ ٱللَّهِۚ قَلِيلٗا مَّا تَذَكَّرُونَ ٦٢﴾ [النمل: 62].
		31. انجيل متي باب 23: عيسي فرمود: واي به حال شما اي علماي ديني و فريسيان رياكار، شما براي پيامبراني كه اجدادتان آنها را كشته‌اند با دست خود بناي يادبود درست می‌كنيد.!!!!!!!.
		32. ابوعمر عامر ابن شراحيل الكوفي متوفاي 104 هجري كه بيش از 150 تن از صحابه رسول خدا را ديده و از آنان حديث اخذ كرده به قول ابن بطال همواره می‌گفت: اگر نه اين بود كه رسول خدا از زيارت قبور نهي فرموده است من قبر پيامبر را زيارت می‌كردم.
		33. عبدالرزاق الصنعاني شيعي در كتاب خود المنصف: كسي كه قبرها را زيارت كند از ما نيست. (رسول خدا) [الـمنصف: 3/569 حديث 6705].
		34. حاكم نيشابوري از عبدالله ابن عمرو ابن عاص روايت می‌كند: ما با رسول خدا مردي را كه مرده بود در قبر گذاشتيم چون برگشتيم و برابر خانه آن ميت رسيديم ناگاه با زني برخورد كرديم كه گمان مي‌كنم رسول خدا او را شناخت. پس فرمود: اي فاطمه از كجا می‌آيي؟ آن زن گفت: از نزد خانواده اين ميت. رسول خدا فرمود: مبادا با ايشان به قبرستان رفته باشي؟ زن گفت: معاذالله كه من با ايشان تا قبرستان رفته باشم در حالي كه تو در اين باب آنچه را كه بايد تذكر داده اي! رسول خدا فرمود: اگر با ايشان به قبرستان رفته بودي ديگر بهشت را نمی‌ديدي تا آنگاه كه جد پدرت كه بت پرست بود را ببيني!.
		35. پيامبر ما را از زيارت قبور نهي فرمود [مسند امام زيد دار مكتبة ‌الحياة ص246].
		36. رسول خدا: خدا لعنت كند زائرات قبور را. و كساني كه بر قبرها مسجد می‌سازند. [التاج الجامع الاصول في احاديث الرسول: 1/382].
		37. رسول خدا: قبرم را محل آمد و شد قرار ندهيد. (حديث متواتر مورد اتفاق).
		38. حديث عطاء ابن يسار از رسول خدا: بار خدايا قبر مرا بتي قرار مده كه پرستيده شود.
		39. حضرت صادق: بالاي قبر ابراهيم پسر رسول خدا (كه در سن 2 سالگي فوت كرد) شاخه نخل خرمايي بود كه چون خشك شد قبر نيز گم شد و ديگر معلوم نشد (حتما پسر رسول خدا نيز با ابوبكر و عمر دشمن بوده و براي نشان دادن اين دشمني به آيندگان، خواسته است محل قبرش مانند حضرت فاطمه نامعلوم باشد!) [كتاب كافي و كتاب من لايحضر الفقيه].
		40. رسول خدا: اگر نه اين بود كه جنازه حمزه با اين وضع زنان ما را اندوهگين می‌كند ما او را وامي‌گذاشتيم تا درندگان و مرغان جسدش را بخورند و در روز قيامت از شكم درندگان و چينه دان مرغان محشور شود. (سيره ابن هشام و تفسير علي ابن ابراهيم قمي و جلد ششم بحارالانوار و...).
		41. دستور حضرت علي به ابي الهياج: قبري را باقي مگذار مگر آنكه آن را با خاك يكسان سازي و تنديسي باقي مگذار مگر آنكه خرابش كني.
		42. حضرت علي: هر كه قبري را تجديد بنا كند و يا مجسمه‌ای بسازد از اسلام خارج شده است. [من لايحضره الفقيه صدوق و المحاسن برقي و جلد 18 بحارالانوار و وسايل الشيعة باب 43].
		43. جناب حسن مثني فرزند امام حسن مجتبي گروهي را در نزد قبر پيامبر ديد. پس ايشان را از اين عمل نهي نمود و فرمود: همانا پيامبر خدا فرمود قبر مرا عيد (محل آمد و شد) مگيريد و خانه‌هايتان را قبرستان نكنيد. [المصنف صنعاني و وفاء الوفاء سمهودي ص 1360].
		44. در كتاب كافي از ابي القداح روايت شده كه امام جعفر صادق فرمود: علي فرمود: رسول خدا مرا به مدينه گسيل داشت براي خرابي گورستانها و شكستن صورت‌ها و فرمود: هيچ تصويري مگذار مگر اينكه آنرا محو كني و هرچه قبري را مگذار مگر آنكه آنرا با زمين مساوي گرداني.
		45. در كتاب تهذيب شيخ طوسي و وسايل الشيعه باب 44 از ابواب دفن آورده: علي ابن جعفر می‌گوي: از برادرم موسي بن جعفر سئوال كردم: آيا ساختمان روي قبر و نشستن بر روي آن خوب است؟ فرمود: نه ساختمان روي قبر خوب است و نه نشستن بر روي آن و نه گچ كاري آن و نه گل‌مالي نمودن آن.
		46. در مجالس شيخ صدوق از حضرت امام صادق روايت شده كه آن حضرت از اجداد بزرگوارش روايت نموده و گفت: رسول خدا از گچ مالي نمودن قبر و نماز خواندن در آن نهي فرمود.
		47. در محاسن برقي از جراح مدايني از ابي عبدالله صادق روايت شده كه فرمود: بر قبرها بنا نكنيد و سقف‌هاي خانه‌ها را نقاشي نكنيد براي اينكه رسول خدا اين عمل را مكروه دانست.
		48. در وسايل الشيعه باب 44 ابواب دفن از امام صادق روايت شده: رسول خدا نهي فرمودند كه بر قبري نمازگزاري شود يا روي آن بنشينند يا بر آن ساختماني بنا كنند.
		49. در معاني الاخبار آمده: پيامبر از گچ كاري گورها نهي فرمود.
		50. فقه الرضا روايت كرده: علي به سوي مردم آمد و فرمود: آيا می‌دانيد كه رسول خدا كسي را كه قبرها را مصلي و جاي نمازخواندن قرار دهد لعنت كرده است و كسي كه با خدا معبودي ديگر قرار دهد نيز لعنت فرموده يعني هر دو مشركند!.
		51. در علل الشرايع امام صادق از پدران بزرگوارش نقل نموده: قبر پيامبر فقط يك وجب از زمين بالا آمده بود. (وخود پيامبر نيز كه فرموده بودند قبر مرا قبله قرار ندهيد و مسجد نكنيد زيرا خداي تعالي يهود را براي اينكه قبور پيامبران خود را مسجد كرده بودند لعنت فرمود. (احاديث فوق همه از كتب شيعه می‌باشد و نه از كتب وهابي‌ها و سني‌ها!).
		52. ام سلمه به رسول خدا يادآور شد وقتي كه در مهاجرت اول در حبشه بوده معبدي را ديده به نام ماريه و براي نبي اكرم آنچه كه در آن از نقش و نگارها و آيينه كاريها ديده بود تعريف كرد حضرت رسول فرمود: اينان گروهي بودند كه چون بندة صالح و مرد خوبي در ميان ايشان می‌مرد روي قبر او مسجد می‌ساختند و در آن نقش و نگارها به كار می‌بردند. اين قبيل مردم بدترين خلق خدايند. [التاج الجامل الاصول: ج1 ص 243 و 244].
		53. پروردگارا، تو اولي و قبل از مخلوقات بوده اي.... و شفيع آناني. كسي برتر از تو نيست تا ميان تو و آنان حائل شود (يعني واسطه) و جاي رفتن جايگاهشان در قبضه قدرت توست. حضرت علي - صحيفه علويه دعاي روز 14 هر ماه.
		54. حضرت علي: تمت بنبينا حجت. با پيامبر ما حجت تمام شد (و ديگري حجتي نداريم) خطبه 90 نهج البلاغه خطبه اشباح (ولي در زيارات جعلي و احاديث خرافي شيعه با هزاران حجت و واسطه و شرك و كفر، روبرو مي‌شويم) در هر حديثي كه مشاهده كرديد سخن از حجتي پس از پيامبر شده طبق همين سخن حضرت علي آن را رد كنيد.
		55. اگر شفاعت خواهم پس سزاوار شفاعت نيستم....پروردگارا كرم و بزرگواريت را در خطاهايم شفيع فرما... هيچ شفيعي در پيشگاهت ندارم پس بگذار فضل و كرم تو برايم شفاعت كند. امام سجاد: صحيفه سجاديه دعاي توبه و طلب آن.
		56. و اينكه چرا اينهمه حديث جعلي در كتابها وارد شده: رجال كشي از امام محمد باقر روايت شده: در نزد ايشان نام سلمان برده می‌شود می‌فرمايند: او سلمان محمدي است همانا سلمان از ما اهل بيت بود او بود كه همواره به مردم می‌گفت: شما مردم از قرآن گريخته به احاديث پناه برديد (شايد براي همين در زمان حيات همين سلمان حضرت عمر اجازه كتابت احاديث را نداد و...) از ان جهت كه قرآن را كتابي يافتيد كه شما را بر نقير و قطمير و خردل (يعني به اندك چيزي چون پوسته هسته خرما و خال پشت هسته) به حساب می‌كشد. از اين جهت بر شما پذيرش قرآن سخت آمد و به تنگنا افتاديد. لذا به احاديث پناه برديد زيرا بر شما گشايش داد. (رجال كشي چاپ كربلا ص 22 و 23).
		57. ﴿وَلَنَبۡلُوَنَّكُم بِشَيۡءٖ مِّنَ ٱلۡخَوۡفِ وَٱلۡجُوعِ وَنَقۡصٖ مِّنَ ٱلۡأَمۡوَٰلِ وَٱلۡأَنفُسِ وَٱلثَّمَرَٰتِۗ وَبَشِّرِ ٱلصَّٰبِرِينَ ١٥٥﴾ [البقرة: 155].

«ما شما را می‌آزمائيم به چيزي از خوف وگرسنگي ونقص در اموال وجانها و ميوه‌ها پس بشارت ومژده ده صابران را» آنانکه به هنگام برخورد با مصيبتي گويند ما ازآن خدا هستيم وبسوي او باز مي‌‌گرديم آنانند که مشمول صلوات ورحمت پروردگارشان هستند وهمانها هستند هدايت شدگان وراه‌يافتگان.

﴿يَٰبُنَيَّ أَقِمِ ٱلصَّلَوٰةَ وَأۡمُرۡ بِٱلۡمَعۡرُوفِ وَٱنۡهَ عَنِ ٱلۡمُنكَرِ وَٱصۡبِرۡ عَلَىٰ مَآ أَصَابَكَۖ إِنَّ ذَٰلِكَ مِنۡ عَزۡمِ ٱلۡأُمُورِ ١٧﴾ [لقمان: 17]. «اي فرزند من نماز را بپا دار و امر بمعروف ونهي از منکر نما و صبر کن بر آنچه بتو مي‌رسد همانا که آن (صبر)ازامور بسيار مهم است».

* + 1. ﴿وَلِكُلِّ أُمَّةٖ جَعَلۡنَا مَنسَكٗا لِّيَذۡكُرُواْ ٱسۡمَ ٱللَّهِ عَلَىٰ مَا رَزَقَهُم مِّنۢ بَهِيمَةِ ٱلۡأَنۡعَٰمِۗ فَإِلَٰهُكُمۡ إِلَٰهٞ وَٰحِدٞ فَلَهُۥٓ أَسۡلِمُواْۗ وَبَشِّرِ ٱلۡمُخۡبِتِينَ ٣٤ ٱلَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ ٱللَّهُ وَجِلَتۡ قُلُوبُهُمۡ وَٱلصَّٰبِرِينَ عَلَىٰ مَآ أَصَابَهُمۡ وَٱلۡمُقِيمِي ٱلصَّلَوٰةِ وَمِمَّا رَزَقۡنَٰهُمۡ يُنفِقُونَ ٣٥﴾ [الحج: 34-35].

«پس اله شما معبود واحدي است پس به او تسليم شويد بشارت ده صاحبان دل‌هاي آرام را آنانکه چون ياد خدا شود دلهايشان بترسد وبرآنچه به ايشان رسد صابر باشند وآنانکه نماز را بپادارند وآز آنچه روزي ايشان کرديم انفاق می‌کنند».

* + 1. «قال رسول الله: النياحة من عمل الجاهلية». [من لا يحضره: -شيخ صدوق- جزء 4]. «پيامبر خدا فرمود: نوحه خواني از کارهاي دوران جاهليت است».
		2. «قال رسول الله: ليس منا من ضرب الخدود وشق الجيوب». [مسکن الفواد: شهيد ثاني]. «پيامبر خدافرمود: از ما نيستند کسانيکه (به هنگام مصيبت) برگونه‌ها بزنند و گريبانها پاره کنند».
		3. «قال رسول الله: ضرب الـمسلم بيده على فخذه عندالـمصيبة إحباط لأجره». [فروع کافي] «پيامبر خدا فرمود: مسلمان به هنگام مصيبت چون بادست خويش بران خود بکوبد مزدش نابود مي‌شود».
		4. «قال رسول الله: لعن الله الخامشة وجهها والشاقة جيبها والداعية بالويل والثبور». [مسکن الفواد]. «پيامبر خدا فرمود: خدا لعنت کند زني راکه چهره‌اش را در مصيبت بخراشد و گريبانش بدرد وفغان و واويلا بگويد».
		5. در کتاب مسکن الفواد از ام سلمه روايت می‌کند: هنگامي‌که ابوسلمه (شوهر اولش) از دنيا رفت من با خود گفتم در اين سرزمين من به اين مصيبت گرفتار شدم گريه و عزاداري براي او برپا کنم. اتفاقا زني که نوحه‌گر بود هم برمن وارد شد و مي‌خواست مرا در آن مصيبت کمک کند پيامبر اکرم فرمود: آيا می‌خواهيد دوباره شيطان را که خداي تعالي از اين خانه بيرون رانده است برگردانيد؟!.
		6. در [صفحه 56 کتاب مسکن الفواد] از يوسف بن عبدالله بن سلام نقل کرده که پيامبر اکرم هروقت شدت و مصيبتي بر خانواده‌اش وارد می‌شد ايشان را امر می‌کرد به نماز خواندن و اين آيه را قرائت می‌کرد: امر کن خانواده‌ات را به نماز و صبر را درباره آن بپذير.
		7. شيخ مفيد در کتاب ارشاد جلد 2 صفحه 97 آورده که امام حسين به خواهرش زينب(س) فرمود: اي خواهر جان من تورا سوگند دادم وتو به سوگند من وفادار باش که چون کشته شدم گريبان برمن چاک مکن وچهره مخراش ودر مرگ من واويلا واثبورا. (عذاب بر من باد خدايم مرگ دهد) مگو[[249]](#footnote-249).
		8. شيخ کليني در [فروع کافي: ج 3، ص 225] از امام موسي بن جعفرآورده که فرمود: مردي که به هنگام مصيبت دست خود بررانش بکوبد موجب تباه کردن اجر خويش می‌شود.
		9. شيخ صدوق در [من لا يحضرالفقيه: ج 1، ص 520] از حضرت صادق آورده که فرمود: هرکس به هنگام مصيبت دست خود بررانش بکوبد اجرش تباه مي‌شود.

البته بر قاتلين امام حسين لعنت و حتي بر كساني كه منكر عزاداري بر آن بزرگوارند ولي من سئوالي از شما دارم: اگر شما رحلت كرديد (البته بعد از 120 سال!) آيا بيشتر دوست داريد كه انسان‌هاي زنده از رفتار شما تبعيت كرده و عقايد شما را رواج دهند و عملي كنند يا هر سال براي جسم فاني شما بر سر و مغز خودشان بكوبند؟ براستي كدام شيعه يك حديث از امام حسين بلد است؟ و كدام شيعه در برابر ظلم می‌ايستد و كدام شيعه رفتار و منش امام حسين را دارد؟ در مجمع علماي اهل سنت، شخصي از آقاي ازغدي سئوال كرد چرا شما اينگونه عزاداري می‌كنيد؟ ايشان پاسخ دادند «اينها جزو آداب و رسوم ماست!» واقعاً جاي تعجب است مگر پيامبران نيامدند تا با همين آداب و رسوم شرك آميز خرافي و شيطاني مبارزه كنند؟ و مگر زنده به گور كردن دختران، جزء آداب و رسوم اعراب جاهلي نبود؟ و براي حسن ختام اين قسمت به اين حديث از حضرت علي دقت كنيد:

خوشا به حال كسي كه از پندگويي كه هدايتش می‌كند اطاعت كند و از فريبكاري كه او را به گودال گمراهي می‌افكند بپرهيزد. [غرر الحكم: جلد 2، ص 465].

سئوال

تفاوت انبياء و علماء در اين بوده كه آنچه انبياء می‌گفته‌اند مخالف عقايد رايج بين مردم بوده پس مردم، با آنها مخالفت كرده و آنها مورد اذيت و آزار قرار می‌گرفته‌اند ولي علماء هر چه می‌گويند مورد علاقه و تاييد مردم است پس مردم آنها را دوست دارند. (مرتضي مطهري - تحريفات عاشورا) (و حتي به القاب علامه و آيت الله و مجتهد و حجت الاسلام، مزين می‌شوند! بر خلاف پيامبران كه می‌شوند: مجنون، ساحر، شاعر و كاهن).

بسيارند كساني كه عمري زيسته‌اند اما هرگز، نشانه‌ای از وجود خرد در اعمالشان ديده نمی‌شود. قدرت سئوال از هيچ مشكلي را ندارند. به هيچ چيز، شك نمی‌كنند. همه چيز را صحيح و كامل مي‌پندارند. آنان به نظر من از رحمت خاصة حق، دورند. (حكيم عمر خيام - زندگي خيام، مصطفي بادكوبه‌اي).

در اينجا سعي شده براي جلوگيري از اطالة كلام، از ورود به بحث‌هاي طولاني، خودداري و مستقيماً به رئوس مطالب، پرداخته شده وارد جزئيات نشويم.

سئوالات و شبهات شيعه

1- چگونه، نبي اكرم امت نوپاي اسلامي را مانند گلة بی‌چوپان و بي‌سرپرست رها كرد و چگونه حضرت ابوبكر براي پس از خود جانشين تعيين كرد؟

اگر مردم جامعه‌ای از نگاه شما گوسفند باشند نبايد فكر كنيد كه همة جوامع از جمله جامعة صدر اسلام نيز مانند گوسفند بوده است زيرا در اينصورت، غربي‌ها يا افراد ضد اسلام ممكن است فكر كنند پذيرش اسلام توسط اين افراد نيز به خاطر گوسفند بودن و كم بودن شعور آنها بوده است! نه از روي فهم و درك عميق و خودآگاهانه. و اين در حالي است كه طبق صريح آيات قرآن كريم و احاديث فراوان نبي اكرم، بهترين امتها امت صدر اسلام بوده است. ﴿وَلۡتَكُن مِّنكُمۡ أُمَّةٞ يَدۡعُونَ إِلَى ٱلۡخَيۡرِ وَيَأۡمُرُونَ بِٱلۡمَعۡرُوفِ وَيَنۡهَوۡنَ عَنِ ٱلۡمُنكَرِۚ وَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡمُفۡلِحُونَ ١٠٤﴾ [آل عمران: 104]. همچنين يكصد آيه ديگر از قرآن كه در تاييد و تمجيد از اصحاب نبي‌اكرم نازل شده است.

حضرت علي پس از ضربت ابن ملجم، 3 روز در بستر بيماري بودند و شرايط زمان ايشان نيز بسيار آشفته‌تر از زمان رحلت نبي اكرم بود. با اينهمه وقتي مردم كوفه از ايشان سئوال مي‌كنند كه اگر شما را از دست داديم - كه انشاء الله چنين نشود - آيا با حسن بيعت كنيم. حضرت مي‌فرمايند: خود دانيد خواستيد بيعت كنيد و خواستيد بيعت نكنيد و در حالي شهيد شدند كه امت نوپاي اسلامي را در آن شرايط آشوب به حال خود رها كردند. و واعجبا كه به حديث لوح جابر كه از جانب خداوند، نام هر 12 امام در آن آمده بی‌توجهي و بی‌اعتنايي كردند!!! و از اين عجيب‌تر وقتي كه پس از قتل حضرت عثمان مردم به در خانه او ريختند در ابتدا از اين مقام بسيار واجب و مهم الهي سرپيچي كرده و ابا نمودند! و....

مقايسه رفتار حضرت ابوبكر با نبي اكرم قياس و آن هم از نوع مع الفارقش بوده و قياس طبق حديث امام صادق عمل شيطان است. نبي اكرم، فرستادة خدا بوده و با اشارة وحي و يا مشورت با اصحاب عمل مي‌كرده‌اند. ولي حضرت ابوبكر اين ويژگي‌ها را نداشته‌اند. به احتمال قريب به يقين، شرايط آرام زمان رحلت نبي اكرم و شرايط پرآشوب شورش رده در زمان خلافت ابوبكر و همچنين خاطرة تلخ آشوب سقيفه بني ساعده در ذهن حضرت ابوبكر، باعث اتخاذ اين دو روش متفاوت از سوي نبي اكرم و حضرت ابوبكر شده است. همانگوه كه شما روش‌هاي متفاوت ائمه در برخورد با مسائل را به مقتضيات زمان نسبت می‌دهيد. در غير اين صورت سني‌ها نيز می‌توانند به راحتي ايراد بگيرند كه چره امام حسن صلح كرد ولي برادرش جنگيد؟

2- چرا حضرت ابوبكر خلافت را كه حق مسلم علي طي فرمان صريح و مستقيم الهي و سفارش نبي اكرم بود را غصب كرد؟

در بخش خلافت نص يا شوري به اين سئوال به خوبي پاسخ داديم كه ماجراي غدير خم تعيين خليفه نبوده است. ولي يك سئوال بسيار ساده و كوچك و صد البته دشوار براي شما: يك نمونه بياوريد كه حضرت علي در آن صريحاً فرموده باشند ابوبكر، خلافت را غصب كرد.البته استناد به خطبة شقشقيه بيهوده است زيرا 1- اين خطبه، خبر واحد است. 2- راوي آن، عكرمه مولي ابن عباس از خوارج بوده است. 3- مفاد اين خطبه، ضد 80 روايت متواتر ديگر است كه حضرت ‌علي براي خلفاي قبل از خود، طلب آمرزش كرده و 80 روايت ديگري كه حضرت علي مي‌فرمايد اگر كسي را نزد من آورديد كه مرا بر عمر و ابوبكر، برتري می‌داد بر او حد مفتري می‌زنم! 4- حتي در صورت قبول اين خطبه ما می‌بينيم كه موضوع مورد بحث خلافت است و نه امامت! زيرا اصولاً جاعل حديث كه در قرن اول بوده با مفهوم امامت منصوص بيگانه بوده است. 5- در اين خطبه، حضرت علي به نحو عجيبي از خودشان ستايش مي‌كنند و اين مخالف صدها روايت و حديث و حتي آيات قرآن است كه انسانها را از اين كار، منع نموده: ﴿تُزَكُّوٓاْ أَنفُسَكُمۡ﴾ [النجم: 32]. حتي از راه رفتن با خودستايي و تكبر!.

3- غصب خلافت، توسط حضرت عمر و ابوبكر باعث انحراف مسير اسلام در سالهاي بعد و باعث انحطاط مسلمين شد!.

پس مصلحت انديشي حضرت علي چه فايده‌ای داشت؟ آيا اين تمدن و مذهب بعدها فاسد و منحرف، نابود می‌شد بهتر بود يا فاسد؟ هر عقل سالمي معتقد است چيزي نابود شود بهتر است تا فاسد شود و پس از آن، همة دنيا را به فساد بكشد!.

اين روش تحليل، مخالف صريح صدها آيه قرآن است: ﴿تِلۡكَ أُمَّةٞ قَدۡ خَلَتۡۖ لَهَا مَا كَسَبَتۡ وَلَكُم مَّا كَسَبۡتُمۡۖ وَلَا تُسۡ‍َٔلُونَ عَمَّا كَانُواْ يَعۡمَلُونَ ١٤١﴾ [البقرة: 141]. (به عبارتي: سرنوشت هر امتي آنچنان است كه خود به دست خويش می‌سازد مخصوصاً كه ياد آور می‌شود: ﴿وَلَا تُسۡ‍َٔلُونَ عَمَّا كَانُواْ يَعۡمَلُونَ ١٤١﴾ [البقرة: 141][[250]](#footnote-250). ﴿إِنَّ ٱللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوۡمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُواْ مَا بِأَنفُسِهِمۡ﴾ [الرعد: 11]. (و نمي‌گويد سرنوشت هر قوم در گرو رفتار پيشينيان آن قوم است)[[251]](#footnote-251). اين يعني اينكه يك يا دو نفر نمي‌توانند اسلام را تحريف كنند نعوذ بالله خدا با آنهمه عظمت و قدرت و محبتش مي‌گويد: خداوند سرنوشت هيچ قومي را تغيير نمی‌دهد مگر اينكه آنها خودشان را تغيير دهند. ﴿ٱلۡيَوۡمَ يَئِسَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ مِن دِينِكُمۡ﴾ [المائدة: 3]. يعني دين شما ماندگار و ابدي شد. ﴿إِنَّا نَحۡنُ نَزَّلۡنَا ٱلذِّكۡرَ وَإِنَّا لَهُۥ لَحَٰفِظُونَ ٩﴾ [الحجر: 9]. «همانا ما قرآن را فرو فرستاديم و ما خود حافظ و نگهدار آنيم». اين يعني قرآني كه در دست ماست دچار هيچ تغيير و كاهش يا افزايشي نشده. در جاي ديگري از قرآن آمده: ﴿وَقَالَ ٱلرَّسُولُ يَٰرَبِّ إِنَّ قَوۡمِي ٱتَّخَذُواْ هَٰذَا ٱلۡقُرۡءَانَ مَهۡجُورٗا ٣٠﴾ [الفرقان: 30]. «و رسول می‌گويد اي پروردگار همانا قوم من از اين قرآن دوري جستند». (يعني دوري از قران باعث انحراف و بدبختي مسلمين شده است) از مجموع اين نكات انسان مي‌فهمد كه: اسلام و قرآن و حتي سنت نبي اكرم، صحيح و درست به دست ما رسيده و ما نمي‌توانيم بی‌حالي و بي‌عرضه‌گي خودمان در عمل به دستورات آن را به گردن حضرت عمر و ابوبكر بيندازيم و بگوييم اسلام را تحريف كردند! بلكه جامعه خودش بايد براي نجات خودش تغيير كند.

صدها آيه‌ای كه پيرامون معاد است نيز تك تك انسانها را مسئول اعمال و رفتار خودشان می‌داند. ﴿وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٞ وِزۡرَ أُخۡرَىٰ﴾ [الزمر: 7]. هيچكس بار گناه ديگري را به دوش نمی‌كشد).

﴿وَلَوۡ أَنَّ أَهۡلَ ٱلۡقُرَىٰٓ ءَامَنُواْ وَٱتَّقَوۡاْ...﴾ اگر اهل دياري ايمان آورده و پرهيزگار شوند بركات الهي از زمين و آسمان بر آنها می‌بارد!.

اكنون نزديك سي سال است حكومت در ايران به دست روحانيون است آيا حسب تحليل شما: علت سقوط وحشتناك اخلاقيات و اعتقادات مردم و صعود تجمل گرايي و دنيا پرستي آنها، حاكمان ايرانند؟ به ديگر سخن هر گناهي تا قيامت در ايران واقع شود به گردن شماست!.

 و بحث را با اين آية قاطع از كلام خداوند به پايان می‌رسانيم:

﴿ظَهَرَ ٱلۡفَسَادُ فِي ٱلۡبَرِّ وَٱلۡبَحۡرِ بِمَا كَسَبَتۡ أَيۡدِي ٱلنَّاسِ لِيُذِيقَهُم بَعۡضَ ٱلَّذِي عَمِلُواْ لَعَلَّهُمۡ يَرۡجِعُونَ ٤١﴾ [الروم: 41]. «فساد در دريا و خشكي آشكار شده به خاطر آنچه مردم به دست آورده‌اند تا بچشانيم به آنها برخي از(نتايج) اعمالشان را شايد برگردند».

4- چرا حضرت ابوبكر، فدك را غصب كرد؟!.

وقتي سپاه اسلام، يهوديان خيبر و ساير نقاط را شكست می‌دهد پيامبر اكرم، سفيري به نام محيط را نزد روساي فدك می‌فرستد. يوشع بن نون، رياست منطقه را به عهده داشته و فردي صلح طلب بوده او به پيامبر تعهد می‌دهد كه هر سال، نيمي از محصول فدك را به پيامبر بدهد و بعد از اين در زير پرچم اسلام زندگي كند و بر ضد مسلمانان، دست به توطئه نزند و حكومت امنيت منطقه را تامين نمايد. [از كتاب روشن‌تر از خورشيد آبي‌تر از دريا، زندگي رسول اكرم. نوشته مظفر سربازي، شركت توسعه كتابخانه‌هاي ايران، 1383].

پس بر خلاف ذهنيت اشتباه و بيمار روحاني شيعه، ملكيت فدك، در زمان رحلت نبي‌اكرم، تماماً متعلق به يهوديان بوده و فقط، نيمي از محصول به صورت ساليانه در اختيار پيامبر قرار مي‌گرفته است. و ملكيت فدك متعلق به كسي نبوده كه بخواهد غصب شود!.

پيامبر اكرم، اين محصول را بين فقراء از جمله خاندان دخترش فاطمه تقسيم می‌كرده. احتمالاً خانوادة حضرت علي نيز در اين وظيفه (يعني توليت اين كار) نقش اصلي را داشته‌اند. حضرت ابوبكر و عمر نيز دقيقاً همين روش را دنبال می‌كنند.

به محض خلافت حضرت ابوبكر شورش گسترده رده واقع می‌شود و همانگونه كه در متن تعهد فوق (كه از كتب شيعه نقل شده) می‌بينيم: حكومت، وظيفة حفظ امنيت منطقة فدك و ساير مناطق را عهده دار بوده و در ازاي دريافت نيمي از محصول، بايد امنيت را حفظ می‌كرده است. ولي تمامي قبايل از دادن زكوه خودداري می‌كنند و حكومت مجبور مي‌شود عوايد فدك را هزينه تجهيز سپاه براي دفع شورش رده كند (يعني براي نجات ديني كه پدر همين دختر -حضرت فاطمه- آنهمه براي آن رنج و سختي ديده بود).

ام كلثوم همسر حضرت عمر (و دختر علي) در زمان خلافت عمر هديه‌ای را براي همسر پادشاه روم می‌فرستد و همسر پادشاه روم نيز در مقابل، گردنبندي قيمتي براي او به پيك مسلمين مي‌دهد. حضرت عمر مسلمان‌ها را در مسجد جمع می‌كند و می‌پرسد: اين گردنبند را چه كار كنم؟ مسلمين می‌گويند: اشكالي ندارد و اين متعلق به ام كلثوم است. حضرت عمر اندكي فكر می‌كند آنگاه می‌گويد: نه! اگر قدرت مسلمين نبود و اگر پيك مسلمانها نبود ام‌كلثوم، هيچگاه چنين هديه‌ای را دريافت نمی‌كرد. و گردن بند را به بيت المال می‌فرستد. سئوال من از آخوندهاي بی‌شرم اين است: اگر نبود قدرت سپاه اسلام و اگر پيامبر اكرم در مكه مانده بودند آيا يوشع بن نون از مدينه به مكه می‌آمد و فدك را به حضرت محمد می‌داد؟

آيا حضرت فاطمه در قبال دريافت نيمي از محصول فدك می‌توانستند به تعهدات پيامبر، عمل كرده و امنيت منطقه را حفظ كنند؟ و آيا ديگر خوردن چنين مالي حلال بود؟ (پس آنچه حضرت فاطمه طلب كرده همان سهم قبلي بوده كه به ايشان پرداخت می‌شود و توليت اين كار كه 2 سال بعد حضرت عمر به حضرت علي پس می‌دهد).

اكنون بايد براي ما مشخص كنيد پيامبر اكرم، عوايد فدك را در زمان حياتشان به حضرت فاطمه، هبه كرد (يعني بخشيد) و يا اين عوايد به صورت ارث به حضرت فاطمه رسيد. (البته به ارث رسيدن عوايد نيز از آن حرف‌هاست. به احتمال فراوان حضرت فاطمه طبق نيات بشردوستانه خود می‌خواسته‌اند ثواب دريافت و تقسيم اين عوايد بين فقراء را عهده دار شوند كه حضرت عمر نيز اينكار را 2 سال بعد به حضرت علي رد مي‌كند).

اگر هبه بوده چرا هيچيك از مردم مدينه از اين موضوع مهم، خبري نداشته‌اند. زيرا فدك، ارزش مالي بالايي داشته است. اين موضوع از آنجا معلوم می‌شود كه به جز يك نفر، كسي حاضر نمی‌شود به نفع حضرت فاطمه در اين خصوص، شهادت دهد. سئوال دوم: اگر هبه بوده چرا پيامبر اكرم، جانب انصاف و عدالت را رعايت ننموده (البته بنا به اعتقاد شما) و به همسران ديگر خود، چيزي نمی‌بخشند. با توجه به اين نكته كه زن، فقط از يك هشتم ابنيه و درختها (و نه زمين) ارث می‌برد. تكليف تامين زندگي آتي همسران پيامبر چه مي‌شده؟ زيرا طبق نص صريح قرآن، آنها حق نداشته‌اند پس از رحلت نبي اكرم، ازدواج كنند پس به طريق اولي، واجب‌تر بوده كه به آنها چيزي بخشيده شود و نه به حضرت فاطمه كه همسري كاري و دلير داشته‌اند. و اين فرض، وقتي قوت می‌گيرد كه بنا به نص صريح قرآن، مردها در صورتي مي‌توانند با بيش از يك زن ازدواج كنند كه بين آنها عدالت را رعايت كنند! پس كو عدالت نبي اكرم (البته طبق عقيدة منحط و خرافي شيعه و گرنه نبي اكرم مجسمة عدل بوده‌اند).

اگر ارث بوده چرا حتي يك نفر از همسران پيامبر در اين خصوص، ادعايي نمی‌كند؟ و همچنين چرا كسي از اين موضوع، بی‌خبر بوده تا براي شهادت، حاضر شود؟

علماي شيعه می‌گويند حضرت فاطمه مانند بقيه از پدرش ارث می‌برد ولي در اصول كافي باب صفه العلم حديثي آمده به اين عنوان: همانا پيامبران درهم و دينار ارث ننهادند. در خصوص آية و و رث سليمان داوود بايد بگوييم اگر منظور وراثت مادي بوده پس چرا ساير فرزندان حضرت سليمان ارث نبرده‌اند و چرا فقط ورث داوود؟ پس معلوم است كه منظور نبوت است و پاره‌ای علوم (مانند لسان طير) حضرت زكريا خطاب به خداوند می‌گويد: ﴿رَبِّ لَا تَذَرۡنِي فَرۡدٗا وَأَنتَ خَيۡرُ ٱلۡوَٰرِثِينَ ٨٩﴾ [الانبیاء: 89]. يعني: «خدايا مرا تنها مگذار كه تو بهترين وارثين هستي». يعني خدا مال به ارث می‌برد؟ حضرت ابراهيم نيز به خدا می‌گويد آيا اين نبوت در ذرية من خواهد بود كه خداوند پاسخ می‌دهد در ظالمين آنها: نه. يعني حتي به ارث رسيدن همين علم و حكمت نيز شرايطي دارد.

پيامبر در برخي موارد ديگر نيز با بقيه تفاوت داشته‌اند مثلا همسران ايشان نمی‌توانسته‌اند پس از رحلت ايشان با كسي ازدواج كنند. يا ايشان از يك تاريخ معين به بعد حق ازدواج نداشته‌اند يا صدقه بر ايشان حرام بوده.

چرا وقتي 2 سال بعد حضرت عمر، فدك را به حضرت علي پس داد بين حضرت علي و عباس، عموي پيامبر بر سر (احتمالا توليت آن) دعوي مي‌شود و وقتي آن دو نفر، دعوي را به حضرت عمر، ارجاع می‌دهند حضرت عمر، می‌گويند اين ديگر به من مربوط نيست، خود دانيد! پس، موضوع، همچنان لاينحل باقي می‌ماند؟

چرا حضرت علي، در زمان خلافت خودشان، فدك را تصرف نكردند؟ (البته پاسخهاي جدلي و كلامي در اين خصوص بی‌فايده است).

به احتمال فراوان، اين نيم محصول فدك، وقف نبي اكرم بوده كه حضرت علي توليت آنرا به عهده داشته و عوايد آن به مصرف فقرا می‌رسيده. حضرت ابوبكر نيز مالكيت را تصرف نمي‌كند بلكه عوايد آنرا براي تجهيز سپاه در سركوب شورش رده تصرف می‌كند و حضرت عمر نيز توليت آنرا دو سال بعد پس می‌دهد.

روزي حضرت فاطمه حسن و حسين را به حضور نبي اكرم می‌برند و مي‌گويند: چيزي براي اين دو نفر به ارث بگذاريد. پيامبر می‌فرمايند: و اما حلمم را براي حسن و اما شجاعتم را براي حسين به ارث می‌گذارم. امام صادق نيز می‌فرمايند: علماء وارثان انبياء هستند و... اين يعني اينكه پيامبران علم و دانش و ايمان و... از خود به ارث می‌گذارند نه مال و منال!.

در دهها آية قرآن، می‌خوانيم كه خدا به نبي اكرم می‌فرمايد: اي پيامبر به مردم بگو من مزد و اجر رسالت از شما نمی‌خواهم. چگونه ممكن است خداوند به پيامبر، فرمان تصرف فدك را به نفع تنها دخترش، داده باشد؟ آيا در اين صورت، رسالت ايشان، زير سئوال نمي‌رود (و بعد هم، فرمان موروثي كردن خلافت در خاندان همين دختر از جانب خدا و الزام مردم به اطاعت از آن! چه مزدي بهتر از قدرت و حكومت و تصرف منطقه مرغوب و حاصلخيز فدك؟) براستي اگر قدرت اسلام و مسلمانان و مقام نبوت ايشان نبود آن يهودي، به مكه می‌آمد و فدك را به ايشان می‌داد؟

مساله دلخوري حضرت فاطمه با حضرت ابوبكر حتي اگر صحت هم داشته باشد نمي‌تواند دليل محكمي در رد و تخطئه كسي باشد زيرا پيامبر اكرم حضرت عايشه را نيز بسيار دوست داشته‌اند. حضرت فاطمه را نيز دوست داشته‌اند. پس از رحلت نبي اكرم اين دو نفر (يعني حضرت فاطمه و حضرت عايشه) با حضرت ابوبكر و حضرت علي مخالفتهايي (اگر روايات تاريخي صحت داشته باشد) پيدا می‌كنند آيا اينكه پيامبر آنها را دوست داشته دال بر صحت قضاوت آنهاست؟ به اين سخن ام سلمه خطاب به عايشه دقت كنيد: ستون دين اگر شكست با زنان برپا نشود و پراكندگي اگر در دين حاصل شد با زنان به جمعيت مبدل نگردد. در آيه صريح قرآن نيز خطاب به پيامبر اكرم كه هم مرد بوده‌اند و هم پيامبر و هم سن بالايي داشته‌اند می‌فرمايد: بگو من نيز بشري مانند شما هستم (با اين تفاوت) كه به من وحي می‌شود. چرا بايد در خصوص قضاوت و تحليل دختري 18 ساله (اگر به فرض محال چنين افسانه‌هاي وجود داشته باشد) اين همه هياهو براه بيندازيم؟

5- چرا حضرت عمر به خانه علي حمله كرد و در خانه را آتش زد و باعث قتل جنين داخل رحم حضرت فاطمه (محسن) شد؟

در تواريخ معتبري مانند تاريخ يعقوبي (شيعه) و تاريخ طبري آمده پيامبر در گوش محسن، اذان گفت و محسن در كودكي بر اثر بيماري در گذشت!.

بعلت نبودن درختي به جز نخل، جلوي اكثر درها پارچه آويزان مي‌كرده‌اند و اصولا اتاقك حضرت فاطمه كه داخل مسجد بوده نيازي به در نداشته است! (همچنين مراجعه كنيد به آن داستاني كه حضرت فاطمه پارچه رنگين آويزان كرده بودند و پيامبر از مشاهدة آن ناراحت شدند و داستاني كه رييس آن قبيله بدون اجازه وارد اتاق پيامبر و عايشه می‌شود و آياتي كه می‌گويد پيامبر را از پشت حجرات –اتاقكها- بلند صدا نزنيد و با اجازه وارد شويد و...) استاد ابوالقاسم پاينده (شيعه) در مقدمه كتاب نهج الفصاحه آورده كه جلوي اتاقكهاي زنان پيامبر از شدت فقر، پارچه آويزان مي‌كرده‌اند. پس اصولاً دري وجود نداشته كه بخواهد آتش بگيرد!!!.

شيعه می‌گويد حضرت فاطمه پس از اين واقعه هر شب به همراه حضرت علي براي جلب نظر انصار به در خانه آنها می‌رفت و روزها از صبح تا شب به بقيع می‌رفت و... اگر اين ضربات به شدتي بوده كه باعث مرگ، شده چگونه ايشان چنين كارهايي را انجام می‌دادند؟

چگونه ام كلثوم (كوچكترين فرزند فاطمه) حاضر می‌شود با قاتل مادرش ازدواج كند؟

چگونه يك نفر از مردم مدينه يا مهاجرين، قصد ترور قاتل تنها يادگار پيامبر را نمي‌كنند و حتي در هيچ تاريخ معتبر قديمي به جز كتاب جعلي سليم ابن قيس، مردم آن زمان به اين موضوع اشاره‌اي نكرده‌اند؟ (البته اشاراتي هست كه حضرت عمر به افرادي كه داخل خانه حضرت علي به عنوان اعتراض و حتي به نيت حمله، تجمع كرده بودند می‌گويد اگر اين تجمع را بر هم نزنيد خانه را آتش مي‌زنم ولي فقط در همين حد تهديد و لا غير).

آتش زدن در خانه دختر پيامبر و شهادت ايشان و سقط جنين داخل رحم و... موضوعي بسيار مهم است كه بايد همه متوجه آن شده و داستان‌ها و شعرها پيرامون آن بسازند (در همان زمان نه در زمان‌هاي بعدي) چگونه در هيچ سند تاريخي حتي اشاره مردم مدينه به اين موضوع وجود ندارد.

كتاب سليم ابن قيس كه براي اولين بار به اين افسانه اشاره می‌كند در اوايل قرن چهارم سرو كله‌اش پيدا می‌شود و علماي بسياري مانند ابن غضايري، لويي ماسينيون و شيخ مفيد معتقدند در اين كتاب خلط و تدليس صورت گرفته و اين كتاب جعلي است.

6- چرا حضرت عمر اجازه نداد نبي اكرم در بستر بيماري آخرين وصيت خود را بنويسد؟

در اين روايت كذايي شما می‌گوييد پيامبر كه افصح عرب بوده فرموده: اكتب در حالي كه بنا به اعتراف حتي محققين شيعه (مانند مطهري در كتاب پيامبر امي) نبي اكرم، سواد نوشتن نداشته‌اند و چون افصح عرب بوده‌اند بايد می‌گفتند: املي لكم و نه اكتب لكم! (يعني املاء كنم تا شما بنوسيد نه اينكه خودم بنويسم).

اين روايت، خبر واحد است و راوي آن ابن عباس 10 يا 13 ساله (يعني فقط او چنين چيز مهمي را شنيده است!).

ما می‌دانيم ابن عباس مقام والاي نزد همة فرق اسلامي داشته و جاعلين حديث، هميشه براي تثبيت بهتر مجعولات خود، نام ايشان را در صدر روات قرار می‌داده‌اند. براي همين بايد در پذيرش احاديثي كه به نام ابن عباس، ختم می‌شود دقت زيادي داشت.

پيامبر، نهايتاً سفارش خود را به زبان می‌آورند ولي سخني از خلافت علي نمی‌گويند؟

پس واقعة غدير چه بوده است؟

چرا پيامبر اكرم در زمان سلامتي چنين امر مهمي را در مسجد و در حضور همه انجام ندادند؟

آيا پيامبر با عدم ابلاغ چنين موضوع مهمي (حد اقل زباني كه می‌شده بگويند) در همان لحظه يا در روزهاي بعد در بستر يا در مسجد و... نعوذ بالله مرتكب گناه كبيره تخلف از اين آيه نشده‌اند: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلرَّسُولُ بَلِّغۡ مَآ أُنزِلَ إِلَيۡكَ مِن رَّبِّكَ﴾ «اي پيامبر هر چه از جانب خدا به تو نازل شده است را به مردم، برسان»! و اگر نگويي ابلاغ رسالت نكرده اي. پس چرا ايشان در آنهمه شكنجه و قلت يار در مكه ابلاغ كردند و در اوج قدرت در مدينه سكوت كردند و... تازه اگر دستوري از جانب خداوند بوده پيامبر موظف به بيان آن بوده نه اينكه به خاطر سخن يك نفر آنرا بازگو نكند.

7- چرا حضرت فاطمه خواستند بدن ايشان مخفيانه دفن شود؟

بدن حضرت علي نيز مخفيانه دفن می‌شود آيا ايشان نيز با حضرت عمر و ابوبكر دشمن بوده‌اند؟

علت اينكه بدن حضرت علي را مخفيانه دفن می‌كنند به خاطر اين بوده كه امكان داشته عده‌ای چون شيعيان قبر آن حضرت را پرستش كنند همانطور كه در زمان زنده بودن حضرت به او مقام خدايي دادند.و بعضي نيز معتقدند به خاطر خطر دشمني خوارج با حضرت علي قبر مخفي شده.

علت اينكه حضرت فاطمه می‌خواهند بدنشان مخفيانه دفن شود اين بوده كه پس از رحلت نبي‌اكرم، شورش گسترده رده واقع می‌شود و هر لحظه امكان حملة قبايل راهزن به مدينه وجود داشته است و براي اينكه اساعة ادبي به قبر ايشان نشود اطرافيان ايشان چنين كردند (يا خودشان چنين خواستند) براي اينكه اگر هدف ايشان اين بوده كه حضرت عمر و ابوبكر بر جسد ايشان نماز نخوانند چرا پس از دفن و مثلا پس از مدتي حضرت علي قبر را نشان نمي‌دهند‌؟ (يا امام صادق و ساير امامان قبر را نشان ندادند) آيا همة اينها نشان نمی‌دهد كه مسائلي مانند قبر در آن زمان زياد مهم نبوده و چنين چيزهايي فقط براي شيعه بسيار حايز اهميت است! (شايد هم از ترس غلاه بوده كه آنجا را قبله كنند؟!!!).

آيا حضرت فاطمه كه از شخص كور رو می‌گرفته راضي بوده بدن ايشان در روز روشن با تابوتهاي آن زمان (كه رو باز بوده) در جلوي انظار عمومي حمل و دفن شود؟ البته با تمامي اين توصيفات اهل سنت معتقدند كه قبري كه در كنار قبور ائمه بقيع است همان قبر حضرت فاطمه است و شيعه براي تفرقه افكني وجود قبر را منكر است...

هم اين قبر حضرت زينب نيز معلوم نيست در دمشق است يا مصر يا مدينه پس آيا ايشان نيز با عمر و ابوبكر دشمن بوده‌اند.

8- چرا در زمان خلافت حضرت عمر، دستور به سوزاندن احاديث و عدم كتابت آنها داده شد؟

شما به حضرت عمر، مرتب آنکه بدعت می‌زنيد ما می‌دانيم در زمان حيات نبي اكرم سنت حديث نويسي وجود نداشته است. اگر حضرت عمر دستور ثبت احاديث را مي‌داد و به هر دليل، اصالت قرآن، زير سئوال می‌رفت آيا هم اينك همين نكته موضوعي نمی‌شد براي گرفتن ايراد توسط شيعه؟!.

شما می‌گوييد پس از نبي اكرم، همة اصحاب، مرتد شدند به جز 3 نفر. يعني اگر هم در زمان حضرت عمر، احاديث، ثبت می‌شد و مخالف ذائقة شما بود، می‌گفتيد راويان اين احاديث، مرتد هستند و مورد تاييد ما نمی‌باشند پس چرا از اينكه يك عده مرتد احاديث پيامبر را ثبت نكرده‌اند ناراحت هستيد؟

حديث معتبري از قول رسول خدا وجود دارد كه به ابوسعيد خدري مي‌فرمايند: آن چه از من می‌شنويد را حفظ كنيد و مكتوب نكنيد (احتمال قريب به يقين براي مخلوط نشدن احاديث با آيات قرآن و از اصالت افتادن قرآن كريم).

اگر با كتابت احاديث، قرآن مانند ساير كتب آسماني قبلي از اصالت مي‌افتاد آيا شيعه گناه آنرا به گردن حضرت عمر نمی‌انداخت؟

چرا حضرت علي در 25 سال (به قول شما خانه نشيني) و 5 سال و نيم خلافت خود دستور كتابت احاديث را ندادند؟ (بهانة مشغله را پيش نكشيد كه حضرت ابوبكر در 2 سال خلافت خود، با شورش گستردة رده و حضرت عمر نيز با فتح سه امپراطوري دست به گريبان بوده‌اند).

چرا از امامان شيعه كتاب حديثي به جا نمانده؟ البته كتابي كه همه شيعيان در صحت انتساب آن به امام خود متفق القول باشند؟

در انتها: كتاب (متاخر) بحار الانوار، حاوي حدود هفتصد هزار حديث و اصول كافي (متقدم) نيز داراي 13 هزار حديث است. شيعيان به چه تعداد از اين احاديث عمل كرده‌اند كه نگران ما بقي احاديث نبي اكرم هستند؟

9- چرا حضرت عمر اجازه خروج اصحاب از مدينه را نمی‌داد؟

حضرت علي نيز بعد از رسيدن به خلافت به طلحه و زبير می‌گويد: شما در مدينه بمانيد و يار و مشاور من باشيد بهتر است تا از اينجا برويد.

پس از زنگ خطر شورش رده و اينكه هر ان ممكن است اساس اسلام بر باد فنا برود زنگ خطري در دل همه مسلمانها از جمله حضرت عمر روشن شد. تمامي دستورات حضرت عمر نيز در همين راستا بوده است. از خواندن دسته جمعي نماز تراويح. تا عدم كتابت احاديث (كه 2 قرن بعد همين موضوع يعني احادث، باعث اختلافات شديد بين امت اسلام شد و مگر نه اين است كه شيعه به خاطر بدفهمي حديث «من كنت مولاه» هميشه ساز مخالف می‌زده) و عدم خروج اصحاب از مدينه.

10- حضرت عمر نعوذ بالله ترسو بوده و...!؟.

پس چرا وقتي عمر بن عبدود در جنگ احزاب، از روي خندق به اين سو می‌آيد نام حضرت عمر را صدا می‌زند؟ آيا مسخره نيست جنگاورترين شخص، نام ترسوترين فرد را براي هماوردي صدا كند؟

چرا تنها كسي كه آشكارا از مكه به مدينه هجرت كرد حضرت عمر بود؟ ايشان روز قبل از هجرت، طواف كعبه می‌كند و با صداي بلند می‌گويد من فردا به سمت مدينه می‌رود كسي نگويد عمر فرار كرد... (و كسي هم جرات جلوگيري پيدا نمی‌كند).

چرا وقتي ابولولوء ايشان را تهديد به ترور كرد حضرت عمر براي خود بادي گارد يا همان محافظ (مانند بعضي از شجاع‌ها در عصر حاضر!!!) قرار نداد.

البته شيعه گناهان زشت ديگري را نيز به ايشان نسبت می‌دهد كه اگر صحت داشته باشد سئوال ما اينجاست: در سوره نور آيه 26 آمده كه زنان خبيث و ناپاك از آن مردان خبيث و ناپاك هستند. اگر گناهاني كه شما به حضرت عمر نسبت می‌دهيد صحت داشته باشد: چرا حضرت علي، ام كلثوم را به ازدواج حضرت عمر درآورد؟ انكار اين واقعه بيهوده است زيرا در جاي جاي كتب تاريخي معتبر مانند تاريخ طبري به وقايعي اشاره شده كه دال بر ازدواج ام كلثوم با حضرت عمر می‌باشد. به عنوان نمونه: حاصل اين ازدواج پسري بوده به نام زيد. روزي در حضور معاويه شخصي به حضرت علي ناسزا می‌گويد. زيد با عصا به سر او می‌كوبد و او را مجروح می‌كند. معاويه به آن شخص می‌گويد در حضور اين شخص به علي توهين می‌كني در حاليكه از يكسو به علي می‌رسد و از ديگر سو به عمر!!!.

11- مراد از آيه: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ ٱللَّهُ لِيُذۡهِبَ عَنكُمُ ٱلرِّجۡسَ أَهۡلَ ٱلۡبَيۡتِ وَيُطَهِّرَكُمۡ تَطۡهِيرٗا ٣٣﴾ [الاحزاب: 33]. فقط 5 نفر يعني پيامبر و حضرت فاطمه و علي و حسن و حسين مي‌باشند و منظور خداوند پاكي تكويني از هر گونه خطا و اشتباه (عصمت) است.

كلمات قبلي همين آيه (و نه آيات قبل) خطاب به زنان پيامبر است چگونه ناگهان خطاب خداوند بر می‌گردد به حضرت فاطمه و علي و حسن و حسين!.

حتي اگر احاديثي كه شما از كتب اهل سنت نقل می‌كنيد صحيح باشد و منظور از اهل بيت همين 5 نفر باشند سئوالات زير پيش می‌آيد: در برخي از آيات قرآن، اشارتي رفته كه نشان مي‌دهد پيامبر اكرم، حسب طبيعت بشري: ﴿قُلۡ إِنَّمَآ أَنَا۠ بَشَرٞ مِّثۡلُكُمۡ﴾ [الکهف: 110]. «بگو من نيز بشري مانند شما هستم» ندانسته مرتكب برخي لغزش‌هاي كوچك شده‌اند كه سريعاً از طريق وحي به ايشان اخطار لازم داده شده مواردي مانند:

1- تصميم به آزادي اسراي جنگ بدر در مقابل فديه.

2- آيه: ﴿لِّيَغۡفِرَ لَكَ ٱللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِن ذَنۢبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ﴾ [الفتح: 2]. براي اينكه خداوند گناهان گذشته و آينده تو را ببخشد. البته شيعه در اينجا چنين استدلال می‌كند كه يعني گناهاني كه كفار به تو نسبت می‌داده‌اند بر اثر صلح حديبيه پاك شده كه من به جاري هر گونه توضيح اضافه‌ای شعور خوانندگان را قاضي قرار می‌دهم.

 3-آيه: ﴿عَبَسَ وَتَوَلَّىٰٓ ١﴾ [عبس: 1]. كه پيامبر اكرم از آن شخص نابينا رو در هم كشيد و خداوند ايشان را مورد عتاب سخت قرار داد. (دكتر شريعتي و پدر ايشان به خوبي ثابت كرده‌اند كه بر خلاف عقيده شيعه منظور خداوند در اين آيه شخص نبي اكرم بوده).

 4- موردي كه پيامبر فراموش مي‌كنند بگويند ان شاء الله و وحي به مدت 40 روز قطع می‌شود.

5 – و در نماز خواندن پيامبر بر جنازه منافقين و عبدالله بن ابي.

 6 – در اول سوره تحريم و...

همه اين نكات نشان می‌دهد همانگونه كه علامه برقعي اشاره كرده منظور از اينكه خداوند اراده كرده شما پاك شويد اراده تشريعي است نه تكويني. اين آيه از چند قسمت تشكيل شده كه شيعه فقط قسمت وسط آنرا معني می‌كند به چند كلمة قبلي نگاه كنيد: در خانه‌هاي خود بمانيد و همچون جاهليت نخستين در ميان مردم ظاهر نشويد و نماز را برپاداريد و زكوه را ادا كنيد و خدا و رسولش را اطاعت كنيد خداوند می‌خواهد پليدي و گناه را از شما اهل بيت دور كند و شما را پاك و پاكيزه نمايد. از شدت وضوح حتي نيازي به توضيح و تفسير نيست. مشخص است كه منظور خداوند اين بوده كه اگر اين كارها را انجام دهيد مشيت خداوند نيز بر پاكي شما قرار مي‌گيرد و نه اينكه طبيعت و سرشت شما با پارتي بازي از سوي خداوند به گونه‌اي تنظيم شده كه اصلا توانايي هيچگونه خطايي را هم نداشته باشيد. كه در اين صورت می‌شوند فرشته و مخالف اين آيه: قل انما انا بشر مثلكم... بگو من هم بشري هستم مانند شما (فقط با اين تفاوت كه) به من وحي می‌شود كه خداي شما يكي است. [الكهف: 110].

12- ﴿ٱتۡلُ مَآ أُوحِيَ إِلَيۡكَ مِنَ ٱلۡكِتَٰبِ وَأَقِمِ ٱلصَّلَوٰةَۖ إِنَّ ٱلصَّلَوٰةَ تَنۡهَىٰ عَنِ ٱلۡفَحۡشَآءِ وَٱلۡمُنكَرِۗ وَلَذِكۡرُ ٱللَّهِ أَكۡبَرُۗ وَٱللَّهُ يَعۡلَمُ مَا تَصۡنَعُونَ ٤٥﴾ [العنکبوت: 45]. و خداوند مانند مورد فوق می‌فرمايد نماز بخوانيد كه نماز شما را از (يعني همان رجس) باز مي‌دارد.

در آيه 26 سوره نساء خداوند می‌فرمايد: خداوند می‌خواهد (با اين دستورات راههاي خوشبختي و سعادت را براي شما) آشكار سازد و به سنتهاي (صحيح) پيشينيان رهبري كند و شما را از گناه پاك سازد و خداوند حكيم و دانا است. (ترجمه از تفسير نمونه آيت الله مكارم شيرازي) پس بنا بر عقيدة شيعه بايد بگوييم خداوند اراده تكويني داشته بر پاكي و عصمت تمام مومنان!!!.

شما می‌گوييد عنكم مذكر است پس منظور خداوند زنان پيامبر نبوده ولي:

 1- شما حضرت فاطمه را منظور اصلي خلقت و منظور اصلي در اين آيه می‌دانيد و ايشان زن بوده‌اند.پس ايشان چون عنكم مذكر است از شمول آيه خارج می‌شوند!.

2- در آية به قول شما: ولايت وقتي سئوال می‌شود كه كلمة الذين جمع است پس چگونه مورد خطاب فقط حضرت علي بوده‌اند می‌گوييد اين از استثنائات است و براي تكريم است و... خوب اينجا هم استثناء است!.

بهترين تفسير قرآن حسب قول حتي شيعه تفسير آيات با يكديگر است چرا در ساير آيات كه در قرآن كريم آمده است منظور خداوند از اهل بيت،زنان و فرزندان پيامبران بوده است:1- سوره هود آيه 73 كه خطاب اهل‌البيت به همسر حضرت ابراهيم شده است. 2- سوره قصص آيه 12 كه خطاب اهل البيت به فرعون و همسر او شده است.

البته احاديث زيادي نيز وجود دارد كه پيامبر اكرم خانواده حضرت فاطمه را خطاب اهل بيت كرده است كه براي درك آن بايد خودمان را به شرايط همان زمان و مكان و فرهنگ ببريم: همانگونه كه از سياق تمامي آيات فوق بر می‌آيد اعراب، اهل بيت را فقط منحصر در زنان يك نفر و فرزندان پسر او می‌دانسته‌اند و حتي براي عموي يك نفر اهميتي بسيار بالا در حد پدر آن شخص قائل بوده‌اند و دختر، اصلاً جزء هيچ كجا به حساب نمي‌آمده براي همين نيز آنها دختران خود را زنده به گور كرده و از خبر دختر دار شدن خود احساس شرم و گناه سنگين مي‌كرده‌اند. پيامبر با اين رفتار و عمل خود می‌خواسته‌اند نه تنها جايگاه دختر را در خانواده‌ها تثبيت كنند بلكه به مردم بفهمانند كه دختر نيز جز اهل بيت يك خانواده به حساب می‌آيد. و در حقيقت اين تبعيض را از ميان ببرند. جالب است كه ايشان براي مدتي كه براي نماز صبح به مسجد می‌رفته‌اند اين آيه را پشت در اتاق فاطمه مي‌خوانده‌اند و شما اگر به كلمات قبل اين آيه كه سفارش به نماز شده دقت كنيد مي‌فهيمد كه منظور پيامبر اين بوده كه هم آنها را جزو اهل بيت معرفي كند و هم به ايشان يادآوري كند كه خواندن نماز باعث پاكي است. نكته‌ای كه تحليل ما را قوياً اثبات مي‌كند اين است كه پيامبر در موارد متعدد ديگري فرموده‌اند: سلمان منا اهل البيت: سلمان از ما اهل بيت است (خوشبختانه شيعه اين روايت را كاملا قبول دارد) علت هم مشخص بوده: تثبيت موقعيت اجتماعي سلمان فارسي كه عرب نبوده و خانه و خانواده‌ای هم نداشته است. و اين كاملا مخالف عقيده رايج شيعه است كه اهل و بيت را منحصر در 5 نفر دانسته است و علاوه بر آن از مفاد آيه استنباط معصوميت می‌كند. دو سوال مهمي كه اينجا پيدا می‌شود اين است كه چرا سلمان نفر ششم نباشد؟ و چرا سلمان را معصوم نمی‌دانيد؟ البته با هيچ كلك و توجيهي نيز نمي‌توان پاسخ اين سئوال مهم را داد!!!.

در سلسله اسنادي كه روايات را منحصر در پنج نفر می‌دانند نام عطيه (ابو سعيد) به چشم می‌خورد كه امام احمد و نسايي و بقيه او را ضعيف می‌دانند.

شيعه اين حديث را قبول دارد كه پيامبر اكرم فرموده‌اند: سلمان منا اهل البيت: سلمان از اهل بيت است ولي شما كه سلمان را معصوم نمی‌دانيد و می‌گوييد اهل بيت فقط 5 نفر! البته اگر بنا بر توجيه و سفسطه باشد همه چيزي را می‌توان ثابت كرد. در حديثي نيز ابي عمار به نبي اكرم می‌گويد: آيا من هم از اهل بيت هستم؟ پيامبر مي‌فرمايند: و انت من اهلي: و تو از اهل مني![[252]](#footnote-252).

**و اينك، نوبت شيعه است تا پاسخ دهد. پاسخي علمي و منطقي نه جدلي و كلامي**

1. مهم‌ترين عامل در انجام هر تخلف يا گناهي: انگيزه و نيت جرم است. لطفاً پاسخ بفرماييد كه انگيزه حضرت ابوبكر و حضرت عمر از غصب خلافت چه بوده است؟ به عبارتي ديگر، اين افراد در زمان خلافتشان مرتكب چه اعمالي شدند كه ارزش جهنم رفتن را داشته باشد؟ آيا كاخي ساختند يا اقوام خود را روي كار آوردند يا به مردم، ظلم و ستم كردند يا شيوه و روشي جديد و ديني نو بنا نهادند؟ (در اينصورت آيا سكوت علي و مصلحت‌انديشي او ديگر جايز بود و معنا و فايده‌ای داشته؟) يا خلافت را در خاندان خود موروثي كردند؟ فقط می‌ماند اين بهانة بچه گانه كه آنها حسادت كردند؟ ولي سئوال اينجاست: آيا يك نفر حسود،70 مرتبه در حق رقيبش می‌گويد: «لولا علي لهلك عمر» و با دختر او ازدواج مي‌كند و با او مشورت می‌كند و چندين بار به حديث «من كنت مولاه فهذا علي مولاه» استناد می‌كند!!! كه اگر معناي مولي خليفه می‌شد محال بود هر سه خليفه اول، چندين بار به اين حديث، اشاره كرده باشند و...
2. چرا حضرت علي در قبال غصب خلافت، سكوت نمودند؟ اگر براي مصلحت بود پس چرا از رفتن حضرت عمر به ميدان جنگ ايران و روم جلوگيري كردند؟ و چرا با فرزندان خود حسن و حسين از حضرت عثمان در برابر شورشيان دفاع نمودند؟ آيا فقط يك سكوت كافي نبود تا خود به خود، مسائل به نفع علي، حل شود؟
3. چرا در سقيفه بني ساعده حتي يك نفر هم به واقعة غدير اشاره نمی‌كند و حتي پس از آن در 2 سال و نيم خلافت حضرت ابوبكر و 10 سال خلافت حضرت عمر؟ (البته واقعة غدير صحت دارد ولي موضوع، مربوط به خلافت و تعيين جانشين، نبوده است و در آن يكي دو موردي هم كه 12 سال بعد در شوراي حضرت عمر، به آن اشاره شده از باب عنايت پيامبر به دوستي با علي بوده و نه خلافت علي) البته محققان شيعه با عرقريزان فراوان، پاسخ‌هايي جدلي و كلامي به اين سئوال بسيار ساده و در عين حال، دشوار داده‌اند ولي پاسخ آنها پاسخ اين سئوال است كه چرا انصار براي انتخاب خليفه در سقيفه جمع شده‌اند. ولي سئوال ما چيز ديگري است: چرا كسي در سقيفه به واقعه غدير اشاره نمي‌كند‌؟ مگر نمی‌گوييد تعدادي از انصار در سقيفه مي‌گفتند ما فقط با علي بيعت می‌كنيم پس دوست علي بودند پس چرا به واقعه غدير و نقض بيعت و پيمان الهي و سفارشات پيامبر اكرم، اشاره‌ای نمی‌كنند؟ و فقط مي‌گويند كما با علي بيعت می‌كنيم. (عجيب است مگر در غدير خم بيعت نكرده بودند در اين صورت بايد می‌گفتند ما بيعت خود با علي را نمی‌شكنيم. ضمنا هنوز كسي انتخاب نشده بوده كه بخواهد خفقان براه بيندازد) اگر هم بگوييد: اشاره شده ولي مورخين از ترس حكومتهاي سني، ثبت نكرده‌اند پس چگونه اصل واقعه (يعني واقعه غدير خم) توسط 110 نفر از صحابه، نقل و در تاريخ ثبت شده ولي اشارة به آن ثبت نشده است؟!!!!.
4. شما طبق حديثي می‌گوييد: علي خير البشر (علي بهترين بشر است. البته در اينكه حضرت علي فردي بسيار والا با كمالاتي بی‌حد بوده‌اند شكي نيست ولي چرا ما بايد مقام نبي اكرم و ساير پيامبران الهي را پايين بياوريم؟ و اگر اينها غلو نيست پس غلو چيست؟) در قرآن كريم خطاب به نبي اكرم آمده: ﴿قُلۡ إِنَّمَآ أَنَا۠ بَشَرٞ مِّثۡلُكُمۡ﴾ [الکهف: 110]. «بگو من نيز بشري مانند شما هستم». پس چرا نبايد پيامبر خير بشر باشند؟
5. چرا شيعه در سه قرن اول هجري، اجتهاد را باطل می‌دانست (و آنرا فقط در حوزة صلاحيت معصوم مي‌دانست) ولي پس از آن، باب اجتهاد را يكسره در فقه باز كرد؟
6. مردي از حضرت علي قبل از جنگ جمل می‌پرسد آيا امكان دارد طلحه و زبير و عايشه بر باطل باشند؟ حضرت علي به او می‌فرمايند: تو اشتباه كردي از آنجا كه فكر می‌كني افراد، ملاك تشخيص حق و باطلند. ولي حق و باطل را ملاكي است كه افراد با آن سنجيده می‌شوند. سئوال:

چرا حضرت علي در پاسخ به اين مرد، نمی‌فرمايند: علي مع الحق و الحق مع علي؟!!!

چرا در اين حديث (علي مع الحق) بر خلاف عقيده حضرت علي ايشان ملاك حق معرفي شده‌اند؟ (البته لعنت بر منكر حق بودن علي، ولي شيعه قصد دارد از اين حديث برداشت معناي عصمت بدون احتمال ذره‌ای خطا بدهد كه البته فقط خداوند اينگونه است).

چگونه شخص پرسشگر از اين حديث (علي مع الحق) بسيار مهم و معروف بی‌خبر بوده است؟

1. پيامبر اكرم دو دعا را مرتب می‌خوانده‌اند: «ربنا لا تكلنا إلى انفسنا طرفه عين ابدا» «خدايا مرا حتي براي يك لحظه به خود وامگذار». و ديگر اين دعا: خدايا بر حيرت من بيفزا. اكنون بيان بفرماييد چرا دعاي اول با اعتقاد به عصمت تكويني (يعني عدم امكان ذاتي و سرشتي حتي خطا و اشتباه) در خصوص نبي‌اكرم و مورد دوم با داشتن علم غيب در تضاد است؟ (كسي كه از همه چيز و همه جا با خبر است از چه چيز بايد در حيرت باشد!).
2. آيا بين آية: «لا مؤثر في الوجود إلا الله» با اعتقادات شما به توسل و وساطت تضادي وجود ندارد؟ و همچنين آيات بي‌شماري مانند: ﴿أَمَّن يُجِيبُ ٱلۡمُضۡطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكۡشِفُ ٱلسُّوٓءَ وَ...﴾.
3. آيا توحيد كه هدف اصلي است بين اينهمه قبر و مقبره و دعا و زيارتنامه و مرشد و شيخ و مجتهد و خرافه و تعصب گم نمی‌شود؟
4. علت رواج و قرائت روز و شب زيارت عاشورا كه در آن 18 بار كلمه لعن بكار رفته چيست؟ اين روايت، خبر واحد است و فقط از سه طريق، روايت شده كه در دو طريق آن، اسامي افراد غالي وجود دارد و طريق سوم نيز يك نفر مشكوك به غلو در سلسلة روات وجود دارد؟ آيا لعن، روش خدا و پيامبر و ائمه بوده است؟ (در ابتداي زيارت كه راوي از قول امام باقر می‌گويد ثواب قرائت اين زيارت هزار هزار حج و هزار و هزار شهيد و... است انديشه‌هاي غلو به خوبي موج می‌زند) و چگونه است كه پيامبري كه فرموده: من برانگيخته نشده‌ام لعن كننده بلكه دعوتي دارم همراه با رحمت «اني لم ابعث لعانا...» چگونه اين حديث به قول شما قدسي را نقل می‌كند كه در آن 18 بار نزديك‌ترين و وفادارترين ياران خود را لعنت كرده است!!!! و چگونه است كه علي در نبرد صفين به ياران خود مي‌گويد به سپاهيان شام توهين نكنيد و چرا در قرآن آمده كه به خدايان كافران توهين نكنيد و چرا و چرا و چرا؟

شما می‌گوييد اين زيارت، حديث قدسي است و از طريق پيامبر به حضرت علي و سپس بقيه امامان، منتقل شده است. چرا با وجود تصريح به نام ابن زياد در اين زيارت، حضرت علي به پدر او سمتها و اختيارات فراواني در حكومت خويش داده‌اند؟

1. لطفا روند تدريجي شكل گرفتن نيابت خاصه به نيابت عامه و پس از آن ولايت فقيه و در نهايت ولايت مطلقه فقيه را در ادوار مختلف تاريخي بيان بفرماييد؟
2. علت تشابه فكري و حتي ظاهري بسيار فراوان، ميان خوارج با افراد مصطلح به حزب اللهي و گروه كاوه و ابوذر و... در ايران، چيست؟
3. علت تشابهات حيرت انگيز، ميان فريسيان و روحانيون يهود با حزب اللهي‌ها و روحانيون در چيست؟
4. شما علت واقعه عاشورا را عدم تعيين حضرت علي به عنوان اولين خليفه مي‌دانيد. چنانچه حسب عقيده شما اين خلافت به صورت موروثي در خاندان علي مستقر می‌شد آيا پس از يك قرن همان بلايي كه بني عباس بر سر بني اميه آورد آيا بني اميه بر سر بني‌هاشم نمی‌آورد؟ و آنگاه به جاي 72 نفر 72 هزار نفر را نمی‌كشتند؟
5. چرا اهل سنت، امت واحدند و حتي 4 گروه آنها پيرو 4 مجتهدند (يعني اينكه با هم اختلاف عقيدتي ندارند بلكه فقط اختلاف فقهي دارند مانند پيروان دو مجتهد در شيعه) ولي شيعه پس از قتل عثمان، تا كنون به هزار و يك فرقه تقسيم شده و هزار و يك دروغ و خرافه و هزار و يك تفرقه و دشمني با ساير مسلمين؟
6. در فرهنگ گذشته شيعه، اعتقاد به تحريف قرآن و حذف نام علي از آيات قرآن و ولايت مطلقه امامان بر زمين و زمان و مشاركت آنها در ادارة خلقت با خداوند و... به شدت و عمق هر چه تمام‌تر، وجود داشته كه البته اكنون، بسيار كمرنگ شده. اكنون، چه تضميني وجود دارد كه ساير اعتقادات شما درست باشد؟
7. خدا در قرآن فرموده به جز شرك،هر گناهي را از شما مي‌بخشم آيا نمي‌ترسيد و حتي يك درصد احتمال نمی‌دهيد كه گرفتار شرك آن هم از نوع جلي باشيد؟
8. چرا اهل سنت در اين 14 قرن هر گونه انديشه‌اي را در خودش جذب كرد و به نوعي اصلاح كرد و پذيرفت (مانند عقايد اشاعره و معتزله و...) ولي نتوانسته با شيعه كنار بيايد؟ آيا اين به خاطر آن نيست كه عقايد شيعه در تضاد كامل با دو اصل اساسي اسلام يعني توحيد و سنت است (زيرا دشمني شيعه با اصحاب است و سنت رسول الله از طريق همين اصحاب و با جانفشاني آنها دست به دست گشته و به ما رسيده است).
9. آيا عزاداري (به اين شيوه) نوعي اعتراض به خداوند نيست؟ و اينگونه عزاداري چه جايگاهي در سنت نبوي و علوي داشته است؟ و مگر نه اينكه پيامبران اصلًا آمدند تا با مراسمات و آداب و روسم خرافي خرافي مبارزه كنند؟
10. ساختن و آباداني قبور، چه جايگاهي در سنت نبوي و علوي داشته است؟
11. چرا هيچيك از آيات قرآني مورد استناد شيعه را نمی‌توان با آيات قبل و بعد از آن، ثابت كرد يا تفسير نمود و توضيح داد و حتماً بايد معناي هر آيه را بدون در نظر گرفتن آيات قبل و بعد و فقط و فقط با مراجعه به روايات و احاديث تاريخي (آن هم به صورت گزينشي، يعني بعضي از روايات تاريخي) فهميد؟
12. خداوند در يكصد آيه از قرآن كريم از اصحاب پيامبر، تمجيد كرده است ولي شيعه معتقد است همه اصحاب، به جز سه يا پنج نفر پس از نبي اكرم مرتد شدند، تكليف چيست؟
13. چرا ام كلثوم با قاتل مادرش فاطمه (يعني حضرت عمر) حاضر به ازدواج شد؟ (در اصول كافي حديث صريحي در تاييد اين كه ام كلثوم، دختر علي همسر عمر، بوده است وجود دارد).
14. چرا در تاريخ يعقوبي (شيعه) می‌خوانيم كه پيامبر در گوش محسن، اذان گفت و اين نام را براي او انتخاب كرد و او در خردسالي بر اثر بيماري درگذشت؟ (شما می‌گوييد حضرت عمر يا قنفذ قاتل او بوده‌اند!!!!).
15. چرا نام حضرت علي، صريحاً در قرآن به عنوان خليفه ذكر نشده است؟ (اشاره به عدم ذكر شيوه نماز، قياس مع الفارق است و قياس امامت كه به قول شما از اصول دين است با فروع فروع دين اشتباه است. ضمن اينكه موضوع مهم امامت بالاتر از نبوت، كجا و شيوة نماز كجا؟).
16. چرا خرافات هندي و عراقي و اسرايليات يهودي و خرافات يهودي و مسيحي در فرهنگ ايراني شدت و نمود بيشتري دارد تا در فرهنگ اهل سنت؟ آيا اين به خاطر زمينة مستعد و روحيه زودباور ايراني‌ها نيست؟
17. بيشترين ظلم و ستم در تاريخ، نسبت به اهل بيت از جانب مدعيان تشيع بوده است امام حسين را همان مردم كوفه كه هميشه دم از حب اهل بيت می‌زدند كشتند. حضرت علي توسط يكي از افراد سپاه خودش و شيعيان خيلي تندرو خودش، شهيد شد. و... پس شيعه به چه كسي معترض است؟
18. يكي از اعتراضات مكرر شما بر اهل سنت اين است كه قرآن در كنار امام بايد فهميده شود و قرآن به تنهايي قابل فهم نيست. سئوال اينجاست: اكنون كه امامي در قيد حيات نيست قاعدتاً بايد به احاديث اين امامان رجوع كنيم. معتبرترين و قديمي‌ترين كتاب شيعه در اين زمينه اصول كافي است. ولي علامه برقعي (مجتهد شيعه) كتابي نوشته به نام بت شكن و در اين كتاب اكثر احاديث كافي را مخالف قرآن و يا از نظر سلسله روات ضعيف و ناموثق تشخيص داده است پس تكليف، چيست؟ همچنين مسائل مستحدثه روزافزون كه در احاديث نيست را چه بايد كرد؟
19. آيا بين امامت منصوص با خاتميت، تعارض جدي وجود ندارد؟ با عنايت به اينكه شيعه مقام امامت را بالاتر از نبوت می‌داند آيا اين تعارض شديدتر نمي‌شود؟ اگر هم می‌گوييد به خاطر عدم آمادگي مردم، لازم بوده امامت امتداد رسالت باشد چرا خداوند مثل هزاران سال قبل، نبي نفرستاد؟ و چرا پس از حضرت عيسي تا رسالت حضرت محمد يك دورة 600 ساله بدون حتي يك پيامبر و يا امام داريم كه نه زمين به آسمان می‌آيد و نه آسمان به زمين. پس امان زمين و زمان در آن دوران، كه بوده؟! و همچنين: هادي مردم؟ در آخر: چرا حتي همين امامت كه 240 سال طول كشيد هم جواب نداد؟
20. بسياري از آيات قرآن، مخالف وجود علم غيب در انسان است، پاسخ شما چيست؟ (مثل اعراف/188).
21. عدل، جزو اصول مذهب شيعه است پس چرا خداوند، جانشيني را منحصر در خاندان علي كرد؟ و چرا دستور داد فدك، فقط به حضرت فاطمه بخشيده شود؟
22. ده‌ها آية قرآن، می‌گويد اي پيامبر به مردم بگو من مزد و اجر رسالت از شما نمی‌خواهم اگر خلافت به صورت موروثي در خاندان دختر ايشان باشد و فدك را نيز به ايشان داده باشند تكليف اين آيات چه می‌شود؟
23. لطفاً نقش خواجه نصير الدين طوسي شيعه را در حمله هولاكو خان مغول به بغداد و كشتار يك ميليون نفر از مسلمانان آنجا را بيان نماييد؟
24. تمامي آياتي كه در آن كلمة منافق و منافقين آمده مربوط به ده سال آخر اقامت پيامبر در مدينه بوده و در آيات مكي (يعني دوران 13 ساله اقامت پيامبر در مكه) حتي يك بار هم كلمه منافق وجود ندارد به كدامين دليل، شيعه برخي از مهاجرين را مشمول منافقين می‌داند؟ آيا شيعه عالم‌تر از خداوند است؟
25. لطفاً نظر خود را درباره اين حديث متواتر نبي اكرم بيان فرماييد: خداوند لعنت كند يهود و نصاري را كه قبر پيامبرانشان را قبله و مسجد قرار دادند!.
26. چرا پيامبر در نماز از مهر استفاده نمی‌كرده‌اند؟ آيا نعوذ بالله ايشان از تكنيك تبديل خاك به مهر بي‌اطلاع بوده‌اند؟ يا اينكه وسايل آنزمان اجازة توليد چنين محصول استراتژيك را نمي‌داده‌است؟
27. چرا پيامبر اكرم روي قبور شهداي احد به خصوص حمزه، ساختماني بنا نمي‌كنند؟ يا روي قبر پسرش ابراهيم يا روي قبر حضرت خديجه يا شهداي بئر معونه و... و چرا به حضرت علي فرمان مي‌داده‌اند قبرها را با سطح زمين، يكي كنند؟
28. آيا شباهتي بين عمل فراعنه در آباداني و ايجاد عمارت بر روي قبور(اهرام مصر) و اهتمام يهوديان و مسيحيان و هنديها به آباداني قبرستانها با عقايد شيعيان در اين زمينه وجود ندارد؟
29. شما می‌گوييد نبي اكرم فرموده‌اند: نام فرزندي از ايشان كه قيام می‌كند همنام ايشان و نام پدرش نام پدر ايشان (عبدالله) است چرا نام پدر امام مهدي، حسن است نه عبدالله؟
30. امام در سياق قرآن به معناي الگو است شما چگونه از آن برداشت خلافت مي‌كنيد؟
31. شما در مورد بدعتگزار بودن خلفاء زياد قيل و قال براه می‌اندازيد لطفاً بيان فرماييد در زمان حيات رسول خدا كدام يك از موارد زير وجود داشته:

وجود اصنافي به نام مرجع تقليد، ولي فقيه، روحاني و اينكه مردم حتما بايد مقلد افرادي خاص باشند؟ (چرا ملاصدرا با تقليد مخالف بوده است و چرا علماء او را از شهر بيرون مي‌كنند؟).

ساختن و تعمير و آباد كردن قبرها و احداث بنا روي آنها.

**وجود چيزي به نام مهر**

عزاداري (به جز گريه) و وجود دهه‌هاي اول و دوم و سوم و خودآزاري و زنجير زني و سينه زني و براه انداختن كارناوالهاي خياباني و قمه زني و...

وجود جمله اشهد ان علي ولي الله در اذان. (در حاليكه شيخ صدوق در «من لايحضر الفقيه» غاليان را لعنت كرده كه اين جمله را -تهينا و تبركاً- وارد اذان كرده‌اند!).

در اصول كافي حديثي هست كه زراره در آن روش وضو گرفتن را از امام محمد باقر توضيح می‌دهد. سئوال:

 1- زراره تا آن روز چگونه وضو مي‌گرفته مگر پدر و مادرش سني بوده‌اند؟

 2- مگر امام محمد باقر روزي حداقل 5 بار وضو نمی‌گرفته‌اند و او نمی‌ديده؟

خمس (يعني در يافت يك پنجم منافع ساليانه از مردم و نه يك پنجم غنايم جنگي) براستي چرا حتي يك روايت معتبر تاريخي(در كتب قديمي مانند سيره ابن اسحاق يا تاريخ طبري و حتي تاريخ يعقوبي شيعه) وجود ندارد كه پيامبر اكرم در ده سال حكومت در مدينه و حضرت علي در 5 سال خلافتشان از مردم (كسبه و بازرگانان و كشاورزان و دامداران) به عنوان خمس، سود منافع ساليانه را دريافت كرده باشند ولي به كرات رواياتي را می‌بينيم كه خمس غنايم جنگي را دريافت كرده‌اند؟

قرائت زيارتنامه‌هاي موجود در مفاتيح توسط اصحاب (به خصوص زيارات عاشورا و دعاي ندبه و دعاي عهد و...) آيا وجود داشته است؟

توسل اصحاب پيامبر به قبر حضرت حمزه يا قبر پدر و مادر نبي اكرم، آيا وجود داشته است؟

**لعن و نفرين بتها و خدايان كافران.**

پيامبر به حضرت حمزه لقب سيدالشهداء را دادند ولي شما اين لقب را به امام حسين داده‌ايد (البته من، خاك پاي امام حسين هم نمی‌شوم ولي بحث بر سر بدعت و نوآوري است اگر خوب است چرا براي ديگران بد است و اگر بد است چرا شما انجام می‌دهيد؟)

ارتباط با دولت‌هاي مشرك و كافري كه خدا را قبول ندارند و حتي مبادلات گسترده تجاري با آنها. مگر اين كار طبق نص صريح قرآن و احاديث متواتر، گناه كبيره و حرام نيست؟

آيا پرداخت 24% سود سالانه در برخي موسسات و بانكهاي ايراني سود است يا ربا؟ اگر مضاربه يا هر چيز ديگر است چرا هميشه سود است و هيچگاه خبري از ضرر نيست؟ و چرا حتي در بانك‌هاي ملل كفار چنين بهره‌هايي داده نمی‌شود؟

البته براي اثبات عقايد خود به تفسير از آيات قرآن، اشاره نكنيد يا به يك خبر واحد جعلي بلكه بايد در كتب معتبر تاريخي نوشته شده باشد كه چنين مواردي (به تواتر) در زمان حيات رسول خدا وجود داشته و مورد تاييد ايشان بوده است. اشاره به كتب متاخر و جعلي بحار و منتهي الآمال و... نيز بيهوده است.

حضرت علي وقتي ابن عباس را براي گفتگو به سوي خوارج می‌فرستد می‌گويد با آنها با آيات قرآن مجادله نكن زيرا آيات قرآن تاب تفسيرها و برداشتهاي گوناگون را دارد بلكه با آنها از سنت نبوي دليل و حجت بياور براي همين من در مورد كل سئوالات اين بخش از روحانيون می‌خواهم كه از سنت متواتر و قطعي نبوي دليل بياورند.

1. بيان فرماييد آيا وظيفة مجمع تشخيص مصلحت نظام، چيزي جز تصويب قوانين خلاف شرع و خلاف اسلام است؟ (يعني همان بدعت) (زيرا اين مجمع قوانيني كه شوراي نگهبان تشخيص داده خلاف شرع است و به مجلس برگردانده را تصويب می‌كند!)[[253]](#footnote-253).
2. در زمان حكومت‌هاي قبلي در ايران هر گاه حاكم يا شاهي می‌خواسته از قوانين اسلام سرپيچي نمايد روحانيون و علماء با انتقاد و سخنراني و... او را سر جاي خود می‌نشانده‌اند. آيا علت ضعف و انحطاط اخلاقي و سياسي فعلي در جامعه ايران آن نيست كه روحاني نمی‌تواند عليه روحاني حاكم انتقاد كند و هر كسي هم كه انتقاد كند مارك وهابي و سني و كافر و آمريكايي می‌خورد؟
3. شما برخي از سخنان ائمه را كه در تاييد و ستايش حضرت عمر و ابوبكر وارد شده، حمل بر تقيه مي‌كنيد. شما معتقديد ائمه علم غيب داشته و دقيقاً مي‌دانسته‌اند در كجا و كي و توسط چه شخصي به شهادت مي‌رسند. پس با داشتن اين علم غيب، تقيه، چه معنايي داشته است؟
4. در قرآن كريم، خطاب به پيامبر آمده بگو من بشري هستم مانند شما. در نماز نيز هر روز مي‌خوانيم: اشهد ان محمد عبده و رسوله. چرا چنين عقايدي با عقايد شيعه در خصوص مقام و جايگاه حضرت علي از زمين تا آسمان فاصله دارد؟
5. در قرآن صريحا ذكر شده كه مومنين بين هيچيك از پيامبران افتراقي وجود ندارد (لا نفرق) چرا شما ائمه را از همه انبياء حتي پيامبران اولي العزم باتر مي‌دانيد.
6. چرا نبي اكرم با وجود حضور حضرت فاطمه و حضرت علي احاديثي دارند كه به اصحاب گفته‌اند قرآن را از برخي از اصحاب فرابگيرند؟ و چرا ايشان افرادي به جز خاندان خود را براي تبليغ اسلام به ساير قبايل می‌فرستادند؟ مگر نه اينكه فقط اهل بيت صلاحيت اين كارها را دارند؟ يعني فقط: حضرت فاطمه 15 ساله و حضرت علي 25 ساله و حسن و حسين 7 و 8 ساله؟
7. اجماع يكي از ادله مسلم فقهي در نزد شيعه است. به اجماع يك ميليارد نفر از مسلمانان واقعي عقايد شما خرافي و شرك آميز و باطل است. پس چرا شما گوش شنوا نداريد؟
8. علت برخورد گزينشي شما با وقايع تاريخي چيست؟
9. تمامي استنادات و تنها برگ برنده شما اين است كه می‌گوييد دلايل ما در كتب اهل سنت نيز وجود دارد! لطفاً بيان بفرماييد اشاره به وجود 13 امام و اشاره به تحريف قرآن در كتب شيعه آيا می‌تواند عليه شيعه بكار رود؟ و اينكه بگوييم: شيعه به اين مسائل معتقد است؟ به هر حال تفاوت شما با اسلام شناسان مغرض غربي (كه با استناد به روايات و افسانه‌هاي دروغين موجود در كتب تاريخي مسلمانها) اسلام را می‌كوبند در چيست؟
10. آيا اين شيعه نبود كه با توهين به همسر مورد علاقة پيامبر و خلفاي اول و دوم و سوم مورد علاقة يك ميليارد مسلمان، بی‌احترامي و هتك مقدسات را باب كرد تا اينكه غربي‌ها كاريكاتور نبي اكرم را بكشند. پس: خدا لعنت كند كساني را كه اساس اين كار را بنيان نهادند! پس: «اللهم العن أسس أساس الظلم والكذب والخرافة في إيران والإسلام».
11. در قرآن كريم آمده: ﴿إِنَّ ٱلدِّينَ عِندَ ٱللَّهِ ٱلۡإِسۡلَٰمُ﴾ [آل عمران: 19]. «دين نزد خدا فقط اسلام است». و سخني از صدها مذهب و فرقه، ساختة ذهن بيمار بشر، نيامده آيا اگر روز قيامت كسي بر مذهب و راه و روشي جز دين اسلام باشد نزد خدا پذيرفته است؟
12. آيا داشتن اسم مسلماني كافي است يا اگر كسي رسم و روشش توحيد و بر مبناي اصول اسلام باشد پسنديده‌تر است؟
13. نظر شما (يا بهتر بگوييم سفسطه و توجيه شما) در خصوص اين احاديث كه در كتب معتبر و اصلي و قديمي شيعه آمده چيست؟ در كتاب تهذيب و وسائل الشيعة بنقل از جراح مدائني آمده كه جعفرصادق فرمود: «لا تبنوا علي القبور ولا تصوروا سقوف البيوت فإن رسول الله  كره ذلك» «بر قبرها بنا نسازيد و سقف خانه‏ها را پر از تصوير نكنيد كه رسول خدا اينكار را ناپسند شمرده است».

همچنين در مآخذ فوق و نيز در كتاب «من لا يحضره الفقيه» (از كتب اربعه‌ي شيعه) باب مناهي پيامبر بنقل از يونس بن ظبيان آماده كه جعفرصادق فرمود: «نهى رسول الله أن يصلي على قبر أو يقعد عليه أو يبنى عليه» «رسول الله نهي فرمود از اين كه بر قبري نماز گزارند يا برآن بنشينند و يا برآن بنا سازند».

«عن أبي الهياج الأسدي قال: قال لي علي بن أبي‏طالب: ألا أبعثك على ما بعثني عليه رسول الله أن لا تدع تمثالا إلا طمسته ولا قبرا مشـرفا إلا سويته». «از ابوالهياج اسدي روايت شده كه گفت: علي بن ابي‏طالب به من گفت تو را انتخاب مي‏كنم بر آنچه رسول الله من را بر آن انتخاب كرد وآن اين است كه هيچ عكس و تصوير و مجسمه‏اي را فرونگذاري جز آنكه آن را پاك نمايي و از بين ببري و هيچ قبري را فرونگذاري جز آنكه آن را تخت نمايي».

در كتاب وسائل الشيعة چاپ سنگي جلد اول ص/ 209 از كليني بدين صورت نقل شده است: «عن أبي‎عبد الله قال: قال الإمام علي: بعثني رسول الله إلى الـمدينة في هدم القبور وكسر الصور» «جعفر صادق گفت: امام علي فرمود، رسول خدا من را جهت تخريب (بنا و گنبد) روي قبور و شكستن تصاوير و مجسمه‏ها به سوي مدينه مامور و رهسپار كرد».

همچنين امام نووي در [شرح مسلم: ج4، ص/301 الي 304 ارشاد الساري] آورده است: «قال الشافعي في الأم: ورأيت الأئمة بمكة يأمرون بهدم ما يبني ويؤيد الهدم قوله: ولا قبرا مشرفا إلا سويته …». «امام نووي مي‏فرمايد: امام شافعي در كتاب الام فرموده است: در مكه مشاهده نمودم كه ائمه دستور دادند بناي روي قبور را ويران نمايند و اين عمل را فرموده‌ي رسول الله كه فرموده: «ولا قبرا مشرفا إل سويته» تأييد مي‏كند».

1. عده‌ای از سقيفه بر می‌گشتند حضرت علي از آنها می‌پرسد مهاجرين چگونه بر انصار غلبه يافتند مي‌گويند با حديث: «الأئمة من القريش». حضرت علي مي‌فرمايد: چرا از اين حديث استفاده نكردند كه پيامبر اكرم مرتب سفارش انصار را به مهاجرين می‌كردند؟ می‌گويند از كجاي اين حديث، رياست و خلافت مهاجرين، معلوم می‌شود. حضرت علي می‌گويد: از آنجا كه اگر خلافت در انصار بود پيامبر ‌اكرم، سفارش مهاجرين را به انصار می‌كردند و نه سفارش انصار را به مهاجرين. اكنون سئوال من اينجاست: آيا آنهمه كه پيامبر اكرم، سفارش اهل بيت و خاندان خود را به ديگر مردم می‌كردند دليل بر اين نبوده كه خلافت در خاندان ايشان نبوده است. به ديگر سخن: اگر مردم می‌دانسته‌اند كه خلافت به صورت موروثي در خاندان علي است آيا نبايد يك نفر تعجب كند و بلند شود و بگويد: يا رسول الله، شما بايد سفارش ما را به دستگاه خلافت بكنيد كه هواي ما را داشته باشند و نه سفارش آنها را به ما؟!!! (ضمن اينكه چرا حضرت علي نمی‌گويند منظور از الائمه: من و فرزندان من هستند؟).
2. محققين تاريخ می‌دانند چيزي به نام خطبه فدكيه وجود نداشته است (زيرا در كتاب بلاغاة النساء شخصي كه دارد روايت را براي مولف می‌گويد 120 سال قبل مرده بوده است!!!) حمله‌ای نيز به خانة فاطمه صورت نگرفته است و حسن و حسين را نيز ام البنين و... بزرگ كردند. علت فضيلت‌تراشي شما براي برخي شخصيت‌هاي تاريخي چيست؟ براستي آيا حضرت خديجه و سميه بانوهاي اول اسلام نبوده‌اند؟ يا دختري كه عليرغم محبت فراوان پيامبر نسبت به او و فرزندانش در سن 18 سالگي (يا 28 سالگي) وفات می‌كند؟ و تاثيري در وقايع صدر اسلام نداشته است. براستي بهترين كتاب در اين مورد كتاب فاطمه فاطمه است اثر دكتر شريعتي می‌باشد من هر چه اين كتاب را خواندم عليرغم نثر قوي و مطالب آموزنده آن، چيزي در خصوص فضيلت و برتري افرادي خاص، دستگيرم نشد.
3. چرا شيعه برخي از احاديث عكرمه و سويد ابن غفله را قبول دارد و برخي را نه؟ (به عنوان نمونه خطبه شقشقيه از عكرمه را قبول دارد ولي روايتي كه مي‌گويد اهل بيت مشمول همسران پيامبر نيز می‌شده‌اند را چون راوي عكرمه است قبول ندارد. يا حديثي كه حضرت علي فرموده هر كس مرا بر ابوبكر و عمر برتري داد بر او حد مفتري می‌زنم چون راوي، سويد ابن غفله است را قبول ندارد در صورتي كه بسياري از احاديثي كه مورد علاقه شيعه است متعلق به همين سويد ابن غفله است).
4. شما می‌گوييد: اصول دين، تحقيقي است و نه تقليدي. پس چرا همه مردم بايد در تحقيقات خودشان، پيرامون اصول دين (يعني توحيد و نبوت و معاد و اصول مذهب: عدل و امامت) دقيقاً به همان نتايجي برسند كه شما بر اساس تقليد و تلقين و تعصب و كينه و پيروي از گذشته گان گمراه خود، رسيده ايد؟ و آيا نام چنين روشي، تقليد است يا تحقيق؟!!!.
5. شما و همه مسلمانان، خداوند را ستارالعيوب می‌دانند. چرا عقيده داريد نامه اعمال شما هر هفته به ملاحظه امامان می‌رسد؟ اينگونه آيا دارالسلام براي آنها دارالحزن نمی‌شود؟ و اينگونه ستارالعيوبي خداوند چه می‌شود؟
6. آشكارترين نوع شرك آن است كه صفات خالق را براي مخلوق قائل شويم چرا وقتي در متون و سخنراني‌هاي شما دقيق شويم به چنين عقايدي برمي خوريم: (عدم امكان خطا و اشتباه براي ائمه - داشتن علم غيب و علم لدني كامل - حي و حاضر بودن در همه جا و همه ساعت‌ها - شنوايي و بينايي در ممات و حيات).
7. شما طي حديثي معتقديد كه هر كجا از قرآن آيه‌ای با ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ﴾ شروع شده مصداق اتم و اكمل آن حضرت علي هستند آيا نعوذ بالله حضرت علي مصداق اين آيات هستند: اي كساني كه ايمان آورده ايد ربا نخوريد - اي كساني كه ايمان آورده ايد صدايتان را جلوي پيامبر بلند نكنيد - اي كساني كه ايمان آورده‌ايد در حالت مستي نماز نخوانيد - اي كساني كه ايمان آورده‌ايد چرا می‌گوييد آنچه را عمل نمی‌كنيد و... البته بر منكر اينكه حضرت علي يكي از بهترين مومنان و اصحاب نبي اكرم بوده‌اند لعنت. ولي چرا دروغ و چرا جعل حديث؟
8. خداوند در قرآن كريم فرموده: كيست ظالم‌تر و ستمگرتر از كسي كه بر خدا دروغ می‌بندد. در اين تحقيق، ثابت شد بسياري از تفسيرها و شان نزولهايي كه شما به آن عقيده داريد و به خداوند نسبت می‌دهيد دروغ است. چرا دست از سر اين مردم بر نمی‌داريد؟
9. حضرت علي فرموده‌اند آيات قرآن بعض آن مفسر و مبين بعض ديگر است. و قرآن را امام خود معرفي كرده‌اند. در قرآن كريم نيز كلمات متعددي دال بر اين حقيقت وجود دارد. خطاب اكثر آيات: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ﴾ و «يا ايهاالـمومنون» است و دعوت به تعقل و تفكر و تدبر و آن هم دقيقا با همين واژه‌ها. بسياري جاها گفته اين كتاب نور است فرقان و وسيله جدايي حق از باطل است ذكر است تفصيل آن در خود آن است (با واژه‌هاي تفصيل، يفصل، بيان و...) روي چه حساب شيعه تنها مرجع توضيح قرآن را ائمه می‌داند؟ در حاليكه حتي همين ائمه به تواتر گفته‌اند اگر حديثي از ما به شما رسيد و مخالف قرآن بود آنرا به سينه ديوار بزنيد! با همه اينها علامه بزرگوار سيد مصطفي حسيني طباطبايي تفسيري دارد از حضرت علي در توضيح آيات قرآن كريم چرا شما به اين كتاب اجازه چاپ نداده‌ايد؟ و حتي سايت آنرا فيلتر كرده‌ايد؟

**\*\*\***

در انتها براي اينکه بدانيد کارمندان مذهب در همه زمانها و مکانها حضور مستمر و جدي و خطرناک، داشته و دارند، توجه شما را به سخنراني زير از ويکتور هوگو زماني كه در مجلس فرانسه نماينده بوده جلب مي‌کنم که خطاب است به نمايندگان کاتوليکها در مجلس. (به عبارتي همان خوارج حزب اللهي خودمان) كاتوليكها مي‌خواسته‌اند امر تعليم و تربيت در فرانسه را به دست بگيرند (آيا فاجعه‌ای بزرگ‌تر از اين سراغ‌داريد!) نگاه کنيد ويکتور هوگو با چه جوش و حرارتي با اين خوارج احمق، به مخالفت بر مي‌خيزد:

 اي سروران، اين قانون، قانون سياسي نيست قانون خدعة جنگي است. و من به فرقه‌اي كه اين قانون را انشاء يا القاء كرده است به آن فرقه كه عيان نيست اما فعال است و نمی‌دانم در حكومت است يا در مجلس است اما می‌دانم همه جا هست و گوشش تيز است و آواز مرا می‌شنود می‌گويم: آنچه من مي‌خواهم تعليم حقيقت دين است نه اصول فلان فرقه و حزب! تزوير و ريا نمی‌خواهم. آسمان مي‌خواهم. دست‌اندازي يك منبر را بر منبر ديگر روا نمی‌دارم. به جاي معلم، كشيش نمي‌خواهم. تعليم كردن، ساختمان كردن است و من از آنچه شما می‌سازيد بيم دارم. ما جوانان فرانسه را به شما نمي‌دهيم! زيرا ما به امانت می‌سپاريم اما شما به ملكيت مي‌گيريد. و من مي‌خواهم اخلاف ما يادگار خود ما باشند و نمی‌خواهم دست شما بر سرشان و دم شما همدمشان باشد! من نمی‌خواهم آنچه پدران ما ساخته‌اند شما خراب كنيد! پس از آن شرافت اين ننگ را نمي‌خواهم! اين رسم ديرين شماست كه زنجير به گردن مي‌گذاريد و می‌گوييد آزادي است! عذاب می‌كنيد و مي‌گوييد عفو عمومي است! من اشتباه نمی‌كنم. من شما را به جاي دين قبول نمی‌كنم. شما انگل دين و آفت دينيد! شما ديندار نيستيد. عَلَم داريد و معني آنچه می‌گوييد نمی‌فهميد. شما قدس را بازي نمايش مي‌كنيد! و به كارهاي خود و نيرنگ‌ها و خدعه‌ها و پشت‌هم‌اندازيها و هوس رانيهاي خود آميخته می‌سازيد. مادر می‌گوييد اما كنيز مي‌خواهيد! شما را به خدا، دين را به پيچ و تاب سياست ميندازيد. خودتان را دين جلوه مي‌دهيد كه آنرا تباه می‌كنيد و هم اكنون به واسطه وجود شما او (يعني دين) به تحليل مي‌رود. نفرتي كه شما نسبت به خود جلب می‌كنيد به او هم تاثير می‌بخشد! حقيقت اين است كه او (دين) از شما بيزار است شما از او دوري بجوييد تا مردم به او نزديك شوند. بگذاريد اين مادر محترم، بی‌كس شود آنوقت ببينيد آن بی‌كسي، چگونه مردم را به سوي آن خواهد شتابانيد!!! و مسكيني او چه اندازه ماية توانايي و شكوه و جلال او خواهد شد... ما فرقة شما را مي‌شناسيم قباله كهنه حزب شما پيش ما هست. می‌دانيم كه شما چقدر خوب، پاسباني دين می‌كنيد! دو محافظ بزرگ كه بر آن گماشته‌ايد مي‌شناسيم: يكي جهل است و يكي عقايد سخيف![[254]](#footnote-254) حزب شماست كه علم و معرفت را محجوب می‌كند و نمی‌گذارد مومنان از كتاب دعا تجاوز كنند! و افكار را در حدود تعليمات خود مقيد می‌سازيد. تاريخ حزب شما در گزارش ترقيات انسان، ثبت است اما به خط معكوس! يعني به صورت مزاحمت و مخالفت! آري، فرقة كاتوليك يا هر اسم ديگر كه به خود بدهيد شما را می‌شناسيم و ديرگاهي است كه دل‌ها از شما آزرده و با شما مخالف است و می‌دانند كه شما عقل انسان را محبوس مي‌كنيد و همواره می‌پرسند از جان ما چه می‌خواهيد؟ اگر مغز انسان را مانند صفحه كتاب، پيش چشم شما باز كنند و به اختيار شما بگذارند همه را حك مي‌كنيد و خط مي‌كشيد. از اين بالاتر بگويم كتابي كه آسمان آمده است و براي مردم روي زمين مانند قرآن براي مسلمانان و ودا براي هنود، معزز و محترم است شما آن كتاب را هم حجر مي‌كنيد مگر نه بعضي از پاپها مردم را از خواندن تورات منع كردند!... من براي اين كشور، حق و عدالت می‌خواهم و رشد دائمي و نه حقارت، قدرت مي‌خواهم نه بندگي، بزرگي می‌خواهم نه كوچكي. هستي می‌خواهم نه نيستي. شما مي‌خواهيد فرانسه را متوقف كنيد. فكر انسان را متحجر سازيد نور الهي را خاموش نماييد روح را ماده كنيد. شما مقتضيات زمان را نمي‌بينيد و در اين دوره بيگانه هستيد.

**\*\*\***

در انتها اميدوارم، خوارج مقيم ايران از من عصباني نشوند زيرا شما قوياً معتقديد كه امام زمان، حافظ نظام و انقلاب شماست و انقلاب شما به قيام امام زمان منتهي می‌شود. آقاي جنتي نيز در خطبه‌هاي نماز جمعة تهران، قوياً فرمودند كه محال است اتفاقي براي انقلاب بيفتد. خداوند هم كه حافظ نظام شماست و تمام مردم ايران نيز با شما هستند، به همين دليل، از چند جمله‌ای كه من يا امثال من مي‌نويسند زياد ناراحت نشويد و نخواهيد افرادي مانند مرا نيز مانند علامه برقعي و حيدرعلي قلمداران و... ترور كنيد!!! البته چه افتخاري بالاتر از كشته شدن به دست شقي‌ترين خلق؟ هر چند من به خاطر همان انقلاب و همان شهداء و همان اسلام، می‌سوزم و مي‌نويسم. متاسفانه من و شما هر دو، يك درد مشترك داريم: غم اسلام. ولي شما با ندانم‌كاريهاي خود به ريشه می‌زنيد ولي تمام اندوه من و امثال من، وجود صنف شماست كه روز به روز هم وجهه اسلام را خراب می‌كنيد و هم مردم را از دين گريزان. هم دنياي ما را خراب كرديد و هم آخرتمان را.

براستي چرا در آزادي از سر به بالاي شما: ارمني‌ها كليسا دارند و به راحتي به خريد و فروش مشروبات الكلي مشغولند و هر كس هر خلافي را می‌تواند انجام دهد ولي وقتي علامه برقعي (مجتهد شيعه) به رفتارهاي شرك آميز شما ايراد می‌گيرد اين پيرمرد 80 ساله را زنداني و تبعيد و ترور می‌كنيد؟ يا علماي ديگر شيعه مانند حيدرعلي قلمداران، سنگلجي، غروي، مصطفي حسيني طباطبايي؟ اهل سنت كه جاي خود دارد چرا حتي همين علماي شيعه، حق ندارند از راديو و تلويزيون سخنراني كنند؟ آيا معناي آزادي از سر به بالا اين است كه در شهرهاي بزرگ، انجام هر گونه كثافتكاري آزاد باشد و همه نوع سي دي مبتذل در دسترس باشد ولي چاپ كتاب‌هاي اين علماء ممنوع باشد؟ و حتي مطالب آنها را در اينترنت هم فيلتر كنيد؟ براستي علت اينهمه ترس و واهمة شما از حقيقت چيست؟ براستي اين است آزادي از سر به بالاي شما؟ پس چرا ما در عمل چيز ديگري مي‌بينيم. در زير لاية شهر، آزادي از سر به پايين به وفور وجود دارد ولي چه در پنهان و چه در ظاهر اگر كسي به سرش زد آزادي از سر به بالا داشته باشد بايد قيد سرش را بزند!.

من از صميم دل، توصيه‌ای به روحانيون در ايران دارم. من دست‌هاي شما را ديده‌ام. دست‌هايي بسيار لطيف و ظريف و سفيد كه تا كنون سنگين‌تر از قلم بر نداشته. به خدا قسم، اين دست‌ها تاب آتش دوزخ را ندارند. پس تو را به خدا خودتان و اين مردم را بيشتر از اين بدبخت نكنيد.

﴿وَسَيَعۡلَمُ ٱلَّذِينَ ظَلَمُوٓاْ أَيَّ مُنقَلَبٖ يَنقَلِبُونَ ٢٢٧﴾ [الشعراء: 227].

در اين قسمت براي اينكه بدانيد بيشترين مخالفان اين كتاب در آينده چه كساني هستند و با آنها وارد هيچگونه بحث و جدلي نشويد خصوصيات آنها را براي شما نقل می‌كنم. همين كارمندان مذهب، خوارج به ظاهر حزب اللهي نادان:

كارمندان مذهب و روشنفكران احمق

* چه احمقند كساني كه فقط از يك بعد فكر می‌كنند، فقط حرف عده‌ای خاص را قبول دارند، و فقط كتاب‌هايي خاص را می‌خوانند در صورتيكه حضرت علي فرموده‌اند: حكمت را فرا بگير حتي از منافق.
* دو دسته از دو سوي پل صراط به اعماق جهنم سقوط می‌كنند: كارمندان مذهب و روشنفكران احمق. اينان علمداران گمراهيند.
* ابوالعلاء معري: اهل زمين دو جورند يا عقل دارند و دين ندارند (روشنفكر) يا دين دارند و عقل ندارند! (كارمند مذهب)
* گمراه‌ترين و زيانبارترين مهره‌هاي تاريخ، كارمندان مذهبي هستند كه در عين حال، كارمندان دولت نيز هستند!.
* زياده‌روي، نقطه اشتراك روشنفكران احمق و كارمندان مذهب، و علت اصلي خروج از صراط تعادل و موجب سقوط به دوزخ است.
* كارمندان مذهب و روشنفكران احمق، سه نقطه مشترك دارند: هر دو احمقند، هر دو فكر می‌كنند خيلي زرنگند و هر دو فقط خودشان  (و خيلي هنر كنند: هم مسلكانشان) را قبول دارند.
* كارمندان مذهب و روشنفكران احمق، بيشتر به شخصيت طرفشان نظر دارند تا به حرفي كه زده مي‌شود.
* كارمندان مذهب و روشنفكران احمق، داخل ورودي گوشهايشان يك اداره امنيت (‌ساواك‌) تاسيس كرده‌اند. وظيفة اين اداره آن است كه از ورود هر نوع انديشة جديد و حرف نو و تازه جلوگيري كرده و يا اينکه بعد از سانسور به آن اجازة ورود بدهد برخي مواقع نيز همان موضوع وارده را تبديل به چماق كرده و در مغز گوينده خرد می‌كنند.
* كارمندان مذهب در زندگي مخالفان خود كند و كاش كرده و يك يا دو عيب كوچك و يا بزرگ پيدا كرده(مسلماً همه انسانها بی‌گناه نيستند) و آنگاه با شادماني از اين موفقيت بزرگ، حاضر نمی‌شوند حتي يك كلمه از سخنان آن شخص را گوش كنند و يا بخوانند. در حاليكه حضرت علي می‌فرمايد: به سخن نگاه كن و نه به گوينده. (نمونة كساني كه كارمندان مذهب از او دل خوشي ندارند: دكتر علي شريعتي البته صد هزار مرتبه شكر)
* متاسفانه كارمندان مذهب فكر می‌كنند اگر در اين دنيا به طور كامل پيرو فلان عالم و فلان شخص بودند و در اين پيروي دچار گمراهي شدند در آن دنيا مي‌توانند بگويند ما از فلاني پيروي كرديم و خدا هم عذر آنها را قبول می‌كند. در صورتيكه خداوند در قرآن از زبان دوزخيان می‌فرمايد: و می‌گويند ما اطاعت كرديم بزرگانمان را پس ايشان ما را گمراه كردند... آري خدا مي‌گويد: پس عقل را براي چه به تو داده بوديم؟ اكنون همراه همان بزرگان وارد دوزخ شو!.
* گاهي هدف خوب و درست است ولي راه، اشتباه است و قابل رفتن نيست. مانند مگسي كه می‌خواهد به سمت نور از شيشه خارج شود و مرتب خودش را به شيشه مي‌كوبد ولي نمي‌داند در اتاق در تاريكي است! و اينگونه است يك عمر، دست و پا زدنهاي بيهوده كارمندان مذهب.
* حماقت بزرگ كارمندان مذهب آن است كه اگر به عنوان مثال تو از نكته مثبتي در غربي‌ها سخني گفتي تو را غرب زده می‌بينند. يا اگر با رعايت ادب گفتي: حضرت عمر، فلان نقطة مثبت را هم داشت، تو را دشمن حضرت علي می‌پندارند. كي اين خريتها به پايان مي‌رسد؟ خدا مي‌داند.
* روشنفكران احمق، زود به هدف می‌رسند. كارمندان مذهب، درست به هدف مي‌رسند. ولي عارف خداشناس به هدف درست می‌رسد.
* راه راست يا صراط مستقيم راهيست كه ستون‌هايش بر توازن و تعادل، ميان امنيت و آزادي استوار مي‌گردد و نهايت اين راه آرامش، شادي و سلامتي است. و متاسفانه كارمندان مذهب، فقط به امنيت و روشنفكران احمق، فقط به آزادي نظر دارند.
* روشنفكران احمق و كارمندان مذهب، كمبود شخصيت خود را با اين نسخه دكارت جبران مي‌كنند: من مخالفت می‌كنم پس من هستم.
* كسي كه نه شجاعت دارد و نه اسلحه و نه ايده، براي تخدير وجدان خود و اينكه به خودش شخصيتي داده باشد، مخالفت می‌كند.
* اين دو گروه اگر با كسي (شخصيتي تاريخي، انسان و يا عقيده اي، مكتب و...) مخالف شوند او يكپارچه بد می‌شود و ديو كامل. و اگر خوب شوند او يكپارچه خوب مي‌شود و فرشته كامل، كه اين به خاطر نگاه از چشم احساس است.
* اين دو گروه، كوچك‌ترين نقص و يا عيبي را در مخالفان خود به خوبي مي‌بينند و متوجه مي‌شوند و آنرا بزرگ می‌كنند ولي خروارها عيوب خود يا پيشوايان خود را نمی‌بينند. شايد هم خود را به نفهمي مي‌زنند.
* اگر روشنفكران ما را با مذهبي‌هاي ما قاطي كنيد يك آدم حسابي درست مي‌شود.
* اشتباه كارمندان مذهب، آن است كه نمی‌دانند تا بديها را نفهمند نمی‌توانند خوب باشند. و اشتباه بدتر روشنفكران، آن است كه اصلاً چيزي را بد نمي‌دانند.
* راه درست، مرز ظريفي است كه يك طرفش به اصطلاح: تعصب است و يك طرفش به اصطلاح: روشنفكري.
* متعصبين، افراط می‌كنند و روشنفكران، تفريط و اينگونه تعادل جامعه به هم مي‌ريزد.
* متعصب، عاشق امنيت، روشنفكر، عاشق آزادي و مردم عادي در پي يك لقمه نانند.
* كارمند مذهب، ايده آليست است. چشمش را به روي آنچه دوست ندارد و نمي‌خواهد باشد می‌بندد و چون آنها را نمی‌بيند خيال می‌كند آنها وجود ندارد. روشنفكر احمق رآليست است. او هر چيزي را هر قدر هم ناپسند و قبيح باشد فقط به علت اينكه هست و وجود دارد، می‌پذيرد و حتي ممكن است به آن علاقه مند شود.
* كارمندان مذهب فقط توكل و روشنفكران احمق فقط آينده نگري دارند. در حاليكه بايد در كنار اطمينان به خداوند، آينده نگر بود و برنامه ريزي كرد.
* ايكاش می‌توانستم به اين دو قشر، حالي كنم كه به ندرت اتفاق می‌افتد حق يا نظر درست به طور كامل با يك نفر باشد. بلكه راه درست از برخورد آراء و انديشه‌ها به دست مي‌آيد افكار يك انسان، مجموعه ايست از درستها و غلطها و فقط با روحيه مشورت و انتقاد پذيري می‌توان راه درست را انتخاب كرد. يا لااقل ضريب خطاها را كاهش داد (البته عده‌اي نيز فقط ژست مشورت پذيري را مي‌گيرند و در نهايت، كار خودشان را مي‌كنند).
* وجوه تشابه كارمند مذهب و روشنفكر احمق: غرور و كج فكري، زياده‌روي در برخي جهات زندگي و كوتاهي در جهات ديگر، عدم توان تغيير در نوع تفكر و روش زندگي، نگاه يكسان به مصاديق متفاوت، محك زدن هر نوع انديشه تازه (يا همان سانسور دروني) با اصول و تعصبات از قبل تراشيده شده توسط ذهن، عدم تحمل عقايد و يا سلايق ديگران، ساختن سدي از قبل تهيه شده روبروي هر نوع ساز مخالف، خود و عقايد و روش زندگي خود را بهترين دانستن، قضاوت و صدور حكم بدون احاطه كامل بر اوضاع و احوال.
* يكي از بزرگترين اشتباهات كارمندان مذهب (كه حتي در روشنفكران احمق هم نيست) اين است كه بدون دانستن عقايد يك نفر و حتي خواندن كتابي از او، فقط به اين علت، كه فلان آقا او را رد كرده‌اند پس او بد است و براي همين حتي حاضر نمی‌شوند يك كتاب بر خلاف عقايد مرسوم خود مطالعه كنند مبادا گمراه شده و به دامن شيطان بيفتند. و من نمی‌دانم اين قرون وسطاي جامعة اسلامي كي به پايان می‌رسد؟
* باز بودن زيادي فكر، باعث می‌شود همه چيز از هم باز و از هم گسيخته شود. بسته بودن و تعصب زيادي هم باعث می‌شود همه چيز در هم گره بخورد.
* كارمندان مذهب، همان روحانيوني هستند كه مقابل عيسي ايستادند و مي‌خواستند او را به صليب بكشند كساني كه با كمك زور (قاضي و سربازان رومي) و زر (بازاريها) و تزوير(پوشش روحانيت يهود و تحريف و توجيه مفاهيم تورات) مقاصد خود را عملي می‌كردند. همان فريسي‌ها. و اين در حالي بود كه كودكان، گداها، ماهيگيران، و حتي زنان خراب به عيسي ايمان مي‌آوردند! كارمندان مذهب همانهايي هستند كه شمشير بر سر علي زدند. همانهايي كه كاري كه رضا شاه در كشف حجاب نتوانست بكند با خريتهاي خود به خوبي پس از انقلاب، عملي كردند تا فساد در جامعه ايران رايج شد و همانهايي كه باعث شده‌اند همه مردم بی‌دين شوند و هنوز هم دست از سر اسلام و از سر اين مردم بر نمی‌دارند.
* كارمندان مذهب مانند درختند اگر طنابي به آنها ببندي به هيچ وجه نمی‌تواني آنها را از جايي كه ايستاده‌اند ذره‌ای تكان بدهي.
* كارمند مذهب، چسبيدة به دين است نه چكيده دين. دين دار واقعي بايد چكيده دين باشد.
* عيب بزرگ كارمند مذهب آن است كه انتظار دارد همه پشت سر او حركت كنند. ولي اينگونه آيا ترافيك نمی‌شود؟!.
* يك نفر، ترشي دوست دارد و آن ديگري شيريني. آيا اين دليل آن است كه ترشي خوب است و شيريني بد (و يا بر عكس) هرگز! بلكه هر كس سليقه‌اي دارد، اين نكته بسيار ساده و بچه گانه را كارمندان مذهب و روشنفكران احمق نمی‌توانند بفهمند.
* حماقت بسيار زشت كارمندان مذهب، آن است كه می‌پندارند براي رسيدن به يك هدف يا شناخت آن، فقط يك راه يا يك وسيله وجود دارد. روزي به يكي از اين آقايان گفتم‌: براي شناخت مفهوم ايمان، حقيقت و خدا، تماشاي فيلم استالكر بسيار مناسب است و ايشان بدون لحظه‌ای درنگ، فرمودند: بيا برويم روضه، فقط روضه.... (به قول يك نفر: خدايا خر بشوم ولي گرفتار خر نشوم).
* تفكر گزينشي، شيطانكي است كه بلاي جان كارمندان مذهب و روشنفكران احمق می‌شود اين افراد، فقط آيات، سخنان و دلايلي را حفظ كرده‌اند كه به نفع سلايق و احساساتشان است و ابعاد ديگر و تفكرات تعديل كننده و يا تفسير كننده ديگر را نمی‌توانند به خاطر بسپارند. البته اين يك اصل مسلم در روانشناسي است كه انسان، وقايع خوشايند را به خاطر سپرده و موارد ناخوشايند را به سرعت فراموش می‌كند.
* خداوند در قرآن، آياتي را نسخ و آيات ديگري را جايگزين نموده است (سوره نحل آيه 101) بخاطر گذشت زمان، شرايط روز، نياز به تغيير و رفتن به سوي تكامل و اجراي مرحله‌ای طرحها و... ولي متاسفانه كارمندان مذهب وقتي به ايده‌ای می‌چسبند (سواي اصول اعتقادي) مانند مرغي گرسنه كه چشمش فقط سبزي را می‌بيند، تمام وجودشان يك بعدي شده و فقط يك چيز را می‌بينند. درست مانند خوارج كه چشمشان فقط قرآنهاي روي نيزه را ديد و از ديدن قرآن ناطق يعني حضرت علي غافل شد.
* اگر قرار بود يك كارمند مذهب، دست به كار آفرينش شود. همه انسان‌ها را از يك‌رنگ و يك شكل مي‌آفريد. فقط يك پيامبر می‌فرستاد. زمين را مسطح و صاف می‌آفريد. از جانوران و گياهان هيچ خبري نبود. هميشه غضبناك و اخمو بود. شايد از خير آفريدن موجودي به نام شيطان مي‌گذشت و در آخر، فقط دعاي عدة به خصوصي را مستجاب مي‌كرد و نظر لطفي به ديگران نداشت.
* من، كارمند مذهب را بر روشنفكر احمق، ترجيه نمی‌دهم، زيرا درست است كه او به خدا معتقد است و دوست دارد خوب باشد، ولي وجهة دين را خراب می‌كند و اين خيلي بد است.
* من به ايمان و خلوص نيت كارمندان مذهب غبطه می‌خورم. افسوس كه شيطان تمامي اين صفات خوب را با يك كلك خيلي قديمي و ساده ريشه كن می‌كند كلكي با تلفيق: احساسات و نگاه تك بعدي!.
* زندگي آدم‌هاي به اصطلاح متعصب يا روشنفكر، كج و كوله مي‌شود.
* كارمندان مذهب، بيشتر به تعبد و روشنفكران احمق، فقط به تعقل، نظر دارند.
* عجيب است كه در جاي جاي قرآن و نهج البلاغه سخن از تعقل و تدبر و علم و دليل و برهان است ولي كارمندان مذهب در بيشتر مواقع، وقتي كم می‌آورند، براي اينكه خود را قانع كنند يا دست به دامان تعبد می‌شوند و يا چماق مصلحت را بالا مي‌برند.
* كارمندان مذهب، هر كجا كم می‌آورند متوسل به اين كلمه می‌شوند: مصلحت.
* بزرگ‌ترين ضربات در طول تاريخ از ناحيه كارمندان مذهب و روشنفكران احمق به ملتها وارد شده است.
* روزي كه پيامبر با كفار در حديبيه صلح كرد و روزي كه ايشان فرمان تغيير قبله را داد. روزي كه حضرت علي با حضرت ابوبكر بيعت كرد. روزي كه امام حسن با معاويه صلح كرد. و روزي كه امام رضا ولايت عهدي مامون را پذيرفتند. فكر می‌كنم در اين روزها نيمي از كارمندان مذهب دق كرده باشند.
* كارمندان مذهب، انتظار دارند همه مثل آنها شوند، روشنفكران احمق هم.
* چيزي كه بسيار باعث خنده و تعجب من می‌شود اين است كه بسياري از افراد اين دو گروه را از نزديك ديده‌ام. همگي مثل همند (در هر گوشة كشور كه باشند) انگار آنها را در يك قالب ريخته‌اند. همه بدون هماهنگي قبلي، روش تفكر و اشتباهاتشان مانند يكديگر است. انگار، فقط لهجه‌هايشان متفاوت است. براي تشبيه می‌توان گفت: مثل ميخند.
* بالاترين عيب يك روشنفكر احمق يا كارمند مذهب، آن است كه نمی‌تواند تغيير كند و مثل خزه به عقايد خود می‌چسبد و همانجا فسيل شده و می‌پوسد البته تغيير، چيزي جداي از دمدمي مزاج بودن است. تغيير يعني هر آنچه موجب رشد است و فقط در جايي اتفاق می‌افتد كه افتادگي و نرم خويي وجود داشته باشد. (نهال تا ضعيف است رشد مي‌كند).
* اگر از جان گذشتگي كارمندان مذهب را پيروان ساير مكاتب داشتند، جهان را می‌گرفتند.
* کارمندان مذهب هميشه سفتند! و روشنفکران احمق، هميشه شل! اين دو گروه نمی‌توانند به جاي خود، سفت و به جاي خود، شل باشند!!.
* کارمندان مذهب يک درصد هم احتمال خطا و اشتباه در رفتار و عقايد خود نمي‌دهند و اين امر باعث سقوط آنها می‌شود. درست مانند خوارج! البته به خداوندي خدا قسم من ذره‌ای تفاوت ميان كارمندان مذهب زمانه حال با خوارج زمان علي نمی‌بينم.
* نشانة كارمند مذهب آن است كه اگر تو سخني را به نقل قول از ديگري گفتي اين خوارج، خود تو را معتقد يا عامل به اين سخن می‌دانند.
* طرز تفكر مسخره‌ای در بين كارمندان مذهب، رايج است و آن اينكه يك عمر پشت سر اين و آن غيبت كرده و هنگام مسافرت يا رفتن به حج، از همه حلاليت مي‌طلبند. و اين كار به صورت يك عرف مسخره در آمده است. گيرم حلالت كردند، با روح خودت كه آنرا خراب و سياه و شيطاني كرده‌ای چه می‌كني؟
* برخي مردم، روشنفكرند ولي روشندل نيستند.
* خوارج (يعني همان كارمندان مذهب) براي خداوند تصميم مي‌گيرند كه مثلاً چه كساني بايد به بهشت بروند و چه كساني جهنمي هستند و حتي چه كساني را ما می‌توانيم بكشيم!
* افراد قشري (كارمندان مذهب) هر گاه حكومت را تصاحب كنند چون ابزارهاي قدرت (سرمايه و دانش) در دست ديگران است (يعني كساني كه اتفاقاً قشري نيستند) مجبورند نابه دلخواه به آنها سهمي از قدرت را بدهند و آن افراد به مرور سوار كار می‌شوند اگر افراد قشري بخواهند حتي دنبال علم و ثروت بورند چون سطحي فكر می‌كنند دانش و ثروت آنها هم مثل خودشان سطحي و حبابي روي آب خواهد بود.
* متاسفانه جرقه‌ای كه در وجود حر خورد در وجود ابوذر خورد در وجود حضرت عمر خورد هيچگاه در وجود كارمندان مذهب نمی‌خورد زيرا بزرگترين گناه نزد اينها شك است.
* فرهنگ، يعني مجموعة آنچه موجب رشد مادي و تعالي معنوي انسان شود. پس بايد به هر دو جنبة مادي و معنوي زندگي نظر داشت نه مانند كارمند مذهب به معنويت صرف، و نه مانند روشنفكر احمق فقط به ماديات. اين نگرش، با تعادلي كه دارد، تنها راه ايجاد يك زندگي آرام در جامعه و تنها وسيلة عبور از صراط و رسيدن به بهشت و حتي خود بهشت است.
* ميان كارمند مذهب شيفتة فرهنگ عرب و روشنفكر احمق شيفتة فرهنگ غرب، فقط يك نقطه تفاوت و فاصله وجود دارد.
* کارمندان مذهب از بس در خرافات خودشان، غوطه ورند وقتي با آنها صحبت می‌کني مات و مبهوت به تو نگاه می‌کنند و اصلاً متوجه سخنان تو نمی‌شوند و انگار داري با ديواريا يک تکه سنگ صحبت می‌کني. درست مانند وقتي که مثلاً يک استاد دانشگاه می‌خواهد مطلبي را حالي يک کودک پنجساله کند.
* كارمندان مذهب يا همان خوارج، مقطع فكر می‌كنند. و اين نقطة آغاز تمام بدبختي‌هاي آنهاست. (تفكر و ديد مقطع يعني: فقط قسمتي از سخنان شما را مي‌شنوند و قادر به تجزيه وتحليل و قدرت استنتاج نيستند و براحتي نيز فريب مي‌خورند و چه لقمه‌ای چربتر از اينها براي شيطان)
* احمق، بر مبناي توهماتش قضاوت می‌كند، عاقل، بر مبناي مشاهداتش ولي عارف جهان ديده حتي به حواسش نيز اعتمادي ندارد و شايد اين است معناي آية: و آنچه را به آن علم نداري پيروي مكن، همانا گوش و چشم و دلها همگي در پيشگاه خداوند مسئولند.
* گمراه، اگر بخواهد به راحتي می‌تواند راه را پيدا كند ولي كسي كه خود را در راه مي‌داند (كارمند مذهب و روشنفكر احمق) به هيچ وجه نمی‌تواند از گمراهي نجات پيدا كند و شايد براي همين هر روز در نماز بايد بگوييم كه: اهدانا الصراط المستقيم.
* اگر ده هزار سال ديگر بگذرد و علم پزشكي به اوج تكامل خود برسد نمي‌تواند براي حماقت كارمندان مذهب و روشنفكران احمق، دارويي پيدا كند.
* بزرگترين مشكل را براي حضرت عيسي روحانيون درست كردند و عمله‌هاي دولتي و پولدارها. اگر هم بنا باشد در حال يا آينده كسي به عنوان منجي ظهور كند همين افراد براي او دردسر درست مي‌كنند. بيشتر طرفداران عيسي افراد بينوا و بی‌كس و كار و حتي زنان خراب بوده‌اند كه توبه كرده و از جان و دل پيرو عيسي شدند. پس بينديش.
* احمق، هميشه می‌پندارد تمام كارهايش كامل و درست است.
* دهن بيني دام ديگران و چشم بيني فريب نفس است و چه زيانكار و مضحك است آنكه فريب خودش را می‌خورد.
* با بيماري و ناخوشي می‌توان ساخت. با فقر و بيكاري و بی‌خانگي هم. براي هر مشكلي مي‌توان راه چاره‌ای يافت. آري با هر شرايطي مي‌توان ساخت و كنار آمد. ولي در كنار احمق، زندگي جهنم مي‌شود، حتي بدتر.
* از پيامبران، هر معجزه‌ای كه بخواهي می‌توانند انجام دهند ولي با اطمينان مي‌گويم حتي با معجزه نيز نمی‌توان، احمق را تغيير داد.
* وحشتناكتر از مرگ، آدم احمق است.
* اگر 40 سال روي مغز يك آدم احمق كار كني روز آخر باز هم می‌بيني برگشته‌ای سر جاي اول.
* دو عده نابود می‌شوند: آنها كه احمقند و آنها كه حيله گرند.
* به جز دو گروه روشنفكران احمق و كارمندان مذهب، دستة ديگري نيز در جامعه وجود دارند به نام لاتها و لختي‌ها (و چه زشت است آوردن نامشان) ولي چون اين گروه با فرمان نفس و شهوت حركت مي‌كنند من نمی‌دانم به آنها يا دربارة آنها چه بگويم بر خلاف دو گروه نخست كه پشتوانة خود را به عقل يا ايمان، متكي مي‌دانند.
* اين قسمت را با اين دو سخن بسيار تامل برانگيز از حضرت علي و امام صادق به پايان مي‌برم: خوارج بدترين مردم هستند. (حضرت علي) غالي‌ها بدترين مردم هستند. (امام صادق) الله اكبر! آيا عجيب نيست. اعتقادات اين دو گروه كه كاملاً مخالف است! خوارج دشمن علي و غالي‌ها عاشق دوآتشه اهل بيت! پس چرا هر دوي آنها بدترين مردم معرفي شده‌اند؟ می‌دانيد چرا؟ چون ايمان راسخ دارند كه راهشان درست است ولي در عين حال، احمق و لجوجند. زير بار حرف حق نمی‌روند و تا پاي جان، پاي عقايد پوچ و مخرب خود می‌ايستند و در اين راه از انجام هيچ عملي ابا ندارند. مانند افراد به ظاهر حزب اللهي ما كه در راه عقايد غلط خود حاضرند دست به هر كاري بزنند. چون عمي صم بكم در ظلمات جهل و تعصب غوطه ورند. ﴿وَسَيَعۡلَمُ ٱلَّذِينَ ظَلَمُوٓاْ أَيَّ مُنقَلَبٖ يَنقَلِبُون﴾.

جالب است كه حضرت علي قبل از جنگ جمل نيز فرموده‌اند: بدانيد اين امت پس از من به 73 فرقه تقسيمي می‌شوند. بدترين آنها كساني هستند كه ادعاي دوستي و پيروي مرا دارند ولي عملشان مانند من نيست.

ابوالعلاء معري در خصوص اين دو گروه، قرن‌هاي پيش چنين سروده:

مردم دنيا را آزمودم يا دين دارند و عقل ندارند يا عقل دارند و دين ندارند.

نتيجه‌گيري

﴿ٱلَّذِينَ يَسۡتَمِعُونَ ٱلۡقَوۡلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحۡسَنَهُۥٓۚ أُوْلَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ هَدَىٰهُمُ ٱللَّهُۖ وَأُوْلَٰٓئِكَ هُمۡ أُوْلُواْ ٱلۡأَلۡبَٰبِ ١٨﴾ [الزمر: 18]. پس مژده ده بندگانم را آنانکه سخن را می‌شنوند و بهترينش را پيروي می‌کنند.

«برويم اي يار، اي يگانه من؛ دست مرا بگير، سخن من نه از درد ايشان بود، خود از دردي بود كه ايشانند اينان دردند و بود خود را نيازمند جراحات به چرك اندر نشسته‌اند و چنين است كه چون با زخم و فساد و سياهي به جنگ برخيزي كمر به كينت استوارتر می‌بندند برويم اي يار اي يگانه من برويم و دريغا، به همپايي اين نوميدي خوف‌انگيز به همپايي اين يقين كه هر چه از ايشان دورتر مي‌‌شويم حقيقت ايشان را آشكاره‌تر در می‌يابيم». [احمد شاملو].

* ﴿أَمَّنۡ هُوَ قَٰنِتٌ ءَانَآءَ ٱلَّيۡلِ سَاجِدٗا وَقَآئِمٗا يَحۡذَرُ ٱلۡأٓخِرَةَ وَيَرۡجُواْ رَحۡمَةَ رَبِّهِۦۗ قُلۡ هَلۡ يَسۡتَوِي ٱلَّذِينَ يَعۡلَمُونَ وَٱلَّذِينَ لَا يَعۡلَمُونَۗ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُوْلُواْ ٱلۡأَلۡبَٰبِ ٩﴾ [الزمر: 9]. «بگو آيا آنانكه می‌دانند با آنانكه نمی‌دانند مساوي هستند. اينك در انتهاي اين تحقيق، من مطمئنم كه خوانندة عزيز، معناي اين آيه را بهتر از قبل، درك مي‌كند».
* اگر هنوز هم در حقانيت مطالب اين تحقيق شك داري به تو می‌گويم كه تا كنون بارها علماي شيعه مانند علامه برقعي و اساتيد دانشگاهاي پاكستان و مصر از علماي ايران درخواست برگزاري مناظره و پخش مستقيم آن از صدا و سيما را داشته‌اند كه آقايان چون دستشان خيلي پر است!!! حتي يكبار هم به اين درخواستها پاسخ مثبت نداده‌اند.
* باز هم اگر شك داري نگاهي به دو جامعه سني و شيعه بينداز. براستي كدامين گروه است كه لعن و نفرين مي‌كند و كدامين گروه است كه هميشه دور وبر خرافات و افسانه‌هاي تاريخي مي‌گردد و كدام گروه متعصب‌تر است و نتايج اعمال كدام گروه، تفرقه افكنانه‌تر است و در كدامين جامعه، دزدي و دروغ و اختلاف و دشمني و بدبياري بيشتر است؟
* در لياقت و جامعيت حضرت علي هيچ شكي نيست ولي جايي كه فرهنگ اعراب، رياست پيران را می‌پسندد و از آنان اطاعت می‌كند و آنجا كه تمام قبايل از شمشير حضرت علي داغدار بودند و آنجا كه بيشتر مردم، موافق حكومت حضرت ابوبكر شدند و آنجا كه ما مطمئن شديم نصي در خلافت علي وجود نداشته، گناه حضرت عمر و ابوبكر چيست؟
* تمام اعتراض حضرت علي كه از اشعار و سخنان ايشان استنباط می‌شود نسبت به شيوه انتخابات بوده كه ايشان و بني‌هاشم حضور نداشته‌اند و نه اصل انتخابات. و در هيچ كجا ايشان، حضرت عمر و ابوبكر را ظالم و كافر و منافق و غاصب و... معرفي نكرده‌اند.
* ما در اين تحقيق با كوهي از اطلاعاتي كه به نفع حضرت عمر و ابوبكر بود مواجه شديم ممكن است براي يكي دو مورد بتوان با كلماتي مانند: مصلحت، تقيه، توريه[[255]](#footnote-255)، جعل مورخين و‌.‌.‌. دليل‌تراشي كرد ولي آيا اين جوابهاي سربسته، پا در هوا و مبهم، می‌تواند در برابر كوهي از اطلاعات كه در برابر محقق، دهان گشوده قانع كننده باشد؟
* محال است در روز قيامت تو را به خاطر لعن نكردن خلفاء و دشمني نكردن با سني‌ها و نخواندن زيارت جعلي عاشورا با دوزخ ببرند ولي مطمئن باش اگر عقائدت و يا رفتارت يا گفتارت حتي رنگ و بوي شرك يا تعصب و تفرقه داشته باشد در وسط دوزخ تا ابد معذب خواهي شد. از ما گفتن و از نادانها نشنيدن.
* عيب تقليد در اينجاست كه از فروع به اصول كشيده می‌شود. به جامعه ايراني نگاه كنيد چه كسي اصول دينش را بر مبناي تحقيق درك كرده است؟
* خوارج، ذوب در حماقتند.
* اشتباه بزرگ شيعه آن است كه فكر می‌كند اگر فردي مقدس و پاك با شخص ديگري اختلاف نظر پيدا كرد آن شخص ديگر می‌شود بدترين آدم روي كره زمين! و متاسفانه شيعه براي پايه ريزي دلايلي كه منجر به محكوميت ديگران شود هزار و يك خرافه را به پيشواي دين خود بسته است از مقام وحي و عصمت گرفته تا علم غيب و...
* طبق صريح آيه قرآن (كه نه ناسخ است و نه منسوخ و نه متشابه بلكه از آيات بسيار محكم است) ﴿وَلَا تَقۡفُ مَا لَيۡسَ لَكَ بِهِۦ عِلۡمٌ﴾ [الإسراء: 36]. ‌انسان آنچه را به آن علم و دانش ندارد نبايد پيروي كند و حتي نبايد به آن فكر كند. براي همين از آنجا كه هيچ مدرك معتبر و محكمي دال بر گنهكاري خلفاء وجود ندارد و اكثر قريب به اتفاق مسلمين (حتي در بين شيعيان) خلفاء را به عنوان مسلمان مي‌شناسند. به همين دليل، بيان هر داستان و حتي نكته‌ای بر خلاف اين، موجب گناهي بزرگ و ورود به آتش دوزخ خواهد شد. زيرا خلاف صريح آيه قرآن و مدارك معتبر تاريخي و اجماع مسلمين و رعايت شرط عقل و ادب است.
* اگر حضرت علي در اين زمان حاضر بودند، مطمئناً شيعه و تمام مسلمين را از بيان سخنان تفرقه افكن منع می‌كردند و از دروغ و بهتان‌هايي كه به عمر و ابوبكر وارد شده تعجب كرده و ما را در اين زمينه به شدت مواخذه می‌كردند.
* ابوبكر و عمر از فرمان پيامبر، سرپيچي نكرده و در امر خلافت مرتكب سوء استفاده و... نشدند. با توجه به قرائن، امارات، اسناد و مدارك و شواهد بيشمار موجود، پيامبر براي پس از خود جانشيني تعيين نفرمودند. ضمن اينكه لزوم اصل خاتميت نيز بر همين مبنا استوار است.
* وقتي ثابت شد كه پيامبر اكرم براي پس از خود جانشيني تعيين نفرموده‌اند ديگر نمی‌توان براي ابوبكر و عمر پاپوش‌هاي بيهوده ساخت و با ايرادهايي واهي مانند اينكه در سقيفه اجماع و دموكراسي نبوده آنها را زير سئوال برد[[256]](#footnote-256).
* نكته بسيار مهمي وجود دارد كه شيعه از آن غافل مانده و در صورت توجه به آن بسياري از شبهات او پاسخ داده می‌شود و آن توجه به اين آية قرآن است: قل انما ان بشر مثلكم: اي پيامبر بگو من نيز بشري مانند شما هستم. دقت كنيد كه مواردي كه در آن تمايزهايي آن هم فقط به خطر هدف نبوت وجود داشته در قرآن كريم دقيقاً وجود دارد اين موارد عبارتند از: وحي - عدم اشتباه و خطا در دريافت و ابلاغ دستورات خدا يا همان وحي به مردم - عمل و التزام عملي شخص پيامبر به آنچه كه مردم را به آن فرا می‌خواند - ولي در ساير موارد ايشان نيز مانند بقية مردم بوده‌اند. پس تمامي گفتارها و رفتارهاي پيامبر در يكي از 3 شق زير بايد تعريف شود: 1- يا ايشان طبق دستور مستقيم خداوند عمل مي‌كرده‌اند (البته اينگونه هم نبوده كه خداوند، مرتب براي هر موردي آيه نازل كند) 2- يا با مشورت با ساير اصحاب تصميمي را اتخاذ مي‌كرده‌اند (مانند اتخاذ روش جنگي در بدر و همچنين در احد) 3- يا اينكه طبق نظر شخصي خود (كه ناشي از طبيعت و ماهيت بشري ايشان بوده ـ علاقه و رغبات شخصي و...) سخني را بيان می‌كرده‌اند. و هر گاه نيز در اين زمينه مرتكب اشتباهي مي‌شدند سريعاً از طريق وحي مطلع می‌شدند. به همين دليل بيشتر سخناني كه ايشان در رابطه با حضرت علي بيان فرموده‌اند در همين شق سوم می‌گنجد. كه صد البته اشتباه نيز نكرده و ما نيز معترفيم كه علي يكي از قاضي‌ترين و داناترين و شجاع‌ترين اصحاب و حتي وصي و برادر پيامبر، بوده است ولي بی‌هيچ شكي هيچ نص واضح و روشني مبني بر خلافت منصوص ايشان (كه طبق فرمان خداوند بوده باشد) وجود ندارد.
* نيت حضرت عمر و ابوبكر بدون ذره‌ای شك و ترديد از زمان پذيرش اسلام (در شرايط خفقان زاي مكه) تا زمان وفات، مثبت و خالي از هر گونه سوء نيتي بوده است.
* اين دو نفر به جز در روز پر آشوب و خطرناك سقيفه در تمامي مراحل قبلي و بعدي جز خوبي و نيكي، هيچگونه برخوردي با ساير مسلمان‌ها نداشتند چه برسد به خاندان پيامبر!.
* شايد اشتباه آنها اين بوده كه با وجود شخص لايقتر از خود يعني حضرت علي از حكومت كناره گيري نكردند. البته اين قضاوت ماست و ما به هيچ وجه نمي‌توانيم به اين راحتي، شرايط اجتماعي، سياسي و فرهنگي 1400 سال پيش را تجزيه و تحليل كنيم.
* تمام اعتقادات شيعه يك صحت جزئي و اوليه دارد ولي در قرون بعدي بعلت نفوذ انديشه‌هاي غاليان و نفوذ فرهنگ مسيحيت و يهود و ايراني و هندي به آنها شاخ و برگ داده شده و دچار غلو و خرافه و زياده‌روي شده و علت اينكه علماي شيعه براي تمام اشتباهات و نتيجه‌گيري‌هاي غلط خود يك يا چند آيه و حديث و داستان در چنته دارند وجود همين صحت اوليه و جزئي است.براي مثال: پيامبر اكرم جهت طلب آمرزش و آموزش عبرت‌گيري به ديگران به قبرستان بقيع مي‌رفته‌اند ولي ساختن گنبد و بارگاه و ضريح و زيارتنامه خواني و دور ضريح گشتن (مانند كعبه) زدن قفل و طلب شفا و بوسيدن درو ديوار و براه انداختن گروه اركستر و... به هيچ وجه در سنت و روش ايشان جايي نداشته و قطعاً از فرهنگ ايراني مسيحي وارد فرهنگ شيعه شده است. به همين ترتيب زياده‌روي‌هاي ديگر را بررسي كنيد مانند سفارش به دوستي با علي[[257]](#footnote-257) كه سر از ولايت مطلقه فقيه و خلافت و امامت و.. و درآورده است.
* اينجانب مشتاقانه در پي دانستن عيوب و اشتباهات كار خود هستم البته پاسخ به ايرادات و سئوالات بايد 1- در چارچوب قرآن باشد (يعني اگر مفاد حديثي مخالف معناي آيات قرآن باشد نمی‌توان آن آيه را با حديث، توجيه و تفسير و تحريف كرد) و اصولا با حديث نمی‌توان آيه قرآن را نسخ كرد و كارآيي حديث جايي است كه مفاد آيات، نامعلوم و مبهم بوده و يا توضيح كاملي وجود نداشته باشد. 2- حديث يا روايت تاريخي با ذكر سلسله روات و منبع مورد استفاده باشد 3- از كتبي كه در قسمت منابع، سنديت آن رد شد نباشد. 4- اگر آيه‌ای از قران شاهد آورده شود بايد حتما توسط آيات قبل و بعد و همچنين ساير آيات قران تاييد و تفسير و تجزيه و تحليل شود و نه توسط افسانه‌هاي تاريخي.
* شيعه معتقد است: ماجراي خواستگاري حضرت علي از دختر ابوجهل دروغ است. ابن سباء افسانه است. ازدواج ام كلثوم با عمر ساختگي و جعلي است. خطبه علي در ستايش عمر جعلي و دروغ است. 80 بار طلب آمرزش علي براي خلفاء روي منبر جعلي و دروغ است. نامه‌هاي علي به استاندرانش كه اگر كسي ايشان را بر خلفاء برتري داد حد مفتري بزنند دروغ است. امام جماعت بودن ابوبكر در آخرين روزهاي حيات پيامبر اكرم دروغ است. اينكه فقط ابوبكر حق داشته در خانه‌اش را به مسجد باز بگذارد دروغ است. و تمامي احاديث پيامبر در ستايش اصحاب (به جز حضرت علي) درو است... ما نيز اصراري نداريم كه تمام اينها راست است ولي براحتي می‌توانيم نتيجه‌گيري كنيم كه اكثر افسانه سرايي‌هاي شيعه نيز دروغ و جعلي است.
* زعماي شيعه در طول قرنهاي گذشته و به خصوص پس از صفويه چنان جوي در اذهان مردم ايجاد كرده‌اند كه هر چه كتاب وجود دارد متعلق به شيعه است و تمام پاسخها نزد شيعه است و تمام دانشمندان اين طرف هستند در صورتيكه در اين تحقيق متوجه شديد موضوع، دقيقاً عكس اين است.
* چنانچه شيعه به دور از احساسات مذهبي، افسانه‌هاي تاريخي دروغين وارد شده در فرهنگ خود را كنار بگذارد و برادران سني نيز تعصبات و تقدسات بيهوده روي برخي از شبه اصحاب را كنار بگذارند و از نگاه عقل به مسائل نگاه كنند هر دو به ماهيت اسلام ناب و رضايت پيامبر و خشنودي خدا و وحدت كلمه دست پيدا خواهند كرد. و اگر ما دست از سب و لعن خلفاي آنها برداريم و آنها متقابلاً رفتار و گفتار علي را نصب العين خود قرار دهند و با ما متحد شوند براستي در اين ميان چه كسي سود می‌كند؟ و چه كسي ضرر؟ و چه كسي خشنود مي‌شود‌؟ و چه كساني ناراضي؟ و دكان چه كساني براي هميشه بسته خواهد شد؟
* در اين تحقيق به خوبي متوجه شديم كه تمام اعتقادات مخصوصة شيعه بدون حتي يك استثناء بر پاية داستان‌هاي تاريخي است و همه می‌دانند كه تاريخ يك دروغگوي بزرگ است. پس متاسفانه شيعه (و نه تشيع) چيزي نيست جز يك دروغ بزرگ.
* تمامي عقايد شيعه بر مبناي تاريخ است و روايات تاريخي (بر خلاف قرآن كريم‌) ظني الصدور است پس اعتقادات شيعه بر مبناي گمان و ظن است و ظن و گمان طبق نص صريح قرآن و عقل در پيشگان خداوند متعال هيچ جايگاهي ندارد. پس بهتر است براي زماني كه در پيشگاه خداوند قرار می‌گيريد پاسخ بهتر و مناسب‌تري پيدا كنيد.
* من يقين دارم كه متهم به شورش و خروج از دين می‌شوم ولي باكي نيست، امام حسين نيز وقتي قصد اصلاح امت جدشان را كردند شبه علماء به همراه قدرت‌هاي سياسي و با استفاده از جهل عوام الناس، ايشان را متهم به خروج از دين كردند. به قول حسنك وزير، بالاتر از حسين علي نيم، كه بر دار كشند يا غير دار... هدف من پاك كردن گنده كاريهاي شاهان و روحانيون صفويه است.
* من با صراحت اعلام می‌كنم هركس كوچكترين مخالفتي (مستقيم يا غير مستقيم) با اتحاد بين مسلمين داشته باشد حقوق بگير انگليس يا عملة شيطان است. مطمئن باشيد و شك نكنيد.

سخني با برادران اهل سنت

برادران عزيز، آحاد شيعه (بر خلاف شيعيان گذشته) به قرآن معتقدند و اين نغمه عالم نمایان (جاهلان حقیقی) است كه مي‌گويند شيعه معتقد به تحريف قرآن است. برادران عزيز اهل سنت، شيعه قبرها را پرستش نمی‌كند بلكه در اين زمينه او را فريب داده‌اند. برادران عزيز تنها عيب و اشتباه شيعه خصومت و دشمني با خلفاء بود و من اينك به شما قول شرف می‌دهم كه با خواندن این مطالب تحقيقی من 80 درصد از شيعيان -لااقل ايراني- نظرشان نسبت به خلفاء عوض خواهد شد.

سخني با هموطنان شيعه

من در اين كتاب كوشش و سعي و تلاش بسياري به خرج دادم كه بدور از ذره‌ای تعصب، داستان‌هاي تاريخي مورد تاييد شيعه را تجزيه و تحليل كنيم زيرا معتقدم يكي از علل اساسي و مهمي كه موجب بروز تفرقه و دشمني ميان شيعه و سني شده وجود همين داستانهاي جعلي و موهوم است من در اين تجزيه و تحليل، نهايت سعي را به خرج دادم كه راه افراط و تفريط را نپيموده و از ديد عقل محض به مسائل نگاه كنم. و تعصبي در اين زمينه نداشته باشم. كاري به اينكه ايراني هستم نداشته باشم. كاري به اينكه عمر به كشورم حمله كرد و ما را شكست داد نداشته باشم و به قدري در اين زمينه تحقيق و تامل كردم گويي يكي از همان افراد در زمان پيامبر شدم و دقيقا با روحيات و عملكرد و شخصيت تك تك آنها آشنايي پيدا كردم. اكنون حاصل تلاش خود را براي شما نوشتم تا انديشه شما را نيز روشن كرده باشم البته انديشه‌ای كه با دروغهاي تاريخي، خرافه‌هاي مداحان، تحليلهاي وعاظ، فرهنگ گوسفندي برخي از عوام و تجزيه و تحليل‌هاي نويسندگان نادان، تخدير و پوك و سنگ، نشده باشد.

اشتباه بسيار بزرگ شيعه آن است كه فكر می‌كند نظر پيامبر اكرم روي مصداق و فرد بوده است، (البته ايراني‌ها هميشه به جاي فكر پرستي فرد پرست بوده‌اند) در صورتيكه هدف پيامبر اكرم تثبيت اسلام در شبه جزيره و گسترش آن در سطح جهان متمدن آن روز بوده است. حال تفاوتي نمی‌كند اين هدف به دست حضرت علي صورت بگيرد يا به دست حضرت عمر يا حضرت ابوبكر. و ايكاش هموطنان من، اين نكات ساده را می‌فهميدند.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| غرض، گشودن قفل سعادتست به جهد |  | چه فرق، گر زر سرخ و گر آهن است كليد |

[پروين اعتصامي]

* اگر با دقت و به دور از تعصبات مذهبي وارد كنه عقايدي كه در فرهنگ عوام شيعه، از طريق برخي از علماء و نويسندگان و مداحان وارد شده نگاه كني آنجا را پر از دروغ و كينه و نفرت و سب و لعن و تعصب و ناداني و خرافه، خواهي يافت. يعني بلايي كه آقايان بر سر شيعه آوردند اين بود. پس اگر جوانان از دين روگردان شده‌اند نبايد زياد تعجب كنيم و گناه آن را به گردن آمريكا و اسراييل و اينترنت و ماهواره و مواد مخدر و... بيندازيم. زيرا تمام اينها به صورت بسيار گسترده‌تر در ساير ممالك سني نشين نيز، وجود دارد در صورتيكه جوانان آنها از نظر پايبندي به شعائر اسلامي از تمام روحانيون ما بهترند پس عزيزان من: كرم از خود درخت است.
* براي خوانندة بی‌طرف، مسلم شد كه حضرت عمر و ابوبكر، خصوصاً و ساير اصحاب، عموماً به آيات قرآن و سخنان پيامبر، ايمان كامل داشتند. با عنايت به اين نكته و با عنايت به اينكه اين دو نفر در طول خلافت، حتي ذره‌ای سوء استفاده نكردند نمی‌توان باور كرد به صرف قدرت طلبي و يا دشمني با علي، خودشان را فقط براي 2 سال حكومت، جهنمي كرده باشند! و اگر هم -بنا به فرض باطل و محال- چنين باشد به هيچ وجه نمی‌توان قبول كرد كه ساير اصحاب به خاطر خلافت يك نفر ديگر، خودشان را جهنمي كرده باشند. و باز بنا بر فرض محال نمی‌توان قبول كرد با چنين بنياد باطل اندر باطلي آنهمه موفقيت پس از نبي اكرم در همه زمينه‌ها (از جمع آوري قرآن تا سركوب شورش رده و شكست امپراطورهاي و گسترش اسلام در جهان متمدن آن روز و...) به دست بياورند. پس نتيجه می‌گيريم كه تفكرات باطلي مانند غصب خلافت، زاييده ذهن ماليخوليايي غاليان و نويسندگان قرن اول و دوم هجري به بعد است!.
* شايد براي خواننده عزيز، پس از خواندن اين تحقيق، مطالب آن اندكي نو و تازه و حتي عجيب و غريب، جلوه كند يكي از دلايل اين امر آن است كه: صنعت چاپ فقط چند دهه است كه به اين گستردگي وارد ايران شده و در اين سال‌ها نيز بنا به علل مختلفي (هزينه بالا - سانسور و...) حتي كتب مرجع شيعه مانند استبصار و تهذيب و من لايحضر الفقيه، ترجمه، چاپ و منتشر نگرديده است چه برسد به كتب مخالفين و منتقدين. تمامي تريبونها و راديو و تلويزيون و كتب و... نيز در دست آقايان بوده است پس مسلم است كه اكنون اين مسائل براي هر خوانندة ايراني عجيب و تازه جلوه كند.
* اگر هنوز هم، نسبت به مطالب اين كتاب، شك داري كاري به تو ياد می‌دهم. يكي از بهترين كتابهاي نويسندگان شيعه را انتخاب كن. و همراه اين تحقيق سپس، بدون اينكه نام و مشخصات نويسندگان آنها را بنويسي اين دو كتاب را به يك نفر كه دين ديگري (به غير از تشيع و تسنن) دارد، بده و از او بخواه، نظر خودش را درباره اين دو كتاب به تو بگويد. من نمی‌دانم درباره كتاب من چه می‌گويد ولي مطمئن باش درباره كتاب نويسنده شيعه خواهد گفت: سراسر تعصب، كينه، كاملاً خالي از منطق و دليل علمي، پر از اوهام و خيالات، خرافات و دروغ، توجيهات مكرر و درهم و برهم، بافتن آسمان و ريسمان براي تاييد نظرات خود، آرمانگرايي شديد، فرار از واقعيت و...!.
* انسان، اگر تقليد كند، مرتباً دچار اشتباه و خطا می‌شود ولي اگر به قرآن و عقل خودش رجوع كند درصد اشتباهات او كمتر می‌شود. خداوند در قرآن كريم آيه‌ای دارد كه كاملاً مخالف تقليد و پيروي از ظن و گمان است: و لا تقف ما ليس لك به علم: اين يعني اينكه خودت بايد در باره موضوعات شبه برانگيز با تحقيق و تلاش به علم و يقين برسي و با تحقيق و علم، فكر كني، حرف بزني و عمل كني نه بر مبناي تقليد كه سرشار از ظن و شك و ترديد است كه ان الظن لايغني من الله شيئا.
* اين تحقيق براي خود من نيز جالب و نو و تازه بود من در جريان اين تحقيق با كمال تعجب، می‌ديدم كه چگونه بيشتر عقايد شيعه بر خلاف قرآن و غير عقلي و غير منطقي است و به خرافه نزديك. عقائدي مانند: رجعت، بداء، خلافت منصوص، غيبت، عصمت، علم غيب، ولايت تكويني، شفاعت، مناسك تدفين و عزاداريها و ساختن قبور و... براستي ايراني‌ها هر گاه از طريق تلويزيون و يا مطالعه كتب، عقايد عجيب و غريب ساير ملل را می‌فهمند لبخندي تمسخر آميز بر لبان آنها نقش می‌بندد ولي چرا نوبت به خود ما كه می‌رسد تمامي خرافات، حقيقت محض می‌شود؟!.
* آنچه از دين و روح اسلام به جهان تشيع فعلي رسيده و درك و فهمي كه شيعه از اسلام دارد از طريق منقولات راوياني معدود بوده كه بيشتر آنها به خاطر منافع سياسي يا اقتصادي يا علمي اطراف امامان شيعه را گرفته بوده‌اند افرادي كه بعضاً يا رانده امامان بوده يا فاسد المذهب و غالي بوده‌اند. ضمن اينكه نبايد نقش آنها را در دستكاري و يا جعل حديث و نسبت دادن آن به امامان شيعه ناديده گرفت. درك و استنباط اهل سنت از اسلام بر مبناي منقولات سي هزار نفر از صحابه‌ای بوده كه مدت 10 يا 23 سال مستقيماً با نبي اكرم در تماس بوده‌اند. در اينجا عنصر اجماع و تواتر و نزديكي بيشتر به عصر پيامبر به نفع سني‌ها و عنصر خاندان اهل بيت پيامبر به نفع شيعه‌ها می‌چرخد و شايد تنها راز بقاي انديشه‌ها خرافي شيعه تا كنون، وجود اين عقايد در پشت نقاب زيباي حب اهل بيت بوده باشد.
* من نه در جامعة سني زندگي كرده‌ام نه سني هستم (البته تبعيت از سنت پيامبر را قبول دارم) و نه حتي از كتب و منابع اهل سنت استفاده كرده‌ام. به هر چه رسيده‌ام در همينجا و ميان همين مردم و از لابه‌لاي همين كتابها بوده است. اين موضوع را به دو جهت گفتم: 1- اگر كسي به دنبال حقيقت باشد آنرا پيدا مي‌كند، هر كجا كه باشد. 2- كسي نمي‌تواند مارك سني گري به من بزند زيرا من در جاي جاي كتابم نسبت به حضرت علي، اظهار ارادت و علاقه كرده و مجدداً متذكر مي‌شوم حتي اگر قطعه قطعه شوم دست از علي بر نمی‌دارم و همين سفارش را براي تمام دوستان و خوانندگان عزيز دارم. ولي آنگونه تشيعي كه خالي از خريت و حماقت و تعصب و تقليد كوركورانه و كينه و نفرت و تفرقه و اوهام و خيالات ماليخوليايي و غلو و شرك و دروغ است. در يك كلام: تشيعي كه از مداحان دروغگو و وعاظ متعصب و روحانيون نادان و نويسندگان يك بعدي، تاثير نگرفته باشد، بلكه بر مبناي حقيقت ناب و عقل محض، استوار باشد. و محبتي هم كه نسبت به علي دارم محبتي است بر پايه شناخت و معرفت، نه علاقه‌اي كوركورانه و از روي احساس. و ترجيح می‌دهم اگر لياقت محشور شدن با علي را نداشتم با حضرت عمر و حضرت ابوبكر محشور شوم ولي با روحانيون و نويسندگان و مداحان احمق و دروغگوي هموطنم، محشور نشوم زيرا شك ندارم اينها با ابوجهل و ابن‌ملجم محشور خواهند شد. اين را به شرافتم قسم می‌خورم.
* براي كساني كه درگير دعواهاي شيعه و سني و برتري علي يا عمر و ابوبكر هستند شعر زير از پروين اعتصامي را می‌آورم:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| غرض، گشودن قفل سعادتست به جهد |  | چه فرق، گر زر سرخ و گر آهن است كليد |

* اگر روز قيامت در پيشگاه خداوند حاضر شدي و او از تو پرسيد چرا عمر و ابوبكر را لعن می‌كردي و من كجاي قرآن، چنين چيزي گفتم و تو از كجا به اين مطالب، مطمئن شدي چه جوابي داري؟ آيا مي‌گويي در داستانهاي تاريخي مطالبي را خواندم؟ آنوقت از تو مي‌پرسند چرا فقط مطالبي كه دوست داشتي را انتخاب كردي و خواندي! يا می‌گويي پيرو آقا بالاسرها بودم! آنگاه به تو مي‌گويند: پس همراه همان آقا بالاسرها وارد دوزخ شو.
* من در اين تحقيق نه در پي اثبات دوزخي بودن كسي بودم و نه در پي اثبات بهشتي بودن كسي! من می‌خواهم ثابت کنم هر آنچه آقايان می‌گويند بر مبناي شک و ترديد است و بنابر تاييد هر عقل آزاد خالي از تعصب و بنا بر آيات قرآن، نمی‌توان با شک و ظن و ترديد به ديگران تهمت و افتراء وارد کرد.
* انسان به حکم عقل، هيچگاه در اموري که شک دارد نبايد داخل شود صريح آيه قرآن نيز می‌گويد: آنچه به آن علم نداري را پيروي نکن زيرا گوش و چشم و دل‌ها همه در برابر خداوند مسئولند. اکثريت مسلمين و حتي دانشمندان غير مسلمان، نظر مساعدي نسبت به خلفاء دارند پس نتيجه می‌گيريم: به حکم عقل و آيات قرآن و اجماع اکثريت مسلمين، نبايد خلفاء را سب و لعن کرد. دقت کنيد که عذابي که در احاديث براي زبان نقل شده شديدترين عذاب است. و در احاديث فراواني نيز آمده که نجات در سکوت است. خواننده منصف و منطقي با خواندن مطالب اين تحقيق، متوجه شد که بسياري از اصولي که براي او يقيني جلوه داده‌اند بر مبناي داستانهاي تاريخي و ظن و شک و ترديد است و هيچ پايه علمي و يقيني ندارد و نمی‌توان بر مبناي آنها قضاوت کرد به ناچار طبق آيه: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱجۡتَنِبُواْ كَثِيرٗا مِّنَ ٱلظَّنِّ إِنَّ بَعۡضَ ٱلظَّنِّ إِثۡمٞۖ﴾ [الحجرات: 12]. «اي کساني که ايمان آورده‌ايد دوري کنيد از بسياري از گمانها همانا پاره‌ای از گمانها گناه است». ما حق نداريم با سني‌ها دشمني کنيم و با عمر و ابوبکر حتي در دل دشمن باشيم. و اگر کسي سزاوار لعنت باشد آن کساني هستند که با عنوان کردن افسانه‌هاي 14 قرن قبل در امت اسلامي ايجاد تفرقه کرده و بدگويي کساني را می‌کنند که بيشترين و موثرترين نقشها را در حفظ و گسترش اسلام داشته‌اند. پس اگر کسي دوزخي باشد همين آقايان هستند و اگر کسي حسود و منافق و رياست طلب باشد نيز همينها هستند چنانچه براي بيشتر مردم ما نيز ثابت شده و انشاء الله در آينده نيز بيشتر ثابت خواهد شد.
* چنانچه شيعه علي هستي، در اين تحقيق، متوجه شدي که رابطه علي با خلفاء هر چه بوده مبتني بر دشمني نبوده بلکه با بدترين نگاه مي‌توان گفت مبتني بر انتقاد بوده است. ولي اگر پيرو مستر همفر (جاسوس انگليسي در ممالک اسلامي) هستي می‌تواني طبق يکي از مواد دستورالعمل اداره جاسوسي انگلستان،پشت بلندگو بروي و داستان‌هاي دروغين حمله عمر به خانه علي و قلم و دوات خواستن پيامبر را نقل کني که حتي اگر راست هم بود مايه وزر و وبال بود چه برسد به زماني که مطمئن شديم دروغ محض است.
* **نکتة بسيار مهم:** اين تحقيق براي ايجاد درگيريهاي بيهوده لفظي با ديگران نيست اين مطالب براي اين است که خلفاء را به حال خود رها کني و در جستجوي خدا برآيي.
* من از خوانندة عزيز، انتظار دارم چنانچه مطالب حاضر به دلش نشست با ديگران درگيري لفظي نداشته و به شکرانه اين آگاهي سعي کند ديگران را تحمل کند. زيرا يک پزشک هيچگاه مريض سرطاني خودش را با چوب کتک نمی‌زند بلکه برايش دل می‌سوزاند.
* خداوند كريم هرآنچه غير حسي و غير تجربي بوده را در قرآن بيان كرده است‌: وجود يك خداي ناپيدا، زنده شدن مردگان در قيامت، نبوت، معجزه، وجود فرشته گان، جن، طول عمر 1000 ساله نوح، خواب سيصدساله اصحاب كهف و... تمام اين موارد از نقطه نظر تجربه و عقل و منطق بشري امور بسيار عجيب و غيرعادي است ولي چون ما به اعجاز قرآن و صداقت و شرافت و امانت حضرت محمد ايمان داريم اين موارد را بی‌چون و چرا قبول می‌كنيم ولي اين دليل نمی‌شود كه هر خرافة مخالف عقل ديگري را بر پاية قياس و يا تطبيق با آيات قرآن و روايات تاريخي، قبول كنيم. هر خرافه‌ای كه در كتابهاي تاريخي وجود دارد خواه نويسنده‌اش سني باشد يا شيعه، ايراني يا عرب، نبايد جزو اعتقادات ما شود. براستي پس خداوند براي چه به انسان، عقل داده است؟ و براي چه اينهمه در قرآن و احاديث، انسان به تعقل و تفكر دعوت شده است؟ آيا تقليد از عرفهاي غلط يا افكار منحط گذشته گان نياز به تعقل و تدبر دارد؟! در يك كلام‌: در رابطه با قرآن: تعبد. در ساير موارد: تعقل.
* محمد جواد مغنيه عالم شيعه لبناني در کتاب امامت علي در آينه عقل و قرآن خطابي دارد به برادران سني که من در اينجا بسيار به جا و مناسب ديدم همين خطاب را به برادران شيعة هموطنم داشته باشم. ايشان می‌گويند:
* ﴿وَلَٰكِنَّ أَكۡثَرَكُمۡ لِلۡحَقِّ كَٰرِهُونَ ٧٨﴾ [الزخرف: 78]. «اکثرشان از حق کراهت دارند».

همه می‌گوييم هيچ امامي جز حق نيست. اما در عين حال بيشتر کساني که مدعي اين مطلبند بدان عمل نمی‌کنند. يک مثال: حق می‌گويد پيش از آنکه تو مسئول اشتباه ديگري باشي مسئول خطاي خودي و نيز حق می‌گويد: هر اشتباهي که ديگري مرتکب می‌شود تو نيز ممکن است مرتکب آن گردي زيرا گاهي خطا ناشي از خواهش‌هاي نفساني و زماني از محيط يا تربيت ناصحيح و گاه ديگر به سبب تحقيقي نارسا و يا به هر علل ديگري منشاء می‌گيرد. تمام اين اشتباهها همانطوري که بر تو رواست بر ديگران نيز ممکن است و تو مانند ديگران مصون از خطا نيستي.

اگر گمان کني که تو صددرصد بر حق هستي و غير از تو يکسره در خطاست بی‌آنکه براهين او را بنگري و تحقيق کافي درباره آن کني در اينصورت امامي غير از حق پذيرفته‌ای و در نتيجه تو در ادعاي خود که: امامي جز حق نداري دروغگويي.

آري هر چند ممکن است ديگري در باور خود به خطا رود ليکن عکس آن نيز محتمل است. چه بسا ممکن است اعتقاد او بر پايه واقعيت استوار باشد و تو يقين کني که او در اشتباه است. به خاطر زود داوري کردن مي‌توان حکم بر خطاکار بودن تو نمود ولي درباره او پس از تحقيق و مطالعه بايد قضاوت کرد.

بنابراين اگر می‌خواهي در تناقض گويي نيفتي و از خطا دور بماني بر توست که زود حکم نکني گرچه با نظر و عقيده پدران و نياکانت در تضاد باشد. بلکه بايد راه درستي که تو را به يقين (در اثبات يا نفي آن) مي‌رساند با تحقيق کافي انتخاب کني. بديهي است روشي که بر مي‌گزيني می‌بايست متناسب با طبيعت آن مطلب مورد نظر باشد. چه گاهي روش وصول به واقع مشاهده عيني و گاه سمع و حس و لمس و زماني از طريق عقل و براهين عقلي می‌باشد.

بي‌شک راه وصول به حقيقت وجود دارد ليکن چنان نيست که هر خطاکاري به اشتباه خود پي ببرد. و سپس خود را با ميزان حق بسنجد و از آن برگردد. پس در برابر کسي که -عمدا يا سهوا- بر اشتباه خود پافشاري می‌کند چه بايد کرد؟ و درمان دردش چيست؟

* + - * متوجه شديم كه عقايد اختصاصي شيعه نه با اجماع و نه با عقل و نه با تاريخ و نه با قرآن و نه با اصول تجربي و واقعي امروز همخواني و هماهنگي ندارد و حتي با تمام اينها در تضاد كامل است.
			* اگر آموزه‌هاي روحانيون صحيح و خالي از تحريف و خرافه و دروغ بود نبايد اكنون به جايي برسيم كه مردم ما آدم‌هاي لختي بی‌دين را مسلمان‌تر از آقايان خوارج حزب‌الهي بدانند.
			* علت اينكه جامعة شيعي روز به روز بيشتر در مرداب خرافات فرو مي‌رود اين است كه تمام برداشت‌هاي غلط او از مباحث تاريخي مانند زنجير به هم پيوسته است و نمي‌توان يكي را نقض و بقيه را قبول كرد و او اگر يكي از خرافات را نقض كند تمامي اين كاخ رويايي فرو می‌ريزد. خلافت به امامت وصل است و امامت به علم غيب و مقام عصمت و اين هر سه به تقيه و بداء و...
			* براستي چرا ادعاهاي شيعه فقط با بحثهاي كلامي و جدلي قابل اثبات است؟
			* آيا تعجب آور نيست كه تمام اتهاماتي كه شيعه به حضرت عمر و ابوبكر وارد می‌كند براحتي قابل رد است؟ آيا حداقل نبايد يكي از اين اتهامات قابل اثبات باشد؟ در اين كتاب به خوبي مشاهده كرديد كه تمامي اين اتهامات براحتي و با صدها دليل و مدرك عقلي و تاريخي رد شد.
			* شيعه با پافشاري بر اين عقيده اشتباه كه پيامبر اكرم طبق فرمان خداوند حضرت علي را به عنوان خليفه (به معناي حاكم و امير) خود معرفي كردند باعث شده كه:

باز شدن باب تفرقه و نفاق در بين امت اسلامي.

لعن و تكفير و خوار و بی‌مقدار ساختن تمام اصحاب نبي اكرم.

ضعيف جلوه دادن حضرت علي در تثبيت مهم‌ترين اصل دين (البته به زعم شيعه) يعني امامت بر مبناي خلافت.

بستن دروغ بر خدا و پيامبر و امامان.

بي غيرت نشان دادن جامعة صدر اسلام.

باب شدن جواز انحصاري حكومت افرادي خاص بر مردم در طول تاريخ.

مخدوش كردن كامل اصل خاتميت و حتي نبوت.

ناقص جلوه دادن دين اسلام كه با عدم انتخاب حضرت علي ناقص ماند و طبق آيه اكمال، اكمال دين صورت نگرفت.

منحرف نشان دادن چهره اسلام فعلي. زيرا هر آنچه به ما رسيده توسط تواتر و احاديث و عملكرد اصحاب پيامبر بوده است.

ناكارآمد جلوه دادن زحمات و تلاش 23 ساله شخص نبي اكرم در تربيت و اصلاح جامعه و حتي اطرافيان نزديك ايشان. (پس بنابر طريق اولي پس از 14 قرن كساني ديگر كه پيامبر هم نيستند نمی‌توانند ديگران را هدايت و اصلاح كنند و...).

عدم فصاحت آيات قرآن و حتي سخنان نبي اكرم (به خاطر ترس يا تقيه و يا...) در معرفي صريح جانشين (و به عنوان مثال استفاده از كلمه مولي با 27 معني متفاوت).

مبهم و گنگ و نارسا جلوه دادن آيات قرآن كريم كه حتما نياز است با روايات و داستانهاي ضد و نقيض تاريخي تفسير و فهميده شود و حتي نبايد به آيات قبل و بعد آن توجه كرد و.... و در نهايت بی‌اعتبار ساختن قرآن به عنوان كتاب نور و هدايت و وسيله اتحاد.

* + - * در اين تحقيق متوجه شديم كه هر كجا پاي عقل و منطق به ميان مي‌آيد بيشتر دلايل و مدارك تشيع صفوي پوج و بی‌اعتبار می‌شود.
			* در اين تحقيق متوجه شديم كه تمامي دلايل شيعه بدون حتي يك استثناء بر مبناي داستانها و روايات تاريخي بنا شده است چه در تاييد عقايد خود و چه در رد و تكفير اصحاب پيامبر اكرم. پس اگر تاريخ و روايات تاريخي می‌تواند مورد استناد قرار بگيرد در اين كتاب ما نيز در تاييد نظرات خود روايات بيشماري را آورديم و هر چه بوده از بين همان كتبي است كه شيعه به آنها استناد می‌كند. پس اگر روحاني محله به تو گفت همه اينها جعليات و دروغهاي تاريخي است به طريق اولي تمام ياوه‌هاي روحانيون نيز دروغ است زيرا منابع مورد استناد ما از كتب معتبرتر و قديمي‌تر است.
			* در اين تحقيق اين نكته به خوبي ثابت شد كه پاسخهاي شيعه بيشتر جنبه كلامي و جدلي و بافتن آسمان ريسمان و خروج از قواعد مسلم صرف و نحو عربي و عدم توجه به سياق آيات قبلي و بعدي و... است. در يك كلام: محققين شيعه شاه عباسي نمی‌توانند حتي براي يكي از سئوالات مطروحه پاسخي صريح و ساده و روشن و سر راست داشته باشند.
			* بر خلاف تبليغات رايج جو حاكم بر فرهنگ ديني ايران جوي كاملاً بسته و جاهلانه و متعصبانه است. به همين دليل، خواننده‌ای كه در اين جو بزرگ شده است ممكن است با مشاهدة علاقه نويسنده اين كتاب به حضرت علي و سپس مخالفت او با بسياري از روايات تاريخي متعجب شود. ولي دوست عزيز، در اين سطور تو با نهايت آزادي و آزادگي و حقيقت بيني مواجه می‌شوي كه متاسفانه با جوي كه تو در آن بزرگ شده‌ای كاملاً در تضاد است.
			* خداوند در آيه‌ای از قرآن می‌فرمايد: ان الدين عندالله اسلام: دين نزد خدا اسلام است. پس عناويني مانند سني و شيعه بی‌معنا است.
			* اگر خوانندة عزيز به سخنان من در اين كتاب مبني بر قشري بودن محبت شيعه نسبت به اهل بيت و نبودن ذره‌ای معرفت در اين زمينه شك دارد من می‌توانم براحتي صحت سخنانم را براي شما تاييد كنم. يك شب به محلي كه در آن روضه‌خواني است برويد (زيرا شيعيان دو آتشه در اين اماكن به وفور ديده مي‌شوند) و از افرادي كه در آنجا تردد می‌كنند بخواهيد فقط يك حديث از يكي از 14 معصوم مورد اعتقاد و علاقه‌شان براي شما بگويند اگر 10% آنها چنين كردند من حرفم را پس مي‌گيرم.
			* يكي از علل بسيار مهمي كه خرافات توسط زعماي قوم، اصلاح نمي‌شود آن است كه آنها نمی‌خواهند سخني مخالف عقائد رايج و علايق مردم بگويند و بدين ترتيب پايگاه خودشان در ميان آنها را از دست بدهند.
			* اگر شيعه را پيروي از علي به عنوان يك انسان متعادل تابع عقل و دين اسلام و به دور از احساسات، تعريف كنيد من يك شيعه ام. ولي اگر شيعه را به معناي اعتقاد به خلافت منصوص تعريف كنيد من به هيچ وجه يك شيعه نيستم.(البته بهترين نام از نظر من فقط مسلمان است).
			* ممكن است اين ايراد به من وارد شود كه چرا اينهمه به همه چيز شك كرده و ايراد گرفته ام. ولي عزيزانم، به قول حضرت عيسي وقتي در كسي يك چيز بد ديدي بگرد باز هم چيزهاي بد ديگري پيدا می‌كني! علاوه بر اين آتش جهنم چيزي نيست كه با وجود اينهمه اشكال و ايراد وارده كه روحانيون پاسخ آنرا با يك حديث سرسري توجيه مي‌كنند خودم را جهنمي كنم!.
			* من سئوالي دارم خارج از قيل و قال‌هاي كتاب‌ها، 30 سال است تمامي شئونات كشور در دست روحانيون است از ولي فقيه تا مجلس و... بر خلاف ساير مردم، براي من گراني نخود و لوبيا مهم نيست. حتي جنگ و كشته شدن جوانان. ولي سئوال من اينجاست در عمل به كجا رسيده ايم؟ وضعيت حجاب كه الحمدلله نيازي به گفتن ندارد. اگر با اتوبوس به مسافرت بروي وضعيت نمازخوان‌ها را هم در بين راه مي‌فهمي. اعتياد هم كه ماشاء الله. سيگار هم كه فبها. مهر و محبت و تعاون هم كه حرفش را نزن. خوشي هم كه نداريم. با تمام دنيا هم سرجنگ داريم. ولي از آن طرف، وضعيت مثلاً عربستان چگونه است. هم خوشند هم قوانين اسلام را مو به مو اجرا می‌كنند. اگر هم بنا به عقيده شما آن دنيا به جهنم بروند لااقل اين دنيا كه خوشند. پس واي به حال روحانيون كه هم دنياي ما را نابود كردند و هم آخرتمان را.
			* يكي از كاستي‌هايي كه كتاب، نسبت به سخنراني دارد اين است كه كتاب، كمتر از وقتي كه انسان در جمع قرار دارد تاثير می‌گذارد. انسان وقتي داخل جمع قرار گرفته حتي اگر مخالف عقيده‌ای باشد راحت‌تر آن عقيده را قبول مي‌كند و براي همين است كه وعاظ و روحانيون، سوار اعتقادات مردم شده‌اند.
			* من از روحانيون، خواهشي دارم. مردم ما قرنها و سالهاست كه از صبح تا شب سخنان شما را شنيده‌اند و كتاب‌هاي شما را خوانده‌اند، پس خواهش می‌كنم اجازه بدهيد كتاب مرا هم به دور از جار و جنجال بخوانند و خودشان در نهايت قضاوت كنند.
			* مباني نظري، ايدئولوژي و تئوري شيعه بر اساس دروغهاي آحاد موجود در كتب اهل سنت در قرن اول هجري شكل گرفت و بر همين مباني در قرون بعدي بسط يافت و در سطح تودة شيعه به جريان درآمد.
			* براستي آيا اين عجيب نيست كه هر كس دست به مطالعة بدون غرض و تعصب مي‌زند با افكار خوارجي حزب اللهي‌ها مخالف مي‌شود موضوع از دو حالت خارج نيست يا انهمه حديث و آيه درباره فضيلت علم و دانش دروغ است و يا اينكه كار حضرات، خيلي حرف دارد.
			* حضرت علي می‌فرمايند چنانچه باطل به تنهايي جلوه می‌كرد مردم فريب نمی‌خوردند ولي چون با حق در می‌آميزد مردم فريب می‌خورند و دچار اشتباه می‌شوند. خرافيون نادان نيز عقايد شرك‌آميز خود را زير نقاب زيباي حب اهل بيت ترويج می‌كنند و همين باعث فريب مردم ايران شده است.
			* در مورد نبودن نام حضرت علی و یا امام زمان در قرآن کریم علمای شیعه می‌گویند آمدن نام گذشتگان چون ذوالقرنین در قرآن قابل قیاس با آیندگان نیست چون نسبت به آیندگان حسد و کینه و دشمنی ایجاد می‌شود ولی این امر نسبت به گذشتگان نیست می‌گوئیم پس چطور در سوره الصف آیه6، حضرت عیسی به بنی اسرائیل می‌گوید پس از من پیامبری می‌آید که نامش احمد است و اسم پیامبر بیان شده در حالیکه در آینده و نزدیک به 600 سال بعد می‌آمده است، و کینه و حسدی که مورد نظر شما است باز هم نسبت به اهل بیت ایجاد شده و از نظر شما آنها همیشه مورد ظلم بوده‌اند، مثل امام حسین در کربلا و خوردن درب به پهلوی حضرت فاطمه و مسموم شدن امام رضا و بقیه امامان، که شما معتقد به شهادت همگی آنها هستید، پس چه حکمتی در نبودن نام آنها است.
			* در اينجا براي نمونه نام چند كتاب را براي شما می‌آورم كه توسط برخي از روحانيون آزاد‌انديش شيعه نوشته شده ولي به علت شدت آزادي بيان و عقيده در كشور ما[[258]](#footnote-258) اجازة چاپ و انتشار به آنها داده نشده است! در اين كتاب‌ها نه يك كلمه حرف زشت وجود دارد و نه يك نكته انحرافي و ضد خدا و پيغمبر و تمامي مباحث با استدلال بر آيات قران و روايات و وقايع تاريخي می‌باشد. ولي متاسفانه دچار سانسور و خفقان شده است چون آقايان، پاسخي براي سئوالات مطروحه در اين كتابها ندارند:
1. شاهراه اتحاد (يا بررسي نصوص امامت) از حيدرعلي قلمداران
2. بت شكن (در رد و تضعيف احاديث اصول كافي) از علامه برقعي
3. ترجمه منهاج السنه از علامه برقعي.
4. تابشي از قرآن از علامه برقعي.
5. درسي از ولايت از علامه برقعي.
6. خرافات وفور در زيارات اهل قبور از علامه برقعي.
7. زيارت قبور بين حقيقت و خرافات از حيدر علي قلمداران.
8. فتح البيان فيما روى علي ابن أبي طالب عن تفسير القرآن از علامه سيد مصطفي حسيني طباطبايي (به فارسي و عربي).

و......

بياييم از اين پس، سخنان و تفكراتمان، بر مبناي علم و دانش تخصصي و به دور از تعصب و بهتان و تقليد كوركورانه از انسانهاي احمق باشد و چنانچه كسي سخن حقي گفت حتي اگر برخلاف انديشه رايج بود قبول كنيم. به قول خواجة شيراز‌:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| مــــا نگوييم بد و ميـل بـه نـاحــق نكنيــم |  | جـامة كس سيـه ودلـق خـود ازرق نكنيــم[[259]](#footnote-259)ج |
| عـيب درويش و توانگر به كم وبيش بد است |  | كـار بـد مصـلحت آنـست كـه مطلـق نكنيـمج |
| رقــم مـغلطـه بــر دفتــر دانـــش نــزنـيـم |  | سـرحـق بـرورق شعـبـده ملحـــق نكنـيـم |
| گـر بــدي گـفت حسـودي و رفيقـي رنجيـدج |  | گو تـوخوش باش كه ماگوش به احمق نكنيم |
| حـافـظ ار خصـم خـطا گفت نگيـريم بــر او |  | ور به حق گفت، جدل با سخن حق نكنيم[[260]](#footnote-260) |

من در اين كتاب صدها دليل از قرآن و حديث و عقل و منطق آوردم ولي به قول پروين اعتصامي:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| پروين به كجروان سخن از راستي چه سودج |  | كوآنچنان كسي كه نرنجد زحرف راست؟ |

ضمناً نويسنده اين سطور به دور از هر گونه ادعايي دو نكته را بيان می‌كند: 1- كسي نمی‌تواند بر اين كتاب رديه بنويسد. 2- از هر دو نفر شيعه‌ای كه اين كتاب را بخوانند يك نفر به مطالب آن ايمان می‌آورد.

**در انتها لازم می‌دانم توضيحي مختصر، پيرامون نام اين تحقيق بدهم: آلفوس.**

اوژين، امپراطور روم، اصطبلي داشته با سه هزار گاو كه مدت 30 سال آنرا تميز نمي‌كند. هركول، خداي قدرت، رودخانه آلفوس را تغيير مسير می‌دهد و داخل اين اصطبل می‌گذارد تا اينكه همه جا پاك و تميز می‌شود.

1. - (روشن‌تر از خورشید آبی‌تر از دریا نوشته مظفر سربازی ص 109 شركت توسعه كتابخانه‌های ایران تهران 1383). [↑](#footnote-ref-1)
2. - تاريخ گزيده حمد الله مستوفي و تاريخ طبري. [↑](#footnote-ref-2)
3. - همان قبلی. [↑](#footnote-ref-3)
4. - گزيده تاريخ حمدالله مستوفي و ساير منابع قديمي‌تر. [↑](#footnote-ref-4)
5. - مع الشیعة اثنی عشریة محمد سالوس. [↑](#footnote-ref-5)
6. - تاريخ گزيده اثر حمد الله مستوفي از نوادگان حربن يزيد رياحي. [↑](#footnote-ref-6)
7. - تاريخ طبري، ص 994. [↑](#footnote-ref-7)
8. - تاريخ طبري، ص 1316. [↑](#footnote-ref-8)
9. - چه بسا این افراد جزو غالیان (غلو كنندگان) بوده كه بارها مورد لعن و نفرین امامان قرار گرفتند. [↑](#footnote-ref-9)
10. - البته برخی نویسندگان شیعه، به استناد یكی دو روایت جعلی می‌خواهند ثابت كنند دختر یزدگرد همسر امام سجاد بوده تا نسب امام صادق كه به ابوبكر می‌رسد را منتفی كنند ولی دكتر شریعتی در كتاب تشیع علوی و صفوی این موضوع را به خوبی ثابت كرده كه دختر یزدگرد همسر امام سجاد نبوده است. [↑](#footnote-ref-10)
11. - تذکرة الأولیاء -عطار نیشابوری- ص 643 (منظورش شیعیان است كه به جای توجه به خالق از صبح تا شب حواسشان معطوف خلفاء است و توهین به زنان نبی اكرم). [↑](#footnote-ref-11)
12. - مقدمه حجر ابن عدی نوشته دکتر شریعتی و پاورقی ص 43 تشیع علوی و تشیع صفوی از همین نویسنده [↑](#footnote-ref-12)
13. - البته مجددا متذكر می‌شوم من از كسی نمی‌خواهم شیعه یا سنی شود بلكه عاقل باشید و نگذارید دیگران از جهالت شما سوء استفاده كنند. [↑](#footnote-ref-13)
14. - طبری، ج 6 ص 3141 ادامه سخنان آن حضرت بسیار جالب است. انگار از پس 14 قرن، دارند خطاب به ما سخن می‌گویند:... شنیدید و دیدید پس بر دین خود پایدار مانید. و راه پیمبرتان را در پیش گیرید. و به سنت او بروید. و آنچه بر شما دشوار بود به قرآن عرضه كنید. آنچه قرآن شناسد بگیرید و آنچه انكار كند به یكسو زنید. خدا را پروردگار، و اسلام را دین، محمد را پیامبر و قرآن را امام و داور دانید. [↑](#footnote-ref-14)
15. - تذکرة الأولیاء – عطار نیشابوری - ص 643 (یعنی سایر مذاهب در خداوند اختلاف دارند و شیعیان سرگرم خلایق شده‌اند). [↑](#footnote-ref-15)
16. - هبوط -شهید دكتر علی شریعتی- ص 65 انتشارات سروش چاپ اول 1359. [↑](#footnote-ref-16)
17. - ‌حضرت علی غررالحكم 1. 235 و تصنیفه ص 116. [↑](#footnote-ref-17)
18. - ترجمه و شرح نهج البلاغه به قلم حاج سید علینقی فیض الاسلام.چاپ 26 فروردین 1351 ﻫ ش صحافی ایرانمهر. صفحه 721 خطبة 219. [↑](#footnote-ref-18)
19. - تشیع علوی و تشیع صفوی. دكتر علی شریعتی چاپ دوم 1378 انتشارات چاپخش تهران – ص 86. [↑](#footnote-ref-19)
20. - همان ص 85-86. [↑](#footnote-ref-20)
21. - جالب است سید رضی در همان فرهنگ و 1000 سال پیش متوجه این نكته‌ای كه شهید مطهری شده، نشده است. [↑](#footnote-ref-21)
22. - سیری در نهج البلاغه. شهید مطهری ‌ص 163. [↑](#footnote-ref-22)
23. - شاید بر خلاف اینجانب دنبال دردسر نبوده‌اند!. [↑](#footnote-ref-23)
24. - می‌دانیم كه مالك اشتر قبل از اینكه فرماندار مصر شود در راه مصر، بوسیله زهر كشته می‌شود. [↑](#footnote-ref-24)
25. - با عنایت به این حدیث نبوی كه: اذكروا موتاكم بالخیر: از مردگانتان به نیكی یاد كنید. [↑](#footnote-ref-25)
26. - با مطالعه نهج البلاغه و وقایع تاریخی این نكته كه ایشان همیشه عقیده خود را صراحتا بیان می‌كرده‌اند بر همه آشكار می‌شود ضمن اینكه مسائلی مانند تقیه و توریه به صورت گسترده از زمان امام سجاد و امام محمد باقر در بین توده شیعه برای سلامت جان آنها مطرح و از جانب امامان تجویز گردید و حضرت علی با آن پیروان از جان گذشته و قوت بازو نیازی به ترس و تقیه نداشته‌اند. ایشان حتی برای پیروزی بر معاویه از صراحت لهجه خود در هیچ كدام از نامه‌ها اندكی كم نكردند چه برسد به سخن گفتن درباره كسی كه مرده است. [↑](#footnote-ref-26)
27. - منبع تمام این موارد در سی دی دانشنامه جامع نهج البلاغه. [↑](#footnote-ref-27)
28. - البته به جز شارحین پس از انقلاب اسلامی ایران كه نمی‌دانم پس از 1400 سال و طبق چه متونی می‌گویند منظور سلمان فارسی بوده. [↑](#footnote-ref-28)
29. - به خصوص در خصوص حضرت علی كه استاد فن خطابه بوده‌اند. [↑](#footnote-ref-29)
30. - ایشان می‌فرمایند: «مرحوم شهرستانی نقل كرده‌اند كه در نسخه خطی سید رضی كه دخترش خدمت عموی بزرگوار سید مرتضی آنرا می‌آموخت نام سلمان فارسی ابتدای این خطبه نوشته شده بود و همین درست است زیرا..». واقعا كه محقق شیعه عجب منطقی دارد! آقای دشتی، مرحوم شهرستانی، دخترشان، عموی سید مرتضی و.... یعنی شهادت یك دختر بچه با چند واسطه قبول است و شهادت چندین و چند دانشمند قدیمی سنی و شیعه مردود است. البته این هم یكی از روشهای تحقیق در عصر جدید است!. [↑](#footnote-ref-30)
31. - یعنی چنین برداشتی نكنیم كه سلمان فارسی مردم را گمراه كرده است! عجب بازی با كلمات جالبی. [↑](#footnote-ref-31)
32. - این کاری است که مترجم محترم پس از انقلاب انجام داده‌است. واقعا که تعصبات فرقه‌ای چه بروزگار آدم می‌آورد. [↑](#footnote-ref-32)
33. - عمر، داماد حضرت علی بوده است. گرچه 99 % شیعیان حتی درس خوانده‌های آنها از این موضوع بی‌اطلاعند یا بی‌اطلاع نگهداشته شده‌اند. [↑](#footnote-ref-33)
34. - ترجمه و شرح نهج البلاغه به قلم حاج سید علینقی فیض الاسلام.چاپ 26 فروردین 1351 ﻫ ش صحافی ایرانمهر. ص 1300 حكمت 459 (در ترجمه‌های پس از انقلاب این موضوع مانند خطبه قبلی حذف یا تحریف شده است). [↑](#footnote-ref-34)
35. - نهج البلاغه الكلمات: 98 [↑](#footnote-ref-35)
36. - كه صحت و سقم آن نیز نامشخص است. [↑](#footnote-ref-36)
37. - تاریخ الیعقوبی 2-210. [↑](#footnote-ref-37)
38. - حدیث «الناس علی دین ملوكهم» نیز سخن حضرت علی را تایید می‌كند. اگر عمر بد بود سپاهیانش آنچنان فداكاری و از جان گذشتگی نداشتند. قابل توجه روحانیون كه از كمرنگ شدن مبانی دینی در جامعه نگرانند. [↑](#footnote-ref-38)
39. - مع الشیعة الاثنی عشریة محمد سالوس ص 90-91. [↑](#footnote-ref-39)
40. - مسند امام احمد ج 2 روایت 859 و اسناد آن نزد اهل سنت صحیح است. [↑](#footnote-ref-40)
41. - حتی همین اسماء همسر ابوبكر در آخرین لحظات در كنار حضرت زهرا بوده و وصیت ایشان را گوش می‌كرده است ضمن اینكه نسب امام صادق از یك طرف به حضرت علی و از طرف دیگر به ابوبكر ختم می‌شود (بر خلاف داستانسرایی‌های بحارالانوار كه می‌خواسته دختر یزدگرد را همسر امام حسین معرفی كند و دكتر شریعتی به زیبایی هر چه تمامتر، دروغ بودن این موضوع را در کتاب تشیع صفوی، ثابت كرده است). [↑](#footnote-ref-41)
42. - حتما پاسخ مرقوم می‌فرمایند كه: از باب تقیه بوده!!! (حضرت علی می‌فرمایند: انتخاب نام نیکو حق فرزندان است). [↑](#footnote-ref-42)
43. - نكته بسیار زشت و كثیفی را از زبان یكی از آقایان شنیدم كه می‌گفت: حضرت علی نام سه فرزندش را عمر و ابوبكر و عثمان گذاشته تا وقتی طلب آمرزش می‌كند منظورش پسران خودش باشند. من نمی‌دانم چرا این آقایان این صفات زشت دودوزه بازی و حیله‌گری كه در خودشان است را به ساحت مقدس آن حضرت نسبت داده و كسی هم به آنها هیچ اعتراضی نمی‌كند. (گرچه این جفنگیات را از كتاب سلیم ابن قیس یاد گرفته‌اند). [↑](#footnote-ref-43)
44. - نهج البلاغه: خطبه 134 [↑](#footnote-ref-44)
45. - جای تعجب است چگونه حضرت علی دخترش را به قاتل مادر (حضرت فاطمه) و برادر (محسن) آن دختر می‌دهد مگر پیامبر نفرموده‌اند عاقل از یك سوراخ دوبار گزیده نمی‌شود!. [↑](#footnote-ref-45)
46. - البته به استثنای برخی مذهبیونی كه دینشان را از دهان دیگران می‌فهمند. [↑](#footnote-ref-46)
47. - علی کیست.ص 73 فضل الله کمپانی 1380دارالکتب الاسلامیه - تهران. [↑](#footnote-ref-47)
48. - نهج البلاغه. الخطب 3. [↑](#footnote-ref-48)
49. - تشیع در مسر تاریخ، دكتر سیدحسین محمد جعفری، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ص 85. [↑](#footnote-ref-49)
50. - البته آقایان، حرف بسیار کثیفی می‌زنند و از آنجا که دیگر نمی‌توانند بگویند حضرت علی تقیه و توریه کردند یا مصلحت و... می‌گویند: علی نام سه فرزندش را عمر و عثمان و ابوبکر گذاشت که هر و قت خواست خلفاء را لعنت کند کسی نفهمد. ولی سئوال من اینجاست: آیا سایر ائمه نیز به همین دلیل نامهای خلفاء را بر فرزندانشان می‌گذاشتند؟ یا اینکه می‌خواستند به کسانی که فریب شیعیان غالی را می‌خورند درسی و تذکری داده باشند؟ [↑](#footnote-ref-50)
51. - به خصوص اگر نظر شیعه مبنی بر انحراف اسلام و بدبختی مسلمین در قرون بعدی را خلافت حضرت عمر و ابوبكر بدانیم این موضوع حتمی‌تر می‌شود. [↑](#footnote-ref-51)
52. - موضع انسان در رابطه با دیگران از این 6 حالت خارج نیست: دوست، منتقد، مخالف، بی‌تفاوت، رقیب، ‌دشمن. [↑](#footnote-ref-52)
53. - غررالحكم 1: 407 فصل 32 ح 37. [↑](#footnote-ref-53)
54. - مسند ابویعلی موصلی: 2/404 شماره 1187 و ص 465 شماره 1286، مسند احمد حنبل: 3/24 و 92 از دو طریق، مجمع الزوائد هیثمی: 5/ 246. [↑](#footnote-ref-54)
55. - مسند ابویعلی: 7/ 293 شماره 4323، معجم كبیر طبرانی: 2/ شماره 1633 و به سند دیگر 9/9495 – تاریخ بخاری: 3/235 و 6 / 153 – مجمع الزوائد هیثمی: 1/345 به نقل از طبرانی و ابویعلی. [↑](#footnote-ref-55)
56. - مسند ابویعلی: 13/436 شماره 7440 – مجمع الزوائد: 5/238، كنزالعمال متقی هندی: 11/118 شماره 30849 به نقل از طبرانی. [↑](#footnote-ref-56)
57. - مسند احمد 1/456. [↑](#footnote-ref-57)
58. - مسند احمد: 4/268- معجم كبیر طبرانی: 3/168 شماره 3020، تاریخ بغداد خطیب: 5/362، مجمع الزوائد: 5/248 از احمد. [↑](#footnote-ref-58)
59. - تاریخ بغداد خطیب: 2/107 – معجم كبیر طبرانی: 19/345. [↑](#footnote-ref-59)
60. - تمهید باقلانی ص 190. [↑](#footnote-ref-60)
61. - مستدرك حاكم: 4/422، معجم كبیر طبرانی: 19 / شماره 358. [↑](#footnote-ref-61)
62. - 7 نفر از صحابه این حدیث را نقل كرده‌اند از هفتاد و سه مصدر حدیثی،‌ تاریخی و كلامی نقل شده. [↑](#footnote-ref-62)
63. - به نقل از اسدالغابة ابن اثیر: 3/274، اصابه ابن حجر: 2/382، طرائف ابن طاووس ص 140. [↑](#footnote-ref-63)
64. - به نقل از مناقب سروی: 3/25 و بحارالنوار مجلسی: 37/157. [↑](#footnote-ref-64)
65. - مناقب ص 27 [↑](#footnote-ref-65)
66. - فتح الـمبین في فضایل الخلفاء الراشدین: چاض حاشیه سیرة النبویة: ج 2 ص 161-162. [↑](#footnote-ref-66)
67. - مناقب خوارزمی اواخر فصل 19 ص 236. [↑](#footnote-ref-67)
68. - لسان الـمیزان: 6/91، مناقب سیدنا علی، عینی ص 15. [↑](#footnote-ref-68)
69. - تاریخ دمشق بخش امام علی 104. [↑](#footnote-ref-69)
70. - الـمسترشد: ص 137. [↑](#footnote-ref-70)
71. - ریاض النظرة: 2/489 چ خانجی مصر و ص 136 چ بیروت، مناقب خطیب خوارزمی: ص 211 اواسط فصل 19، الامام علی توفیق ابوعلم مصری: ص 66 – أرجح المطالب شیخ عبیدالله آمرتسری حنفی ص 309. [↑](#footnote-ref-71)
72. - تذكرة الخواص: ص 62 چ نجف. [↑](#footnote-ref-72)
73. - شرح نهج البلاغه: 6/42 به نقل از كتاب سقیفه احمد ابن عبدالعزیز جوهری، ریاض النضرة: 1/139 چ مصر، صواعق الـمحرقة ابن حجر: ص 105، تاریخ الخلفاء سیوطی: ص54، كنزالعمال: ج 5 ص 616 شماره 14085 به نقل از ابونعیم و جابری، ینابیع الـموده: ص 367 باب 59، الاتحاف بحب الاشراف: شبراوی شافعی ص 7، لسان الـمیزان ابن حجر: 6/375چ حیدرآباد، مناقب علی: عینی حیدرآبادی ص 37. [↑](#footnote-ref-73)
74. - ریاض النضرة: 2/107 چ بیروت، مناقب خوارزمی پایان فصل 14 ص 98، نظم دررالمسطین زرندی ص 129. [↑](#footnote-ref-74)
75. - الغدیر: 1/297. [↑](#footnote-ref-75)
76. - طبقات الـمالكیة: ج2 ص 41 چ مصر. [↑](#footnote-ref-76)
77. - مسند علی ابن ابی طالب: ص256 شماره 779، درالـمنثور: 3/346- كنز العمال متقی هندی 5/469- اعلام الـموقعین ابن قیم جوزیه: 4/378، سنن الكبری بیهقی: 8/232. [↑](#footnote-ref-77)
78. - تاریخ دمشق: چ لندن ص 444، ملحقات احقاق الحق: 8/237. [↑](#footnote-ref-78)
79. - مناقب: ص 214 فصل 19، تاریخ دمشق ابن عساكر بخش امام حسن ص122. [↑](#footnote-ref-79)
80. - كنزالعمال: 13/117 شماره36378، نقض العثمانیة جاحظ ص21چ مصرو ص 292، تاریخ دمشق بخش امام علی 1/132، لئالی مصنوعه: 1/167، مناقب فصل 5 ص 19، ریاض النضرة: 2/18و106 به نقل از الموافقة ابن سمان. [↑](#footnote-ref-80)
81. - تاریخ بغداد: 7/453. [↑](#footnote-ref-81)
82. - فردوس الأخبار: حدیث شماره 2723، ج 2، كنز الحقایق مناوی: ص67 چ پولاق، ینابیع الـمودة قندوزی: چاپ اسلامبول، ص 180و 302 چ نجف. [↑](#footnote-ref-82)
83. - مودة القربی موده ششم: حدیث 8 ص 57، كوكب الدری محمد صالح كشفی ترمذی: ص 122 چ پاكستان. [↑](#footnote-ref-83)
84. - تاریخ دمشق، بخش امام علی 2/365، مناقب خوارزمی فصل 13 ص 77، مناقب ابن مغازلی ص 289 شماره 330- فردوس دیلمی 3/363 شماره 1500، میزان الاعتدال ذهبی: 3/494 شماره 2788 به نقل از دارقطنی، ذخایر العقبی طبری: ص 100 – لسان الـمیزان ابن حجر: 5/111. [↑](#footnote-ref-84)
85. - ذخایرالعقبی: ص61، ریاض النضره: 2/214چخانجی و 2/166چ بیروت – بنابیع الـمودة قندوزی: ص 203 چاپ اسلامبول، ارجح المطالب امر تسری ص 98. [↑](#footnote-ref-85)
86. - تاریخ دمشق: 43/985، كنزالعمال متقی هندی: 13/109چ حلب. [↑](#footnote-ref-86)
87. - مناقب امیرالمومنین احمد حنبل به نقل از ابن كثیر و محب طبری، كتاب الولایة ابن جریر طبری، كتاب الولایة ابن عقده شامل معرفی 105 نفر صحابی ناقل حدیث غدیر كه عمر ابن خطاب دومین آنها می‌باشد به نقل طرائف ابن طاووس ص 140، مقتل الحسین خطیب خوارزمی ص 47 بیانگر اسامی 30 نفر از صحابی ناقل حدیث غدیر كه عمر اولین آنها می‌باشد، مناقب خوارزمی ص 19، ریاض النضرة محب طبری: 2/161 چ مصر به نقل از احمد و ابن سمان. [↑](#footnote-ref-87)
88. - ریاض النضرة: 2/130 و ذخایرالعقبی: ص 31. [↑](#footnote-ref-88)
89. - كوكب الدری ترمذی: ص 133 منقبت 15، موده القربی همدانی موده هفتم و در چاپ مندرج در ینابیع الـمودة: ص 301 به نقل از ابن عمر. [↑](#footnote-ref-89)
90. - مودة القربی: موده ششم حدیث 4 ص 60، مناقب الـمرتضویه محمد صالح كشفی تزمذی حنفی ص 129 چ بمبمئی، كوكب الدری او ص 134. [↑](#footnote-ref-90)
91. - تاریخ دمشق بخش امام علی 2/337 و ج 18 ص 160، ذخایر العقبی محب طبری ص 89. [↑](#footnote-ref-91)
92. - كنزالعمال: 5/832، مصباح الظلام جردانی: 2/56. [↑](#footnote-ref-92)
93. - مستدرك حاكم: 1/457، تاریخ دمشق ابن عساكر: 3/50، كنزالعمال متقی هندی: 5/177. [↑](#footnote-ref-93)
94. - فیض القدیر، شرح جامع صغیر: 4/357 به نقل از دارقطنی. [↑](#footnote-ref-94)
95. - مناقب خوارزمی فصل 7 ص 51، نورالابصار شبلنجی ص 79. [↑](#footnote-ref-95)
96. - الطرق الحكمیة ابن قیم: ص 46. [↑](#footnote-ref-96)
97. - فضایل احمد: شماره حدیث 216، مقتل خوارزمی: 1/45، ینابیع الـموده قندوزی: ص 86. [↑](#footnote-ref-97)
98. - ذخایر العقبی: ص 82، ریاض النضرة: 2/50 و 194، فرائد الـمسطین: 1/343، شماره 264، كفایه شنقیطی ص 57. [↑](#footnote-ref-98)
99. - طبقات ابن سعد: ج 2 بخش 2/102، سنن دارقطنی: ج 2 ص 181. [↑](#footnote-ref-99)
100. - ربیع الابرار زمخشری: 3/595، مناقب خوارزمی فصل 7 ص 51-52، شرح ابن ابی الحدید: 4 / 133 چ 4 جلدی. [↑](#footnote-ref-100)
101. - كنزالعمال: 13/170 به نقل از دیلمی، منتخب كنزالعمال چ حاشیه مسند احمد: 5/56. [↑](#footnote-ref-101)
102. - احكام القران جصاص: 1/504، سنن بیهقی: 7/441، مناقب خوارزمی ص 50. [↑](#footnote-ref-102)
103. - تذكره سبط ابن جوزی: ص 147. [↑](#footnote-ref-103)
104. - جامع العلوم والحكم عبدالرحمن سلامی بغدادی: 1/106 چ مصر. [↑](#footnote-ref-104)
105. - اربعین فخر رازی: ص 466، مناقب خوارزمی: فصل 7 ص 93، فرائد الـمسطین حموینی: 1/351 – ینابیع الودة قندوزی: ص 75 و 373 چ اسلامبول. [↑](#footnote-ref-105)
106. - شواهد التزیل حاكم حسكانی: 1/29. [↑](#footnote-ref-106)
107. - مناقب ابن شهرآشوب 2/366 چهارجلدی. [↑](#footnote-ref-107)
108. - طرق الحكمیه ابن قیم: ص 46، كفایة الطالب گنجی اول باب 57. [↑](#footnote-ref-108)
109. - استیعاب قرطبی: 8/157 چاپ ذیل اصابه – اسدالغابة این اثیر: 4/22، اصابه ابن حجر: 7/59، تاریخ الخلفاء سیوطی: 66 و 171، تاریخ دمشق ابن عساكر: 3/51، ذخایرالعقبی محب طبری: ص 82، فتح الباری شرح صحیح بخاری: 17/105 – فضایل الصحابة احمد حنبل: 2/647 شماره 1100، نورالابصار شبلنجی: ص 74. [↑](#footnote-ref-109)
110. - حاشیه حنفی بر شرح جامع صغیر عزیزی: 2/417، مصباح الظلام جردانی: 2/56. [↑](#footnote-ref-110)
111. - ارشاد الساری: 3/195. [↑](#footnote-ref-111)
112. - مناقب خوارزمی: ص 60، طرق الحكمیه ابن قیم: ص 36، ذخایر العقبی: ص 80. [↑](#footnote-ref-112)
113. - مناقب خوارزمی: فصل 7، ص 54، ذخایر العقبی محب طبری: ص 82. [↑](#footnote-ref-113)
114. - انساب الاشراف بلاذری: 2/99. [↑](#footnote-ref-114)
115. - الجامع اللطیف محمد جارالله قرشی: ص 35 چ 1393 مصر. [↑](#footnote-ref-115)
116. - تاریخ دمشق بخش امام علی: 3/53 شماره 1082. [↑](#footnote-ref-116)
117. - الجامع اللطیف محمد جارالله قرشی: ص 35، چ مصر 1392. [↑](#footnote-ref-117)
118. - تمهید باقلانی: ص 199. [↑](#footnote-ref-118)
119. - اربعین فخر رازی: ص 466، سنن ابن ماجه قزوینی: ج 2، مناقب خطیب خوارزمی: ص 39 چ نجف، ینابیع الـمودة قندوزی: ص 70 و 75 و 448 چ نجف. [↑](#footnote-ref-119)
120. - صحیح بخاری: 3/81، سنن ابی داوود: 1/317، سنن ابن ماجه: 2/269، سنن بیهقی: 5/159. [↑](#footnote-ref-120)
121. - محلی ابن حزم اندلسی: 2/76، استیعاب قرطبی: 2/463، ریاض النضرة: 2/195. [↑](#footnote-ref-121)
122. - كنزالعمال، متقی هندی: 5/834. [↑](#footnote-ref-122)
123. - زین الفتی در تفسیر سوره هل اتی. [↑](#footnote-ref-123)
124. - كنزالعمال: 5/831 به نقل از علی بن كاتب. [↑](#footnote-ref-124)
125. - قصص الانبیاء ثعلبی: ص 566، عرائس ثعلبی: ص 232. [↑](#footnote-ref-125)
126. - كنزالعمال: 5/834. [↑](#footnote-ref-126)
127. - شرح ابن ابی الحدید: 6/327-326. [↑](#footnote-ref-127)
128. - استیعاب: 8/211 چاپ حاشیه اصابه. [↑](#footnote-ref-128)
129. - محاضرات راغب 7/213. [↑](#footnote-ref-129)
130. - مناقب خوارزمی: ص 97، ریاض النضرة طبری: 2/115- صواعق الـمحرقة ابن حجر: ص 26 سطر 11، شرح الـمواهب اللدنیة زرقانی مالكی: ص 13، روض الازهر علامه قلندر: ص 366 چ لكنهو ، فتح الـمبین زینی دحلان ، حاشیه سیرة النبویة: او 1/171 و 178 و 2/162. [↑](#footnote-ref-130)
131. - محلی ابن حزم: ج 7 ص 76 - تاج العروس زبیدی: 7/125، ارجح الـمطالب امرتسری: ص 121، استیعاب ابن عبدالبر: 8/158. [↑](#footnote-ref-131)
132. - ربیع الابرار: 3/595، مناقب خوارزمی اواخر فصل 7 ص 52 و به نقل از زمخشری ص 54، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: 4/133 چ 4 جلدی، فرائد الـمسطین حموینی: 1/349 حدیث شماره 273، الـمستطرف ابشیهی: 1/91، نزهه الـمجالس صفوری: 2/211 به نقل از زمخشری. [↑](#footnote-ref-132)
133. - صواعق الـمحرقة: ص 106 سطر 16- این روایت اینجا ذکر شده است به خاطر فهم معنی ولایت است که دلالت بر خلافت نمی‌کند نه این که این روایت صحیح می‌باشد. [↑](#footnote-ref-133)
134. - صحیح بخاری: ج 2 ص 181 چ قاهره. [↑](#footnote-ref-134)
135. - ریاض النضرة: 2/115. [↑](#footnote-ref-135)
136. - فضائل الصحابة احمد حنبل ج 2 شماره 1089، تاریخ دمشق ابن عساكر 3/259، كنزالعمال متقی هندی 13/124، ارجح المطالب امر تسری ص 515، مناقب سیدنا علی ص16شماره 17. [↑](#footnote-ref-136)
137. - شرح نهج البلاغه: 12/82. [↑](#footnote-ref-137)
138. - مناقب: ص 98، ریاض النضرة: 2/115. [↑](#footnote-ref-138)
139. - شواهد التنزیل: 1/266، فتوحات الاسلامیه: 2/370. [↑](#footnote-ref-139)
140. - مناقب: ص 948، ذخائر العقبی ص 68، صواعق الـمحرقة: ص 107 به نقل از دارقطنی، وسیله المال احمد ابن كثیر نسخه خطی، شواهد التنزیل حاكم حسكانی: 1/266، فتوحات الاسلامیة: 2/307. [↑](#footnote-ref-140)
141. - تاریخ بغداد: 1/141، طبقات ابن سعد: ص 340، مقتل خوارزمی: 1/145، تاریخ ابن عساكر: 4/321، تاریخ الاسلام ذهبی: 3/5، كفایه الطالب گنجی: ص227، كنزالعمال متقی هندی: 13/654، اصابه ابن حجر: 2/249 شماره1720، صواعق ابن حجر مقصد پنجم ص 105، تاریخ الخلفاء سیوطی و... [↑](#footnote-ref-141)
142. - به نقل از صواعق ابن حجر ص 107. [↑](#footnote-ref-142)
143. - أشهد أن محمدًا عبده ورسوله. حضرت علی نیز در مناجات خود با خداوند می‌فرمایند: برای من چه افتخاری بالاتر از این كه بگویند علی بنده خداست. [↑](#footnote-ref-143)
144. - ﴿قُلۡ إِنَّمَآ أَنَا۠ بَشَرٞ مِّثۡلُكُمۡ﴾ [الکهف: 110]. [↑](#footnote-ref-144)
145. - ﴿لَمۡ يَلِدۡ وَلَمۡ يُولَدۡ ٣ وَلَمۡ يَكُن لَّهُۥ كُفُوًا أَحَدُۢ ٤﴾ [الاخلاص: 3-4]. (واقعا جای تاسف است که پس از 14 قرن، چه نکات ساده‌ای را باید به شیعه آموخت!). [↑](#footnote-ref-145)
146. - ﴿وَلَقَدۡ خَلَقۡنَا ٱلۡإِنسَٰنَ مِن صَلۡصَٰلٖ مِّنۡ حَمَإٖ مَّسۡنُونٖ ٢٦﴾ [الحجر: 26]. [↑](#footnote-ref-146)
147. - ﴿وَإِذَا مَرِضۡتُ فَهُوَ يَشۡفِينِ ٨٠﴾ [الشعراء: 80]. [↑](#footnote-ref-147)
148. - ﴿وَأَن لَّيۡسَ لِلۡإِنسَٰنِ إِلَّا مَا سَعَىٰ ٣٩﴾ [النجم: 39]. [↑](#footnote-ref-148)
149. - ﴿وَقَالُواْ مَالِ هَٰذَا ٱلرَّسُولِ يَأۡكُلُ ٱلطَّعَامَ وَيَمۡشِي فِي ٱلۡأَسۡوَاقِ﴾ [الفرقان: 7]. [↑](#footnote-ref-149)
150. - ابوتراب (الله اكبر از دوراندیشی نبی اكرم) [↑](#footnote-ref-150)
151. - بداء. [↑](#footnote-ref-151)
152. - حدیث كساء. [↑](#footnote-ref-152)
153. - اشاره به این حدیث: داشتن تمام گناهان جهان با حب علی بی‌ضرر و داشتن همه خوبی‌ها با بغض علی بی‌فایده است و صدها احادیث دیگر. [↑](#footnote-ref-153)
154. - منظور زیارت جعلی عاشورا است که شیعه معتقد است حدیث قدسی است و از جانب خدا به پیامبر نازل شده و در آن عمر و ابوبکر لعن شده‌اند [↑](#footnote-ref-154)
155. - اینها شوخی نیست شیعه تا چند دهه قبل واقعا به این احادیث معتقد بود و در كتب احادیث آنها چنین احادیثی وجود داشت!. [↑](#footnote-ref-155)
156. - آیه ابلاغ. [↑](#footnote-ref-156)
157. - ﴿وَنَزَّلۡنَا عَلَيۡكَ ٱلۡكِتَٰبَ تِبۡيَٰنٗا لِّكُلِّ شَيۡءٖ﴾ [النحل: 89].

﴿ذَٰلِكَ ٱلۡكِتَٰبُ لَا رَيۡبَۛ فِيهِۛ هُدٗى لِّلۡمُتَّقِينَ ٢﴾ [البقرة: 2]. [↑](#footnote-ref-157)
158. - ﴿مِن قَبۡلُ هُدٗى لِّلنَّاسِ وَأَنزَلَ ٱلۡفُرۡقَانَ﴾ [آل‌عمران: 4]. [↑](#footnote-ref-158)
159. - ﴿وَٱعۡتَصِمُواْ بِحَبۡلِ ٱللَّهِ جَمِيعٗا وَلَا تَفَرَّقُواْ﴾ [آل‌عمرن: 3]. [↑](#footnote-ref-159)
160. - رحلت نبی اکرم. [↑](#footnote-ref-160)
161. - ﴿ٱلۡيَوۡمَ يَئِسَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ مِن دِينِكُمۡ﴾ [المائدة: 3]. ﴿ٱلۡيَوۡمَ أَكۡمَلۡتُ لَكُمۡ دِينَكُمۡ وَأَتۡمَمۡتُ عَلَيۡكُمۡ نِعۡمَتِي﴾ [المائدة: 3]. ﴿إِنَّا نَحۡنُ نَزَّلۡنَا ٱلذِّكۡرَ وَإِنَّا لَهُۥ لَحَٰفِظُونَ ٩﴾ [الحجر: 9]. [↑](#footnote-ref-161)
162. - عمر و ابوبکر و عثمان. [↑](#footnote-ref-162)
163. - مگر در استدلالات خود نمی‌گویید كه پیامبر اكرم نباید امت را مانند رمه‌ای (گله گوسفندان) بدون شبان رها می‌كرد؟ [↑](#footnote-ref-163)
164. - البته اگر در توضیح و تفسیر آیات قرآن كریم، حدیثی از پیامبر اكرم و حتی خاندان ایشان وجود داشته باشد كه سلسله روات آن (هم از نظر شیعه و هم از نظر سنی) ثقه باشند و آن حدیث، منطبق با سایر آیات قران باشد قبول آن حدیث بر همه مسلمین لازم و واجب است. [↑](#footnote-ref-164)
165. -﴿إِنَّا نَحۡنُ نَزَّلۡنَا ٱلذِّكۡرَ وَإِنَّا لَهُۥ لَحَٰفِظُونَ ٩﴾ «همانا ما این ذکر (قرآن) را بر تو فروفرستادیم و خود، نگاهبان و محافظ آنیم». [↑](#footnote-ref-165)
166. - رجوع کنید به کتاب محدث نوری و بحار الانوار و سایر کتب مجلسی و شیخ عباس قمی. روایات تحریف قرآن در منابع شیعی به حد تواتر است!! البته در كتب سنی‌ها نیز روایاتی وجود دارد ولی خیلی کم‌تر است و هم مورد قبول علماء و توده مردم آنها نبوده و هم مبتنی بر اختلاف قراءات یا ناسخ و منسوخ است و كمتر سخن از تحریف و تغییر و جابه جایی و... در آن به چشم می‌خورد هر چند علمای شیعه اجماع بر عدم تحریف كرده‌اند ولی چیزی كه تا قرن قبل در مغز توده شیعه و برخی از ملاهای محلات و منابر جا داشته و ریشه كرده جز این است. [↑](#footnote-ref-166)
167. - ﴿وَلَقَدۡ خَلَقۡنَا ٱلۡإِنسَٰنَ مِن صَلۡصَٰلٖ مِّنۡ حَمَإٖ مَّسۡنُونٖ ٢٦﴾ [الحجر: 26]. [↑](#footnote-ref-167)
168. - باز هم رجوع کنید به کتب عهد صفویه (بحارالانوار و کتب شیخ عباس قمی و...) [↑](#footnote-ref-168)
169. - من، منكر پاكی و پاكدامنی امامان شیعه نیستم ولی اولا این موضوع ربطی به شیعه ندارد و در ثانی ما انسانهایی كه به دور از گناه بوده ا ند فراوان داریم: حلاج -ابراهیم ادهم- عطار و مولوی و... ولی آن ذاتی كه مبرا از هرگونه خطا و اشتباه است فقط خداوند متعال است و قائل شدن صفات مختص خداوندی برای انسانها، شرك محض است. والسلام [↑](#footnote-ref-169)
170. - البته روحانی شیعه هزار و یك توجیه می‌آورد كه انسان را به یاد آن سخن معروف جرج اورل در كتاب قلعة حیوانات می‌اندازد: همه با هم برابرند ولی بعضی‌ها برابر‌ترند!. [↑](#footnote-ref-170)
171. - ﴿وَلَا تَمُدَّنَّ عَيۡنَيۡكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعۡنَا بِهِۦٓ أَزۡوَٰجٗا مِّنۡهُمۡ زَهۡرَةَ ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا﴾ [طه: 131]. [↑](#footnote-ref-171)
172. - مفاتیح الجنان!. [↑](#footnote-ref-172)
173. - شفاعت. [↑](#footnote-ref-173)
174. - مقدمه زیارتنامه عاشورا از زبان راوی (احتمالا غالی) و از قول امام باقر را بخوانید. [↑](#footnote-ref-174)
175. - حضرت علی. [↑](#footnote-ref-175)
176. - فدک (البته تمام این موارد نظر شبه علمای شیعه است و بدیهی است که تمام این نکات از ساحت پاک پیامبر و امامان ما دور است). [↑](#footnote-ref-176)
177. - البته عجیب است كه یك میلیارد نفر از مسلمان‌ها به این 3 اصل بسیار مهم و حیاتی، اعتقادی ندارند!!! پس به ناچار همه جهنمی هستند جز شیعه!. [↑](#footnote-ref-177)
178. - بر خلاف آیه: ﴿كُلَّ يَوۡمٍ هُوَ فِي شَأۡنٖ ٢٩﴾ [الرحمن: 29]!. [↑](#footnote-ref-178)
179. - اشاره به حدیث جعلی که در آن پیامبر اکرم، نام امامان را به ترتیب تا امام زمان گفته‌اند. [↑](#footnote-ref-179)
180. - شیعه معتقد است مقام امامت از مقام نبوت بالاتر است!. [↑](#footnote-ref-180)
181. - عجب آشفته بازاری (البته طبق عقاید شیعه!). [↑](#footnote-ref-181)
182. - لوح جابر. [↑](#footnote-ref-182)
183. - در حیاتی در كاشان كه به حق، نام دیوانگان دارد و شاید تنها چیز راست آن همین عنوان آن باشد بروی پارچه‌ای نوشته بودند:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| چرا سنی نمی‌خواهد بداند |  | وضوی بی‌ولایت آب بازی است |

البته روز قیامت، چهره این دیوانگان، دیدنی‌تر خواهد بود. [↑](#footnote-ref-183)
184. - مفاتیح الجحیم!. [↑](#footnote-ref-184)
185. - آری عصبیت و جاهلیت، ایرانی و عرب و قرن 20 و قرن 1 نمی شناسد. یک جمله از مطالب من را برای آقایان بگو تا متوجه برخورد عصبی خارج از منطق و استدلال آنها بشوی. آنگاه در چشمان آنها همان نگاه ابوجهل را خواهی یافت. [↑](#footnote-ref-185)
186. - فریسیان یكی از فرق یهود كه بیشترین دشمنی را با عیسی داشته‌اند. خشكه مقدسی، علامت اصلی این افراد و خوارج زمان حضرت علی و افراد موسوم به حزب اللهی در زمان فعلی است. [↑](#footnote-ref-186)
187. - منتهی الآمال شیخ عباس قمی. [↑](#footnote-ref-187)
188. - مفاتیح الجنان. [↑](#footnote-ref-188)
189. - سوره 2 آیه 143. [↑](#footnote-ref-189)
190. - و به تبع آن علت اینهمه تضاد و تناقض در آراء و افكار شیعه؟ [↑](#footnote-ref-190)
191. - طبق نوشته شیخ شرف الدین در كتاب الفصول الـمهمة. [↑](#footnote-ref-191)
192. - علت اینكه من از نویسندگان غربی و غیر مسلمان سخن می‌آورم آن است كه این افراد متهم به سنی بودن نیستند. [↑](#footnote-ref-192)
193. - تاریخ اعراب قبل و پس از نبی اكرم خلفاء و روساء و پادشاهان فراوانی داشته ولی عجیب است كه حتی یك نفر از آنها در هیچ شعر و سخنرانی و نامه‌ای برای معرفی جانشین پس از خود از كلمه مولی استفاه نكرده است!!!!. [↑](#footnote-ref-193)
194. - نكته جالی اینكه شهید مطهری در كتاب سیری در امامت متوجه این تعارضات لاینحل شده و به خیال خود به راه حل جدید دست پیدا كرده و پس از 14 قرن بحث و كشمكش میان علمای سنی و شیعه حرف جدید می‌زند كه: متكلمین شیعه اشتباه كرده‌اند كه امامت را با خلافت یكی گرفته‌اند! البته باز سئوال به جای خود باقی می‌ماند كه: در كجای ادبیات عرب مولی معنی امام می‌دهد؟ آری تا دست از دروغ و اشتباه بر نداریم موضوع همچنان لاینحل باقی می‌ماند و با هیچ دوز و كلكی نیز نمی‌توان دروغ را ماست مالی كرد. [↑](#footnote-ref-194)
195. - «پس به كدامین سخن بعد از آن ایمان می‌آورند». [↑](#footnote-ref-195)
196. - البته اگر آقایان علماء و فضلاء به تو پاسخ دادند كه آن ام كلثوم یك ام كلثوم دیگر و دختر ابوبكر بوده به آنها بگو شما این موضوع را بهتر می‌دانید یا ابن اسحاق شیعه در 1200 سال قبل كه ساكن همان مدینه و عرب و... بوده یا شما بهتر می‌دانید یا یعقوبی شیعه عرب 1000 سال قبل؟ شاید هم اطلاعات علامه مجلسی اصفهانی در 200 سال قبل بیشتر از خود عربها بوده؟ (رجوع كنید به سیره ابن هشام و تاریخ یعقوبی). [↑](#footnote-ref-196)
197. - سفارش حضرت در نامه به مالک اشتر. [↑](#footnote-ref-197)
198. - عمر هر گاه قصد خروج طولانی مدت از مدینه را داشت فقط به علی اعتماد داشت که او را جانشین خود کند. در سایر موارد زید را جانشیی می‌كرد. [↑](#footnote-ref-198)
199. - براستی آیا خداوند این آیات را فقط برای مسیحیان گفته؟ مسیحیان که اعتقادی به اسلام ندارند؟ [↑](#footnote-ref-199)
200. - به احتمال فراوان اینها یادگاران پادشاهان صوفی مشرب صفوی است. [↑](#footnote-ref-200)
201. - سعدی. [↑](#footnote-ref-201)
202. - و شاید منظور از انا من شروطها این است كه امامان ما مظهر انسانیت هستند و این سخن یعنی برای رسیدن به مفهوم حقیقی لا إله إلا الله (كه فقط لقلقه زبان نباشد) راهی جز انسانیت و انسان شدن وجود ندارد و فقط از این راه می‌توان از دوزخ حماقت‌ها (والضالین) و رذالت‌ها (غیرالمغضوب علیهم) رهایی یافت. به قول نیچه: صراط، راهیست از حیوانیت به سوی انسانیت که اگر این راه را طی نكنی به دوزخ می‌رسی... [↑](#footnote-ref-202)
203. - البته آقایان ابوجهل، با خواندن این مطالب، عصبانی نشوند زیرا حضرت علی نیز فرموده‌اند: به زودی دو گروه نسبت به من هلاك می‌شوند‌: دوستی كه افراط كند و به غیر حق كشانده شود و دشمنی كه در كینه توزی زیاده روی كند و به راه باطل درآید بهترین مردم نسبت به من، گروه میانه‌رو هستند، از آنها جدا نشوید. نهج البلاغه: خطبه 127 البته آقایان توجیه گر خواهند گفت منظور آن حضرت، غالیان بوده‌اند ولی اگر سخنان حضرت علی برای تمام دورانهاست هم اكنون نیز دوست نادان و دشمن حیله‌گر دررابطه با تفكرات و شخصیت ایشان، وجود دارد. [↑](#footnote-ref-203)
204. - البته من وقتی نام خدا در كنار نام‌ها و اهدافی دیگر برده می‌شود مشمئز می‌شوم. آری به زودی قیامت فرا می‌رسد و مشخص می‌شود كه چه كسانی بر حقند و چه كسانی بر باطل. ای خوارج و ای روحانی صفوی: ﴿لَكُمۡ دِينُكُمۡ وَلِيَ دِينِ ٦﴾. [↑](#footnote-ref-204)
205. - حضرت علی: «الاسلام هو التسلیم» «اسلام یعنی تسلیم». [↑](#footnote-ref-205)
206. - برای مصلحت است یا تقیه یا مماشات!!!. [↑](#footnote-ref-206)
207. - مثل علمای اهل سنت ساکن ایران که برادران تشیع خود احترام خاصی قائل هستند هر چند که هر از چند گاهی مورد ظلم حکومت شیعی قرار گرفته و میگیرند و نقل قولهایی که از علمای سنی دیگر کشورها مثل عربستان در مورد تکفیر شیعیان و فتوای قتل آنها ذکر می‌شود دروغ بوده و بافته خبرگزاریهای شیعیان در داخل و خارج می‌باشد همانطور که سایت بازتاب از قول وزیر فرهنگ و ارشاد عربستان سعودی نوشته بودند که ایشان تحقیق کردند و با هیئت افتای عربستان وبا دیگر علمای بزرگ عربستان تماس برقرار کردند و گفتند ما از چنین فتوایی خبر نداریم!! و در نهایت بعد از تحقیقات مشخص شد که شبکه فرات شیعی این خبر را منتشر کرده‌اند و دیگر خبرگزاریهای شیعه هم به تقلید از این شبکه به بزرگ نمایی موضوع پرداختند!! بله درست است علمای عربستان و دیگر نقاط جهان فتوای باطل بودن مذهب شیعه و انکار قبر پرستی آنها داده‌اند و می‌دهند ولی با دلیل و مدرک از قرآن. (مصحح) [↑](#footnote-ref-207)
208. - یا سب و لعن؟!!!. [↑](#footnote-ref-208)
209. - دقت كنید گفتم حس می‌كنند زیرا جایگاه احساس در قلب است و جایگاه فهم در عقل. پس گوهرشناسی مادی از این قرار است كه فقط می‌دانیم یك چیز قیمتی و با ارزش است ولی اینكه چرا قیمتی است و چرا باید قدر آنرا دانست و آن چیز چگونه قیمتی شده و به چه كار می‌آید و چگونه باید آنرا از گزند حوادث (خرافات) مصون نگاه داشت و... آری از این موارد شناسایی و معرفتی در كار نیست. [↑](#footnote-ref-209)
210. - دلیل من برای این سخن آن است كه با وجود اینكه حضرت علی(ع) امام اول شیعیان است و مردم ایران به او ارادت و علاقه فراوانی نشان می‌دهند ولی 90 درصد مردم ایران حتی 2 تا حدیث هم از حضرت علی حفظ نیستند (عمل كردن كه جای خود دارد). [↑](#footnote-ref-210)
211. - البته ممكن است آقایان بگویند: (نعوذ بالله) در اینجا قصد: تقیه و توریه و مماشات و... بوده است. [↑](#footnote-ref-211)
212. - بع عنوان مثال شیخ شرف الدین (عالی شیعه) در الفصول الـمهمة نام 250 نفر از سران اصحاب را آورده که طرفدار علی بوده‌اند. [↑](#footnote-ref-212)
213. - البته پیرو چشم و گوش بسته یك نفر بودن ـ اگر كار درستی باشد ـ فقط هنگام جنگ و هجوم دشمن به داخل كشور صحیح است. [↑](#footnote-ref-213)
214. - ﴿ٱقۡرَأۡ بِٱسۡمِ رَبِّكَ ٱلَّذِي خَلَقَ ١﴾ [العلق: 1]. [↑](#footnote-ref-214)
215. - سخن حضرت علی در نهج البلاغه یعنی: تمام شد به پیامبر ما حجت. [↑](#footnote-ref-215)
216. - براستی اگر اینها پارتی بازی نیست پس چه نامی می‌توان به آن داد؟ هر چند شیعه از بین انبوه كتب تاریخی می‌تواند مطالبی جمع‌آوری كند كه مثلا اهل بیت فقط 5 نفرند ولی این روایات روایات متضاد نیز دارد و در صحت و سقم راویان آن نیز جای بحث زیاد است. [↑](#footnote-ref-216)
217. - وقتی روزه كه جزو فروع دین و حكمی مربوط به خداوند است را اگر بیمار بودی می‌توانی ترك كنی و روزه نگیری آیا مجازی به خاطر سایر امور به جسم و روحت صدمه وارد كنی؟ [↑](#footnote-ref-217)
218. - شیعه در اینجا این شبهه را مطرح می‌کند که یک نفر، یهودی، فدک را به پیامبر بخشید (این هم از آن حرف‌هاست!!!) سئوال: همسر خلیفه روم در زمان خلافت حضرت عمر برای تشکر از هدیه ام کلثوم یعنی همسر عمر (و دختر علی) گردنبند گرانبهایی را با پیک مسلمین به مدینه می‌فرستد. عمر همه را در مسجد جمع می‌کند تا تکلیف این گردنبند معلوم شود. همه می‌گویند اشکالی ندارد که آنرا ام کلثوم بردارد. عمر اندکی فکر می‌کند و می‌گوید اگر موقعیت من و دلاوری سپاه اسلام و پیک مسلمین نبود این هدیه برای ام کلثوم نمی‌آمد آنرا به بیت المال بدهید!(تاریخ طبری) براستی اگر پیامبر اکرم در مکه نشسته بودند و فداکاری و جانفشانی اصحاب نبود آیا آن یهودی از مدینه به مکه می‌آمد و فدک را به پیامبر می‌بخشید؟!!!!!. [↑](#footnote-ref-218)
219. - البته منظور ویل دورانت: روحانیون مسیحی بوده ولی اگر در تاریخ ادیان، دقت کنی با کمال تعجب مشاهده می‌کنی که تمامی ضرباتی که به ادیان وارد شده از ناحیه همین آقایان گرامی و محترم بوده است. شاهد گذشته: عملکرد کلیسا در قرون وسطی و شاهده زنده‌اش را هم که خدا را شکر از صبح تا شب، ملاحظه می‌کنید. [↑](#footnote-ref-219)
220. - پسر و پدر ابوبكر بعد از فتح مكه مسلمان می‌شوند. [↑](#footnote-ref-220)
221. - البته پاسخ حضرات مشخص است: آنها نیت داشتند بعداً خلیفه شوند!!! البته این جواب‌های بچه‌گانه فوق احمقانه به درد شعور انسان‌های ماقبل تاریخ می‌خورد نه كودك دبستانی عصر كنونی كه با خواندن جفنگیات یکی از کتب علامه‌های عصر صفوی، با تعجب از پدرش پرسیده بود: بابا اینها طنز است!!. [↑](#footnote-ref-221)
222. - خوارج می‌گفتند اگر علی از قبول حکمیت توبه کند ما به سپاه او باز می‌گردیم. [↑](#footnote-ref-222)
223. - بیشتر قضاوت‌های ما درباره مسائل تاریخی بر همین منوال است ما بر مبنای شناخت غلط از افراد و تلقیناتی كه به ما شده قضاوت می‌كنیم و نه بر مبنای شناخت صحیح از اوضاع و احوال و شرایط زمان و فرهنگ مردم آن دوره. بلكه همه چیز را بر مبنای فرهنگ خودمان و زمان حال، بررسی و تجزیه و تحلیل می‌كنیم. به عنوان نمونه می‌پرسیم: چرا بدن پیامبر دفن نشده افرادی در سقیفه مشغول انتخاب خلیفه بودند. این بدان خاطر است كه ما شرایط را با زمان كنونی می‌سنجیم و نمی‌توانیم بفهمیم: افرادی مانند ابوسفیان مترصد برگشتن ورق بوده‌اند... مدینه بدون دژ و بارو و سرباز بوده... امكان داشته هركس از هرگوشه ادعای خلافت و پیامبری كند... (كه دیدیم افراد متعددی در همان روزهای اول خلافت ابوبكر ادعای پیامبری كردند) و هزاران نكته ریز و درشت دیگر كه ما از آن غافلیم . در صورتیكه عدم حضور چند نفر در مراسم تدفین پیامبر ضربه‌ای به جایی وارد نكرد. (دقت كنید در نبرد حنین و پس از فتح مكه، سپاه 12 هزار نفری اسلام، نزدیك بود فقط به خاطر یك اشتباه كوچك، بطور كامل مضمحل شود). [↑](#footnote-ref-223)
224. - ﴿وَأَمۡرُهُمۡ شُورَىٰ بَيۡنَهُمۡ﴾ [الشوری: 38]. ﴿إِنَّ ٱللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوۡمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُواْ مَا بِأَنفُسِهِمۡ﴾ [الرعد: 11]. [↑](#footnote-ref-224)
225. - در راس آنها ابن ابی الحدید كه حتی اشعار زیبایی در ستایش حضرت علی و نكوهش دو خلیفه قبلی سروده است. [↑](#footnote-ref-225)
226. - توجه داشته باشید همان علاقه‌ای كه ما نسبت به حضرت علی داریم آنها نسبت به هر چهار خلیفه دارند. [↑](#footnote-ref-226)
227. - البته اختلافاتی مانند خمس و صیغه بین شیعه و سنی وجود دارد ولی این دسته از اختلافات آنگونه نیست كه كار را به جدال و خونریزی بكشاند. [↑](#footnote-ref-227)
228. - من آدم بی‌ادبی نیستم ولی واقعاً در این موارد نمی‌توانم خشم خودم را كنترل كنم. و برای من مایه سرافكندگی و شرمساری است كه برخی از مردم كشورم تا این حد كم عقل و كم شعورند. در حالیكه ما ایرانی‌ها خودمان را باهوش‌ترین مردم جهان می‌دانیم. [↑](#footnote-ref-228)
229. - حتی حضرت علی نیز می‌فرمایند یك نفر را از روی اطرافیان او باید شناخت. [↑](#footnote-ref-229)
230. - شاهد آن: كتب نویسندگان شیعه است كه اگر كوچكترین نكته‌ای در این زمینه وجود داشت بدون شك آن را با آب و تاب فراوان و شاخ و برگ‌های مربوطه نقل كرده و صفحات فراوانی را به آن اختصاص می‌دادند. [↑](#footnote-ref-230)
231. - بر عكس برخی از پادشاهان كه دنیا طلبی در تمام شئون زندگی آنها پیدا بود... براستی از نظر شیعه تفاوت اینها با هم در چیست؟ گرچه از دیدهای گنجشكی انتظار تشخیص تفاوت بیهوده است... شاید در اینجا خطاب خدا را باید متذكر شد: ﴿أَمۡ حَسِبَ ٱلَّذِينَ ٱجۡتَرَحُواْ ٱلسَّيِّ‍َٔاتِ أَن نَّجۡعَلَهُمۡ كَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ سَوَآءٗ مَّحۡيَاهُمۡ وَمَمَاتُهُمۡۚ سَآءَ مَا يَحۡكُمُونَ ٢١﴾ [الجاثیة: 21]. آیا آنان كه گناهكارند فكر می‌كنند مانند كسانی هستند كه ایمان آورده و كار نیك مرتكب شدند زندگانی و مرگ آنها جدا ست چه بد حكم می‌كنند... [↑](#footnote-ref-231)
232. - منظور خوارج است. [↑](#footnote-ref-232)
233. - بیچاره عمر اگر زنده بود متوجه نمی‌شد اینها چه می‌گویند!!!. [↑](#footnote-ref-233)
234. - البته شاید هم مجبورند و دست خودشان نیست زیرا طبق حدیثی از امام صادق در اصول كافی: كسانی كه سخنان زشت بر زبان می‌آورند یا حرام‌زاده‌اند یا شیطان در نطفه آنها شریك شده است. [↑](#footnote-ref-234)
235. - مانند علامه امینی. [↑](#footnote-ref-235)
236. - طنز جالب روزگار اینجاست كه آقایان، همیشه این آیه قرآن را آخر سخنرانی‌های خود علیه عمر و ابوبكر تلاوت می‌كنند!!!. [↑](#footnote-ref-236)
237. - دقت كنید كه تعبیر شیعه از سقیفه: كودتا، توطئه و دسیسه چینی، حسد بر اهل بیت و... بوده است. [↑](#footnote-ref-237)
238. - جالب است كه بدانیم این صنف درست از زمان صفویه و آشنایی با طبقه روحانیون مسیحی در ایران شكل گرفت و كلمه روحانی دقیقا ترجمه همان كلمه روحانی در مسیحیت است. و گر نه در قبل از آن در هیچ حدیث و یا شعر و... به صنفی با عنوان روحانی مواجه نمی‌شویم. [↑](#footnote-ref-238)
239. - دقت كنید كه او با ام المومنین محبوبترین زن پیامبر و با سیف الاسلام و با انسانهای حافظ قرآن و... نبرد كرد. [↑](#footnote-ref-239)
240. - به شهادت تاریخ عمر و ابوبکر حتی به یک نفر از افراد قبیله خود سمتی ندادند!. [↑](#footnote-ref-240)
241. - به قول حضرت علی که با اشاره به خوارج گفتند: «کلمة حق یراد بها الباطل» «سخن حقی است که از آن نتیجه باطلی را اراده کرده‌اند». [↑](#footnote-ref-241)
242. - برای مثال هنگام عقد ازدواج علی با فاطمه ابوبکر بیشتر از همه تلاش کرد همانگونه که برای ازدواج پیامبر با خدیجه سعی و تلاش فراوانی کرد!. [↑](#footnote-ref-242)
243. - بحارالانوار. [↑](#footnote-ref-243)
244. - مانند دکتر شهیدی که می‌گوید: نویسنده کتاب بلاغاه النساء در آوردن نام راوی اشتباه کرده (خطبه حضرت فاطمه) یا شهید مطهری که می‌گوید: سید رضی خطبه تعریف از عمر را اشتباهی در نهج البلاغه آورده! البته من با این افراد خصومتی ندارم ولی چاره‌ای از گفتن حقیقت نیست. [↑](#footnote-ref-244)
245. - بهمن 1384. [↑](#footnote-ref-245)
246. - البته من هیچ علاقه و اعتقادی به هیچیک از این دو نفر ندارم. [↑](#footnote-ref-246)
247. - اشاره به خوارج است که عابد و متقی و حافظ قرآن و شبانه روز قرآن می‌خواندند ولی بر علی خروج کردند، و مولف محترم در اینجا خواسته‌اند به شیعیان بفهمانند که اگر قرار به ایراد گیری بی‌جا و بی‌مورد باشد از این گزینه‌ها در مورد علی بیشتر هست. از جمله اینکه خلافت اسلامی در زمان سه خلیفه به دورترین نقاط جهان رسید از شرق به اروپا و از غرب به چین ولی در زمان علی فتوحات متوقف شد و مسلمانان مشغول فتنه و جنگ‌های داخلی شدند ولی هیچکدام از اهل سنت این را نگفته‌اند و نمی‌گویند و مثل بسیاری از شیعیان به ساحت خلفا بی‌ادبی نمی‌کنند و هیچ وقت مولای مومنان را به بدی ذکر نمی‌کنند بلکه بر عکس همانطور که از سه خلیفه دفاع می‌کنند و ایرادهای وارده که غالبا دروغ بوده و از این قبیل می‌باشد رد می‌کنند به همان اندازه از علی هم دفاع می‌کنند. (مصحح) [↑](#footnote-ref-247)
248. - خمس: ابوامامة باهلی گوید: از عباده ابن صامت درباره آیات انفال پرسیدم و گفت: درباره ما جنگاوران بدر نازل شد كه در كار غنایم، اختلاف پیدا كردیم و بدخویی كردیم و خدا آنرا از ما گرفت و به دست پیمبر داد كه آنرا به طور مساوی میان مسلمانان تقسیم كرد كه ترس خدا و اطاعت پیمبر و صلاح مسلمانان در آن بود. ص 976 تاریخ طبری (در هیچ كجای تاریخ طبری نیامده كه در زندگانی پیامبر و سایر خلفاء جز در هنگام جنگ، خمسی از كسی گرفته باشند یعنی منفعت مال را). [↑](#footnote-ref-248)
249. - این روایت، در تاریخ یعقوبی شیعه نیز وجود دارد. [↑](#footnote-ref-249)
250. - وقتی برای یكی از آقایان این آیه را خواندم فرمودند این آیه را روز قیامت در پاسخ امتهای گنهكار می‌گویند. گفتم واقعا كه شما علمای عظام جه تصویر جالبی از قرآن درست كرده اید. تعداد فراوانی از آیات قرآن درباره معاد است بقیه هم كه مربوط به این جهان است را هر وقت كم می‌آورید مربوط به معاد می‌كنید بقیه آیات هم كه یا ناسخ و منسوخ است و یا آیات احكام است و... پس كدام آیات به كار ما می‌آید. [↑](#footnote-ref-250)
251. - مطمئنا این آیه مربوط به روز قیامت نیست. جزو آیات احكام یا آیات متشابه یا منسوخ و... نیست. گرچه ذهن خلاق برادران من در پتروشیمی روحانیت صفوی می‌تواند این آیه را هم براحتی توجیه و تفسیر و تاویل و... تحریف كند. [↑](#footnote-ref-251)
252. - مع الشیعة الاثنی عشریه، علی سالوس، دارالتقوی، مصر. [↑](#footnote-ref-252)
253. - البته همانطور که می‌دانید شواری نگهبان هم نماینده شرع اسلام نیست بلکه نظر عده‌ای هست که در آنجا کار می‌کنند که اتجاه سیاسی آنها هم معروف است که بی‌تأثیر بر مخالفت و موافقتشان با قوانین نیست و مولف خواسته‌اند یکی از نواقض مذهب شیعه که الآن واقعیت دارد بیان کنند. (مصحح) [↑](#footnote-ref-253)
254. - به خدا قسم در این لحظات كه این جملات را می‌نویسم و می‌خوانم تمام بدنم می‌لرزد. زیرا با تمام وجود دارم می‌بینم و می‌چشم انچه ویكتور هوگو می‌دیده و می‌فهمیده است. ﴿وَسَيَعۡلَمُ ٱلَّذِينَ ظَلَمُوٓاْ أَيَّ مُنقَلَبٖ يَنقَلِبُونَ﴾. [↑](#footnote-ref-254)
255. - تاریخ مصرف، این گونه پاسخها و توجیهات متعلق به یك قرن پیش بود نه حالا. [↑](#footnote-ref-255)
256. - شاید همین نكته كه در اجتماع سقیفه و بین انبوه دو قبیله اوس و خزرج، 5 نفر از مهاجرین توانستند ابوبكر را به خلافت برسانند شاید یكی از معجزات الهی باشد. [↑](#footnote-ref-256)
257. - علی مولای مومنان است (دوست) علی برادر من است. علی شهر علم است. علی قاضی‌ترین شماست. علی وصی است. (هیچكدام اینها معنی خلیفه نمی‌دهد). [↑](#footnote-ref-257)
258. - همان آزادی از سر به بالا!!!‌. [↑](#footnote-ref-258)
259. - ما به بد گویی و نكوهش كسی نمی‌پردازیم. و گرایشی به باطل و ناصواب نداریم. جامه تقوای هیچكس را برنگ گناه تیره و آلوده نمی‌سازیم و پشمینه خود را كبود رنگ نمی‌كنیم تا خود را در لباس صوفی نمایان به خلق خدا نشان دهیم. [↑](#footnote-ref-259)
260. - ای حافظ، اگر دشمن، غلط گفت و اعتراضی ناروا كرد وی را مواخذه نمی‌كنیم و اگر راست گفت چون جاهلان با حقیقت به ستیزه و مجادله بر نمی‌خیزیم. [↑](#footnote-ref-260)